



تفسیر یعقوب چرخى

سورۃ فاتحہ و بارہ آخر

مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

مع اضافہ پکلیت

اسرار قرآنی

رئیس التفسیر، آسٹریلیا مولانا محمد قاسم نانوتوی

بمسن انتظام شروع ہر عظیم

محمد عبدالرحمن عثمانی صاحب مدظلہ العالی

مؤتلف و مشیر

۱/۴، مہر پورسٹ آفس، لیاقت آباد
کراچی ۷۵۹۰۰

الرحیمہ لکچر ہاؤس

باسمہ تعالیٰ

میرزا محمد

میرزا محمد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

میرزا محمد

میرزا محمد



تفسیر یعقوب حنفی

سورۃ فاتحہ و سورۃ الاخیر

مفتی محمد یعقوب عثمانی صاحب مدظلہ العالی

مع اضافہ جدیدہ

اسرار قرآنی

رئیس المفتیر بر آس العلماء اور انا محمد قاسم نانوتوی
بجس انتقام توفیق اجر عظیم

محمد عبدالرحمن غنی شفا اور محمد سعید عبدالرحیم

مؤتیس و مؤید
۱/۴ مہتمم پوسٹ آفس، لیاقت آباد
کراچی ۷۵۹۰۰

التحذیر لکھنؤ

Cell: 0322-2867480

Price Rs. **Rs/-150.00** mbah.org

تفسیر مولانا محمد یعقوب چرخنی

نام کتاب: تفسیر مولانا محمد یعقوب چرخنی

مع اضافہ 'اسرار قرآنی'

تالیف: استاذ الحدیثین والمفسرین مولانا محمد قاسم نانوتوی

ناشر: ڈاکٹر محمد عبدالرحمن غففر۔ مؤسس و مدیر: الرجم اکیڈمی، کراچی۔

طباعت بارلول: ۱۴۲۰ھ بمطابق ۱۹۹۹ء

☆ ملنے کے پتے ۲

- ۱ اسلامی کتب خانہ، بنوری ہاؤس، کراچی
- ۲ معتبہ قاسمیہ، علامہ بنوری ہاؤس، کراچی
- ۳ در خواستی کتب خانہ، علامہ بنوری ہاؤس، کراچی
- ۴ معتبہ اسحاقیہ، جوٹا مارکیٹ، کراچی
- ۵ عباسی کتب خانہ، جوٹا مارکیٹ، کراچی
- ۶ معتبہ عمر فاروق، شاہ فیصل کالونی، کراچی
- ۷ معتبہ فاروقیہ، شاہ فیصل کالونی، کراچی
- ۸ معتبہ نعمانیہ، برمی کالونی، گورنگی، کراچی
- ۹ معتبہ اصلاح و تبلیغ، مارکیٹ پور، حیدرآباد
- ۱۰ معتبہ سید احمد شہید، الکریم مارکیٹ، لاہور
- ۱۱ معتبہ قاسمیہ، الفیصل مارکیٹ اردو بازار لاہور
- ۱۲ معتبہ رشیدیہ، سرکی روڈ، کوئٹہ، بلوچستان
- ۱۳ معتبہ اسلامیہ، کانسٹی روڈ، مسجد نور، کوئٹہ

فہرست عنوانات

صفحہ	عنوان	صفحہ	عنوان
۱۱	مراد از آزمودن		کلمہ ناشر
۱۴	بیان آساننا	۲	زندگی نامہ مولانا محمد یعقوب چرخئی
	تفسیر نقاوت	۳	قول ابن عباسؓ دربارهٔ اعوذ باللہ
۱۳	ابطال قرآن مزاعم اہل علم بیت	۴	و بسم اللہ
	و نجوم را	۴	بیان فضائل بسم اللہ
۱۳	گردش آسمان خلاف نص قرآن است	۵	روایت امام جعفر صادقؑ
۱۴	تفسیر رجوما للشیاطین	۵	چهار نمبر بہشت
۱۶	بیان خشیت و اخلاص	۵	نامہ مائے خداوند تعالیٰ
۱۷	تفسیر علیہم بذات الصدور	۶	قصہ نزول وحی
۱۸	دلیل ہستی خداوند	۷	فضیلت سورہ فاتحہ
۲۰	بیان حال مؤمن و کافر	۷	معنائے عبادت
۲۱	تمثیل حال عارف و زاہد	۸	قول علماء باطن و بارہ بندی
۲۱	ہمہ ہستی خود را از حق دانستن	۸	رد جبری و معتزلی
۲۵	تفسیر ماء معین	۹	تفسیر ایاک نستعین
۲۵	قصہ محمد بن زکریا		تفسیر صراط مستقیم
۲۵	فضیلت و نامہ مائے سورہ ملک	۹	استقامت مطلوب است نہ کرامت
۲۵	مطلب حروف مقطعات	۱۰	مولائے روم و قصہ شیخ محمد غزنوی
۲۶	مراد از نون		حکمت و وجوب قرأت فاتحہ در ہر
۲۶	بیان زمینہا و آساننا	۱۰	رکعت
۲۷	بیان لوح و قلم	۱۱	تفسیر ملک

ب

صفحہ	عنوان	صفحہ	عنوان
۵۱	بیان عادیان	۲۷	اخلاق نبوی ﷺ
۵۳	قصہ حضرت لوط علیہ السلام	۲۸	صفات درویش
۵۴	در بیان صور	۲۹	مجاہد فاسق و مبتدع
۵۸	نصیب عارف	۳۰	و عید سخن چین
۵۹	بیان حاملان عرش	۳۱	صفات درویش
۵۹	صفت درویش	۳۱	در بیان برکات حضرت محمد ﷺ
۶۰	فضیلت روزہ دار	۳۲	حکایت سہ برادر و باغ ایشال
۶۲	در بیان تفسیر سلسلہ	۳۳	قبولیت توبہ سہ برادر
۶۳	صفت درویش	۳۶	صفت درویش
۶۵	اصل بدعت رابتی نیست	۳۸	معنائے ساق
	تفسیر آیہ کان مقدارہ خمسين	۳۹	تفسیر يدعون الى السجود وهم سالمون
۶۷	الف سنہ	۴۰	استدراج
۶۷	بیان صبر جمیل	۴۰	صفات عارف
۶۷	فوت فرزند	۴۱	صفات درویش
۶۸	محبت خداوند	۴۲	صفات عارف
۶۹	فضیلت کلمہ لا الہ الا اللہ	۴۳	قصہ یونس علیہ السلام
۶۹	بیان للشوی	۴۵	سبب نزول آیہ ان یکاد الذین کفروا
۷۱	معنائے مہطعین	۴۶	بیان الخاتمة
۷۲	صفت درویش	۴۶	بیان القارعة
۷۲	صفات درویش	۴۷	قصہ حضرت صالح علیہ السلام
۷۳	فضیلت سورہ معارج	۵۱	بیان معنائے حوماً

ج

صفحہ	عنوان	صفحہ	عنوان
۱۱۲	تفسیر آیت علیہا تسعة عشر	۷۵	قصہ حضرت نوح علیہ السلام
۱۱۵	مراڈاز اصحاب الیمین		عوج بن عقیق و طوفان نوح
۱۱۸	سورہ قیامہ	۸۲	علیہ السلام
۱۲۲	حکایت کیے از بزرگان	۸۳	قصہ جنات
۱۲۷	تفسیر آیہ و ذللت قطوفہا تذلیلاً		تفسیر انہ کان رجال من الانس
۱۲۹	تفسیر ملکاً کبیراً	۸۶	یعوذون برجال من الجن
۱۳۰	تفسیر و انزلنا من المعصرات	۸۸	تفسیر وانا لاندری
۱۳۰	بیان ابرو باران	۹۰	در بیان استقامت
۱۳۱	در بیان دہ گروہ اہل عرصات	۹۲	تفسیر کانوا یکنون علیہ لبدا
۱۳۲	در بیان صراط	۹۵	معتزلہ و انکار کرامات
۱۳۶	در بیان محاسبہ مخلوقات	۹۷	سورہ مزمل
۱۳۷	فرشتگان مدبر عالم	۹۷	سبب نزول آیہ یا ایہا المزمحل
۱۳۹	قصہ فرعون	۹۸	در بیان خواندن قرآن و ترتیل آل
۱۵۳	تفسیر آیہ و اما من خاف مقام ربہ	۹۹	فضائل شب بیداری و عبادت در آل
	قصہ حضرت مصعب ابن عمیر	۱۰۱	در بیان تبطل سوی اللہ
۱۵۳	وجنگ احد	۱۰۳	طعام دوزخیان
۱۵۶	سبب نزول آیہ عبس و تولی	۱۰۳	قصہ حسن بصری
۱۵۸	تفسیر آیہ قتل الانسان ما اکفرہ	۱۰۴	احوال قیامت
	تفسیر و لقد رآہ بالافق المبین از	۱۰۸	سورہ مدثر
۱۶۳	حسن بصری	۱۰۸	قصہ نزول جبرئیل
	تفسیر آیہ علمت نفس ما قدمت	۱۱۰	تفسیر سارہ فقہ صعودا

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۰۵	سبب نزول آیه ماودعك ربك	۱۶۶	واخوت
۲۰۶	در بیان شفاعت سرور کائنات <small>صلی الله علیه و آله</small>	۱۶۶	تفسیر آیه ما غرک بربک الکریم
۲۰۸	قصه شق صدر	۱۶۸	در بیان کرامات کاتبین
	در بیان نزول وحی و تفسیر اقرأ باسم	۱۷۱	تفسیر بل ران
۲۱۲	ربک	۱۷۳	در بیان تسنیم
	قصه منع ابو جهل حضرت محمد		در بیان اهل سنت و طه دان
۲۱۳	<small>صلی الله علیه و آله</small> رالاز نماز	۱۷۶	و مزدکیان
۲۱۶	در بیان شب قدر و فضائل آن	۱۷۷	تفسیر آیه لترکین طبقا عن طبق
۲۲۵	در تفسیر ویل	۱۷۹	در بیان بروج
۲۲۶	تفسیر فی عمد ممدده	۱۷۹	قصه اصحاب الاخذود
۲۲۷	قصه اصحاب فیل	۱۸۳	در بیان لوح محفوظ
	تفسیر اطعمهم من جوع	۱۸۳	تفسیر لما علیها حافظ
۲۲۹	و آمنهم من خوف		تفسیر یخرج من بین الصلب
۲۳۱	حکایت	۱۸۵	و الترائب
۲۳۲	در بیان کوثر	۱۸۸	تفسیر و ذکر اسم ربه فصلی
۲۳۳	تفسیر لکم دینکم ولی دین	۱۹۰	تفسیر سرر مرفوعة
۲۳۷	فضیلت سوره اخلاص	۱۹۳	تفسیر وفرعون ذی الاوتاد
۲۳۸	در بیان فلق	۱۹۵	تفسیر ان ربک لبا المرصاد
۲۳۸	تفسیر و من شر حاسد اذا حسد	۱۹۸	تفسیر فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی
۲۳۹	در بیان خناس	۱۹۹	تفسیر فلا اقتحم العقبة
۲۴۰	صفات درویش	۲۰۳	تفسیر آیه ان سعیمکم لشتی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُ بفریاد من بیکس رس لطف و کرمت یار من بیکس رس
 هر کس بکسی و حضرتی می نازد جز حضرت تو ندارد این بیکس کس

الحمد لله این فضل خاص خداوند پر بنده می باشد که پس از عصمت
 و رازی به چاپ و انتشار تفسیر مولانا یعقوب چرخمی که نایاب بود، توفیق
 یافتم، گرچه من یک انسان بی بضاعت و کمترین خلاقیم باز هم بقدر وسع
 و توانم برای تصحیح این کتاب چندان که توانستم کوشیدم، و با اعتمادین جدید
 این کتاب را آراستم.

تفسیر یعقوب چرخمی بقدری مقبول می باشد که هرگاه چاپ و
 انتشار یافته از بازار نایاب شده و عنقاری می گردد و جویندگان آن با
 حسرت مواجه می شوند. اگرچه این کتاب تفسیر دوپاره قرآن است اما
 بسیار خوب و مفید می باشد. و مولانا یعقوب چرخمی با تخریب این تفسیر
 نام خویش را در لیست مفتترین درج نموده است و این هم نعمت
 بزرگیست.

روز قیامت هر کسی در دست گیرد نامه ای
 من نیز حاضر می شوم تفسیر قرآن در غسل
 قرآن مجید یگانگت است که در سراسر دنیا نظیری برایش یافته

نمی شود و برای فهم آن تحصیل چهارده علم ضروری می باشد پس از آن فهم و ادراک قرآن آسان می گردد. قرآن مجید صیغ و مخزن تمام علوم بیباشته و این کلام خداوند است و چه کسی می تواند با کلام خداوند به تقابل برخیزد
 بنده رساله "اسرار قرآنی" تالیف قاسم العلوم مولانا محمد قاسم نانوتوی را نیز بر این کتاب افزودم ، این رساله اگر چه مختصر است لیکن گنجینه معلومات به شمار می رود و برای اهل علم بسیار نافع و سودمند می باشد. این رساله را برادر محترم مولانا دکتر محمد عبدالحلیم چشتی هدیه به بنده عنایت فرمودند و من از تیر دل از ایشان شکر گزارم - و از عبدالحسین ناروی نیز تشکر می کنم که در تصحیح این تفسیر سعی بلیغ کردند. باز هم اگر در جایی غلطی یافته شده بنده را اطلاع دهید تا در چاپهای آینده اصلاح گردد .

و از خداوند متعال خواهم که این کوشش را قبول فرماید و برای من و اولاد من و والدینم ذخیره آخرت قرار دهد آمین یا رب العالمین .
 و از خوانندگان درخواست دعای خیر دارم .
 هر که خواند دعا طمع دارم
 ز آنکه من بنده گنهگارم

الفقیه الیه تعالی
 محمد عبد الرحمن غضنفر معنی
 ۲۰ ربیع الثانی ۱۴۱۹ هـ

زندگی نامه مولانا یعقوب چرخي رحمه الله

نسبش یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد الغزنوی ثم المجرخی ثم السمرقندی
معروف به مولانا یعقوب چرخي می باشد .

در نسبت ایشان، سردری، السری، الشری، السوزی الشیرازی
نیز گفته شده است، اما در رساله نامه مولانا یعقوب چرخي خود آورده است که :
« سررز دھیت از دھای چرخ که در اول بساتین چرخست، مسکن آبار
داجد او این فقیر آنجاست » پس نسبت صحیح همان سرری است نه غیر آن .
حضرت مولانا یعقوب چرخي در تفسیر خود چندین جا پدر خود را ذکر کرده اند
که از آن معلوم می شود که پدر ایشان از ارباب علم و مطالعه و مردی پارسا و متصوف
بوده اند، ریاضت ایشان بدان حد رسیده بود که روزی از خانه همسایه
آوردند چون آب در کاسه یتیم بودند نوشیدند . و این رباعی را از زبان پدر خود
آموخته بودند :

جز فضل تو راه کی نماید مارا جز خود تو بندگی که شاید مارا
گر چله هر دو کون طاعت داریم بی لطف تو کار بر نیاید مارا
بار جوع به بسیاری از تذکره باد سواخ که احوال ایشان را مرقوم داشته
اند باز هم تاریخ ولادت برای ایشان ذکر ننموده اند .

له پیش گفتار رساله ابدالیہ ص ۱۰۱

له ایضاً ص ۳

چرخ

چرخ رادھی از مصنفات غزنین ذکر کرده اند و این لفظ را بعضی غزنی
 و عدده ای غزنین ذکر کرده اند و هر دو یکی هستند و صحیح غزنین است - چنانچه
 در معجم السبلدان گفته است: علی اکبر دهنی پس از ذکر نمودن چند قول، از
 انجمن آرا و آئیندراج نقل کرده است که چرخ: بمعنی دھی است از مصنفات
 غزنین که شیخ یعقوب چرخ از آنجا آورده است و این شعر را نیز از هستی نقل
 نموده است:

با خلق بدآوری بود قاضی چرخ وز علم و عمل بری بود قاضی چرخ
 بر مسمه اگر می برید نیست عجب ز آن روی که مشتری بود قاضی چرخ که

دوران تعلیم

در ابتدا اکثر اوقات در جامع هرات مشغول به تحصیل بود و برای
 تحصیل علوم دینی به دیار مصر نیز سفر کرده است. و با شیخ زین الدین خوانی
 در مصر یکجا بوده و هر دو نزد شیخ شهاب الدین سیلابی که از اکابر علماء این دیار
 بشمار میرفت هم سبق بودند و با هم دیگر اتحاد و خلوص زیاد داشتند. و ایشان
 اجازت فتوی از علمای بخارا نیز حاصل کردند.

- ۱- نفحات الانس ۲۵۵، تاریخ الاولیاء ۲۸۴، خزینة الاصفیاء ۵۶۶،
 انوار العارفين از سید محمد عابد ۴۹، که لغتنامه دهخدا ماده چرخ،
 ۳- تاریخ الاولیاء ۲۸۴، که انوار العارفين محمد عابد ۴۹
 ۴- پیشگفتار رساله ابد الیه ص ۱۰۰ بنقل از رشحات.

ملاقات ایشان با خواجه بہار الدین نقشبند

حضرت مولانا یعقوب می فرمایند :

قبل از بیعت با خواجه بہار الدین با ایشان عقیدت و محبت خاصی داشتم و پس از حاصل نمودن اجازہ فتویٰ از اکابر علماء عزم بازگشت بہ وطن را داشتم کہ یک روز اتفاقاً با حضرت خواجه ملاقات کردم و منی مجتہد معتقدین با تواضع و نیازمندی پیش آمدم و بہ ایشان عرض نمودم : بجناب این عاجز نیز گوشہ عنایت را ملحوظ دارید ، حضرت پرسیدند کہ آیا ہمراہ ارادہ پیش ما آمدہ اید ؟ گفتم : بندہ آرزو مند خدمت ہستم .

حضرت علت را جویا شدند من گفتم : چون شما بزرگ ہستید و مقبول خلائق . حضرت فرمودند : برای این گفتمہ دلیل ہم دارید ؟ چون ممکن است این قول شیطانی باشد . من گفتم در حدیث صحیح آمدہ است کہ خداوند هنگامی کہ یکی از بندگانش را دوست می گیرد دوستی او را در دل بندگان دیگر می اندازد .

حضرت خواجه این را شنیدہ تبسم کردند و فرمودند : ما عزیزانیم . این را شنیدہ عالم دگرگون شد چون قبیل از یک ماہ در خواب دیدہ بودم کہ یکی بہ من می گوید : مرید عزیزان باش . و در این هنگام همان خواب بہ یادم آمد . و از حضرت خواجه درخواست کردم کہ خاطر شریف را بر عالم معطوف دار .

حضرت فرمودند کہ شخصی از حضرت عزیزان طلیہ الرضوان درخواست

کرده بود که من را یاد آورید، ایشان فرمودند که در خاطر من بجز از اللہ صبح چیزی باقی نمی ماند لذا شما چیزی را نزد ما بگذارید تا هر وقت آرزای بنیم شمار ایستاد آورم، لیکن نزد شما چنین چیزی نیست که نزد ما بگذارید، این را گفته کلاه خویش را به من عنایت کردند و فرمودند که این را با احتیاط بگذار هر گاه شما این را ببینید ما را یاد می کنید و چون ما را یاد کنید در حضور ما می آید و پس از آن فرمودند که در این سفر در جنگل کوکی حتماً با مولانا تاج الدین ملاقات نمایید چون او از اولیاء وقت میباشد۔

در ذہنم این خیال آمد که من ارادہ رفتن بہ بلخ را دارم سپس اندانجا بہ وطنم باز می گردم، بلخ کجا و دشت کوکی کجا۔ لذا من با حضرت وداع کردم و بہ جانب بلخ روانہ شدم، اتفاقاً چنان ضرورت و حاجتی پیش آمد که ناگزیر بہ دشت کوکی گزر کردم در آن هنگام سفارش حضرت خواجہ بیادام آمد و بسیار تعجب کردم۔ لذا بندہ در آنجا با حضرت مولانا تاج الدین ملاقات کردم۔ و پس از ملاقات با ایشان رابطہ محبت و عقیدت نسبت بہ حضرت خواجہ افزون گشت۔ و اسبابی پیش آمد کہ دوبارہ برای ملاقات حضرت خواجہ بہ بخارا رسیدم و در قلم این عزم مضبوط گردید کہ این بار دست ارادت در دست حضرت خواجہ خواہم داد

محبوب بخارائی

در آنجا مجزوبی بود کہ بندہ بسیار با ایشان عقیدت داشتم، هنگام رفتن او را بر سر راہم یافتیم از او پرسیدم کہ آیا در بخارا بروم؟ ایشان فرمودند: نزد بروید و

خطوط بسیاری بر زمین کشید، من در دم گفتم که این خطوط را می شمارم اگر فرد آمد
 دلیل بر حقیقت این عزم می باشد. چون: (ان الله وتو یحب المتوسل)
 خداوند فرد (یکلیت) و فرد را می پسندد، هنگامی که آنها را بر شمر دم فرد بودند.
 لذا بنده با یقین کامل به دربار حضرت خواجہ حضور یا فتم واراده ام را با ایشان
 اظهار کردم.

حضرت فرمودند ما از جانب خود کسی را قبول نمی کنیم اگر در بارگاه ایزدی
 شما قبول شوید ما هم قبول می کنیم، پس آن شب سخت ترین شب عمر بود که گزارانیدم
 در این خیال که فردا چه فیصله می شود قبول می شوم یا مردود.

چون صبح شد نماز را با ایشان ادا کرده به خدمت ایشان حاضر شدم، حضرت
 خواجہ فرمودند: مبارک باشد و بطرف قبولیت اشاره کردند. مردمان را بسیار
 کم توفیق قبولیت حاصل می گردد زیرا که هر کدام با نیتی و هر کسی در وقتی می آید.
 پس از آن حضرت سلسله مشایخ خویش را تا خواجہ وید الخالق عجدانی
 قدس سره بیان کردند و فقیر را بر وقت عدوی مشغول گردانیدند و فرمودند:
 تا جایی که ممکن است عدد طاق را ملحوظ دار.

حضرت مولانا یعقوب چرخ در دیباچه کتاب خویش که در مناقب خواجہ
 قدس سره می باشد تحریر نموده است: هنگامی که با عنایت بی غایت خداوند
 پاک خواهش طلب در دل این حقیر پدید آمد، کوشش فیض لامتناهی قاصد
 فضل الهی مرا به جانب صحبت حضرت خواجہ بهار الدین نقشبند گشاید.

له انوار العارفين، محمد عابد قنده، انوار العارفين، مراد آبادی ۳۲۲، مشکفطار رساله
 ابدالیه ص ۳، نفعات الانس جامی ۴۵۵، تاریخ الاولیاء ص ۳۸۵، خزینة الاصغیاء
 ص ۵۶، عمدة المقامات ص ۷۶، حالات مشایخ نقشبندیہ ص ۱۵۷

در بخارا با او ملازم بودم و از کرم عمیم حضرت فیضیاب شدم. تا آنجا که از هدایتِ صمدیت یقین حاصل کردم که ایشان از اولیای الله مخصوص میباشند و کامل و مکمل هستند.

روزی پس از نماز ظهر در مقام فتح آباد که مسکن این فقیر آنجا قرار داشت بسوی مزار حضرت شیخ سیف الدین باخرزی قدس سره متوجه شده نشسته بودم که قاصد قبول الهی در رسید و با ظنم رابی قرار کرد پس من اراده کردم که به حضور حضرت خواجه برسم.

من تا قصر عارفان که قیام گاه حضرت خواجه بود رسیدم و دیدم که حضرت خواجه در راه در انتظار ایستاده است من با حضرت ملاقات نمودم و پس از نماز مغرب بپه صحبت ایشان مشرف شدم، هسبت حضرت خواجه چنان بر من طاری شد که قدرت تکلم باقی نماند، در اثنا کلام حضرت فرمود که در حدیث شریف آمده است : العلم علمان : علم القلب فذلک العلم النافع وهو علم الانبیاء والمرسلین و علم اللسان فذلک حجة الله علی ابن آدم (علم دو گونه است : یکی علم قلب و آن علم نافع می باشد که علم انبیاء و مرسلین است ، دوم علم زبان و این علم محبت خداوند بر اولاد آدم می باشد)

و امید دارم که از علم باطنی حصه ای به شما برسد، سپس فرمودند : در حدیث آمده است : اذا جالستم اهل الصدق فاجلسوهم بالصدق فانهم جواسیس القلوب یدخلون فی قلوبکم وینظرون الی هممکم . (هرگاه با اهل صدق نشستید پس با صدق بنشینید ، زیرا آنها باز رسانِ دل هستند در دل شما داخل شده

به مهمت‌های شمای نگند)

پس از آن تاملی در صحبت ایشان ماندم تا آنکه حضرت مرا برای رفتن به بخارا اجازه دادند و فرمودند: آنچه از ما به تو رسیده است به بندگان خدا برسان تا باعث سعادت گردد، و هنگام رخصت، حضرت سه بار فرمودند: تو را به خدای سپارم و در این سپردن امیدهای بسیاری نهفته است چرا که در حدیث آمده: ان الله اذا استقوع له شیء حفظه (هنگامی که چیزی به خداوند سپرده می‌شود خداوند آنرا حفاظت می‌کند)

من از بخارا خارج شدم و به شهر کیش رسیدم و چند روزی آنجا قیام نمودم.

وفات خواجه بهار الدین نقشبند

مولانا یعقوب چرخمی نویسد: در این عرصه خبر وفات حضرت خواجه بگویشم رسید، از این واقع بسیار رنجیده و متالم گردیدم و در این خوف عظیم بودم که مبادا طبیعت به سوی عالم مادی میل کند و طلب باقی‌نماند، من حضرت خواجه را در خواب دیدم که حضرت زید بن عارثه را تذکره می‌کند و این آیه را می‌خواند: **وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ** (و نیست محمد مگر پیغمبر (هر آئینه) گذشته پیش از وی پیغمبر آیا اگر میرد یا کشته شود باز می‌گردید بر عقب خود)

هنگامی که از صحبت حضرت خواجه نا امید شدم این خیال در ذهنم پدید آمد که با درویشان دیگر به پیوندم تا اینکه باز حضرت خواجه را در خواب

دیدم که می فرماید : قال زید بن الحارثة : الدین واحد (زید بن
 حارثه فرمود : دین یکیست) و از این اشاره در یافتیم که اجازه نیست
 دوباره حضرت خواجه قدس سزه را در خواب ملاقات نمودم ،
 پرسیدم که در قیامت شمار بر چه چیزی می یابم حضرت فرمودند با تشریح
 یعنی با عمل نمودن بر شریعت محمدی .

هنگامی که حضرت خواجه فقیر را اجازه سفر به بخارا مرحمت فرمودند
 مرا بنا بر طلب حضرت خواجه علامه الدین عطار نزد او فرستاده بود و اشاره
 به متابعت او حکم داده بود و هنگامی که من از بخارا به کیش رسیدم و از کیش
 به ولایت بدخشان رفتم تا از آنجا به چرخ رفته به علوم مشغول گردم با
 عنایات خداوند متعال حضرت خواجه علامه الدین عطار از بخارا تشریف
 آوردند و نامه ای بدست قاصد برای این فقیر فرستاد و آن اشاره متابعت
 را یاد آوری نمود چنانچه بنده به محضر ایشان حضور یافتیم و نظر الطاف ایشان
 از همه اصحاب بر من بیشتر بود .

من در صحبت ایشان مدتی صرف نمودم و پس از وفات ایشان
 (در ۲۰ ربیع الاول ۸۰۲ هـ) من خواستم که این ارشاد حضرت خواجه را
 تکمیل نمایم که آنچه از ما به تو رسیده به بندگان خدا برسان و تا حد
 امکان در این کوشش نما .

فقیر خود را اهل این خدمت نمی دانستم ولی اعتقاد من بر آن بود که
 این اشاره حضرت خواجه عالی از حکمت نخواهد بود .
 حضرت مولانا یعقوب چرخ پس از آن از چغانیان به حصار
 تشریف آوردند .

حضرت خواجہ عبد اللہ آحرار قدس سرہ نقل می کند کہ روزی حضرت مولانا یعقوب چرخئی از این فقیر پرسید کہ شما در خراسان بودہ اید مردم می گویند کہ حضرت شیخ زین الدین خوانی خوابہای مریدان را تعبیر می کند و خواب را اعتبار می کند آیا این حرف صحیح است ؟ من گفتم بلہ صحیح است - حضرت مولانا دست را بر لہجہ خود گذاشتہ و اندکی در عالم بی خودی در اندیشہ فرو رفتند - و عادت ایشان ہمین بود کہ گہ گاہی از خود غائب می شدند - پس از اندکی سر مبارک را بلند کردہ این شعر را خواند :

چو غلام آقا بم ہمہ ز آفتاب گویم نہ ششم نہ شب پرستم کہ حدیث خوا گویم

وصال ایشان

حضرت مولانا یعقوب چرخئی در پنجم صفر ۸۵۱ هـ ق مصادف با ۲۲ آوریل ۱۴۴۷ م در قریہ ہلختور حصار دارفانی را وداع گفتند و آرامگاہ ایشان بنا بر تصریح عدہ ای از تذکرہ نویسان در قریہ ہلختور حصار می باشد . لازم بہ ذکر است کہ این لفظ را عدہ ای ہلختو و بعضی ہلختور و ہلختور نیز نوشتہ اند -

سعید نفیسی در « تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی » می نویسد :
 (مولانا یعقوب چرخئی) در حصار شادمان در ۸۵۱ ہجری در گذشت ، قبر وی اینک در کالجوز لندن در پنج کیلومتری دوشنبہ پایتخت تاجیکستان در وادی چغانیان در جانیست کہ سابقاً شہر حصار شادمان در آنجا بودہ

لہ انوار العارفين، محمد عابد ص ۵۷، انوار العارفين مراد آبادی ص ۳۲۹

خزنیۃ الاصفيار ص ۵۶۹، تاریخ الاولیاء ص ۲۸۲

و بعد به همدار معروف شده و اینک اثری از آن شهر نیست و تنها
 یک حمام و دو مزار از آن مانده است به
 مولوی غلام سرور لاهوری مؤلف خزینة الاصفیاء این اشعار
 را در تاریخ وفات ایشان سروده است :

شد بلاوج چرخ چون منزل گزین حضرت یعقوب مجذوب خدا
 رحلتش شمس الهدایت گفتند نیز حق آموذ مطلوب خدا
 وصل او کامل ملک سیرت بخوان هم بدان یعقوب محبوب خدا

اولاد

- ۱- حضرت یوسف چرخ فرزند حضرت مولانا یعقوب چرخ که جانشین پدر شده
 و قبر وی تقریباً در ۴ کیلومتری دوشنبه است در جایی که اینک بنام چرنک
 معروف است و ساختمانی بسبب قبر تیمور دارد و در آنجا در مکر کوه خانقا
 بسیار بزرگ کنده اند و اندرون آن چند حجره است .
- ۲- در تفسیر مولانا یعقوب چرخ آمده است که ایشان فرزندی داشته
 اند که در عمر هفده سالگی رخت از جهان بر بسته و پدر را بمرگ خویش
 داغدار گردانیده - مولانا یعقوب چرخ در این باب چنین می نگارند :
 این فقیر از فرزندی بود چهار ماه که هفده ساله با انواع کمالات
 آراسته حسن صورتی و خلق معنوی داشت ، چون وی فوت شد خاتم
 متالم شد بر سر قبر وی متوجه بودم بخاطرم از روحانیت او این بیت گذشت :

باد و قبله در ره توحید نتوان رفت راست
 یارضای دوست باید یا هوای خویشتن ... (حکیم سنائی)
 پس از وفات حضرت مولانا یعقوب چرخنی خواجہ عبید اللہ احرار
 (متوفی ۲۹ ربیع الاول ۸۹۵ ق) عارف مشہور خلیفہ و جانشین ایشان گردید
 خواجہ عبید اللہ احرار کہ خود یکی از بزرگان طریقہ نقشبندیہ می باشد ارادت خاصی
 نسبت بہ حضرت مولانا یعقوب چرخنی داشتند -
 حضرت مولانا یعقوب چرخنی گامی شعر ہم می سروده است :

اوراست :

تا در طلب گوهر کافی کافی
 تا زنده بوی وصل جانی جانی
 فی الجملہ حدیث مطلق از من بشنو
 ہر چیز کہ در جستن آئی آئی
 (ہفت اقلیم ۳۳۴/۱ و ناسیہ ص ۱۲)

این اشعار نیز در عمدة المقامات بدو منسوب اند :

در مسلخ عشق جز نکور انکشند
 لا غصفتان زشت خود را نکشند
 گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز
 مردار بود ہر آنچه اورا نکشند
 آثار

از کتاب رشحات برمی آید کہ حضرت مولانا یعقوب چرخنی مصنف است
 متعددی داشته اند اما متأسفانہ از آنہا نام نبرده است .
 در بارہ آثار مولانا یعقوب چرخنی نیز بررسی کاملی تا کنون انجام نگرفته
 است - آقای غلیل اللہ غلیلی در پیش گفتار « ناسیہ » از سہ اثر ایشان ،
 تفسیر ناسیہ و رسالہ ای مختصر در اثبات وجود اولیاء و مراقبت ایشان
 (کہ همان ابدالیہ است) یاد کرده اند و سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران و

در زبان فارسی از تفسیر، انسیه، رواج و شرح رباعیات نام برده اند.
و بدینگونه دو کتاب تازه یکی بنام رواج و دیگری به نام شرح رباعیات
بر سه اثر یاد شده از سوی آقای خلیل الله خلیلی افزوده شده است ولی
در برابر ناتیبه و ابدالیه را از قلم انداخته اند.

پس تصنیفات حضرت مولانا یعقوب چرخنی از این قرارند :

۱- تفسیر ۲- ناتیبه ۳- رساله انسیه ۴- رواج ۵- حورانیه = جالیه =
شرح رباعی ابوسعید البواخیر ۶- شرح اسما الله ۷- ابدالیه .

مولانا یعقوب چرخنی در تفسیر خود، تسمیه، تعوید، سوره فاتحه و پارۀ
بیت نهم و سی ام قرآن مجید را تفسیر کرده است و بسال ۸۵۱ سپایان سانسیده
است. و این تفسیر منتخبی از تفسیر کشف و کواشی می باشد چنانچه خود در مقدمه
تصريح نموده است. در این تفسیر اصحاب طریقت را از اندرزهای پُر بهایش بهره ور
گردانیده و بیشتر توجه اش را به سوی معانی عرفانی و کلمات حکمت معطوف داشته
است.

این تفسیر بارها در هند و پاکستان به چاپ رسیده است .
در آخر از استاد گرامی حضرت مولانا دکتر عبد الحسین حشمتی حفظه الله کمال امتنان
و تشکر را دارم که در جمع آوری مصادر و نوشتن زندگینامه مولانا یعقوب چرخنی
راهنما و مشوق بنده بودند.

لازم به ذکر است که در این بیوگرافی بیشتر از کتاب انوار العارفين سید
محمد عابد عثمانی و پیش گفتار رساله ابدالیه از محمد نذیر رانجها نوشاهی نقشبندی

له پیشگفتار رساله ابدالیه ص ۱۱

ق

مجددی استفادہ شدہ است۔ خداوند این عمل را شرف قبولیت عنایت
فرماید و باعث رحمت و مغفرت قرار دهد۔

و صلّى الله تعالى على خير خلقه محمد
وعلى آله واصحابه اجمعين

عبد الرحيم ناروي

مختص بالحديث النبوي الشريف الثانيه
جامعة العلوم الاسلاميه علامه بنوري تاوانه راجع

٢٧ ربيع الاول . سنة ١٤١٩ هـ ق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لك الحمد يا من بيده الملك وهو على كل شيء قدير والصلوة والسلام على جميع الانبياء والمرسلين
 خصوصاً على رسولنا وسيدنا محمد بن السراج النير وعلى آله واصحابه واتباعه اجمعين اما بعد
 فيقول العبد الفقير المحقر الراجي يعتوب بن عثمان بن محمود بن محمد الغزنوي ثم المرحوم شيخنا السردري رحمه الله
 الرحمة قد التمس مني زمرة من الاجاب والاصحاب ان كتب لهم تفسير الفاتحة وسورة الملك الى
 آخر الكتاب فتبنا من التفسير الكشاف والكواشي وغيرها الفارسي لتتفع به الخواص والعوام من الامة
 فاجبتهم الى ذلك وان لم يكن مقاسم هناك والله تعالى هو المستعان وعليه التكلان قال النبي
 صلى الله عليه وسلم من فاتح القرآن التسمية وقال ابن عباس رضي الله عنهما اجلال
 القرآن اعوذ بالله من الشيطان الرجيم وفتاح القرآن بسم الله الرحمن الرحيم بدان اعني
 كه عبد الله بن عباس شاه مفسران است روايت ميگويد كه اجلال القرآن يعني بزرگ داشتن
 قرآن اعوذ بالله گفتن وكليد قرآن بسم الله گفتن است ودر حديث ديگر نيز وارد شده
 است كه كليد قرآن نام خداي گفتن است يعني بسم الله گفتن اين تفسير مي خواهد كه افعال سخن
 باين دو وعده مزين گرداننده شود و فوائد ديگر كه در اعوذ بالله وبسم الله بنديگان خدا
 و است نبي رساننده شود اهل معرفت گفته اند كه اعوذ بالله تا آخر كلمه ايت كه تفرقان
 با و قربت جويند و ترس گلان با و عصمت يابند و گنهكاران با و پناه گيرند و گريه بگان
 با و بحضرت الوهيت باز گردند و مجتبان با و باس طت جويند و حضرت عزت جل ذكره
 مربي خود را فرمود فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم يعني

نقل شده است از كتاب
 تفسير الفاتحة
 و در كتاب
 تفسير الفاتحة
 و در كتاب
 تفسير الفاتحة
 و در كتاب
 تفسير الفاتحة

ای محمد چون خلقی که قرآن بخوانی پس بگو اعوذ بالله الخ یعنی پناهی خواهم و نگاه داشت
می خواهم و یاری می خواهم و فریاد درسی می خواهم از خدای عزوجل از دیوے که دور
از رحمت خداست، اگر شیطان مشتق از شطن باشد به بقال الشاعره مشهور
فاصوت بعد، ما وصلت به بد او و شطون لا تقاد معنی شیطان برین تقدیر
این بود دیو و دور از رحمت افتاد و اگر شفق از شاط باشد یعنی هلاک معنی او هلاک شونده
بغضب خدای تعالی در دنیا و آخرت کما قال الشاعره صرعه و یشط علی الرجا
البطن الریحیمه رانده شده یا نفرن کرده شده و روه ابن عباس عن النبی صلی الله
علیه وسلم انه قال ان المعلم اذا قال للصبی قل بسم الله الرحمن الرحیم فقال لصبی بسم
الرحمن الرحیم کتب الله لک براءة للصبی و براءة للمعلم من النار یعنی چنانچه بگوید
کودکے را کہ بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و کودک بگوید بسم الله تا آخر حق تعالی فرشتگان را
فرماید کہ براتی نویسد کہ این کودک را با تش دوزخ کار نباشد و نیز او ستاد دوسے را
و مادر و پدر و سے را بیک بار بسم الله گفتن چهار کس از دوزخ خلاص شوند و عبد الله
بن مسعود گوید ہر کہ خوابد کہ از نوزده فرشته عذاب کہ بردوزخ موکل اند کہ عکایتھا
تسعة عشر نجات یابد بگوید بسم الله تا آخر کہ نوزده حرفست با خلاص تمام تا خلاص
شود و در روایت دیگر آمده کہ اول چیزے کہ قلم در لوح محفوظ نوشته بسم الله الرحمن
الرحیم بود اول چیزے کہ بادم علیہ السلام آمد بسم الله بود و بسم الله الرحمن الرحیم امان
اہل آسمان ست و اہل زمین و کلہ جواز است یعنی ہر برکت او بندہ مؤمن انپہل صراط
بسلامت بگذر و بسم الله الرحمن الرحیم ہر قبول حق است موصدان را و از جابر بن
عبد الله انصاری روایت کردہ شدہ کہ چون بسم الله فرود آمد بادم علیہ السلام برآ
از روئے آسمان بدور شدند و طرف مشرق رفتند و باد ہے سخت مخالف بود ساکن شد
و دریا ہاروان شد و ستوران منقاد و فرمان بردار شدند و دیوان را از آسمان دور

کردند حضرت پروردگار سوگند یاد کرد بعزت و جلال من که بر هر بیماری نام مرا با خلاص
 بگوید شفا دهم و بر هر چه نام مرا گوید با خلاص برکت دهم در آن چیز و سپر کند بسم الله را
 با خلاص بگوید در آید در بهشت و اهل معرفت گفته اند که بسم الله کلمه قدسیه است
 از کتب کفر هدایت و خلعت ربوبیت است از ضلع ولایت و وصل است و قرب
 است بر اهل کنایت و رحمت خاص است مرا اهل خفایق را و روایت کرده شده است
 از امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه همه کتب سماویه مودع است در قرآن و
 همه قرآن مودع است در فاتحه و همه فاتحه مودع است در بسم الله و همه بسم الله مودع
 است در بای بسم الله اے بے کان ماکان و بے کیون ماکیون یعنی هر چه بود من بود
 و هر چه باشد من باشد پس اشارت بود باین که والله لیکل شیء محیط انصرام یافت
 روایت کرده شده است از رسول صلی الله علیه و سلم که در بهشت چهار دریا باشد
 دریای از شیر و دریای از آب و دریای از عسل و دریای از خمر بهشتی و ازین چهار
 دریا جو بهار روان می شود در منازل بهشتیان كما قال الله تعالی فیها انهار من فاء
 غیاو اسن و انهار من لبن لم یغیر طعمه و انهار من خمر لذه للشاربین و انهار
 من عسل مصف و روایت کرده شده است که بر ساق عرش نوشته شده بسم الله الرحمن
 الرحیم چشمه آب از نیم چشمه شیر از هار الله و چشمه خمر از نیم الرحمن و چشمه عسل از نیم
 الرحیم نقل کرده شده است از تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم آغاز می کنم بنام خدا و
 نیک مهربان و نیک بخشاینده بالو می شناسم عارفان مهربانیش روزی یافتند
 عالیشان و بخشش نجات یافتند گناه گاران آغاز کتاب حق سبحانه و تعالی مابین
 اسم است از بهر آنکه بنده راه حالت است این جهان و گور و آن جهان چون
 معبود دے دست درین جهان کار ساز وے اوست و رحمن مهربان بروے و
 گورست و رحیم بخشاینده در آن جهان آمرزنده گناه وے اوست بیست

نام او را بگور خواهم برد و زانکدا و یا زهریان من است. و علما گفته اند که مراد خدا تعالی را
 سه هزار نام است و ازین جمله هزار نام است که فرشتگان میدانند و بس و هزار دیگر را
 پیغمبران میدانند و بس و سه صد نام و سه در تورات است و سه صد در انجیل و
 سه صد در زبور و نوذونه نام در قرآن است و یک نام است که جز حضرت حق کسی آنرا
 نمیداند و باز گشت معنی آن سه هزار نام باین سه نام است بسم الله الرحمن الرحیم پس
 هر که این سه نام بداند و خدا تعالی را باین نام بخواند گویا که خدا تعالی را به آن
 که هزار نام یاد کرده است بداند بعضی از علما گفته اند که سوره فاتحه تعلیم است از
 حق تعالی مریدگان خود را که چون حمد و ثنا گویند این چنین گویند و معنی الْحَمْدُ لِلَّهِ
 این است که همه سپاس و ستایش یعنی صفت کردن تنها خداست رَبِّ الْعَالَمِينَ
 که پروردگار جهانیان است الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نیک مهربان و بخشاینده است و بعضی
 گفته اند که این اخبار است از حق تعالی باین که همه حمد با و ثناها مراد خدا تعالی
 راست بدانکه سبب نزول این سوره بقول امیر المؤمنین علی و عبد الله بن عباس
 رضی الله تعالی عنهم در مکه معطل بوده است و اول سوره که فرود آمد در مکه معطل این است
 رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که چون بصحرا می رفتی آواز می شنیدم که یا محمد
 انا نبی و انت نبی هذاه الامم و لری شخصاً فلو انما علی سیر ید من ذهب
 بین السماء و الارض و من میگردم تا هر ورقه بن نوفل گفت چون آواز بشنوی
 مگر نری و گوش دار تا هر چه میگوید همچنان کن چون آواز آمد که یا محمد گفت بگو که
 اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله باز گفت الحمد لله تا
 آخر سوره و آواز کننده جبرئیل بود علیه السلام و رسول علیه السلام فرمود که ان فی
 سورۃ فاتحة الكتاب سبعین شفاء و فی رواية فاتحة الكتاب شفاء من کل
 داء الا السام ای الموت یعنی در فاتحه کتاب از هفتاد و در شفاست و در روایت

دیگر فاتحه شفا همه در دست مگر مرگ را و در فضیلت این سوره احادیث بسیار است
 و رسول علیه السلام فرمود که اگر این سوره در تورت بود تو مومن و مؤمنی علیه السلام
 گمراشته ندی و اگر در انجیل بودی قوم عیسی علیه الصلوة والسلام گمراه نشدندی
 و اگر در زبور بودی قوم داود علیه الصلوة والسلام سخن نشدندی یعنی خوک و خنک
 او هر مسلمانی که این سوره را یکبار بخواند گویا که همه قرآن را خوانده است و گویا که
 بر همه مومنان و مسلمانان صدقه داده است الحمد لله همه ثنا بخداست راست که
 هر چه کند حکمت است شکر و را واجب است که از او بشمار نعمت است ثناست
 گویا اے بنده تا سنایابی و شکر او گوئی تا عطا یا بچی رست شو تا دیداره
 یابی که بخشاینده در دو جهان ولایت و مهربان در بیست جا و دان بردوستا
 ولایت **مَا لِكَ يَوْمَ الدِّينِ** که پادشاه روز قیامت نواز دوستان را بلطف کند
 و دشمنان را بقهر در وقت دادن جزا و سزا **إِنَّا لَنَعْبُدُكَ** بگوئید بندگان که
 ترانندگی می کنیم و بس اهل معرفت گفته اند **الْعِبَادَةُ شُغْلُكَ بِهِ وَهُوَ شُغْلُكَ**
بِمَعْرِفَتِهِ وَشُغْلُ التَّوَجُّحِ بِهِ سَهَابٌ يَهْدِيهِ وَشُغْلُ النَّفْسِ بِخِدْمَتِهِ وَشُغْلُ اللِّسَانِ
بِإِدْمَانِهِ نبد از عبادت است یعنی عارفان گفته اند معنی عبادت آنست که بنده
 همه اعضاى خود را بعبادت حق تعالی مشتغل دارد و دل را بمعرفت و روح
 بشاهدت و نفس را بخدمت و زبان را بحدیث **نَعْبُدُكَ** از عبادت است یعنی بندگی که
 و یا از عبودت یعنی بنده بودن نیز می شاید که باشد یعنی تراننده می باشیم و بس
 دادن مال برای زکوة و صدقه دادن عبادت است و رضا دادن بنده بگرفتار
 مال و بظلم عبودت است و عبودت را در چه بسیار است و در حدیث آمده است
 که یک درم که ظلم بظلم بگیرد ثواب آن بهتر است از سیصد هزار درم که بنده بصد
 بدعبودت بنده بودن است **وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ** علمای غلام

میگویند بندگی کن تا غایتی که ترا مرگ بیاورد و علمای باطن میگویند بندگی کن تا غایتی که ترا یقین شود بعد از آن بند باش و چون بنده شدی ترا رضا باید داد آنچه مولی تعالی تبویکند نظم باد و قبله در ره توحید توان برد راه + یا رضای دوست باشد یا رضای خود بیشتر
 بیت عاشق بر قهر و خلقتش من بجد به العجب من عاشق این هر دو ضد شیخ محقق جابلق
 سعید کابلی رحمة الله علیه می گوید نظم گرم از رخ بسوزد خاکساری گو بسوزد
 در مراجعت نباشد بوستانه گو بمباش + من سگ اصحاب با هم بر در مردان میقم +
 گرد هر دومی نه گردم استخوانی گو بمباش + و این مقام محبت ذاتیست الهام از رزقنا
 و عبودیت مقام رضاست بقضا بیت اگر کمال طلب مکنی چو کارا وقت ده
 قضا عمنی در رضای بی بقضا + و ترک چون و چرا کن چون شرف بنده بودن
 یافته شد تاج کرامت و خلعت امامت وجود گرفت سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ
 لَيْلًا مِّنَ الْمُشْرِقِ يَا عِبَادِ لَا حَافَظَ عَلَيْكُمْ بِلَوْمَةٍ وَلَا اكْتُمُوتُ بِتِخْوَانٍ يَتَّبِعُونَ
 حکیم سنائی غزنوی رحمة الله علیه می گوید رباعی در که خلق همه زرق و فونست و بوس +
 کار در گاه خداوند جهان دارد بس + بنده خاص ملک باش که با داغ ملک +
 روز با امینی از ششمه و شبها ز عس + وَإِيَّاكَ لَسَتَعَيْنُ و از تو یاری می خواهم
 و بس رده اعتقاد جبری و معتزلی است جبری میگوید اختیار ندارد و معتزلی می گوید اختیار
 تمام دارم و موجد افعال خود منی میگوید بندگی میکنم و توفیق از تو بجوم چنانکه در کلام محمد
 و لائل عقیده و نقلیه همه از تومی دانم و از طریق فلسفی و جبری و معتزلی بیارم نظم
 او بسا فکر و ذکا و لب و قطن + گشته ره رور او چون غول لهن + بیشتر اصحاب جنت ابله اند +
 تا ز سر فیلسونی سے رہن + خوشین جو بان کن از فضل فضل + تا کند رحمت ترا هر دم نزول +
 زیر کی ضد شکست و نیازه زیر کی بگذار و گو با کی بساز + زیر کی دان دام مرد و طبع کار
 تا چه خواهد زیر کی راپاک باز + زیر کان باصنعت قانع شده + ابلهان از صنع در صانع شده

زانکه طفل خور و راماد و زهار به دست و پا باشد نهاده بر کنار و آیاتك كَسْتَعِينُ وَاَنْتَ
 يَا رِي مَخْرُجِيهِمْ ولبس های نطلب منك العون و قال بعض اهل المعرفة الاستعانة
 طلب العون ای نسلک ان تجعلنا عابدين لك كاننا عنايك و شيخ سفیان ثوري
 رحمة الله عليه در نماز شام ا ماست می کرد و چون آیاتك تَعْبُدُ وَاَيَّاكَ تَسْتَعِينُ گفت
 بیهوش شده ا وقتاد چون با خود آید گفتند یا شیخ چه حال بود گفت ترسیدم که مرا بگویند که چون
 از ایندگی می کنی و لبس و از مایاری می خواهی و لبس چرا از طبیب داروی جوئی و از
 سلطان یاری می خواهی دروغ چرامی گوئی و اهل معانی و بیان می گویند درین آیت
 التفات است از غیبت بخطاب و اهل شوق میگویند درین اشارت است مرا طلب
 که نومید نباشند که کرم من از غیبت بخطاب ندا میکند بیت بده نومید نباشی که ترایا برانند
 گرت امروز برانند که فردا بخوانند و عجب حیرت است اگر عاشق رب ان فی نظر الیک
 گوید خطاب آید که کن ترانی و اگر نومید و ارگوشه بشنید گوید ای نفس چه بود فاضولی
 است که تو مکنی صاللتوا و رب الارباب ندا آید که ادعوی استجب لکم فبقیت ارحم
 المتقین بین الورد والقبول والصدق والوصول بیت چند روز میبرد و بخت بدار گوئی تو ام
 سوس خود میخواهم و چون آمد می رانیم بمن خود ندانم چون کنم در مانده گوئی تو ام
 در ختم غرقم کند گر قصد هشیاری کنم و گرد دست بر کار می نهم زنجیر بر دستم نهاده
 اهدانا الصراط المستقیم بمانه ما راه رست یعنی استقامت و پابنداری و ما
 بر آنچه که نموده و هذا قول علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال امام القشیری رحمه
 علیه اهدنا الیک واجعل اقبالنا علیک وکن علیک دلیلنا و سیر الیک سبیلنا
 یعنی راه نمائ ما را بشا بده جمال خود و بگردان توجه ما را بجناب جلال خود و باش ما را
 دلیل و آسان کن ما را سبیل و قال علماء المعانی و البیان المراد بصراط المستقیم
 دین الاسلام علی طریق الاستعارة المصروفة و قال اهل المعرفة الاستقامة علی ثلاث

اقسام الاقوال والافعال والاعمال وقال سيد الطائفة جنيد رحمه الله عليه كن طالب الاستقامة ولا تكن طالب الكرامة فان الرب تعالى يطلب الاستقامة لقوله فاستقم كما امرت والنفس تطلب الكرامة استقامت ظاهره رعایت شرعيه واستقامت باطنه نفی ماسوسه اندرست درین آیت که اِنَّ الدِّينَ قَالُوا لَنْ نَبْنَا لِلّٰهِ كُمْ لَسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ مَرْدُوهُ عَظِيمٌ استقامت را بصراط الدِّينِ العمت عَلَيْهِمْ بدل من قوله الصراط المستقيم یعنی بنامه ما راه آنا که نیکی کرده بر ایشان بدان ایمان و عرفان غیر المغضوب عَلَيْهِمْ نه خشم گرفته شده بر ایشان بعد از یافتن راه راست یعنی همچو جووان مگردان ما که اول راه راست یاقتند و آخر غضب کرده شد بر ایشان چون ایمان نیاوردند بقرآن و بسور و پیغمبران و الا انما کنتم لکم اعداء ویرایان یعنی ما را مگردان همچو ترسایان که اول راه راست یاقتند و آخر گمراه شدند چون ایمان نیاوردند بقرآن این فقیر میگوید و الله اعلم که حاصل این دعا این است که بنامه ما راه راست که دروسه ترس و بیم نباشد و این راه عاشقان و دوستان حضرت باری تعالی است اَلَا اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ چون مقصودشان جز محبوب حقیقی نیست از عرش تا تحت الشرائع نثار ایشان کرد و التفت بان نکردند ما زناغ البصر و ما طغى اشارت بانست و مولانا جلال الدین رومی میفرماید رحمه الله علیه بیان حال شیخ محمد غزنوی سرزی رحمه الله علیه مدت هشت سال در بیابان هامی گشت و سیر علف می خورد و از خداى تعالی دیدار می جست شنومی گنجهای خاک با همفتم طبق و عرضه کردندش پیش شیخ حقی و شیخ گفتا خالقا من عاشقم و بر بگویم غیر تو من فاستقم و هشت جنت گرد آرام در نظر و در کنم خدمت من از خوف متفرق مؤمنی باشم سلامت جویم من و زانکه این هر دو بود و حظ بدن و عاشقی که عشق جزل خورد قوت صد عدل پیش بود یک تره توت و بنده دائم خلعت در ابروست و خلعت عاشق همه دیدار اوست

حکمت واجب بودن خواندن سوره فاتحه در هر رکعت از نماز این باشد که وایا باید که بنده طالب وصال بود و راه عاشقان را جوید تا از ایشان باشد رباعی تا و طلب گوهر کافی کافی تا زنده بیوی وصل جانی جانی فی الجمله حدیث مطلق از سن بشنود هر چیز که در جستن آنی و اللہ اعلم آپسی ما را از عاشقان جمال و جلال خود گردان در روایت کوفیان آمده است که آمین از قرآن نیست و در مصاحف نباید نوشت که از قرآن نیست و در مصحف نوشته نشود آمین چنین باد تو فنا مسلمین و المؤمنین و صلی اللہ علی خیر خلقه

محمد وآله واصحابہ اجمعین بر جنتک یا ارحم الراحمین

سُورَةُ الْمَلٰٓئِكَةِ مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ تِلْكَ اٰیٰتُهَا وَهِيَ اَرْبَعٌ اَشْرَافٌ

تبارک بزرگت و پانیده است و با این نیکی بسیار است و همه چیزها از دست الذی به آن خدای که پیدای فرمان و قدرت و است الملک بادشاهی و بعضی می گویند که مرا از یاد این جا صفت است از صفات خدای تعالی و از تشابهات است ایمان آرمیم بان و مشغول نشویم به کیفیت آن و بعضی میگویند عبادت است از تصرف و قدرت یعنی در تصرف و قدرت او است ملک دنیا و آخرت نصیب دلش از است که از غیر او ترسد و مرغیر او را نپرشد و از غیر او صلح نکند و از باب ملک و ملک را مقهور او دانند و در بلاها با او بگریزد و عطاها از او جوید و بنده خاص او شود تا از شر ملوک مجازی خلاص یابد و حکیم سئل غزنوی میفرماید بیتی بنده خاص ملک باش که با داغ ملک روزها ایمنی از شعله و شبها ز عس و کوه و غلای کل شیئی قدید و او است بر همه چیزها توانا توکل با او کن باه مؤمن چونکه دانستی که معبودی چنین داری زهد و تقوی و فتوی را بجمطام دنیا مفروش و بمناسب ارباب ملک دنیا را التفات منهای حکم غزنوی گوید بیتی سازید از برائو نام و دام کام چون مردان در جمال نقش آدم رانقا نفس شیطان پیمت منگر هر گدا که تو خاص از ان مانی در مفروش خویش از ان که تو بس گران بهاد

باز صفت دیگرش را بیان کرده گفت الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ اَنْ خدای که بیافرید
 مرگ را و زندگانی را لَيْبِكُمْ كَمَا تَمَایَا ز ما بد شمارا اَيَكَلْمَةُ اَحْسَنُ عَمَلًا کیست از شما نیکو
 کار تر آفریدن مرگ و زندگانی دلیل است ظاهر بر بهستی خدای قاهر حکیم علیم قادر و نیا دانا
 بلاست و گور جاسه بلی است و قیامت جاسه سزا و جزا است بدانکه حضرت عزت جل جلاله
 از آرزو دهن منزه است پس مراد این است که آفرید مرگ و زندگانی تا پیداشود از شما
 با حقیتار شما آنچه دانسته است بعلم قدیم هر که عمل نیک کند به بهشت رسد و هر که عمل بد کند
 بدوزخ رسد نصیب مومن این است که مرگ را در ایم در نظر دارد و استعداد آن بکند
 و از سراسر غرور نفور کند حضرت شیخ ابن قیم می فرمودند که هر روز چهل بار خود را به
 گورستان میریم و حساب خود می کنیم قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَبْسُ الْعَبْدُ
 عَبْدًا نَسِيَ الْمَقَابِرَ وَالْبَيْتَ وَيَبْسُ الْجَسَدُ عَبْدًا نَسِيَ الْجَبَابِرَةَ الْأَعْلَى وَنَكَتَهُ فِي تَقْدِيمِ
 مَوْتِ بَرِيءَةٍ شَائِدَ كَمَا إِنَّ بَاشِدَ وَاللَّهُ تَعَالَى اعْلَمُ بِزَيْفَتِ دِيْكَرِ خُودِ رَايَا دِكْرُو وَگفت
 جل جلاله وَهُوَ الْعَزِيزُ وَ اوست غالب بر همه چیز که میسر نشود از او و گریز نصیب از او
 این است که روسه بطاعت او آرد و عزت و نصرت از وجودیا العفو و اوست نیک
 پوشنده گناه مومنان بد کردار اگر چه بود بشمار هر که را خواهد نصیب تو این است که هر
 گناه داری از رحمت بے نهایت او نومیذ نباشی مثنوی اسی رحمتت دریا می عام است
 از آنجا قطره ما را تمام است چه اگر آرایش خلق گناه کار در فوشونی ازین دریا به یکبار
 نگر دتیره آن دریا ز مانی به و لے روشن شود کار جهانی به غیر از کرم او چه داریم با صفت
 دیگر خود را بیان کرد که الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا اَنْ خدای که آفرید هفت
 آسمان را طبقها برزبریک دیگر یعنی تهنه کعب الاجبار گفت آسمان دنیا از موج
 آب است و دوقم از در سفید و سوم از آهن است و چهارم از مس است و پنجم از
 فضا است و ششم از زر است و هفتم از یاقوت سبز است ساتوی فی خلق العوالم

حَتَّى تَقْتَرِيَتْ نَبِيْنِيْ تَوَاسِعُ مُحَمَّدٌ وَيَا تَجْ سَيْنِدُهُ دَرِ اَفْرِيْدِيْنِ خُدَايْ بَخْتَايْنِدِهٖ سَبَّحْ تَفَاوُتِيْ سَبَّحْ
 عِيْبِهٖ نَبِيْنِيْ دَرِ اَسْمَايْهَا دِيْ سَبَّحْ مَخْلُوْقَتِيْ اَزْ مَخْلُوْقَاتِ خُدَايْ تَعَالَى عَلِيْ نَبِيْنِيْ هَمِهٖ رَا حِكْمَتِ كَامِلِهٖ حَوَالِهٖ كَنِي
 اِنْ كَرِيْضِيْ كَبِيْرَهٗ رَسِيْ نَصِيْبِ تَوَانِيْسْتِ كِهٖ بَدَانِيْ هَمِيْفْتِ اَسْمَا زَا بَالَا حِيْ كِيْدِيْ كِهٖ بَدَا سْتِ اِسْتَوْنِ وَتَقَدَّرْتِ
 كِهٖ كَامِلِهٖ تَرَانِيْزِ ضَالِحِ نَهْ نَمَائِدِ وَبِرْحَمْتِ شَامِلِ كَنْدِ اَمَامِ حَمْرَهٗ وَكَسَالِيْ مَنِ تَقْوَتِ خَوَانْدِهٗ اَنْدِ تَفَاوُتِ
 اَلَا مَرِ وَتَقْوَتِ دِيْ كِهٖ گُوْنَهٗ شَدِّدِ عِيْنِيْ نَبِيْنِيْ دَرِ مَخْلُوْقَاتِ حَضْرَتِ خُدَايْ تَعَالَى اِضْطِرَابِهٖ وَ
 اِخْتِلَافِ وَتَسَاوِيْ هَرِ كَرَامِيْ اَفْرِيْدِيْ وَوَلِيْ يَامُوْمِنِ يَا كَا فِرْيَا فُقِيْرِيْ اِنْسَانِ وَيَا غِيْرَانِ
 مَخْتَلِفِ اَلْوَانِ صَبِيْحِ الْاَبْدَانِ وَمِعْوَبِ الْاَرْكَانِ هَمِهٖ بِوَجِبِ حِكْمَتِ بُوْدِ بَهِيْمِيْنِ اَوْضَاعِ
 عَالَمِ وَبِهِيْسْتِ وَدُوْرِيْخِ وَاهْلِ اَنْ عَارِفِ بَايْدِ كِهٖ هَمِهٖ رَا حِكْمَتِ اَوْ حَوَالِهٖ كَنْدِ بِيْشْتِمِ الْكَارِ
 نَظَرِ كَنْدِ دَرِ خَلْقَتِ اَوْ نَظْمِ اَنْ نَقِشْتِ كِهٖ دَرِ عَالَمِ نَهَادِيْمِ اَوْ تُوْزِيْ بَايْمِيْنِ كِهٖ مَازِيْ بَا نِهَسَا وَبِيْمِ
 زَرْ لَعِبِ خُوْدِ سَرْمُوْنِ نَمُوْدِيْمِ اِيْمَانِ اَنْدِرِ پِيْ غُوْغَا نِهَادِيْمِ اَوْ سَرَبَنَامِ اَلْخَلْقَتِ هَذَا
 بِاِطْلَاقِ مَبْحَثَتِكَ فَيَقْنَا عَذَابِ النَّارِ نَجْوَانِدِ چُوْنِ خَبَرِ كِهٖ دِيْ سَبَّحْ تَفَاوُتِيْ وَعِيْبِهٖ نِيَابِي
 دَرِ مَخْلُوْقَاتِ اَوْ بَا زَرْ مَوْ دَفَا رَجِعِ الْبَصَرِ پَسِ بَا زَرْ گِرْدَانِ چِيْشْمِ دَرِ اَفْرِيْشِ اَسْمَانِ
 هَلْ تَدْرِيْ سَبَّحْ مَنِ مِيْنِ مَنِّ هَطُوْبِ اَزْ شَكَا فَمَا جَمْعِ فِطْرِ شَكَا فِتْنِ مَشْتَرِكِ رَجِعِ الْبَصَرِ
 كُوْتِيْ پَسِ بَا زَرْ گِرْدَانِ چِيْشْمِ رَا بَارِهٖ پَسِ اَزْ بَارِيْ عِيْنِيْ بَارِهٖ تَامَلِ كُنِ دَرِ اَسْمَانِ اِگِرِ هَرِ چِيْشْمِ
 تَامَلِ وَنَظَرِ كُنِيْ يَنْقَلِبْ بَا زَرْ گِرْدَانِ اَلَيْكَ بَسُوْمِيْ تَوَالِيْبِ مِيْنِيْ اِيْ خَاسِئًا خَوَارِ وَدُوْرِيْ
 يَافِتْنِ عِيْبِهٖ وَهُوَ حَسِيْدٌ وَاَنْ چِيْشْمِ مَانْدِهٖ وَكَنْدِهٖ شَدِّدِهٖ بَا شَدِّدِ اَزِ يَافِتْنِ عِيْبِهٖ دَرِ دِيْدِنِ
 اَسْمَانِ وَبَعْضِيْ مِيْگُوْنِيْدِ نَحْمِ رَجِعِ الْبَصَرِ بَا زَرْ دَرِ زَمِيْنِ وَجَمْلِهٖ مَخْلُوْقَاتِ نَظَرِ كُنِ تَا سَبَّحْ عِيْبِهٖ
 نِيَابِيْ بَلَكِهٖ بِرَقِيْضِيْ حِكْمَتِ وَدِيْلِيْ بِرُجُوْدِ وَاجِبِ الْوُجُوْدِ وَوَحْدَانِيْتِ وَتَقَدَّرْتِ وَ
 عِلْمِ وَارَادَتِ اَوْ بَا شَدِّدِ عَارِفِ شَوِيْ بِصِفَاتِ ظَاهِرِهٖ دَرِ مَلِكِ وَمَلَكُوْتِ وَرَاهِ
 يَابِيْ بِعِلْمِ جِبْرُوْتِ بَا اَشَارَتِ بَا سَدِّ لَالِ بِصِفَتِ دِيْ كِهٖ كَرْدِ جَلَلِ وَلَقَدَّرْتِ مِيْشَا
 وَبَدَرَسْتِيْ هَرِ اَيْنِهٖ بِيَا رَا سْتِيْمِ السَّمَاءِ الدُّنْيَا اَسْمَانِ رَا نَزْدِيْ كِيْرَتِيْزَمِيْنِ بِمَصْلِحِ

بستارگانے کہ سچو چرخ ہمارے درختانہد وَجَعَلْنَاهَا وَگروا یدیم آن ستارگان
 سَجُومًا اِنْدَاخْتِنِيهَا رَجْمٌ بَعْضِي مَرَاجِمٌ بِشَدَاخِيهِ بُوَسْ اِنْدَا زَنْدِ عِنِّي تِيرِ بِاللَّيْلِ تَبِيَّاطِيْنَ
 مردیوانرا چون خواهند کہ بر آسمان بر آید تا سخن فرشتگان شنوند بد آنکہ از اول
 سورہ تا این جہا صفات بصنعت خود یاد کرد یعنی منم ملک بزرگوار و ملک دار قار
 قہتار عزیز غفار خالق ہفت آسمان بے عیب و ضرر و مفرین آسمان دنیا بستارگان
 بیشمار و گروا دانندہ آن مَرَاجِمٌ شَيْاطِينٌ خَفَاتَا اسْتِدْلَالٌ کَرْدَہ شُو دَا زِیْن صَفَاتِ عَظْمِ
 بِنَاتِ ذَوَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ کَہ آسمان را بقدرت برداشته و در ہوا بے ستون داشته
 و پندین ہزار کواکب تو اقب بنگاشته عوارف این مہمہ را مظاہر نور دانستہ مصرع
 اَسْمَاءُ تَابَشِ نُوْرًا زِ تُو و سَ نَازِشِ حُوْرًا زِ تُو ۴ اسے درویش زینت بام زندان این است
 نادانی کہ زینت دل دوستان لبس العرفان چون باشد بد آنکہ اہل علم میست و نجوم
 فلک اثبات مے کنند و در قرآن ہفت آسمان و عرش و کرسی مذکورست و میگونیہ
 کہ کواکب سیارہ ہفت است زحل و مشتری و مریخ و زہرہ و عطارد و شمس
 و ہر یکے ازینہا ہر فلک اندر مین برین ترتیب و غیر این ہفت را ثابتات گویند و گمان
 ایشان این است کہ ثابتات ہر فلک ہشتم است و امام ابوالمعین نسفی صاحب بصیرت اولاد
 گفته است کہ این گمان ایشان ظاہراً خلاف این آیت است وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ
 الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِّلشَّيَاطِينِ ۱۰ و گفته اند مذہب اہل تفسیر این است
 کہ ہمدہ در آسمان دنیاست و در بعضی تفسیر نیز آورده است کہ این آیتہ دلیل است
 بر بطلان قول سبجمان ظاہراً زیرا کہ نجوم رجوم شیطاں است در آسمان دنیا
 اگر در فلک ہشتم باشد رجم ایشان میسر نمی شود و در تفسیر لسان التقریل آورده است
 کہ فلک چرخ آسمان کہ ستارگان دروسے گردند اولین قول حق است قَالَ تَعَالَى
 كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ فَا مَا آن سخن کہ میگونیہ کہ آسمان میگردد خلاف نص قرآن است

و باطل است بدانکہ شیر اہل تفسیر برین اندکہ جدا می شود از ستارہ نوری همچون
 شعلہ آتش و بر شیاطین میزند فاما ستارہ بر جاک خود است و امام قناد گفت آفرین
 ستارگان از برائے زینت آسمان و رحم شیاطین است و شناسختن راه باوشناختن
 قبلہ و ریایان است فاما اعتقاد بنجیم و این کہ مختار و مؤثر در سعادت و شقاوت تکلیف است
 بے علم بان و بدانکہ علماء معانی و بیان انتقال در کلام از غیبت بخطاب یا بکلمہ یا بکلم
 صنعت اتفات بگویند چنانکہ درین آیت است کہ وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِحَ
 پر نسبت ما قبلش و ذکر مصابح و ارادت نجوم را و مانند این را استعارہ مصرعہ گویند
 چون دلائل غنایم یاد کرد و بر وجود واجب الوجود طائفہ منکران را از دیوان و آدیوان
 کہ اقرار ندارند بان و اعراض کرده اند و کفران نعمت نموده اند مخصوص کردشان
 بعد از نیران و فرمود در حق ایشان وَاعْتَدْنَا لَهُمُ عَذَابًا مَّوَدَّعًا کرده ایم مرایشان را
 یعنی دیوان را عَذَابُ السَّعِيرِ آتش سوزان این آیت دلیل است بر اینکه دوزخ
 حالیا موجود است وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ کسانے را کہ کافر شدند عذاب
 خود غرض بل با وجود چندین دلائل عَذَابُ ابَّ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ است و بِئْسَ
الْمَصِيرُ و بد جائے بازگشتن و سہ کہ دوزخ است الْمَصِيرُ و شستن صفت بدی اوست
 یاد کرد و گفت جبل جلالہ اِذَا الْفُلُوقُ جُورًا افکنند شوند کافران فِيهَا و آن دوزخ
مَجْمُوعًا بشنوند کہ امر آن دوزخ را مَجْمُوعًا بانگ زشت ہمناک چون بانگ خرمینی
 بشنوند از دوزخیان کہ پیش از ایشان در آمدہ باشند یا از خود یا از دوزخ و وَمِثْلُ
 این دوزخ نَفُوسٌ می جو شد بر این کافران چون جو شیدن دیکہ میدان کہ آتش تیز
 باشد و دانہ درو سہ اندک و آب بسیار تَكَادُ تَرَدُّوْا و یک باشد این دوزخ تَمَّيْزًا
 بطرقہ مِنَ الْغَيْظِ از خشم یعنی از خشم خداے تعالی یا از خشم مالک دوزخ و فرشتگان
 عذاب یا از خشم خود بر دشمنان خداے تعالی كَلِمَاتٍ ہر بار سہ کہ انداختہ شود

قیماوردوزخ فوج گروه سنا لکھمیرسندشان خزرتها جمع خازن یعنی
 انبیا مالک و دیگرزبانیدوزخ السعیران ایانیا مدہ بود شمارانندیکویم
 کنندہ تدریعنی مندر باشد یعنی پیغام بری نیامده بود بشما شمارا ازین روز و ازین
 عذاب ووزخ خبر کنید یا خبر کردی تا شمارا ایمان بودی و عمل نیک بودی و ازین دوزخ
 خلاصی بودی این پرسیدن برائے سرزنش بود ایشان را قالوا اگونیدوزخیان در
 جواب بگلی قد جاءنا نذیر یومئذی آمده بود بما پیغمبران ہم کنندہ مارا خبر کرده بودند
 ازین روز و ازین عذاب فلکن بنا پس ما ایشان را دروغ گو داشتیم و با ایشان
 ایمان نیاوردیم و قلنا و گفتیم ما ما انزل الله فرستاده است خداے تعالی
 من شیء یحییج چیز از آنچه شما بیگمید و گفتیم پیغمبران را ان انتم نیستید شما
 الا فی صلل مکر در گمراهی کے پیغمبر بزرگ از برائے آن مبتلا شدند زیرا اثرت بعد از
 بزرگ اسے برادر ترانیز خواهند پرسید کہ هیچ واعظ و پند دهند و توبو نیامد و نگفتند
 کہ حرام کدام است و حلال کدام و چه باید کرد و چه نباید کرد بہرچہ واعظ بیشتر می شنوی
 و عمل نمی کنی کار توبو شمارا تر میشود و علم بسیار حاصل کردی بے عمل و اسے توبو با و توبو
 بدرگاہ ظالمان رومی و اہل دنیا را ملازمت کنی و قالوا اگوبنیدوزخیان کو کنا
 اگر بودے ما نسمع کہ بشنود می سخن پیغامبران را و فرمان برداری کردے عدلے
 حقانی را و پیروی ایشان کردے اذ نعقل یا تعقل کردے سخن ایشان را و عقل را
 بکار داشته ماکنا بودی ما فی أصحاب السعیر در یاران دوزخ یعنی اہل
 دوزخ بودے اگر سخن اہل حق را شنیدے و در دلائل و وحدانیت سمعی و عقلی نظر
 کردے و ایمان آوردے و عمل نیک کردے تا دوزخی نبودے حق تعالی افسوس
 قاعا و فوا پس اقرار کنند دوزخیان بذنبہم بگناہان خود و هیچ فائدہ
 نکند ایشان را قسما حقاً پس دوری باد از رحمت خداے تعالی لا أصحاب السعیر

مردوزخیان را ایام کسائی فسحقاً بضم سین و حاء خوانده است اے قال الذممه لله
 محققاً اوفاً مستحقاً محققاً ای ابعاداً السحیق دور بودن یعنی دور کرد ایشان را
 حق تعالی دور کردنی نصیب تو این است که ایمان آری چنانکه شرط اوست و سخن اهل
 حق را بشنوی و قبول کنی و در ملک و ملکوت مامل کنی و از خلق بخالق راه بری و دل را
 بنور قرآن و ذکر رحمن روشن کنی و در دنیا پیش از مرگ بتوبه و استغفار عذر بنواهی
 و در منطالم بکنی تا از عذاب آخرت خلاص یابی میت گفتند و شنودیم و بگردیم به آمد
 گفتیم و شنودند نکرند و بد آمد چون از اول سوره بیان کرد دلائل عظام برستی
 و قدرت خود چنانکه گذشت و طائفه کافران که ایمان نیاوردند بان عذاب ایشان ریاد کرد
 و از بدی حال ایشان را خبر کرد بعد از آن حال مؤمنان را و ترسگاران را بیان کرد و
 گفت جل جلاله ان بدستی ورائیکم الذین انانکه یخشون می ترسند ربهم
 پروردگارشان را بِالْغَيْبِ یعنی خدای را جل جلاله نادیده می پرستند و می ترسند
 که هم مرا ایشان را است صَغْفِرَةً اَمْرٌ يَدِينُ كُنْ اَنْ اَجْبُوْا و فرود کنید بزرگ
 یعنی بهشت جاودان و بعضی می گویند می ترسند از خدای تعالی با تشکر او نهان
 یعنی در پیش خلق و خلوت بدانکه این بهشتیان را حق تعالی یاد کرد و ترسیدن
 بایمان یعنی گفت الذین یخشون ربهم و نه گفت الذین امنوا تا بدان که بعضی
 بزرگان از ایمان ترس خدای است عز وجل قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ قَالَ
 لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ مَخْلُصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ قَالَوا و ما اخلاصها
 قال ان تجزى عن المحارم ما معلوم شود که ایمان آوردن به اخلاص نتیجه میدهد
 و اخلاص کلمه طیبه باز ایستادن است از حرامها ترس خدای تعالی نصیب تو
 این است که ترس خدای تعالی را شعار خود ساز از اول قرآن تا آخر قرآن مامل
 کنی تا مرتبه خدای ترسان بدانی گفته نشد که مردان شمنان را یا شیخان را یا

یا بزرگان را فرزند بزرگست بل گفته شد که مر خدا سے نرسان را فرزند بزرگست باز حضرت پروردگار
 بیان علم خود میکنند و میفرمایند جل جلاله وَآيَاتُهَا وَنَهَانِ دَارِ اِيْدَا سُوْمَانِ وَاوَاكَافِرَانِ
قَوْلًا كَمِمْ كَقَتَارِ خُوْرَا وَاوَا جَهْرًا وَاوَا بِيَا اَشْرَا كَا وَاكُنِيْدَ كَقَتَارِ خُوْرَا بِيَا حَالِ كَمَا بَشِيْدًا وَاوَا
اِنَّهُ بَدْرَسْتِي كَمَا تَعَالَى عَالِيْمًا نِيْكًا وَاوَا هَسْتِ بِيْدَاتِ الصَّلَاةِ وَاوَا بَا نَجْمِ دَرْسِيْهِنَا
 و در دل هست پس اسرار مومنان و کافران را و احوال ایشان را بداند و جزای آن
 بد بدشان را و بعضی میگویند که اسرار است لفظاً و خبر است معنی یعنی آن خفیه است که حکم
 او علنیست فانه عَالِيْمًا و بعضی میگویند که این آیه در حق کافران قریش بود و بزبان
 درل و پنهان و آشکارا رسول اصلی الله علیه و سلم دشمن می دانستند و قصد بدی میکردند
 بوسه بدشنام و ناسزا می گفتند آهسته و پنهان گویند تا خدا سے محمد نشود و ندانند پس این
 آیه که من خدایم پنهان و آشکارا را بدانم پس گفت جل جلاله اَلَا يَعْلَمُ اَيُّهَا نَدَانِدُ مَنْ
اَنْ خَدَايْ كَمَا خَلَقَ بِيَا فَرِيْدٍ مِهْمٍ جِيْرًا رَا اِچُوْنِ نَدَانِدُ حَالًا اَيُّهَا اِيْشَانِ رَا اِچُوْنِ نَدَانِدُ خَلْقًا
 خود را و حال این است که وَهُوَ اَوْسْتُ اللّٰطِيْفُ و انا بکار با کسی پنهان در ساند
 نیکی است به بندگان و قبیل اللطیف و در بین قبیل باریک بین و شیرین کار اَلْحَمِيْدُ
 آگاه است به همه چیزها و خبر کننده است از آن عارف را باید که طفت هر و باطن خود را
 پاک دارد و از التفات بغیر حضرت الوهیت دور باشد تا باطن او چون ظاهر او باشد
 بے مکر و حسد و خدیت بدانکه اول اشارت بدلیله کرد که در آفرینش آسمانها بود و گفت
اَلَّذِيْ خَلَقَ سَمِيْعَ سَمَاوَاتٍ تَا اٰخِرٍ وَاذَابَ مَنكُرَانَ وَا جَاءَ اِيْشَانَ رَا اِيْدَا كَرْدُو
 حال مومنان را نیز یاد کرد و علم خود را بیان کرد و باز اشارت بدلیله کرد که از زمین
 باشد و فرمود جل جلاله هُوَ الَّذِيْ جَعَلَ لَكُمُ اِيْمَانًا وَا كُنَ خَدَايْ هَسْتِ كَمَا كَرْدَانِيْدُ
 از برای شما آرزوی زمین را ذکر کرد اَلَّذِيْ رَامَ شَدَنَ بِنِي
 رام کرد که توان رفت بروی چون چنین است فَا مَشُوْا وَا بَسْ بَرُوِيْدِيْ فَيَمَّا كَبِيْهَا

در کنار ماے وے یاد رکھو که ماے بلند وے یاد در راه ماے وے يقال ذل البعید ذکا
رام شد و هو ذلول یعنی کفت المنکب الغارب و فیه استعاره مصوحه و تخیل
علی ما لا یخفی و مکافا و بخورید من نزل فیہ از روزی خداے تعالی که از زمین
بیرون می آرد از برای شما آیه و بان خلاست جبل جلاله النشور دژنده کردن
شمارا و پراگنده کردن از گورد رقیاست از برای جزایعی دلیل بر هستی من که خداوند
آن است که آسمان را بیافریدم تا نظاره کنید در وے و زمین را از برای شمارم گردانیدم
تا بشید و زراعت کنید در وے و از بهر تجارت روید بر وے و بخورید از نعمتهاے
وے باز جمع کنم شمارا چون بمیرید در وے و پراگنده کنیم از وے چونکه منم قادر می بر
شما آسمان و ستارگان دلیل در زیر قدم شمار زمین دلیل و بیرون آوردن نعمتها
از وے دلیل و خوردن نعمتهاے نرم آن دلیل پس زنده کردن شما آسان هست
بر رب جلیل ایمان آرد و عرفان تاشوی عزیز و کافر و فاسق مشو تا نشوی ذلیل چون
دلایل عظام نمود بر قدرت و حکمت و علم و انعام و اکرام و آن را قبول نکردند بیان
عذاب کرد که اگر خواهد بر زمین فرو بردشان یا بلاے از آسمان بفرستد و گفت جبل جلاله
ءَا مَنَّتُمْ اَیَا اَیْمِنُ شَدِید مَنِّ فِی السَّمَاۃِ اِزَانَ خَدَائِکَ کَ دَرِ اَسْمَانِ هِت قَدْرَتَا
و سلطنت او و قبیل در آسمان است پادشاهی و عرش و کرسی او و یاز وقتگان عذاب
و رحمت او آن یخسف یکم که فرو برد شمارا الارض به زمین فاذا هی پس انگاه
زمین تومومی جنبد و فرو می برد شمارا بخود می گردد بشما چون آب که کسے را غرق
کند یعنی عذابے کند شما که فران را چنانکه قارون را کرد بر زمین و فرو بردش اَمِنْتُمْ
هست که اَیْمِنُ شَدِید مَنِّ فِی السَّمَاۃِ اِزَانَ خَدَائِکَ کَ دَرِ اَسْمَانِ قَهْر و قدرت او است
آن تیر و سگک بر این که فرستد علیکم بر شما حصیبا سنگی یا بادی که در وے حصا
باشد یعنی سنگ ریزه یا بیداز و سنگ ریزه شما فستعلیمن پس زود باشد که بد آیند

کیفیت چگونہ است نذیب تر سائیدن من و عذاب من پس یاد کرد حال منکران را
 و گفت جبل جبار و لقد کذب و بد رستی و راستی کہ دروغ گوئی داشتند الذین
 آن کافران کہ حق قبلہم پیش ازین کافران بودند پیغمبران خود را چنانکہ این
 کافران ترا یا محمد حکیت کان پس چگونہ بود ذکی ایوہ عذاب من ایشان را بہ سبب
 انکار کردن ایشان پیغمبران مرا و قبول نکردن ایشان حکمائے مرا و قیل نکیر می انکا
 من افعال ایشان را و گردانیدن من احوال ایشان را بعضے را بہ زمین فرو بردیم
 و بعضے را بلائے از آسمان آمد سگہا و باد ہائے با سنگ و بعضے را حمد و نہ گردانیدیم و
 بستے را خاک گردانیدیم پس شماے کافران مکہ زود باشد کہ عذاب مرا در دنیا بینید
 باز دلیل قدرت خود را یاد کرد کہ در میان زمین و آسمان است و گفت جبل جبار
 اولہ یووا آیامی نکر ند یعنی بگردید الی التظیر بسوے مرغان فوق قوسہ کہ می پرند
 بالائے ایشان صافات باسطات اجنہتس یعنی کشائیدگان پر ہائے شان را و صفت
 کنندگان پر ہائے شان را در ہوا یعنی گاہ بال باز کردہ می پرند کہ بال را جنبانند
 و گاہ بال می جنبانند و می پرند و پر ہا را بر ہم می زنند در پریدن و یقیضن و قابضن
 و قرار گیرند گان بالہائے شان را در پریدن عطف علی الفعل الدال علیہ صافا
 تقدیرہ یصفن اجنہتس فی الهواء و یقبضنہا بعد البط ما یمسکھن
 باز نیدار دین مرغان را و نگاہ نیدار دشان در ہوا در حال کہ پر کشادہ بودند و
 در حال جمع کردن پر ہا شان را در ہوا الا الرحمن مگر خدائے بخشائیدہ انہ بدستی
 کہ خدائے تعالیٰ بکل شیء بصیر و طبعینا است ہمہ چیز ما داناست بصلاح ہر چیزے
 کہ چون حق تعالیٰ مرغان را در ہوا میدارد بقدرت خود اگر علت پر بودی باستی
 کہ مرغ خانگی ہمچنین بودے و شب پرہ چنین نبودی چون پرندار دلس خدائے
 تعالیٰ قادرست بر ہمہ چیز ہا کہ خواهد از عذاب و رحمت و بر زندہ کردن بعد از مردن

و برزند و کردن بعد از مردن اگر عذاب کند که گیت که شمار ایااری کند چنانکه منمود
 جَلْ جَلَالَهُ أَتَمَّنْ أَيَا كَيْسْتَ هَذَا الَّذِي أَنَا هُوَ جَعَلْتُ لَكَ أَوْ شَكَرْتِ مَشَارَا
 يَنْصُرُكَ يَأْرِي كَسْتَانِ مِمَّنْ دُونَ الرَّحْمَنِ بجز از خدائے تعالیٰ اِن الْكَافِرُونَ
 الْآرِ فِي عُرْوَةٍ نَيْسْتِ كَافِرَانِ مگر در فریفتن نفس و شیطان و دنیا را ایشان را با فرمود
 أَتَمَّنْ هَذَا الَّذِي أَيَا كَيْسْتَ أَنْ يَكْرَهُ لَكَ كَرُوزِي دَهْ شَمَارَانِ اِنْ اَهْسَاكَ رِزْقَهُ
 اگر باز دارد خدائے تعالیٰ روزی خود را از شما یعنی از تبان شما که ام است که شکر
 باشد شمار او یاری دهم شمار اگر بلای از خدائے تعالیٰ بیاید و کدام است از تبان شما
 که روزی دهم شمار اگر حق تعالیٰ روزی را از شما باز دارد و چون عاجز شدند روز
 جواب و حق را گردان نه نهادند حق تعالیٰ فرمود بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ سَتِيبُنْد
 در گردن کشی و رسیدن از حق و اقرار کردن بحق آسے در ویش حق را از اهل حق
 قبول کن و عناد و تمرد را دور کن تا از دوستان او شومی و اگر قبول کنی از دشمنان
 او شومی چنانکه حق تعالیٰ بیان کرد حق را و باطل را و بعضی حق را قبول کردند و
 بعضی نے حال ایشان را بیان کرد و گفت جَلْ جَلَالَهُ أَتَمَّنْ أَيَا پَسْ اَنْكَسْ كَه
 يَمَيِّسِي مِيرُودِ مَكْبَتَا عَلَا وَ جِهَهُ بَرُوعِ اَوْ قَنَادِ اِلَا كَبَابِ بَرُوعِ اَوْ قَنَادِ
 اَهْلَا سِي رَاهِ رَهْتِ يَافْتَه تَرَسْتِ اَمَّنْ يَمَيِّسِي يَا اَنَا كَه مِيرُودِ سَوِيَا رَاسْتِ و
 ایتساده بر پائے بے آفت عَلَا صِرَاطِ مُسْتَقِيمِ بَرَاهِ رَهْتِ جِنِّي كَافِرِ بَرَاهِنِيَّتِ
 در راه رَهْتِ يَافْتَنِ بُمُونِ حَالِ مُمُونِ چنان است که کسے بر او راست برود
 بر پائے خود نیفتد بر او و حال کافر چنان است که کسے برود در راه ناهموار
 بر او افتد و بلغزد و حال مومن همچون کسے میناست که میرود بر راه رَهْتِ و حمل
 کافر همچون کور است که در راه ناهموار میرود و می افتد بر او یا کافر در دنیا ایمان
 نیارد حق تعالیٰ ویرا در قیامت بر او روان کند بدوزخ و مومن خرامان

خرامان میرود در بهشت و بعضی گویند ازین آیت ابو جهل مراد است در رسول صلی الله
 علیه و سلم یا امیر المؤمنین حمزه یا همه کافران و مؤمنان فی الکلام مثیل حال عارف
 و زاہد و حال اہل ہوا و اہل رضا و حال تشریح و مستدع و حال عالم و جاہل
 ہمین دان ہر بیت سیر عارف ہر دست تا تخت شاہ و سیر زاہد ہر دست یک روزہ راہ
 چون عارف بہ محبت و شوق بندگی می کند و زاہد بہ خوف و طمع مستثنوی
 چون مُتَّوْبُونَ بخوانند و در نبی و با کجہم قرین در طلبی و پیش محبت و صفت حق دان عیش نیز
 خوف نبود و صفت نردان ایغریزہ و صفت خفا کہ صفت حادث کو و صفت پاک کو
 نصیب و اعطایین است کہ بر راہ راست بخواند و بر منکر خود رحم کند همچون مینا کہ بزبانینا
 رحم کند و عصا کش کند مگر اوران معنی را بوعظ و نصیحت و تحمل آن بکند چون در آیت
 گذشتہ گفت کہ کیست کہ لشکر نصرت باشد مر شمارا و کیست کہ روزی دہد شمارا درین
 آیت فرمود مر صیب خود را علیہ الصلوٰۃ والسلام تا جواب گوید قُلْ بگو اے محمد
هُوَ آن نصرت دہندہ شمارا الَّذِي آن خدا نیست الَّذِي انشاء کہ ما فرید شمارا
 بقدرت خود الانشاء آفریدن و آغاز کردن و پدید آوردن وَجَعَلَ و گردانید
 لکہ از برای شما السمع گوش شنوارا وَالْاَبْصَارَ چشمہا کہ بنیاد و الْاَفْعَادَ
 و دہانہا دانارا دلیل بر ہستی او در نفس شماست و بعضی را کہ و کہ و بے عقل آفرید
 و بعضی را شنوا و مینا و دانا آفرید تا شکر گوید مر خالق را بسیار پس شما قَلِيلًا مِمَّا تَتَّقُونَ
 اند کہ شکر میگویند یا خودیچ شکر نمی گویند قلت بمعنی عدم است نصیب تو این است
 کہ ہستی خود را و ہستی ہمہ اعضاے خود را و ہمہ شیئا و علم خود را از حضرت حق عزوجل
 دانی متثنوی از کجا جویم علم از ترک علم و از کجا جویم سلم از ترک سلم
 از کجا جویم ہست از ترک ہست و از کجا جویم دست از ترک دست ہم تو انی کرد یا نعم لمعین
 ویدہ معدوم را تو ہستی مین و چونکہ کافر شدند و بتان را پرستیدند و خدا را تعالی را

بیچ شکر نگفتند باز فرمود مر حبیب خود را علیک الصلوٰۃ والسلام تا جواب روشن تر
 بگوید پس فرمود قُلْ هُوَ الَّذِي بَعَثَ لِكُلِّ شَيْءٍ خَلْقًا مِّمَّا يَخْتَارُ لِكُلِّ شَيْءٍ رُّزُقًا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَحْرِيٌّ وَبَحْرِيٌّ
 سمارا در دنیا آن شدائست که در آنجا سیاه فریب شمارا از عدم فی الارض در زمین و آنجا نیست که در آنجا
 با و خوشتر است شکر کرده شوید از پس مردن و زنده شدن باز شدت شمارا رحمت او یا عذاب او باشد
 در ستا زود مونس از او بهشت باشد و کافران را در دوزخ نصیب عارف آن است
 که شنوائی و بینائی و دانائی و زندگی هر دوگی همه از او داند و خلایق را منظر شناسد چنانکه
 عارف رومی میفرماید بیتی تا چو سزای بندید من را لیکن تا چو چنگت نواز من ز نوا هیچ گو
 مشنومی ذرّه کان محو شد در آفتاب و خنک او بیرون شد از وصف حسا

خنکش اکنون خنک خویش است
 از چه از انا الیه راجعون
 در رضاع اصل مترضع شدیم
 لاف کم زن از اصول الیه اصول
 نیست از ما هست بین الی سبعین

چون ز دره محو شد نفس نفوس
 رفت از و چون شطیبع و سکون
 مایه بحر نور خود را جمع شدیم
 در مشربوع راه او مانده ز غول
 جنگ مایه صلح ما در نور عسین

چون از اول سوره تا این جا از عذاب کافران و راحت مومنان و زنده شدن
 ایشان در روز قیامت خبر کرد و کافران بطریق مسخرگی و انکار از محمد و محمدیان
 می پرسیدند از آن نیز خبر کرد و گفت وَ يَفِيقُ كُوْنًا و می گویند کافران متقی که باشد
 لَهَذَا اَمِنْ الْقَعْدَةِ و عده کردن و آمدن قیامت خبر کنید ما را ازین اِنْ كُنْتُمْ
 اَگَر هَسْتِیْد شَمَا طَلِدُ قَبْرِنَ رَا هَسْتِ گویان نصیب عارف این است که از انکار
 منکران خسته دل نشود چون ازین پیش گذشته که بهترین از ما بدتر ازین کرده اند آنچه
 کرده اند و شکر گوید که از منکران نیست خطاب شد مر حبیب را علیک الصلوٰۃ والسلام
 تا بگوید جواب ایشان قُلْ اِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ بگوئی اسے محمد بدستی و راستی

کزیت دانستن آمدن روز قیامت نزدیک هیچ کس مگر نزدیک خداست تعالی و انما انا
 و بدرستی و راستی کزیت تم من مگر نزد یزدیم و منده و خیر کنند. و از قیامت میبین
 پیدا کنند آنچه بر من فرستد و مرا فرماید تا بگویم من نیکم انم که که خواهد بود و یا نیت من مگر
 پیدا کنند و یا پیدا و رسول ظاہر ابان لازم و متعدی یعنی ذات من در میان شما پدید است
 و از دروغ گفتن و خیانت کردن مبر است من اینم و رسول میبینم و چون شمع منیرم بباد آنگ
 شکاران منیرم بمیت چراغی را که ایزد بر فرزند بر آنگش زنده ریشش بسوزد فلما پس
 چون که او را بیند آن وعده را یعنی عذاب قیامت را ذلقت اے زالفه نزدیک
 سیئت همگین گردد و قبیل زشت کرده شود یعنی سیاه شود السوء و المساواة همگین
 کردن و جود الذین کفروا رویه بآن کسان که کافر شده باشند و قبیل و گفته شود
 مرا ایشان را هندا الذی این آن عذاب است که نیت بودید شما به تدعون
 که آرزوی برودید او را و می گفتید که که باشد این وعده قیامت الا دعاء خواندن
 و دعوی کردن و آرزو خواستن بعضی میگویند چون مؤمنان می گفتند که ما را خدا
 تعالی نصرت خواهد داد در دنیا و شمار عذاب خواهد کرد در دنیا بدست ما و در قیامت
 بدوزخ ایشان مسخرگی کردند و می گفتند که که خواهد بود این عذاب حق تعالی این آیت
 فرستاد که چون کافران عذاب را بینند در دنیا چنانکه در روز بدر دیدند همگین شوند
 و سیاه روئے شوند و فرشتگان که بجای ایشان را بگیرند گویند این آن عذاب است
 که شما مسخرگی میکردید بر مؤمنان و می گفتید که خواهد بود و حق تعالی فرمود قتل
 بگو اے محمد مر این کافران را که مسخرگی میکنند تو و به بیاران تو و هلاک ترا و ایشان را
 می طلبند اذ آیتهم آیا می بینید ان اگر اهل کتبی الله هلاک کند مرا خداست تعالی
 و من و هر که را که معی بامن انداز مؤمنان و نصرت و غلبه ندید ما را بشما
 او را رحمت کند بر ما در آخرت و نصرت دهد ما را بر شما در دنیا قس من پس

کیست کہ بخیل بر بماند و امان دهد الکفرین کافران را من عذاب الیم
از عذاب در دنیا و آخرت یعنی ما را معبود که اللہ است و قادر است و حیم
ست اگر نصرت نہد در دنیا و عقبے شمارا معبودان معیوبان شما کے توانند نصرت
داد شمارا چونکہ مگس را از خود دور نمی توانند کرد باز فرمود کہ قُلْ بگو اے
محمد هُوَ الَّذِي هُوَ ان معبودمانیک بخشاینده است اصنابه ایمان آوردیم
بوے وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا و بروے توکل کردہ ایم و کار خود را بوے باز گذشتہ
ایم امید میداریم کہ ما را فرزندگذار و بر دشمنان ما را غلبہ و نصرت دهد چونکہ
مہربان بر مؤمنان و کارگذار دوستان است التوکل تکیہ کردن یعنی پشت
بکنے باز نهادن نصیب درویش آن است کہ از درگاہ او روئے نگر داند و بر ہیج
کس پناہ نگہ دو بداند کہ او رحیم است دوستان را مندر و گذارد و پست

نقش جفا کے کند پشت ہما کے کند پشت نذر و چوم چون بگور دست او

فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد اے کافران مکہ کہ بدانید کہ من هُوَ کیست او
فِي ضَلَالٍ در گمراہی صبیحین پیدا یعنی زود باشد کہ دوستان را بر دشمنان
غلبہ دہیم در دنیا و بر رحمت برسانیم در عقبے چنانکہ کر دیم بہ محمد و محمدیان در روز
بدر جبرائیل و میکائیل را با دیگر فرشتگان در مدد ایشان بہ فرستادیم و ابولہب
و یاران او را کشتہ خستہ کر دیم نصیب درویش این است کہ صبر کند بجفاے منکران
تاجی تعالی نصرت او کند و ہمہ منکران بدانند روے براہ آورند بعضے بہ تحقیق
و صدق و بعضے بہ تعلید و طمع دنیاوی و زرق و سنت الہی باین رفته است چنانکہ
مشاہدہ کردہ شدہ است در وقت انبیاء و اولیاء باز حضرت موسیٰ تعالیٰ فرمود
قُلْ اَدَايْتُمْ بگو اے محمد باین دشمنان و بیان کن بایشان نعمت ما را و دلیل
ہستی و قدرت ما را اِنْ اَكْرَحْتُمْ مَّا و كَمْ كَرُوْا آب ر و دہا و چشمہا و چوچاہا

شما عموماً اے غا سرفرودرونده پر زمین و خشک گرد و فتن پس کیست شمارا
 یاتیکم بسیار دمان جماعاً صعین باب روان و پیدا یعنی اگر آب شمارا معبود ما
 بر زمین فرود برد کدام بت معیوب شما بسیار د آب را بر اے شما و آن خدا کے کہ شمارا
 با وجود کفر و کافر ی آبہائے شیرین از چاہہا و رود ہا سید ہمارا کہ ایمان آورده
 ایم بوی و توکل کردہ ایم بروے کجا فرو گذار و قویل اگر آب چشمہائے تان را بہر د
 کیست کہ آن را بسیار و یکے از بے باکان و ناپاکان کہ طیب بود نادان چون این آیت
 را بخواند گفت ما آب را از زمین بہ بیہا و میتینہا بر آرمیم و چاہہا بکنیم در حال کوشش
 و آوازے شنود کہ آب سیاہ را از چشمت بردار و آب سفید پیدا کن بہ بیل و متین ہم
 در شرح کتاب سیدینی آورده است کہ این طیب محمد بن زکریا بود و نحو ذب اللہ
 صِن ذلک نصیب درویش این ست کہ قبول و رد خلق را از حق تعالی بیند و
 عزت در طاعت او داند و غاری و مذلت در بے فرمانی او شناسد بہ انکہ رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت اِنَّ سُوْرَةَ فِي الْقُرْآنِ نَشْتُوْنَ اَيَّةَ شَفَعَتْ
 لِرَجُلٍ حَتَّى غُفِرَ لَهُ وَهِيَ تَبَارَكَ الَّذِي يَبْدِي الْمَلِكَ قَالِ السَّبِي عَلَيْهِ الصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامُ الْمَانِعَةُ الْمُنْجِيَةِ تَجِيه اِي الْقَارِي مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ تَعَالٰى يَعْنِي فِي الْقَبْرِ
 وروی انه عليه الصلوة والسلام كان لا ينام حتى يقرأ آلم تنزيل

تبارك الذي هكذا في المصايح والله تعالى اعلم

سورة الفلق مكتوبة في كتابه بسم الله الرحمن الرحيم وخمسون مرة وفيها ركعتان

ت ہر انکہ حر و فہما کہ از اول سورہائے قرآن ست در آن دو مذہب ست یکے آنکہ از شاہان
 است و سرے است از اسرار اہی ایمان آوردیم بوسے و مشغول نشویم بہ کیفیت آن و این
 قول امیر المؤمنین ابو بکر صدیق است رضی اللہ تعالی عنہ و مذہب دیگر آن ست کہ تاویل
 این حر و فہما کردہ اند علما و عرفا در کتب نوشتہ اند ابن عباس رضی اللہ عنہ گفته است

سیدین
 بانانی قبول
 مردون شین
 کلمہ وین
 برت و کلمہ تان
 بران کلمہ
 وانشود
 بنگار کلمہ کتب

کہ مراد از فون آن ہیست کہ زمین بر پشت وے است و نام او یہوت است و نجاک
 گفت کہ دو ات است و غیر این نیز گفته اند بدانکہ زمین نیز ہفت است و آسمان نیز ہفت
 است چنانکہ حق تعالیٰ در قرآن میفرماید اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِثْلَ
 الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ وَ در کثافت آورده است کہ میان ہر آسمانے مقدار پان صد
 سالہ راہ است و سبطری ہر آسمانے نیز مقدار پان صد سالہ راہ است و زمین ما نیز
 چہین است و ابن عباس رضی اللہ عنہ گفت در زمین ما مخلوقات حق تعالیٰ ہستند
 و در تفسیر دیگر آورده است کہ نجاک گفت در ان زمینہا ہیچکس نیست مگر درین زمین
 کہ نجا ہر است و در تفسیر دیگر آورده است کہ این ہفت بر سر فرشتہ ایست کہ یکدست
 وے بہ مشرق است و دیگر دست وے بہ مغرب و کہ انہاؤ زمین بر دو دست ویت
 و دو پائے این فرشتہ بر پارہ زمر دست و سبطری این زمر دو پان صد سالہ راہ است
 و این پارہ زمر بر پشت گا ویت و پاپہائے این گا بہ سنگے ست و بزرگی آن
 سنگ و سبطری وے همچون آسمان و زمین است و در قرآن و در قصہ لقمان مذکور
 است يَا بُنَيَّ اِنَّهَا اِنَّكَ مُثْقَلٌ مِنْ حَرْدٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ اَوْ فِي سَائِرِ
 اَوْ فِي الْاَرْضِ يَأْتِيهَا اللَّهُ يَعْنِي اے سپرک من اگر نیکی و بدی باشد اندازہ سپند
 و آن سپند دانہ در صخرہ باشد یا در آسمانہا باشد یا در زمینہا باشد یا در دو حاضر گرداند
 آن را خدا سے تعالیٰ از برائے حساب در کثافت و در کواشی آورده است کہ این صخرہ
 سنگ است در زیر زمین ہفت کہ نامہائے افکار و تجارت در ان می باشد و نام و جو تجہین است
 وَ فِي الْحَدِيثِ اِنَّ يَجِيْنًا اَسْفَلَ مِنْ سَبْعِ اَرْضِيْنَ و این سنگ بدین بزرگی
 بالائے گردن ماہی است و باقی پشت ماہی خالی ست و زیر این ماہی دریاے
 بزرگے ست ایستادہ و زیر این دریا باد است و آن باد را اللہ تعالیٰ بقدرت
 خود نگاہ میدارد تا بدانی کہ بنائے عالم بر باد است و القلح و بحرت آن قلم کہ

بوسه در لوح محفوظ نوشته شده است هر چه بود و باشد تا قیامت و آن قلم از نو است
 بالائے او پانصد ساله راه است و لوح تخته ست از یک دانه مروارید سفید و
 درازی او همچون آسمان تا زمین پهنای او از مشرق تا مغرب و کرانه ها او مرصع
 بجواهر و غلاف او از یاقوت سرخ سراو به عرش رسیده است و پایان او در کناف
 فرشته ایست که نام او طربوبیت در کثاف و کواشی آورده است که لوح بر
 بالائے آسمان هفتم است یا بحرست قلم که بآن نویسد مردمان و صا و بحرست
 آنچه کیتطرون می نویسد فرشتگان از خیر و صلاح یا همه نویسدگان خیر چون
 قرآن و حدیث و علوم شرعیه و فواکه دینیه سوگند یاد کرد حق تعالی و گفت بحرست
 نون یعنی آن ماهی معین و بحرست قلم و بحرست نوشته شده که مَا أَنْتَ نِيسِي تَوَاوِي
 مُحَمَّدٍ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ اِسْمَ بَانَغَامَه بِنِيسِي پروردگار تو بر تو لایه پیغمبری و سروری و
 مهری بچگون دیوانه نیستی بلکه برگزیده مانی و اِنَّ لَكَ و بدرستی که هرگز است کجوا
 مزده غیور ممتون نبریده شده و نه پایان رسیده یعنی ترا تو لایه است
 و کماله است که آن را هیچ کس نداند مگر خدا اِنَّ تَعَالَى و اِنَّكَ كَعَلَى خَلْقِي عَظِيمٌ
 بر تبهید تو ای محمد بر خوسه بزرگی هستی و خلق او بر موافقت قرآن بود یعنی عمل کردن
 به قرآن خلق نیکو می محمد علیه الصلوة والسلام است و همه خلقها می نیکو
 که در قرآن است از امر و نهی و آداب و کارم اخلاق پیغمبران چون صفوة آدم
 و فهم دریس و شکر نوح و وجود هود و خلقت خلیل و زیادت بران نیز داری چنانکه
 گفت لقد اذنبی ذبی فاحسن تادیبمی مصرع آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری
 شیخ جنید رحمه الله علیه گفت که خلق عظیم این بود که هست او جز رضای خداست
 نبود و ابوالدرداء رضی الله عنه گفت که در قیامت در ترازوسه بنده هیچ چیز گران
 تراز خلق نیکو نباشد و جبرئیل گفت مر رسول را علیه الصلوة والسلام

آیتتک مکارم الاخلاق ان تصل من قطعك وتعطى من حرمك وتعفو عن
ظلمك ولهذا الحدیث فوائد کثیره سبب نزول این سوره آن بود که چون
وحی آمد **وَصَلِّ عَلَى الصَّالِحِينَ وَالسَّلَامُ اَنْهَارُكَ** و دین خود را و خدیجه
و ابوبکر و علی رضی الله عنهم ایمان آوردند و نماز گذاردن پیدا کردند کافران
گفتند که محمد دیوانه شده است حق سبحانه و تعالی این سوره فرستاد و سه سوگند
یا ذکر که محمد دیوانه نیست بلکه برگزیده ناست و مخصوص ماست بانعام عام و
اخلاق کرام و اجر تمام نصیب در پیش این است که چون ماهی خاموش و همچو قلم
مکسور القلب باشد تا منظر علوم مستوره و عیوب مستوره گردد **و بیست**

خاموش شو چو ماهی و صفائی چو آب بحر | آواز در بر خزینه گوهر شوی ایمن

و دیوانه وار سر بر سوم اهل دنیا فرو نیاورد **و بیست** با خلیق چون ندارم الفت
خلق پسندارد که ما دیوانه ایم و جز لقای مولی تعالی هیچ چیز مطلوب بود
نباشد تا مشرف شود بسیر فی الله که آن تنهایی نیست فرد غیر منقطع مر محمد و
محمدیان رست که به عمر سمدی به سیر و ساوک در صفات و ذات صمدی در آخرت
مشغول و مشغول باشند مسکین ایله که از چنین حضرت باندک حطام دنیا فاعست
کرده باشد و ازین سیر و سلوک محروم مانده باشد **قوله** مَنْ كَانَ فِي هَلَاكٍ عَمِي
فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَصْلُ سَبِيلِ اللَّهِ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْوَالِدِينَ الْمَشَاهِدِينَ
تَسْتَبْصِرُ بِنِي تَوَاسِعُ مُحَمَّدٌ وَيُبْصِرُونَ و بیند کسان که ترا دیوانه میخوانند و
بدانند که بایک کلام شما المفتون دیوانه است و کلمه باز آمدست یا مفتون
به معنی فتون باشد و فتون جنون است و معنی این باشد که زود باشد که بدانی تو
و ایشان که بکلامی شما دیوانگی است یعنی دیوانه ایشانند نه تو ای محمد نصیب
در ویش این است که در انکار منکران صبر کند تا جزای ایشان را حق تعالی

بدید و گفته اند که بوستان عارفان بهست ز آب جوئے یا رسکران إِنَّ رَبَّكَ
 بدستی که پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ او و اناتر هست بِمَنْ حَكَلَ بَانَ کسیه گمراه
 شده است عَنْ سَبِيلِهِ از راه رست و دین حق که حق تعالی پیدا کرده است
وَهُوَ أَعْلَمُ او و اناتر هست بِالْمُهْتَدِينَ به کسانی که راه رست یافته اند
 الا هتد اء راه رست یافتن یعنی بعلم قدیم و الهست گمراه را که اختیار
 خواهد کرد و بدوزخ که خواهد رفت و راه رست که قبول خواهد کرد و به بهشت که خواهد
 رفت سخن پیر راه است که همه کس از روزا خیر ترسند و عبد اللہ از روز اول
 یہ از تو ترسند و عبد اللہ از خود ڈریرا که از تو سکی دیدہ ام و از خود بدی فَلَا تَطْلُجْ
 چون کارچنین است که شنیدی فرمانبرداری مَنْ الْمَلَكِذِ بَيْنَ دروغ گوئی کنند
 را و کافران را و براد ایشان کارکن چونکه کافران گفتند ما محمد در دین مادر آئے و
 بتان را جدہ کن تا ترا مال بسیار بدہیم و کلان تر خود گردانیم و عوسان صاحب
 جمال دہیم این آیت آمد کہ وَدَّوَا دوست میدارند این کافران لَوْ تَدَّ هُونُ
 کہ چرب نرمی کنی و مدارا کنی با ایشان فَيُدَّ هِنُونًا پس ایشان چرب نرمی
 کنند و مدارا کنند تبودا ہست را از دہن گرفته اند یعنی چرب کردن سخن
 و بخشش آمد سخن گفتن و حق را پوشیدن نصیب تشریح این است کہ بفتحا
 و اصحاب بدعت و ضلالت چرب نرمی نکند قال النبي صلى الله عليه وسلم
اذا لقيت الفاجر فالقه بوجه مكفهر یعنی فاسق را بروے ترش بین
 و در حقائق التفسیر آورده است کہ قال سهيل بن عبد الله من صحح ايمانه
واخلص توحيدہ فانه لا يانس الے مبتدع ولا يجالسہ ولا يواكلہ
ولا يشاربہ و يظہر له من نفسه العداوة و من داہن مبتدعاً
سلبہ الله تعالى حلاوة السنن و من تحب الی مبتدع نزع نور الايمان

امن قلبہ یعنی مومن باید کہ انس نہ گیرد بہ بتدع و باوس نہ نشیند و طعام و آب
نخورد و ہر کس کہ دوستی کند باوس نور ایمان و اسلام را بگیرد از وحی حکیم غزوی
بہ فرماید بیت گردن حل اسپ سلطان شریعت سر مکن پتا بود نور الهی باد و چشمت متعمرن +

مترہ در چشم سناکے تیز بادا چون سنان

چون تو نگر ترین کافران و لیدار بن مغیرہ بود و ہم کلان تر ایشان بود و خصیص کرد
ویرا بعد از تیسیم و گفت وَلَا تَطْعُ و فرمان برداری مکن اسے محمد كُلِّ حَلَاوَةٍ ہر
سو گند خوردند را مَعِي خوار و حقیر در ونگوے و ضعیف در دین حق تو عالم
کناز عیب کننده مردمان و غیبت کنندہ ایشان مُشَاءَ سخت رونده در میان
خلق بِئْسَ مِثْقَالٌ یعنی در میان خلق سخن را میبرد و مردمان را در محال
و در حدیث است کہ لا یدخل الجنة صاحب نحر یعنی خبر کش را در بہشت در نمی
آوردند مَنْ دَخَلَ سخت باز دارنده یعنی سخت بخیل و باز دارنده خلق از ایمان
آوردن معتدل سخت از حد در گذرنده در ظلم و ستم آیشیم سخت گنہگار عَسَلٌ
سخت بد خوے و ناپاک بَعْدَ ذَٰلِكَ از پس این عیبها عیب دیگر دارد کہ آن نیست
تر تیسیم حرامزادہ از مادر زائیدہ است و وسے را پدر معین نبود بعد از ہزدرہ سال
مغیرہ اورا بہ فرزندی قبول کرد و گفت کہ من با دروسے زنا کردہ بودم این ولید
از ان متولد شدہ است حق تعالی دوست خود را میگوید این دشمن مرا کہ عیبها
اورا شنیددی فرمان برداری مکن آن گان از برائے آنکہ باشد وسے ذامسال با
مال مَنْ بَيَّنَّ و با پسران یعنی برائے از تو انگری وسے و قوت و شوکت و پسران
قوت وسے کہ وہ پسر بودم وسے را فرمان وسے مبر و میل با و مکن کہ او دشمن است
چونکہ کتاب ما را قبول نمی کند اذ انتلی چون خواندہ می شود عَلَيْكُمْ بروم آیا مَنْ
آیتہای قرآن کہ فرستادہ ماست قَالَ اساطیر وسے گفت این افسانہا نوشتہ

شده آفرین بپشینیان است و دروغ است امام حمزه و ابو بکر که راوی امام عاصم
 آن کَانَ بد و سز و خوانده اند و باقی قرآنیک همه خوانده اند تقدیده علی اول کان
 کان ذامال و بنین لانتعه یعنی لا تفعل ذلك و علی الثاني تقدیده لا انتعه
 کان کان چو این کافر ایاد کرد و عیبهاے بد او رایاد کرد جزائے او رایاد کرد گفت جل
 جلاله سَنَسِئُهُ هَرَّائِئِهِ زود باشد که داغ نهش الوسم داغ نهادن علی الخ و طوم
 بر مینی وے در قیامت یعنی روے وے را سیاه کنیم خرطوم گفت مراد همه رویت
 بد آنکه بیشتر مفسران بر این اند که این کافر و لید این منیره است و بعضے گویند که اول
 است و بعضے گویند مراد همه کافر اند نصیب درویش این است که این عیبهاکه یاد کرد
 شه درین آیت دور باشد سو گند بسیار نخورد و دروغ گوید و غیبت کسی نکند
 و سخن چینی نکند و بخیل نباشد و گناه کار بے پشیمانی نباشد و بد خوے نباشد و زنا کار
 نباشد و از فرمانهای خدای تعالی سرکشی نکند و کسی را از برائے مال و قوت
 فرمانبرداری بخلاف فرمان حق تعالی نکند و از حق گوئی باز نه آیت و باید که با دست
 حق تعالی دشمنی نکند که ملعون ابدی گردد و رسوای دنیا و آخرت شود بدست

جمله عالم زین سبب گمراه شد | کم کسی را بدال حق آگاه شد

بد آنکه حق تعالی ببرکت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم اهل مکة را عزیز گردانید
 در روے زمین و از بلائے اصحاب فیل و غیر آن نگاه داشت و آعبه را قبله ساخت
 و نعمتها بر ایشان بسیار کرد چون شکر نه گفتند و قدر وے نداشتند و بومی ایمان
 نیاروند ویرا از میان ایشان بدمینه برد و قبله را گردانید و مسجد اقصی را قبله
 کرد و نعمتهاے شان را برد و در جنگ بدر هلاک کرد شان را و بعد از ان هفت سال
 در میان ایشان قحط شد تا غایتی که استخوانها را آرد می کردند و می خوردند و هر جا
 که میرفتند بے عزت و بے حرمت و ترسان بے بودند و ایشان را غارت میکردند

و بیماری بسیار بر ایشان پیدا شده بود حق تعالی ازین حال خبر میدهد و میگوید اِنَّا
 بِرُستی و رستی که مَبْلُغٌ لَكُمْ اَزْمُودِمْ اَهْل مَكَرًا و نعمتها دادیم و باز از ایشان
 گرفتیم یعنی آنچه بعلم قدیم از ایشان دانسته بودیم پیدا کردیم کَمَا بَلَّغْنَا چنانکه
 اَزْمُودِمْ اَصْحَابِ الْجَنَّةِ خداوندان آن بوستان سعین را که در ولایت مین بود
 که اول ایشان را عطا دادیم چونکه شکر نگفتند بلا دادیم چنانکه اهل مکر را قاصد
 آن بوستان این بود که پیر مرد صالح مسلمان بود در ولایت مین بجای که
 آن را ضرر وان گویند از صنعاے مین به مقدار فرسنگی دور و او را باغ بود و در
 از هر نوع میوه و نعمتها بود و زراعتها بود چون وقت چیدن آن میوهها و در و گرد
 زراعتها شدے فقیران را بسیار دادے و حق خداے تعالی میدادی در وقت
 در و گردن و برداشتن غله و در وقت آرد کردن و نان نختن چهار بار عشر دادی
 حق تعالی وے را برکت داده بود که سال دیگر وے را نعمتها بس میکرد چون وے
 فوت شد از وے سه پسر ماند گفتند ما رازن و فرزند بسیارست ما نتوانیم که در چنانکه
 پدر ما میکرد برادر او وسط یعنی نیکوتر ایشان به میانگی ایشان گفت چنین مکنید
 بندگی حق تعالی کنید و بر طریق پدر بر وید سخن او را نشینند و بعدہ ہمہ اتفاق
 کردند برین و سوگند خوردند چنانکه حق تعالی گفته اِذْ اَقْسَمُوا چون سوگند خوردند
 که کَيْصَرٍ مَتَّهَاتٍ بِرِيمِمْ میوههای آن باغ را و بدر ویم کشت او را مَصْحَبِمْ چون
 با داد کنندگان با شیم یعنی در با دادیگاه که فقیران و گدایان ندانند پنهان
 از ایشان چنین کنیم و کَايَسْتَشْفِقُونَ و انشأ اللہ نہ گفتند و قصد نفع خود کردند
 و رضائے حق تعالی نطلبیدند قَطَافٍ پس بگردگشت علیها بر آن بوستان
 و باغ و دهقانهای ایشان طَافَتْ و گردنده مِّنْ تَحْتِ بَابِمْ از بلاهای
 پرور و گارتو یعنی بلاهای خداے تعالی بوے رسید و هَمَّ نَا اَمْمُونَ و ایشان

در خواب بودند فاصحت پس گشت آن بوستان گالصریم همچون شب تار یکدست
 باتش آسمانی و بیج و زنت و میوه و غله نماند و یا چون خاکستر سیاه شد بقول بن عباس
 رضی الله عنهما فتنادوا پس آواز دادند یک دیگر را نرم مصحیحین و اخلین فی الصبح
 یعنی در وقت صبحی م آن غدا که با ما در کنید و بگماه بروید علی حث کلمه بر گشت خود و
 بوستان خود آن کنته اگر هتید صبار صین برندگان میوه های خود را در ابراهیم
 را بگماه تر بروید تا گدایان و مسکینان نیایند چنانکه آموخته شده اند پیش ازین که پدر ایشان
 بمقدار قوت سایانه می گرفت و باقی ایشان را میداد و هر چه بر تاک می ماند و هر چه خوشه
 می شد و در تاک خرمن می ماند همه بفقیران میداد و فقیران را چیزی بسیار جمع می شد
 فَأَنْطَلَقُوا پس جمع شدند در آخر شب نزدیک بصبح رفتند سوئے آن بوستان خود
 وَهُمْ يَحْتَوُونَ وایشان با یکدیگر سخن آهسته و نرم میگفتند التفات سخن آهسته و نرم گفتن آن که اید خلتها
 که در نیاید در آن بوستان الیوم امروز خلیتکم بر شما مسکین گدایان یعنی
 میرفتند و سخن را آهسته می گفتند در شب تا فقیران نشیند و با ایشان یک جائی در آن
 بوستان نه روند و چیزی از آن میوه مانگیرند و حاصل آنکه فقیران را در آن بوستان
 نه گذارند و ایشان چیزی نه دهند و غدا با ما در کردند و رفتند علی حث خود
 بر منع کردن فقیران از میوه های آن بوستان یا غضب بر فقیران یا کینه بر ایشان
 قادی رین توانایان آنچه منع کردن و غضب کردن و قصد کردن یعنی در با ما در آن
 رفتند سوئے آن بوستان خود به قصد این که گدایان را چیزی نه دهند از آن
 میوه ها و غله با و در گمان ایشان این که ما می توانیم که چنین کنیم قلمتا پس چون آواها
 دیدند آن بوستان را سوخته شده و سیاه گشته قالوا گفتند انا بدستی که ما اصدا
 لکون گم کردگانیم راه بوستان را و این بوستان مانست زیرا که ما ازین بوستان خود
 چون به خانه خود رفتیم دینه روز پر میوه بود و سوخته و سیاه شده نبود پس این بوستان

نامیست پس چون نفیض کردند نشانیهاست بوستان خود را شناختند که این بوستان
 ماست و ما راه گم نه کرد و ایم گفتند بَلْ نَحْنُ مَحْمُودٌ وَ مَوْتٌ نَمِيتُ که ما راه گم کرده باشیم
 بلکه ما محرومانیم از نعمتهاست این بوستان به سبب نیت بد که کرده ایم که بر فقیران رحم
 نه کنیم و همچنین آنکه پدر ما میگردانیم و خیلی کنیم و برادر نیکوتر ایشان گفته بود که چنین میکنند سخن
 و سه را نشنوده بودند یادشان آمد قَالَ كَفْتِ اَوْسَطُهُمْ هَتَرِ اَيْشَانِ يَامِيسَانِ
 ایشان اَلَمْ اَقُلْ كَمْ اَيَانَهْ كَفْتِهْ بُوْدِم شَمَار اِپشِ اَزِیْن كُوْكَ اِچْرَا تَسْبِيْحُوْنَ بِه پاكی یاد
 نه میکنید خداست تعالی را و اِنْتَا اللهُ وَ صُبْحَانَ اللهِ مَنى گوید و کار اَبه خدائے تعالی
 منی گذارید و چرناز منی گذارید که بشومی آن این بلار ایشارسانید که بخیلی کردید و نماز
 منی گذارید و بخاطر این فقیر میرسد که شاید که معنی این باشد که چرا گمان بد می برید حق
 تعالی که شما را عوض ندهد و برکت ندهد با آنچه گدایان میبردند چنانکه پدر ما را می داد
 چرا حضرت اورا منزه منی گردانید ازین گمان زیرا که جوان مرد اعتماد به کرم حق تعالی
 میکند جز اش میدهد یک راهفت صد و زیاده اگر خوابد و بخیل گمان بد می برید حضرت
 کبریا و از برای این در حدیث آمده است که قال النبی علیه السلام البخیل
 لا یدخل الجنة و لو کان عبدا و السخی لا یدخل النار و لو کان فاسقا
 پس چون سخن برادر نیکوتر ایشانند قَالُوا كَفْتِهْ صُبْحَانَ پاكی از همه عیبها و ازین
 که جزا ندهد جوان مردان را که بتنا بر پروردگار ماست اِنَا كُنَّا بَدِستى که ما گناه گار بودیم
 بر درویشان به نیت بد کردن ظالمین ظالم و ستم کنندگان بودیم
 بر درویشان به نیت بد کردن و رفتار پدر خود را گذاشتن و در
 ترک توکل بحق تعالی چون اقرار کردند بر بدی خود و فاقبل پس روست آورد بَعْضُهُمْ
 بعضی از ایشان عَلَيَّ بَعْضٌ بِرِیْبِکُمْ و مَوْتٌ ملامت میکردند یکدیگر
 را که این چه بد کرداری بود که ما میگردیم و رفتار پدر را گذاشتیم و سخن حق را نشنودیم

چون پشیمان شدند قَالُوا كَفْتُنَا يَا وَيْلَنَا اے وای بر ما! آنگنا بد رستی که بودیم
 طَاغِينَ از حد بندگی درگذشتگان و ظالمان و عاصیان و بے فرمان بودیم چون
 گناه خود را دانستند و پشیمان شدند امید رحمت حق تعالی داشتند گفتند عَسَى
 شایده بود و وقیل بگو که سزا بنابر ورور و کار ما امید میدارم آن یُسَبِّحُنَا که بدل دهد ما را
 حَتَّىٰ اَهِتَرَقْنَهَا از آن بوستان و سیوه های وے اَنَا بد رستیکه مَالِی الی سَبَّأَ بَسُوکِ
 رحمت پروردگار خود یا به پروردگار اِعْبُوْنَ رغبت کنند گانیم به رحمت او امید میداریم
 که ما را ضایع نگذارد چون توبه بے حد کردند و امید رحمت داشتند که بهتر از آن بوستان
 به بدشان پر نعمت عبدالمهدی بن مسعود رضی اللہ عنہ گفت که به من رسیده است که چون
 ایشان توبه باخلاص کردند حق تعالی ایشان را در عوض آن بوستان دیگر داد که
 خوشه انگور سیاه وے چون مردے بودے برپایے ایستاده در تفسیر بجبار آورده است
 که هم در آن شب که توبه کردند باز آن بوستان را بهتر از آنکه بود ساخت حق تعالی
 خبر داد از عذاب خود و عاصیان را در دنیا و گفت کَذَا لَکَ همچون عذاب ایشان است
 الْعَذَابُ عذاب هر که شکر نعمت من نگوید و کفران آرد من در دنیا همچنین عذابش
 سِکْرَمُ وَ الْعَذَابُ الْآخِرَةُ و هر آینه عذاب آخرت مکاران را و عاصیان را اَلْکَبِيرُ
 بزرگ تر است ازین عذاب که در دنیا کردم اهل مکة را و اهل بوستان را کَوْکَبًا اَنْوَا
 اگر باشند که یَعْلَمُوْنَ بدانند حقیقت کار را از گناهان باز ایستند و حق خدا تعالی
 را بدهند بدرویشان و حکمهای او را قبول کنند نصیب درویش ازین قصه آن است
 که شکر نعمتهای ظاهره و باطنه حق تعالی بجا آرد تا زوال نیابد و نعمت بزرگت بدل
 آرد و چون عذاب کافران و عاصیان را در دنیا و آخرت بیان کرد از حال متقیان
 نیز خبر کرد و گفت جَلَّ جَلَالُهُ اِنَّ لِمُتَّقِیْنَ بد رستی و رستی که خداے ترسان را عَفَا
 رَهْمَهُمْ نَزَّو پروردگارشان در آخرت جَنَّاتِ النَّعِیْمِ بهشتهای پر نعمت که آن

خدايے دانند که بر خاطر هیچ کس نگذشته است و چشم هیچ کس ندیده است در دنیا مانند آن نصیب درویش آنست که تقوی را شعار خود سازد و بداند که در همه قرآن و عهدها نیکبها مخدایے ترسان راست نه مردان شندان را و مفتیان را و نه شیخان را و نه زاهدان را و نه حاجیان را و نه غازیان را و نه خواجگان را که از حرام گیرند و مکر کنند و نان دهند و خلاقان را عید خود کنند. کافران مکه می گفتند که اگر قیامت باشد و بهشت و دوزخ باشد چنانکه محمد میگوید علیه الصلوٰة والسلام ما را بهشت بهتر خواهد بود چنانکه در دنیا حال ما بهتر است از مومنان و اگر حال ما بهتر نباشد برابر باشند این حق تعالی فرستاده که **أَيُّكُمْ أَتَىٰ مَنَاسِكَ** مسلمانان را در روز قیامت کجا **لَجَّ جَزَائِهِمْ** همچون کافران گناه یعنی جزای مسلمانان را نهمتها و بهشت گردانیم و جزای کافران را عذابها و دوزخ گردانیم هرگز برابر نباشد الا استفهام لانکار باز عتاب و انکار کرد حق تعالی بر کافران برین سخن که گفته بودند فرمود **مَا لَكُمْ بِهِ** چه بوده است مر شمارا کیف چگونگی محاکمات حکم باطل میکنید که دوستان را همچون دشمنان جزا دهیم هرگز چنین نخواهد بود چون حکم ایشان باطل بود و بطلان ایشان را بیان کرد و گفت **جَلَّ جَلَالُهُ أَمْ تَأْتُواكُمْ بِبُرْهَانٍ** یا مر شمار است کتب نامه و کتابے منزل از آسمان که من فرستاده باشم **فِيهِ دَرِينِ كِتَابٍ تَدْرُسُونَ** می خوانید **الَّذِي نَزَّلْنَا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنجِيلِ** خواندن این کتاب **كُلٌّ فِيهِ بَيِّنَاتٌ** برستی و راستی که مر شمار است در آن کتاب **كَمَا تَخْتَارُونَ** بر آئینه آنچه میگزینید و اختیار می کنید از برای خود و این کتاب هرگز نه فرستاده بودیم بشما پس از هوای نفس خود حکم باطل میکنید **أَمْ لَكُمْ يَا مَعْشَرَ الَّذِينَ آمَنُوا** سوگند و عهد ما علینا بر ما که خداوند شما را **بِالْبَغْيِ** نهایت رسیده است این سوگند و راست و استوار است و باشنده است **إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ** تا روز قیامت این کتاب **بَرِّسْتُمْ** که مر شمار است در آن سوگند و عهد کما

هر چه تخلف کنونی حکم کنید از برای خود این نیز هرگز نبوده است پس حکم شما باطل باشد و
 از هواد افرا باشد سَلِّمُوا بِرِسْ يَاحْمَدُ اَيْنَ كَافِرَانَ رَا اَيْتَهُمْ كَدَامِ سَتِ اَز اَيْشَانِ
 بِذَلِكَ بَايْنِ حَكْمِ بَاطِلِ زَعِيمِهِ كَفَيْلِ وَضَمَانِ وَبَدْرَقَارِ عِنِي اَيْنِ حَكْمِ اَيْشَانِ طَبَلِ
 اِسْتِ وَيَسْجِ كَدَامِ اَز اَيْشَانِ اَنْ رَا نَمِي تَوَانْدَ كَرْدِ كَفَيْلِ نَمِي تَوَانْدَ شُدِ چُونِ مِي دَانَدِ كِه
 بَاطِلِ سَتِ اَمْرُ كَهْهْ اَيَامِ اَيْشَانِ رِهْتِ شُرْكَاءُ شُرِكِيكَانِ مَرْحَمَدَايِ تَعَالِي رَا خَا شَانِ
 بَدَهِنِ چِنَا كِه گَمَانِ مِي بَرْدِ مَرْتَبَانِ خُودِ رَا كِه شُرِكِيكَانِ اَنْدِ بَخْدَايِ تَعَالِي وَدَرِ كُوشِي چِنِينِ
 اَوْرُدِه سَتِ قَلِيَا تُو اُپْسِ مِي اَرِيْدِ بِي شُرْكَاءُ كَهْهْ تَبَانِ خُودِ رَا تَا بَكُونِي كِه اَيْنِ حَكْمِ اَيْشَانِ
 رِهْتِ سَتِ وَدَرِ قِيَا سَتِ چِنِينِ خُوَاهِدِ بُوَدِ كِه اَيْشَانِ مِي گُونِيْدِ اِنْ كَا نُوَا اَكْرَه سَتِنْدِ
 صَادِقِيْنَ رِهْتِ گُويَا نِ كِه تَبَانِ مَا چِنِينِ كَفْتِه اَنْدَايْنِ خَبْرِ نِي زِنْدَارِ نَدِ زِيْرَا كِه تَبَانِ
 اَيْشَانِ سَنَكِه وَچُوبِي وَجَاهِدِي اَنْدَكِه سَخْنِ نَمِي تَوَانْدَ كَفْتِ وَدَرِ كَشَا نِ مِي گُويَدِ كِه قَوْلُهُ
 اَمْرُ كَهْهْ شُرْكَاءُ اَمِي نَاسُ يُشَارِكُوْنَهُمْ فِي هَذَا الْقَوْلِ وَبَدِينِ تَقْدِيْرِ چِنِينِ
 بَاشَدِ اَيَامِ اَيْنِ كَافِرَانَ رَا زِجْنِ وَا نَسِ وِعَقْلَايِ عَالَمِ شُرِكِيكَانِ هَسْتِنْدِ كِه وَافَقِ اَيْشَانِ
 بَاشَدِ كِه اَيْنِ حَكْمِ رِهْتِ سَتِ وَبَاطِلِ نِي سَتِ اَيْنِ نِي زِنْدَارِ نَدِ وَيَسْجِ كَسِ چِنِينِ مَلْفَتِه سَتِ
 وَصَافِي الْكَشَافِ اُولِي قَامِلِ وَتَعْلَمِ بَدَانَكِه حَقِ سَبْحَانِه تَعَالِي سَخْنِ كَافِرَانَ رَا كِه
 مَا دَرِ قِيَا سَتِ بَهْتَرِ بَاشِيْمِ اَز مُؤْمِنَانَ بَا سِچُونِ اَيْشَانِ بَاشِيْمِ رُو كَرْدِ وَاز اَيْشَانِ دِيْلِ
 طَلَبِ كَرْدِ سَبِهِ وَجِهِ اَوَّلِ دِيْلِ نَقْلِي دَوَمِ اِتْفَانِي وَعَهْدِي سِيْمِ عَقْلِي چُونِ اَيْشَانِ اَز
 هِمِه عَا جَزَا مَدِ جَبِيْبِ خُودِ رَا وَعَدِه كَرْدِ كِه مَا اَيْشَانِ رَا دَرِ قِيَا سَتِ عَذَا بِ خُوَا هِيْمِ
 كَرْدِ وَكَفْتِ جَلِ جَلَالَهْ يَا دَكُنِ اَسْمَهْ مُحَمَّدِ يَوْمَ اَنْ رُو زَرَا كِه يَكْشَفُ كَشَا دِه شُوْدِ عِنِي
 پِي دَا كَرْدِه شُوْدِ عَنَنْ سَاقِي اَز سَخْتِي عَظِيْمِ وَشَدْتِ اَسْ عِنِ بِلَا عِ عَظِيْمِه وَشَدْتِ
 قَطْعِيَهْ عِنِي يَا دَكُنِ اَنْ رُو زَرَا كِه پِي دَا كَرْدِه شُوْدِ دُرُوسِ بِلَايِ بَزْرَكِ وَكَارِهَايِ
 بَزْرَكِ كِه خَلْقِ اَوَّلِيْنَ وَآخِرِيْنَ حِيْرَانَ مَاتِنْدِ وَتَبْرَسِنْدِ وَهَرِكِيكَانِ رَا كَارِ مِي پِي شِ اَيْدِ

کہ ہرگز آن چنان نیامدہ باشد درخت عرب کشف ساق عبارتست از سختی کار
 گفتہ میشود کشف الحوب عن ساقها سخت شد جنگ اگرچہ جنگ را ساق نمی باشد
 فاما چون کسی را کار سے سخت و دشوار پیش آید میان رامی بندد و جامہ را بالامی کشد
 تا ساق پائے چنانکہ در کشف آورده است قَالَ حَاتِمٌ أَخُو الْحُوبِ إِنَّ عَضَّةَ
 الْحُوبِ عَقَبَهَا وَإِنْ شَمَتَتْ عَنْ سَاقِهَا الْحُوبُ شَمَتَتْ بِمَعْنَى جَوْنِهَا وَ
 هُنَا كَمَا يَدْعُونَ بِهَا مِثْرًا وَكَذَا جَنْبُكَ إِذَا كُنْتَ فِيهَا مِثْرًا وَوَيْدَعُونَ
 وَخَوَانِدَةٌ تُوَدَّعُ رَادِرٌ عَصَاتٍ قِيَامَتْ إِلَى السُّجُودِ بِسَجْدَةٍ كَرْدَانٍ فَلَا تَسْتَطِيعُونَ
 پس نتوانند کافران و منافقان سجده کردن از بہر آنکہ از پشتہائے ایشان همچون
 آتخوان پہن شود و حاشیۃ خوار و ترسان باشند اَبْصَارُهُمْ حَشَمَاتُ شَانِ
 یعنی ایشان تبرسند از عذاب و ہیبت قیامت و چشمہائے شان بگا کے فرو رفتہ
 بآش تَدْعُهُمْ مِيرَسِدٌ بِأَيْشَانِ ذِلَّةٌ خَوَارِي وَسِيَاهٌ رَوِيٌّ بَعْدَهُ بَيَانٌ كَرْدَانِ
 حق تعالی کہ چرانتوانند در قیامت سجده کردن و گفت جل جلالہ وَقَدْ كَانُوا
 وَتَحْقِيقٌ بُوَدْنِيَانِ كَسَانِ كَمَا فِي قِيَامَتِ سَجْدَةٍ تَوَانِدُ بِأَيْ مَوْنَانِ دَرُوْنِيَانِ مِثْرَةٍ
 يُدْعَوْنَ خَوَانِدَةٌ مِثْرَةٍ كَرْدَانِ السُّجُودِ بِسَجْدَةٍ كَرْدَانِ وَنَمَازٍ بِجَمَاعَتٍ كَرْدَانِ
 واز کعب اجبار آمدہ است کہ ایشان سجده نمی کردند و نماز بہ جماعت نمی گذاردند
 وَهَسَمٌ سَائِمُونَ وَحَالٌ أَيْنَ بُوَدُ كَمَا أَيْشَانِ تَنْدَرَسَتْ بُوَدُنْدُ وَبِشْتَهَامِ أَيْشَانِ
 همچون آتخوان پہن یک لخت نبود امروز از برای آن سجده و نمی توانند کردیکہ
 از کبر املوچ شدہ بود چون وقت نماز شد سے دو کس ویرا بردشتہ بسجده سیردند
 وگفتے از ہیبت قیامت درین حال می ترسم بدانکہ سجده کردن در قیامت از برای
 عقوبت کافران و منافقان و عاصیان باشد نہ از برای تکلیف مومنان را
 چون آخرت جائے تکلیف نیست بدانکہ شیخ ابواللیث و جماعتی از مفسران

تفسیر معنی این آیت را بطریق دیگر نیز بیان کرده اند و در حدیث روایت کرده اند که از ابو هریرہ و دیگرے از ابو الدرداء رضی اللہ عنہما حدیث دیگر در کشف آورده است از ابن مسعود رضی اللہ عنہ روایت کرده است کہ یکشف الرحمن عن سائر فاما المؤمنون فيخرون سجدا و اما المنافقون فيكون ظهوسهم طبقا صبقا كان فيها السفايد الا سفود سيخ آهنی یعنی استخوانهای پشت ایشان بے بند باگرد و یک لخت شود همچون سیخهای آهنین و سجده نتوانند کرد و تاویل آیت و حدیث بدین وجه می کنند کہ مراد از ساق حجاب عزتست کہ برداشته شود و خلق را در عصمت جمع کنند و عذاب و حساب پیدا شود و در منظومان از ظلمات پستان چون فارغ شوند نارسد کہ هر کس هر چیزے را کہ بندگی کرده باشد پیدا کند و در پیش و سیر و تا در روز خوش اندازند بت پرستان را بتان و جهودان را بصورت عزیز پیغمبر علیہ السلام فرشته پیدا شود و ترسایان را بصورت عیسی علیہ السلام فرشته پیدا شد و ایشان را می برد و زرخ تا کس نمازند از ایشان مگر مؤمنان و فرمان بردار و عاصیان و منافقان در میان ایشان بمانندند آید کہ شما نیز در پے معبودان خود بروید ایشان گویند ما را هیچ خدایے و معبودے نبودست مگر اللہ تعالیٰ ند آید کہ اگر خدایے خود را ببینید شناسید گویند شناسیم همچون و بیچگونہ کہ او را در دنیا ندیدہ ایم فاما بندگی کرده ایم پس ایشان را قوت بینائی دہ کہ هرگز نبوده است نور عظمت و کبریاے حضرت عزت پیدا شود ایشان دانند کہ آن نور حق است جل جلالہ همه مؤمنان فرمان بردار در سجده افتند و منافقان سجده نتوانند کرد و رویہای ایشان سیاه گردد چون مؤمنان سر از سجده بردارند رویہای ایشان چون چہار دہم باشد این حدیث را ابو هریرہ در پیش عمر بن عبد العزیز روایت کرد و عمر ویراسہ بار سوگند داد کہ راست میگوئی بعدہ گفت عمر

مَا سَمِعْتُ فِي كَرَامَاتِ أَهْلِ التَّوْحِيدِ حَدِيثًا وَاحِدًا مِنْ هَذَا الْحَدِيثِ وَاللَّهُ
 تَعَالَى عَلِمَهُ وَإِنْ تَقِيرَ مِثْلُكَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ وَرِصَالِحِ هَيْسَتِ فَمَا نَجِيزَةٌ زِيَادَةٌ
 تَقْصَانِ هَيْسَتِ چُونِ حَضْرَتِ عَنِّ تَعَالَى اَزْ حَالِ قِيَاسَتِ خَبَرِ كَرَمِ دِكَافِرَانِ بَاوَرِ شَدِيدِ
 وَتَرَانِ رَا اَفْسَانَهٗ لَقَتُنْدُ رَسُوْلُ خُدَا سَلِي دَاوَدُ وَگفتِ جَلَّ جَلَالُهٗ قَدْ رَفِيْ بِسِ بَگْذَارِ
 يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ وَهَرَانِ كَسِ رَا كَيْتِ كَذِبٌ دَرُوغِ گُو مِي دَارِ وَتَرَا بِهَذَا الْحَدِيثِ بَايْنِ
 سَخْنِ لَعْنَتِي تَمْكَذِيبِ نَبِي كَسُنْدِ وَتَرَانِ رَا اَفْسَانَهٗ مِي دَانْدِ وَتَرَا دِيُو اَنَهٗ مِي گُو نِيْدِ وَ قِيَاسَتِ
 رَا مَنكَرَانِ مِ بَگْذَارِ وِی رَا بَا مَن تَا مَن هَا كِ كَنَمِ وِی رَا بَعْدَابِ دُنْيَا وَ اَخْرَتِ سَنَسْتُنْدِ
 دِي جَهَنَّمَ بَدِي سْتِي كَرُودِ بَا شَدِ كِه دَرَجِه دَرَجِه اَنَدَكِ اَنَدَكِ اِي شَانِ رَا بِهٖ عَذَابِ نَزْدِي كِ
 گَر دَا نَمِ وِ بِي گِي مِ اِي شَانِ رَا اَلَا سْتَدِ رَا جِ اَنَدَكِ اَنَدَكِ نَزْدِي كِ گَر دَا نِيْدِنِ خُدَا سْتِي تَعَالَى
 بِنْدِهٖ رَا بِهٖ عَقُوْبَتِ وَخَشْمِ خُو دَمِيْنِ حَيْثُ اَزَانِ جَا كِه لَا يَعْ لَمُوْنَ نَدَانْدِ كِه اَنَجِهٖ بَا اِي شَانِ
 مِي كَنَمِ عَذَابِ سَتِ وِ هَر گَاهِ كِه اِي شَانِ گَنَاهِ بِي شْتَرِ كُنْدِ مَا اِي شَانِ رَا نَعْمَتِ دُنْيَا بِي شْتَرِ
 وِ بِي جِ بَلَاءِ بَا اِي شَانِ نَز سَا نِيْمِ تَا اِي شَانِ تُو بِهٖ رَا فَا مَوْشِ كُنْدِ قَالِ النَّبِيُّ عَلَيْهِ
 الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اِذَا رَا يَتِ اللّٰهُ اَنْعَمَ عَلٰى عَبْدٍ وَهُوَ مَقِيْمٌ عَلٰى مَعْصِيَةِ
 فَا عَلِمَ اَنَّهُ مَسْتَدْرَجٌ يَعْنِي بِنْدِهٖ چُونِ گَنَاهِ كُنْدِ عَنِّ تَعَالَى بَرُو سِي نِي كُنْدِ
 وَ بِي گِي دُو سِ رَا بَدَا نَكِهٖ اِيْنِ سْتَدْرَا جِ هَسْتِ وَ جَزَا كِه مَكْرَا وِسْتِ وَا گَر بِي گِي دُو سِ رَا
 بَعْدَابِ تَا تُو بِهٖ كُنْدِ عَنَّا يَتِ اَوْسْتِ وَا وَا صِلِي كَهْمُ وِ مَهْلَتِ دِهِيْمِ اِي شَانِ رَا وِ عَمْرُ دَرِ
 تَا گَنَاهِ كُنْدِهٖ وِسْتَا وَا رِ عَذَابِ گَر دَا نْدِ اَلَا صِلَاعِ فَوْصَتِ دَا دِنِ اَنْ كِي دِي بِي سْتِي
 كِه كِي دِنِ مَتِي نِيْنِ هَسْتَا رَسْتِ يَعْنِي عَذَابِ مَن دَرِ صَوْرَتِ نَعْمَتِ بَرِ دَشْمَانِ سَخْتِ
 هَسْتَا رَا شَدِ چَهَارِ صَد سَا لِ فَرَعُوْنِ رَا مَالِ وَ مَمْلَكَتِ دَا دِيْمِ وِ بِي جِ دَرِ دَشْرِ نَدَا يَمِ
 نَضِيْبِ عَارِفِ اِيْنِ سَتِ كِه هَر چُنْدِ كَرَامَاتِ اَزِ وِسِ ظُهورِ كُنْدِ تَرِسِ بَرُو سِ بِي شْتَرِ بَا شَدِ
 بِمِيْتِ تَا نَهٗ مِي نُو رِ دِيْنِ اِيْنِ مَبَاشِ + كَا تَشِ پَنَهَانِ شُو دِي كِ رُو زِ فَا شِ

زانکه واری آب از آتش مترس

نور آبی دان دهم بر آب خس

قال سيد الطائفة جنيد رحمه الله عليه لولا مكر الله لما طاب عيش
 الاولياء ومكر الله تعالى ان يطيره في السماء ويمشي على الماء ابتداء بصورت
 فقمري باشد و در فوس ترس کترست و صورت غنا ابتلا می باشد و این جاترس بیشتر
 است که استدراج و مکر نباشد فعوذ بالله من ذلك خواجہ عبد العزیز انصاری مینویسد
 که اگر در هوا پری گسی باشی و اگر در روی آب روی خسی باشی و لے بدست آرتا کسے باشی
 چون چندین بیان و چندین تقریر کرد حق تعالی بطلان کفر ایشان را و ایشان ایمان
 نیاوردند بطریق تعجب و انکار از کار ایشان خبر داد و گفت **اَمْ تَسْتَكْفُرُ يَا مَعْزُومِي**
 تو ای محمد ازین کافران آنچه از مزوس بر مایندن احکام شریعت **فَهَلْ هُمْ اِيْشَان**
مِنْ مَعْزُومِي از تاوان بسیار و مانے از ایشان میطلبی **يَسْتَقْلُوْنَ** گران بار کرده
 شده اند بسبب تاوان و زیان پیروی تو نمی کنند الا فقال گران بار کردن یعنی اگر
 حق را قبول کنند ایشان را تاوان و زیانے نخواهد بود پس چرانی آرند نصیب در پوش
 اینست از اصحاب اجاب خود طمع دنیاوی نکنند که طبیعت بشریه ازان گریزند
 است و در کارهای دینی مژد طلبند از کسے که غیبت است **ثُمَّ نَوْمِي** گفت نیز که جنت از
 گریه می خواهی ز کس چیزے نخواه چون نخواهی من کفیل م ترا به جنت الماوسی و دیدار خدا
 در با مرقع نخواهی هم روست با آنچه نشان خواهش طریق انبیاء بار خود بر کس منه بر خویش نه
 سروریرا کم طلب در رویش به باز حق تعالی گمان بد ایشان را که ما بر حقیق ابطال
 کرد و گفت **جَلْ جَلَالُهُ اَمْ عِنْدَهُ هُمْ اَيَاةٌ نَزْدِيْكَ اِيْشَان** ست الخیاب آنچه از
 خلق پنهان ست یعنی لوح محفوظ **فَهَلْ هُمْ اِيْشَان** یکنتمون مینویسند آنچه حکم
 میکنند که ما بر حقیق و محمد بر باطل ست این نیز نیست پس چون هیچ دلیلے ندارند و
 ایشان بے عقلند و دشمنان مایند مغرور به نعمت دنیا شده اند و ترا میرنجاند

بے چیتے کا صید پس صبر کن لِحُكْمِ رَبِّكَ از برای حکم پروردگار خود که ایشان
 را فرصت داده است در دنیا چند روزے و مهلت داده است و تعمیل کن در رسیدن
 عذاب بایشان وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ كَتَبَ الصَّحَابِ همچون یونس مباش تو اسے
 محمد و تعمیل کردن و رسیدن عذاب و بلا باین دشمنان خود و ملول مشوا زرنجانیدن
 ایشان و دعائے بد کن بر ایشان چنانکه یونس پیغمبر علیہ السلام کرد و در کشف
 آورده است که سبب نزول این آیت آن بود که در جنگ احد کافران غلبہ کرند
 بر مؤمنان و جفا بسیار کردند فَوَسَّطْنَا حضرت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم دعا برد
 کند بر ایشان این آیت نازل گشت کہ تعمیل کن و صبر کن و همچون یونس علیہ
 السلام بے صبر مباش إِنَّ قَادِي چون خواند خدائے تعالیٰ را در شکم ماہی و وَهُوَ
وَأَمَّا كَلِمَاتُ اے قلم و غیضاً پر خشم و پر غم گردانیدہ شدہ بود یعنی غمناک الکلمہ
 خشم فرو خوردن چونکہ در شکم ماہی حبس کردہ شدہ بود و شکم ماہی زندان او بود و
 خواندن او این آیت بود کہ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سبحانک ایتی گفت من الظالمین
 و در حدیث آمدہ است کہ ہر کہ در ماندہ و مبتلا شدہ در بلا چون این تسبیح را بخواند
 خداوند تعالیٰ ویرانجات و ہر کویا اگر نہ آن بود کہ أَنْ تَدَّ از گدہ در یافتی یونس
رَأْفِعَهُ یعنی در حمت من سبہ از پروردگار او کشید ہر آئینہ افکنندہ شدی
 از شکم ماہی بِالْعَوَاءِ در صحرائے کہ درونہ کویہ بود و نہ درخت و نہ چاہ و وَهُوَ
 او و کویہیدہ شدہ بود یعنی ملامت کردہ شدہ فَأَمَّا رَحْمَتُ حق بوسے رسیدہ انعام
 شد در بیابان خالی و دندوم نہ بود بلکہ مرحوم بود چونکہ توبہ کردہ فَأَجْبَلُهُ دبتہ پس
 برگزیدش پروردگارش تَجْعَلُهُ پس گردانیدش مِنَ الصَّالِحِينَ از نیک مردان
 یعنی از پیغمبران و با زوی ہر ہر فرستاد و شفاعت دادش بر قومش نصیب عارف
 این است کہ در بلا صبر کند و باز کار منکران متغیر نشود و دعائے بد بر ایشان نکند

بلکہ بہ نسبت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم عمل کند کہ گفت اَللّٰهُمَّ اهد قومی قَاتِلَهُمْ
 کَا یَعْلَمُوْنَ و بدانند کہ بہیت بہا شود عاشق امانی میرد و نہ مگر چہ شود لا غر استارہ میگرد
 یعنی ہر چند ولی فانی بِاللّٰهِ وَبِقَاتِلِہِ گناہ کند بطریق زلت باز حق تعالی ویرا توبہ
 دہد و بر جنت خود در رساند چنانکہ یونس علیہ السلام را فہم من فہم قصہ یونس
 علیہ الصلوٰۃ و السلام این بود کہ حق تعالی ویرا بہ پیغام بری فرستاد و
 زمین موصل و قوم و سہ بسیار بودند ایشان را و عظ گفت نصیحت کرد و بایمان خواند
 بوسہ ایمان نیاوردند و وسہ را در فرغ گوے دشتند و غضب شد و از خدا ایتعالی
 عذاب قوم خود را طلب کرد و می آمد کہ بایشان بگوے کہ عذاب خواهد آمد بعد از سہ روز
 یا بعد از چہل روز و از میان ایشان بیرون رفت و عروس وسہ باد و سپر و ی رفتند و
 یکرانہ دریا رسیدند موج دریا پیدا شد و عروس اورا بایک سپر او برد و در دریا غرق
 کرد و گرگے آمد و سپر دیگرش را بردتہا ماند در کشتی نشست چو در میان دریا رسید
 دریا موج بر آورد کشتی بانان گفتند کہ در میان مایان بندہ ایست کہ از خواجہ خود
 گرخیختہ است مایان عادت این کشتی را دانستہ ایم تا اورا در دریا نہ اندازیم موج ساکن
 نمی شود قرعہ انداختند بنام یونس علیہ السلام بر آمد چند بار قرعہ انداختند ہم بنام
 یونس علیہ السلام بر آمد گفتند تو پیغام بر مرسلے ما ترا در دریا نمی توانیم انداخت
 یونس علیہ السلام گفت آن بندہ کہ از خواجہ گرخیختہ منم خود را خواست تا در دریا
 اندازد ما ہی دید کہ دہان کشادہ بہ ہر طرفی کہ میرفت ہمین میدید چارہ نہ دید خود
 را انداخت ما ہی وسہ را در دہان گرفت و بہ شکم فرو برد بہ ما ہی الہام آہی رسید
 کہ اسے ما ہی بندہ بزرگ خود را طعمہ تونہ ساختہ ایم ما در شکم تو باز دہشتہ ایم کہ تو
 یا ہفت روز یا بیست روز یا چہل روز خدا دی فی الظلمات پس یونس علیہ
 السلام خواند خداے تعالی را در تاریکی ہائے تاریکی دریا و تاریکی شب و تاریکی

شکم مہی و گفتمہ اندان مہی رامہی دیگر بخورد کیے تاریکی دریا و تاریکی شکم و مہی و دران
شکم این آیت را بخواند لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ پس از آنکہ
این دعا را خواند البہائے رسید بدان مہی کہ ویرا بیند از پس بندانتش بہ صبحا
وَهُوَ سَقِيمٌ و او بیمار و ضعیف شدہ بود چون چوزہ مرغ و موسے اور نختہ حق تعالی
درخت کہ ورا سبز کرد تا در سایہ او باشد و آہوے را الہام کرد تا اوے را شیر دہد
بامداد و شبانگاہ تا قوت شدش و مویش برآمد پس در خواب رفت و آفتاب بروک
تافت چون بیدار شد درخت کہ ورا دید کہ خشک شدہ بود و غمناک شد و حی آمد کہ بر
درخت کہ و غمناک شدی و بہلاکت چندین ہزار بندگان من بیچ غمناک نشدی کہ
دعائے بدردی و چون سہ روز یا چہل روز گذشت بر قوم وے بلا خداے تعالی
آمد و بر بلائے ایشان بیتاد مقدار میلی و نامہائے ایشان سیاہ شد چون دیدند
بلا را گھمہارا پوشیدند و بصر ابرو ن رفتند و زنان و فرزندان خود را بردند و
ہمہ کو دکان و بچگان ستوانہ از مادر ایشان جدا کردند و از یک دیگر بکلی خواہستند
و حقہائے یکدیگر را کہ گرفتہ بودند باز دادند و گفتند آہی ایمان آور دیم بہ یونس
پیغامبر علیہ السلام و دین وے را قبول کردیم و این دعا را خواندند کہ يَا سَاحِتُ
حِينَ لَا حَيُّ مَآسَىٰ مُجْحِي الْمَوْتَىٰ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ حَضْرَت بَارِي تَعَالَى تَوْبَةُ إِيشَانِ
قبول کرد و بلا بار از ایشان بگذازند و ہمہ مسلمان شدند و دین کافرے را گشتند
و حضرت یونس علیہ السلام را پیدا کردند و عذر خواستند و عذرت اورا داشتند و
با وی بودند و وعظ و نصیحت اورا قبول کردند چون یونس راحق تعالی باز داشت
از مکر ایشان و از ہلاک دریا خبر کرد و مرعوب شد خود را از ان حال و صبر فرمودش کہ
ترانہ از دشمنان نگاہ دہشتہ ایم و نگاہ میداریم تو صبر کن بہ رحمت ما کہ مایار تو ایم
وَإِنَّ أَسَىٰ وَإِنَّهُ يَعْنِي بَدْرَسْتِي كَشَانِ اِيْنِ اِهْتِ و کار این است کہ تیکاد میخوانند محمد

الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَا كَمَا فَرَسَهُ اندکیز لِقَوْلِكَ هَآئِنَهُمْ أَنَا كَمَا فَرَسَهُمْ
 كَفَرُوا لَقَوْلِكَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَقَوْلِكَ بِأَبْصَارِهِمْ كَمَا سَمِعُوا الَّذِي كَفَرُوا
 رسانند ترا کما چون سمعوا شنوند الذکریا ذکر کن خدا کے تعالیٰ را یعنی
 قرآن را کہ دروسے حق سے یا و سے یاد دہندہ ست امام نافع لیز لِقَوْلِكَ نَفِيعٌ
 یا خوانندہ است و باقی قرآن بضم یا خوانندہ اندر لفظہ و انزل لفظہ لقرآنیدش و در و رکرو
 از جایش یعنی نظر میکند تبو بخشم و قبر کہ اگر تو انند ترا ہلاک کنند بان امام بلی میگوید
 کہ سبب نزول این آیت آن بود کہ چون کافران قریش ہر حیلہ کہ بودند کردند بر
 رسول ماصلى الله عليه وسلم حق تعالیٰ اور انگاہ دہشت مردے بود در عرب کہ نام
 او عبد اللہ بود سہ روز چیزے نخوردے بعد از ان ہر چیزے را کہ چشم رسانیدے
 ہلاک شدے کافران ویرا گفتند محمد را چشم رسان تا وے ہلاک شود و ما از وے
 خلاص شویم و باز رہیم آن ملعون آمد و گفت یا محمد باین خوبی و خوش بھتی کہ توئی
 ہرگز ندیدہ ام قصد چشم رسانیدن داشت حق تعالیٰ رسول خود را انگاہ دہشت
 و چشم آن کافر در و اثر نہ کرد رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ اَلْعَيْنُ حَوَتْ
 یعنی چشم رسانیدن بارادت حق تعالیٰ اثر دارد و امام حسن بصری گفت رحمۃ اللہ
 علیہ کہ دار وے چشم زخم خواندن این آیت است کہ قوله تعالیٰ وَإِن يَكَادُ الَّذِينَ
كَفَرُوا لَيَقُولُنَّ يَا بَصِيرَةَ كَمَا سَمِعُوا الَّذِي كَفَرُوا و ہر چہ در چشم نیکی آید باید
 گفت لَا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَيَقُولُونَ و میگویند کافران إِن تَهَـٰ
بِرْسِي کہ محمد کجگون ہر آئینہ دیوانہ ست و صاھو ادنیست این قرآن إِلَّا مَكْرُ
ذِكْرًا یاد دہندہ پند دہندہ لِلْعَالَمِينَ مر جہانیاں را در تفاسیر چنین آوردہ
 است و بخاطر این فقیر چنین می آید کہ احتمال دارد کہ ضمیر مو راجع باشد بر رسول ما
 صلی اللہ علیہ وسلم کہ کافران اور ادیان می گفتند و ذکر بمعنی ذکر باشد و اللہ

تعالی علم و قهر قلب باشد یعنی غافل و دیوانه نیست بلکه ذاکر است و ناصح و واعظ هم
عالمیان است چنانکه می گوید رجل عدل ای عادل والله تعالی اعلم

سُورَةُ الْخَاقَةِ فَكَيْتَمَا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَهَلْ تَنَادَوْا مُسَوِّیَةً وَرَوَعَا

الْخَاقَةَ لِرُوزِ قِیَامَتٍ مَا الْخَاقَةُ هُوَ رُوزِ قِیَامَتٍ وَمَا اَدْرَاكَ وَجْهَ دَانِ
تو ای محمد ما الخاقه که چیست روز قیامت یعنی هر چند که صفت او بیان کنم
از آن بر هیبت تراست و سخت تر تا کسی نبیند سختی او را نداند الخاقه اسم فاعل
است از حق الا مراد واجب و ثبت ای الساعه الخاقه یعنی ساعه که ثابت است
و واجب است آمدن آن بے شک الخاقه مبتدأ و ما الخاقه خبر و ای ای شیء
هی تفخیم الا مراد بدانکه حق تعالی درین سوره بیان کرد عذاب کافران و منکران
قیامت را و ثواب مؤمنان و ترسندگان را و گفت جل جلاله کذب دروغ گو
داشتند مر پیغمبران خود را با مدن قیامت تممؤد قوم صالح پیغمبر علیه السلام
که آب ایشان اندک بود و عاد و قوم هود پیغمبر علیه السلام بِالْقَارِعَةِ
به روز قیامت القرع کوفتن الساعه القارعه یعنی ساعه که بکوبد و بهار
بترق آسمان را بشکافتن و کوههارا بگداختن و ستارگان را بر یختن چون روز
قیامت رایا کرد و کسانیکه به قیامت ایمان نیاوردند عذاب ایشان را نیز در
دنیا بیان کرد تا کافران ترسند و از کافری باز ایستند پس گفت جل جلاله فاعلموا
تممؤد اما قوم صالح علیه السلام که نمودیان بودند فاهلکوا پس نیست و بهار
گردانیده شدند بالطاغیبه بسبب بے فرمانی مر پیغمبران خود را و قبول نکردن
حکم خدا تعالی را از روسته طاغیبه به معنی طغیان باشد الطغیان از حد
در گذشتن و بقول امام قتاده رحمه الله علیه مراد از طاغیبه صیحه است یعنی آواز
سخت عظیم که از حد در گذشته بود و آن آواز جبرئیل بود علیه السلام که همه ایشان

ایشان بان آواز هلاک شدند و بقول دیگر مراد از طاغیبه رجفه است یعنی زلزله و جنبانیدن زمین که همه را به زمین فرو برد و بقول دیگر مراد از طاغیبه صاعقه است یعنی آتش آسمان که آمد و همه را بسوخت قصه صالح پیغمبر صلوة الله علیه وعلیه الصلوة والسلام بد آنکه صالح پیغمبر علیه السلام به پنج پشت به نوح پیغمبر علیه السلام میرسد و او مرد سرخ و سفید بود و از بهترین مردم بود و خویشان بسیار داشت و همه پیغامبران چنین بوده اند حق سبحانه و تعالی ویرا به پیغامبری فرستاد و به قبیله شمو که خویشان و سه بودند و در میان شام و حجازه بودند و خانها در کوه ساخته بودند از برای تائبستان و زمستان سنگها را بریده بودند و منزلهها ساخته بودند و تبا ن داشتند و می پرستیدند صالح ایشان را با ایمان و بندگی حق تعالی خواند ایشان قبول نکردند و نگفتند لا اله الا الله صلح الله ورسوله و انما ایمان نیارید همه به عذاب خدا که تعالی هلاک می شویم این سخن و سه را قبول نکردند و ایشان را روز عید سه بود که بابتان بیرون می آمدند در عید گاه خود و تبا ن را سجده میکردند صالح را گفتند تو نیز به عید گاه ما بیرون آئی و تو خدا خود را بخوان و ما خدا ایمان خود را بخوانیم صالح قبول کرد چون به عید گاه رسیدند اتفاق کردند که از سه چیزه طلب کنیم که نتواند آورد و عاجز شود و در عید گاه ایشان سنگ بود بزرگ گفتند ازین سنگ شتر ماده بیرون آری که سیاه پیشانی و سفید موه و پایال باشد و ویرا بر پیشانی موه ابریشم باشد و آبتن ده ماه باشد و در حال بزاید اگر چنین کنی ایمان آریم تو و به خدا که تو و تبا ن را بگذاریم و اگر نتوانی آوردن ما دانیم که تو چه باید کردن چون سخن ایشان را صالح علیه السلام شنید غمناک شد و از خدا که تعالی شرم داشت تا بخوابد چون چاره نبود

از ایشان عهد با گرفت که اگر چنانچه همچنین شترے ازین سنگ بیرون آید شما ایمان
 آرید چون ایشان عهد با کردند صالح علیہ السلام از خداے تعالیٰ درخواست
 کرد و دعا کرد و مؤمنان آمین میگفتند به قدرت خداے تعالیٰ ازان کوه
 آوازے آمد و کوه چنبدین گرفت و آن سنگ نالیدن آغاز کرد و شتر هر ماده
 از وے بیرون آمد بقدرت خداے تعالیٰ همچنانکه ایشان طلب کرده بودند
 شتر ماده آبت ده ماه سیاه پیشانی سفید ایال پر ششم بس بزرگه از یک پہلوے
 او تا پہلوے دیگر سیصد و بیست و دو گز بود ازان سنگ بیرون آمد و روان
 شد تا در میان مردمان رسید بخفتید و بچه آورد بس بزرگ به بزرگی نزدیک جاد
 پس ر وے بصرا آنها دو چریدن آغاز کرد ایشان این همه دیدند و ایمان نیاوردند
 و گفتند صالح جاد و گرس است اگر قوم وے نبودند و یرا سنگسار کردند و الھی
 همه را ازان انکار منکران نگاهداری و نمود را از برك آن شدمی گفتند که ایشان
 اندک بودند و شما آب اندک را گویند و قوم وے عرب بودند و حوض داشتند که از سنگ
 وے آب بر می آمد متق وے بیست قامت مرد بود و هر روز پر آب می شد ایشان شش
 میکردند میان خود و شتر صالح یک روز شتر خرد می همه آب را و همچنان آن شیر
 دادی نه آب خوردی از پستانهاک وے شیر می رفت هر چند جائے شیر آوردند و
 پیر میشد و یک روز نوبت همه ستوران ایشان بودی روزے که نوبت شتر صالح
 بودی آب از کوهها آوردند و تبخوردند می کار بر ایشان دشوار شد اگر صبر کردند
 ایمان آوردند و حق تعالیٰ اچشمهاکے آب روان کرد و ازان شتر ایشان را
 نفع بسیار بود از شیر وے و از پشم وے و از موی وے هر چند بایستان میگفتند
 تا تو انگر شدند و شتر در میان ایشان بود مدتی در تابستان در بلند پہا و سرد آہا
 و کوهها بود وے و از بیست و نرس او شتران و ستوران ایشان پر میدند و در

بیابان و کو بهایا فرو آمدند و از ترس خراب و لاغر شدند و در زستان شتر صالح علیه
 السلام در بیابان و کو بهایا بود و از ترس و ستوران ایشان بر بالاس کو بهایا رفتند
 و هلاک شدند و آن شتر رحمت خدای تعالی بود چون شکرانه گفتند بلائ شد و در میان
 نمودیان دوزن بودند بغایت خوب و مال بسیار داشتند از همه انواعها گوشتها
 و شتران و غیره شان بود یکی را صد و هفتاد بود و دیگری را غنیزه گفتند و در مرد
 که برایشان عاشق بودند و خواستگاری می کردند یکی را قدر نام بود و عاشق
 بود و دیگری را مصدع نام بود و عاشق غنیزه بود و هر دو مال بسیار داشتند
 هر دو همان آمدند به خانۀ این زنان و این دوزن دشمن صالح بودند و کافر بودند و بسیار
 میکردند بشتن شتر صالح علیه السلام از برائے مال خود صد و هفتاد گفت آب ندایم که شما
 داری کنیم و شراب دسیم از بهر آنکه امروز نوبت شتر صالح پیغمبر علیه السلام است و بیچ کس آب
 گرفت و غنیزه گفت که اگر در میان مردان ما بودی مردی که شتر آب شتر آب بسیار
 فاما در میان مردان ما که مرد نیستی مقدار و مصدع گفتند که اگر ما شتر آب شتر ما
 میدیم هر دوزن گفتند که ما همه مال ما از آن شما هست و هر دوزن نقاب از رو خود
 برداشتند چنان خوب صورت بودند که نهایتی نبود فرمودند خانۀ دختران و کنیزکان را که خود
 برایشان نمایند و آن هر دو بخت را شراب بسیار دادند تا مست شدند و گفتند و بیان خود را که فرمودند
 ایشان بگفت کس بود من تن شدند و شراب خوردند و میبست شدند و رفتند در آن راه که شتر بیفت
 تا آب خورد و آن را در چون کوچی بود که کین کردند چون شتر پیدا شد برخواستند و شتر را که کین
 شتر حمله ایشان کرد که غنیزه قدر که از پیش شتر کین کرد و در برخواست و پای راست شتر را پیش
 و مصدع تیر انداخت و پای چپ شتر را بر شتر بردی او فدا آمدند و شتر را کشتند بچشم شتر چون دیدند
 مادر و برآشتند بگریخت و بکوه آمد بده گوشت را بخش کردند و بر خاها بردند چون خبر صالح
 رسید صالح علیه السلام دور بود با مونسان بایدند و دیدند که حال چنان شده بود که شتر

چون صالح را دید بگریست و سه بار با گم زد و گفت در بیخ ما در من و سجدان سنگ که مادرش
 بیرون آمده بود در آمد و ناپدید شد صالح علیه السلام گفت که سه روز دیگر عذاب بیاید
 پشما و این در شبانگاه چهارشنبه بود گفت روز اول رویهای شمایان زرد شود و روز
 سرخ شود و روز سوم سیاه شود و بعد از آن همه پلاک شود چون این بگفت کافران قصد
 کردند که صالح علیه السلام را بکشند چون باین قصد رفتند فرشتگان ایشان را در راه
 پلاک کردند چون روز شد کافران دیگر گفتند که ایشان را صالح کشت ماینزوسه را کشیم
 لشکر بسیار جمع کردند و رفتند تا صالح علیه السلام را بکشند قوم صالح ایشان را نگذاشتند
 و گفتند صبر کنید اگر سه روز دیگر عذاب بیاید خود شما همه پلاک شوید و اگر نیاید بعد از آن شما
 صالح را پلاک کنید باز گشتند صبح پنجشنبه بود که رویهای ایشان زرد شد و روز
 سرخ شد و روز شنبه سیاه شد روز یکشنبه بود که زمین بمبید از آسمان آوازها پیدا
 شد و آتشی آمد و همه پلاک شدند مگر یک زن که بجای مانده بود و همه را دید و ویرانپایه
 دادند تا او رفت و مردم را خبر کرد و او سه نیز پلاک شد و از قوم صالح آنها که ایمان آورده
 بودند هیچ کس پلاک نشد بعد صالح هم گفت قوم خود را که ازین جامی باید رفت که
 اینجا هر خدای تعالی ظاهر شده است همه مومنان احرام بستند و به صالح علیه السلام
 بحرم مکه آمدند و همان جا تیمم شدند تا ازین عالم نقل کردند این قصه را بیشتر از کواشی
 و میسر نقل کرد نصیب درویش این است که از صحبت اهل دنیا پر حذر باشد و اهل حق را
 انکار نکند و نگاه دشت شریعت کند و از بدعت و ضلالت دور باشد و اما عباد
 و اما عادیان که قوم بود پنیامبر بودند علیه السلام و همود پیش از صالح بوده است
 قَاهِلِكُوا اِپس پلاک گردانید شدند پس بیجا باد صحرای سرخمت آواز و قیل با
 سِرْعَاتِیْنِ سَرَسْش و بے فرمان بر خازنان باد العتو و العتی از حد درگشتن و
 انابت تیزی رسیدن و در حدیث است که هیچ وزیدن بادنیت و قطره باران نیست

مگر بقدر است که فرشته بروی مومل است مگر به عادیان و باران و طوفان فوح که به اندازه
 بود سخنرها بر گماشت حق تعالی آن باد را و فرستادش علیهم بر عادیان التسخیر
 فرمانبردار گردانیدن و برگماشتن بیست و پنج کیال هفت شب و شصت و یک روز و هشت
 روز حوسماً یعنی همه نیکی را از ایشان برید و همه هلاک کرد حوسماً مصدر باشد معنی
 بریدن یا جمع حاسم باشد روزهای بریده که باد و روسیایه باشد الحسم بریدن و
 داغ کردن حوسماً مصدر روسیایه یحسوم حوسماً او یقطع قطعاً او جمع حاسم
 صفت ثمانیه ایام آتی متتایعاً و قسری حوسماً بفتح الحاء حال این هشت روز در آخر
 زمستان بود که آن را ایام عجز خوانند زیرا که عجز آخر چیزه باشد یا از جهت آنکه درین روزها
 پیرزنه از عادیان در غار سه درآمده بود از باد گر خسته روز هشتم باد و دران غار در آمد و آن
 پیرزن را بیرون آورد و هلاک کرد از بهر آن این روزها را ایام عجز گویند فتوی پس
 دیدی تو اسه محمد یا هر کس که بیند القوم آن مردمان را یعنی عادیان را اینها دران
 روزهای دران شبها صحرای هلاک شدگان و افتادگان جمع صیرع الصرع افگندن
 کانه هم گویا ایشان آنجا از نخل تنهاس درخت خرمانند جمع عجز خاوی که میان تپی
 و افتاده بعضی در درازی همچون درخت خرمانند که بوسیده باشد و باد او را از بیج
 برکنده باشد و انداخته الخوی و الخواع و فتاد و تپی شدن فهل آیا پس هیچ
 فتوی می بینی یا محمد که هم مرایشان را من باقیه کس که باقی مانده باشد از ایشان
 یعنی هیچ کس از ایشان باقی نماند نسل ایشان منقطع شد پس هر که کافر شود اسه محمد
 تو همچنین خواهد شد قصه عادیان بدانکه عادیان از اهل زمین بوده اند در احقاف
 یعنی در ریگهای بودند و تبان داشتند حق سبحانه و تعالی بود پیغمبر علیه السلام را
 برایشان فرستاد و فرمود ایشان را تا بت پرستی را بگذارند و ظلمت کنند ایشان قبول
 نکردند پس را پیغمبری و کافر شدند و فساد کردن آغاز کردند در زمین عرب حق سبحانه

تعالیٰ باران را از ایشان باز داشت سه سال قحط در میان ایشان پیدا شد هفتاد کس را
 به مکه فرستادند تا دعا کنند و باران خواهند و در مکه آن وقت عامله بودند یعنی فرزندان
 عملاق که بسیر نوح بودند به مکه رفتند و مدتی بودند بعد از آن خواستند تا دعا کنند یک
 در میان ایشان مسلمان بود از قوم هود علیه السلام مرشد نام او گفت شمار او دعا
 سودمیدار سخن بنیابر خود را قبول کنید و دین حق را قبول کنید تا خلاصی یابید ایشان سخن ویرانش بودند
 و ویران خود و دور کردند و رفتند مرشد در عقب ایشان میرفت تا رسیدند به صفا
 و مروه و دعا کردند که ای خدای خود اگر مژده راست میگوید ما را باران بده و ما از برای
 باران آمده ایم پس حق تعالیٰ سه پاره ابر را فرستاد یک سفید و یک سیخ و یک سیاه
 و آوازها شنودند که کدام می باید قبول کنید گفتند ابر سیاه را که باران بیشتر دارد
 قبول کردیم آوازها شنیدند که قبول کردید بلائ خداست تعالیٰ را که همه چیزها بسوزد
 و خاکستر گرداند آن ابر بر فرمان خدای تعالیٰ پیدا شد بولایت ایشان همه شاد
 شدند که باران آمد و کس نامار دعا قبول شد و زبان تشنیه و طبعه بر هم زدند که
 اینک باران آمد تو می گفتی که بلا خواهد آمد و وحی آمد به هود علیه السلام که بگوئی که
 این بلاست خدای تعالیٰ است باد است که در و است بلاست حق تعالیٰ وحی فرستاد
 به باد عقیق که در زمین چهارم می باشد پس بیرون آمد مقدار سوراخ بینی من را
 شاخ فرشته گان که بر باد موکل اند گفتند آبی این باد همه روئے زمین را پاک خواهد کرد
 وحی آمد به باد که باز گردد و به مقدار سوراخ انگشتری بیرون آئی و به هود علیه السلام
 وحی آمد که خط بکش و تو و مؤمنان در میان آن خط باشید به فرمان خدای تعالیٰ از آن باد
 باد خوش در میان آن خط در آمدی که بیچ ضرر به مؤمنان نرسیدی و به هر چه آن باد
 رسیدی بموتی و خاکستر شدی و عادیان پس بلند بودند و با قوت بودند همه ستوران و زن
 و فرزندان خود را در دره کوه در آوردند بر سر آن دره صفت زدند که باد را نگذاریم که

در آید حق تعالی باد بر ایشان گماشت تا ایشان را بر سید شست و بر تو ایسید و بر زمین می زد
 باک میگرد تا همه باک شدند گر خجایان که کلانتر ایشان بود و بود علیه السلام پیش وے آمد
 گفت اے خجایان ایمان آر به خدائے تعالی گفت اے بود آنچه شیرازند که در میان با دنی آید
 و قوم مرا هلاک میکنند بود گفت آن شیرازند که از بلکه فرشتگان عذاب اند خجایان گفت که این
 همه جادو هائے تست من ایمان نمی آرم باد و بر بردشت و بر زمین زد هلاک کرد و همه ما هلاک
 ایشان را هلاک کرد و مرشد که ایمان آورده بود از مکة آمد و خبر را گفت مومنان شاد شدند
 یقین شان زیادت شد نصیب من و تو این است که بجان و دل و ظاهر و باطن احکام
 اسلام را قبول کنیم تا در امان باشیم این قصه از تفسیر تیسیر آورده شد و جَاءَ و آورد
 فَرَعُونَ آن کافر معون که دعوی خدائی میکرد و من قَبْلَهُ و آن کسانیکه پیش از وے
 بودند و من قَبْلَهُ نیز خوانده و این قُرْآنِ حَمْرَةَ و کَسَائِیْتِست و معنی وے این است که آن
 کسانیکه یار و یاری بودند و پیروی بودند و الْمُنْجَفِکَاتِ و دیه بازیر و زبر کرده شد یعنی
 دیهها و شهر هائے قوم لوط علیه السلام بِالْحَاطِئَةِ خطا و کفر و گناه الخاطئة مصدر
 قیل بالا فعال ذات الخطاء یعنی فرعون و کافران دیگر آوردند جادو آمدش و جادو
 به آوردش فَعَصَوْا پس بے فرمانی کردند و سُوْلَ رَبِّهِمْ فرستاده پروردگارشان
 رَا فَآخَذَهُمْ پس گرفت شان خدائے تعالی آخَذَهُمْ گرفتنی سَخِ ابْنَةُ سَخْتِ و
 غالب و زیادت شوند و الْوَجَاءُ افزون شدن قوم فرعون را خدائے تعالی به دریا
 غرق کرد چون سخن موسی علیه السلام را که پیغمبر خلائی بودند شنیدند و ایمان نیاوردند
 قوم لوط به زمین فرود برد چون سخن پیغمبر خود را شنیدند و ایمان نیاوردند پس هر که سخن
 خدائے تعالی و رسول وے را نشنود و قبول نکند کافر باشد و عذاب دنیا و آخرت
 مبتلا گردد و قصه فرعون بیاورد انشاء الله تعالی قصه لوط پیغمبر علیه السلام
 و تفسیر تیسیر آورده است که امام سدی رحمه الله علیه گفت که لوط پیغمبر سپر عم حضرت

ابراہیم خلیل اللہ بود صلوة اللہ علیہ ودر کواشی آورده است کہ برادرزادہ ابراہیم بود
حق سبحانہ و تعالیٰ و سے را پہنچا مبری فرستاد بہ پنج شہر کہ در زمین شام بود و اہل آن
شہر ہا چہار صد ہزار کس بودند یا چہار صد ہزار ہزار مرد و بیست سال لوط علیہ
السلام در میان ایشان بود و ایشان را دعوت کرد ایمان نیاوردند و در شہر ہائے
ایشان نعمت بسیار شدہ بود و در شہر ہائے دیگر قوط بود مردم بہ غلہ خریدن سے آمدند
ہر کہ پیش لوط علیہ السلام می آمد طعام میداد لوط را ازین طعام باز داشتند و گفتند
مردم را طعام مدہ ابلیس علیہ اللعنة خود را بصورت بچہ امرد ساخت و پیش ایشان
آمد آن قوم را بکار بد خواند و گفت ہر کہ بشہر شما یاید از غریبان از برائے غلہ خریدن
این کار بد بوسے کنید تا بار دیگر نیاید چون این کار در میان ایشان بسیار شد زمین
بہ نالید و آسمان نیز نالید پس حق سبحانہ تعالیٰ دوازده فرشتہ و بقولے وہ و بقول
سہ فرشتہ را فرستاد و جبرئیل و میکائیل علیہ السلام با ایشان بودند اول پیش ابراہیم
علیہ السلام آمدند و ابراہیم را باسحاق پینا مبر علیہ السلام فرود دادند کہ حق سبحانہ و تعالیٰ
بوسے فرزند سے خواهد داد از ایشان ابراہیم علیہ السلام پرسید دیگر بچہ کار آمدہ ای گفتند
کہ ما را فرستادہ است تا قوم لوط را ہلاک کنیم کہ ایشان کار ہائے بد میکنند و بہ مردمان
نزوی میکنند و کبوتر بازی میکنند و قمار بازی میکنند و جنگ سنگ میکنند و غریبان را
از غلہ خریدن باز میدارند و طعام با ایشان نمی دهند و سخن پیغامبر خود نمی شنوند پس از ہم
علیہ السلام گفت کہ اگر در میان ایشان صد کس بود سے کہ این کار ہائے کہ سے عذاب
با ایشان رسیدہ و گفتند نے گفت اگر پنجاہ کس بود سے یا دہ کس این عذاب رسیدہ و گفتند
کہ نے فرشتگان گفتند در میان ایشان لوط و دختران سے مسلمانند پس ما ایشان را سزا
دہیم فاما عوس و سے کافرہ است اورا ہلاک خواہیم کرد فرشتگان رفتند چون بہ دہقانے
لوط رسیدند دختران ویرا دیدند کہ ایشان دوازده تن بودند کہ غلہا را آب میدادند

لوط علیہ السلام
صین و غلہ
در قیامت
از سبب
تغافل
کہ پیش
السلام
قدم لوط
السلام
در انجیل
و در
راہی
بکار
لوط علیہ السلام
و در
ایشان از
موتکات

فرشتگان بصورت های جوانان امر و خود را با ایشان نمودند فرشتگان ازین دختران پرسیدند
 که هیچکس باشد که ما را چنانداری کن گفتند نه مگر پدر ما لوط پیغمبر علیه السلام است گفتند
 بمانماید آنها رفتند تا به منزل لوط رسیدند عروس لوط آن بد کرداران را خبر کرد و از بهمانان
 آن قوم آمدند صورتها دیدند که سرگزندید و بودند از خوبی و آن قوم گرداگرد آن خانه را
 گرفتند لوط بیرون آمد و ایشان را نصیحت کرد و گفت مرا نصیحت میکنید پیش بهمانان من انیک
 دختران من نکاح کنید و بخوابید ایشان گفتند ما را به نکاح دختران تو رغبت و حاجت نیست
 و تو میدانی که ما چه میخواهیم لوط گفت کاشکی مرا قوت بودی یا لشکر بودی تا به شما جنگ کنم و
 نگذارم تا مقصد بد کنید به بهمانان من عروس لوط آب گرم کویو بر سر بهمانان ریخت تا بیرون
 آیند این آب بر سر کافران ریخت و همه را مرض برص پدید آمد جبرئیل در آن حال خود را ملائکه
 کرد و لوط و گفت مترس که ما فرشته گانیم آمده ایم تا ایشان را هلاک کنیم در را بکشای تا در آید
 چون در کشاده شد کافران در آمدند همه کور شدند باز گشتند و گفتند که لوط عباد و گران را
 آورده است ما فردا او را باین جهنم هلاک کنیم پس جبرئیل لوط را فرمود که اهل خود از میان
 این قوم بیرون برو که صبحدم عذاب با ایشان خواهد رسید لوط گفت ازین زودتر میخواهم
 فرشتگان گفتند صبحدم نزدیک است لوط با دختران بیرون رفت عروس و با ایشان
 نه رفت جبرئیل چهار شهر را بر پر خود برداشت و یکی را بگذشت چون ایشان کارها به
 می کردند و بالا بردشان چند آنکه فرشتگان آواز مرغ و سگ را شنیدند در آسمان بوق
 بالا را نشیب کرد و نشیب را بالا کرد و بر سر ایشان سنگ را از سجین یعنی از دوزخ فرود
 آمد یعنی خشت پنجه از دوزخ سجیل می آوردند و می انداختند چون عروس لوط آواز کافران
 را شنید سر بر کرد و گفت اے دروغ از قوم من سنگ بر سرش آمد و هلاک شد و این خدا
 از ظالمان این است و درست چنانکه خدا اے تعالی فرمود پس لوط دختران را پیش
 ابراهیم برد و ابراهیم علیه السلام آن دختران را بشوهران مومن داد و پیغمبران نبی را

از نسل ایشان پیدا شد. تفسیر من و تو ازین قصه اینست که لایزین کارهای بد تو بکنیم و از ظلم و ستم دور باشیم و رسول گفت صلی الله علیه و سلم لا یُنظَرُ اللهُ تَعَالَى إِلَى رَجُلٍ آتَى دُجْلًا أَوْ أَمْرًا فِي دُبُرِهَا یعنی به نظر رحمت حق تعالی نظر نه کند به کسی که به مردے نزدیک کند یا به زنی از راه پس و این حدیث در مصابیح مذکورست و این قصه را از کوشی و میسیر آورده شد و از قصه نوح نیز خبر کرده شد گفت جبل جبار اِنَّا بِرِسْتِي كَمَا كَمَا چو آنکه طَعْنِي بے فرمانی کرد الْمَاءِ آب در طوفان نوح علیه السلام و در وقت زمین را آب گرفت حَمَلْنَاكُمْ برداشتم پدران شما را و شمارا که در شتوهای ایشان بود الْحَمَلُ کس را برستور خود نشانیدن و برداشتن فِي الْجَارِيَةِ در کشتی که میرفت بر روی آب الْجَارِيَةِ و الْجَوَادِي لِيَجْعَلَهَا نَاكِرًا دَانِيم كَشْتِي را یعنی نجات مومنان را در کشتی و هلاک کردن مکاران را که بیرون کشتی بودند لَكُمْ مشمارا تَذَكَّرُوا یاد دهنده و پند دهنده و وعظ مومنان را و ترسانیدن مکاران و تَعَيَّبَا و تانیادگیر و قصه این کشتی نوح را الْوَاعَةَ نگاه داشتن أَذُنٌ گوش و آعِيَّةٌ یادگیرنده و تانپند باشد مومنان را این نجات دادن مومنان و هلاک کردن کافران این آیت آمد رسول گفت عليه الصلوة والسلام یا علی از خدا تعالی خواستم تا گوش ترا چنین گرداند که هیچ چیز را فراموش نه کنی بعد از هیچ چیز را فراموش نه کرد قصه نوح را بیان کرده شود در سورة اِنَّا اَدْ سَلْنَا اِنشَاء الله تعالی چون قیامت را بیان کرد و منکران اورا یاد کرد و از آن حال خبر کرد و گفت جبل جبار اِنَّا اَدْ سَلْنَا چون تفج در سیده شود فِي الصُّورِ در صور تَفْحَةٌ و وَاحِدَةٌ یک دیدن و آن دیدن اول است و بقول ابن عباس رضی الله عنهما دیدن دوم است و حَمَلِيَّتٍ و چون برداشته شود الْاَرْضُ زمین را و الْجِبَالُ و کوهها همے زمین را و آنچه در روی است و کوهها را بردار و باد نَحْتٍ یا فرشتگان یا به قدرت حق تعالی

بے سبب برداشته شود در کشف چنین آورده است قد مکنا پس زده شود زمین
 کو بهار ابریک دیگر ذکاة و اِحکاة به یکبار زدن و بقول امام حسن بصری رحمه الله
 علیه که بها چون گرده در دو بروی کافران نشیند فیومعنی پس در آن روز در
 دو میدان باشد در عقب میدان دوم وقعت الواقعة افتد افتند یعنی
 قیامت بیاید بدانکه صور بر شکل شایخست درازی و سی هزار ساله راه است و
 و گرد و دو هزار ساله راه و مرور اہفت شاخ است درازی ہر شاخ ہزار سالہ راہ است
 و در ہر شاخ سوراخ ہست همچون زنبور خانہ در شاخ اول جاہنکے فشتگان باشد
 و در دوم جاہنکے پیغیران باشد و در سوم جاہنکے صدیقان باشد و در چہارم
 جاہنکے شہیدان باشد و در پنجم جاہنکے عامہ مومنان باشد و در ششم جاہنکے کافران باشد
 از آدمیان و پریان و دیوان و در ہفتم جاہنکے ہمہ مخلوقات دیگر باشد بدانکہ در تنبیہ
 الغافلین آورده است کہ در یک روایت از رسول علیہ السلام سہ میدان است
 و در یک روایت دو میدان است میدان اول را فزع گویند یعنی ترس کما قال
 اللہ تعالیٰ و نَفِخَ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَنْ فِي الْاَرْضِ وَ اَنْ
 چنان باشد کہ اسرافیل در صور در مد و بگوید اِنْبِیْہَا اَیْمٰهَا الْعَفَلَةُ یعنی باخوابید
 اسے غافلان چون این آواز بشنوند ترس و بی در خلق او فتد و ہمہ کس کار با بگذرانند
 و زلزله در زمین او فتد و ہمہ برین حال جانند چندانکہ خداے تعالیٰ خواستہ باشد
 باز خلق بکارها مشغول گردند و عمارتہا کنند تا پہل سال یا بیشتر یا کتر و ہمہ روی زمین
 کافر گردند و یک مومن نماند انکاه اسرافیل علیہ السلام را فرمان آید تا صور بار دیگر
 بدمد و آن میدان مردن باشد کما قال اللہ تعالیٰ و نَفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي
 السَّمٰوٰتِ وَ مَنْ فِي الْاَرْضِ سَمِعَ اللہُ دَرِیْنِ دَمِیْدِن بگوید اسرافیل
 ای جاہیرون آید از قباہا ہمہ خلق بمیرند مگر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیہم السلام

و بر دارندگان عرش و باز جان همه را گیرد و ملک الموت ماند و راحق سبحانه و تعالی
 بگوید خطاب رب الارباب در رسد لمن الملائکة الیوم یعنی ملک کراست امروز یکس
 نه باشد که جواب دهد حق سبحانه و تعالی خود جواب گوید لله الو احد القهار یعنی
 ملک مرفدا کراست که یک است و یگانه است در ذات و صفات خود و سخت قبر کننده است
 بر دشمنان خطاب رسد که بچاند جباران و متکبران و مشرکان و فرعون صفتان و
 فرزندان ایشان پس زمین را کشاده کنند و هموار نمایند چنانکه آدم را یعنی خیمانی را باز کنند و چون
 آن وقت شود که خلق را زنده کرده اند از بحر الحیوان و آن دریا میست در زیر عرش
 و اذان دریا باران بار و چهل روز همچون آب منی و قابلهای همه فلاحی پدید آید اول
 کسیکه زنده شود اسرافیل بود فرمان شود تا در صورت در مد و آن دیدن بعثت باشد
 و گویند ایتها العظام البالیة و ایتها العروق المنقطعة و ایتها الاوصال
 المتفرقة قومو الفصل القضاء یعنی اسه استخوانهای بوسیده و ریزه ریزه شده
 زنده شوید از برای حکم خدا که تعالی پس جانها نیز از صور بیرون آید چنانکه زبور و
 میان آسمان و زمین پر شود و هر جان بقالب خود در آید و زنده شود و از کور با بیرون
 آید اول کسیکه زنده شود و از زمین برخیزد مصطفی باشد صلی الله علیه و سلم نصیب نماز
 این است که همه عالم را مظاهر شناسد که بیک دیدن بگرد و بیک دیدن زنده
 شوند این از اسرافیل نیست از جلیل است منومی اسه قبایوشیدگان از زیر پوست
 باز گردید از عدم ز او از دست و مطلق آن آواز خود از شه بوده گرچه از حلقوم عبد الله بود
 و همچنین اولیا الله نیز مظاهر اند بر دلها که طالبان که زنده شوند بحیات ابدی بکرت
 ایشان و حیات ابدی از انفاس مبارک ایشان و دلها منکران بگردند بنظر قرآنی

مرده را از ایشان حیات است و نما
 بر جبهه ز او از شان اندر کفن

نظم بین که اسرافیل و مستند اولیا
 جانهای مرده اندر گور و تن

زنده کردن کار الطافِ خدمت
من ترا باشم که کان اللہ لہ
سرتوئی چون صاحب این سرتوئی

گویند این آواز آوازِ خداست
چون شدی من کان اللہ اولہ
رو که بے یسیر و بے بصرتوئی

و انشقت السماء و تکافتہ شود آسمان فہی پس این آسمان محکم و بے نظیر تو میشد
دران روز و دران وقت و اھیة است باشد و پاره پاره شود آلهی است شد
و املاک علی امر جائها و فرشتگان بر گرانہائے آسمان باشند دران حال ایستاد
تا چه فرمایند ایشان را جمع رجاء یا فرشتگان بر گرانہائے زمین ایستاده باشند و صفان
باشند و خلایق در میان ایشان باشند و بحمد و بردازند و عرش ربک عرش
پروردگار ترا فوق قہم بر بالائے خلایق تو میشد دران روز و دران وقت تمامیت
ہست فرشتہ در کشف آورده است کہ رسول ماصلا اللہ علیہ وسلم گفت کہ بردازند
عرش عالی چہاں فرشتہ اند چون قیامت شود بہ فرمان خدائے تعالی بشت شوند پائہا
ایشان در زمین ہنم باشد بعضی از ایشان بصورت آدمی و بعضی بصورت شیران و بعضی
بصورت گاو و بعضی بصورت کرگس و در روایت دیگر آن است کہ ہر ہشت بصورت بز
کوہے ہشت از میان سم ایشان تا زانو ہفتاد ہزار سالہ راہ باشد چہاں از ایشان این
تسبیح میگویند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَىٰ عَفْوِكَ بَعْدَ
قُدْرَتِكَ وَبِحَمْدِكَ لَكَ الْحَمْدُ وَبِحَمْدِكَ لَكَ الْحَمْدُ
عَلَىٰ حَمْدِكَ بَعْدَ عِلْمِكَ وَبِحَمْدِكَ لَكَ الْحَمْدُ وَبِحَمْدِكَ لَكَ الْحَمْدُ
کہ شمارا ایشان را حق تعالی دانہ یوم میشد تعرضون دران روز عرض کرده شوید
از برائے جزا و حساب العرض چیزے پیش کسی آوردن کہ آن تخفے پوشیدہ نماید صحتکم
از شما خافیة ایچ پنهانی نصیب درویش این است کہ ظاہرش ہمو باطنش و باطنش
ہمچون ظاہرش باشد در خبرت کہ در قیامت خلق را تہ بار عرض باشد و عرض از بر

عذر و مجاد که باشد و عرض دیگر از برای خواندن نامها تقییب درویش این است که در دنیا
 حساب خود بکند و از بدیها تو به کند هر روز از نماز دیگر تا نماز شام به محاسبه و استغفار مشغول
 باشد فَأَمَّا مَنْ پس اما آن کس که أُوْتِيَ داده شود كِتَابَهُ نامه اش را بِمِئِينَةٍ
 بدست راستش فَيَقُولُ پس بگوید هَؤُلَاءِ بگیرم بِأَيِّ نام مرا أَقْرَبُ و بخوانید كِتَابِيَّ
 نامه مرا این سخن از غایت شادی و از بسیاری طاعت پذیرفته و ثوابها که در آن
 نامه باشد دوستان خود را این گوید إِنِّي بدستی و راستی که من ظَنَنْتُ و نهسته
 بودم بِإِقْتِنَانِي این را که من خواهم رسیدن حِسَابِيَّ بشمار خود
 از برای آن بطاعت مشغول شدم و از گناه دور بودم از برای این نامه من
 بدست راست دادند صِيبٌ درویش این است که یقین کند به حساب دادن کتاب
 و بموجب آن عمل کند پس از حال او خبر داد و گفت جَلِ جلالت لَهُ پس وَفِي عِيْشَةٍ
 در زندگانی يَسُدُّ راضی و خوشنود باشد از آن زندگانی فِي جَنَّةٍ در
 بهشته باشد عَالِيَةٍ بلند مقام یعنی در آسمان یا بلند باشد درجات آن یا بلند باشد
 کوشکهای آن و درختان آن در کثافت چنین آورده است تَطْوُفُهَا میوه ها در درختان
 آن بهشت كَأَنَّ نزدیک باشد اگر خواهد خفته یا ایستاده بگیرد آن میوه ها را الْقَطْفُ
بِأَلْسِنِ میوه و الْقَطْفُ با نفع گرفتن میوه از درخت بزودی گفته شود این بهشتی است
كُلُّهَا بخورید و أَشْرَبُوا او بشاشاید هَيْئَتًا گوارنده با یعنی بی زحمت و بی زور
 باشد و نه غمناطه و نه بیماری بِمَا أَسْلَفْتُمْ به سبب آنچه پیش فرستادید از اعمال که
 از نماز و روزه و حج و غیر آن الاسلاف پیش فرستادن فِي الْآيَاتِ در روز
 های گذشته یعنی در دنیا محنت و رنج کشیدید مِمَّا از آن را بگیرد الْخَلْقُ تنی شدن
 و گذشتن این عباس رضی اللہ عنهما گفته است که این در حق روزه داران ماه رمضان باشد
 در روز های گرم و رسول علیه السلام گفت یکے از درهای بهشت را نام ریاضت هر که از آن

تفسیر یعقوب
 بیان آورد
 کتاب است
 بدست راست
 او همان که
 نوشته اند
 در درجات
 جنت است

در در آید هرگز نشود و زمان در روزه در آن ماه رمضان در آید و بس حق سبحانه و تعالی
 گوید یا اَوْلِيَاءِ فِي طَال مَا نَظَرْتُ إِلَيْكُمْ فِي الدُّنْيَا یعنی اے دوستان من شمارا
 بسیار دیدم در دنیا بهائے خشک شده از تشنگی و تسکها پر پشت چفیده از گرسنگی و شپهات
 یغالی او فداه از بسبب بیداری در طاعتها من امروز در نعمت باشید جاوید بخورید
 یا شامید گوارنده در کثافت چنین آورده است و در تفسیر و سید نیز آورده است که رسول
 علیه السلام گفت قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یدخل الجنة احدکم
 الا بجواربهم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من عند الله تعالی بفلان
 ابن فلان ادخلوه فی جنه عالیة فطوفها دانیة نصیب درویش این است
 که در عمل کوشد و جزائے آن از فضل آبی بیند از عمل قال امام القشیری رحمه الله
 علیه الحقیقه ترک ملاحظه العمل لا ترک العمل و خواجه عبدالنصاری
 میفرماید عمل را با کمن لیکن گران بها کمن چون صفت مومنان فرمود صفت آن کسانی
 که نام بدست چپ ایشان داده شود نیز باید کرد و گفت جبل جلاله و امثالن و اما
 آن کس که اَوْ قِي داده شود کتابه نامه او را بيمينه بدست چپ و حقیقول
 پس بگوید که یا لیتینی اے کاشکے من کم اوت داده نشدے کتابیه نام خود را
 و کم ادر ما و ندانسته من حسابیه که حدیث شمار من یا لیتها کاشکے این
 دیدن در صور که بسبب آن زنده شدم کانت بودی القاضیه حکم کننده بر
 مردن من وقیل القاضیه مرگ یعنی کاشکے من زنده نشدے تا این بلاراندیدم و سبب
 حساب نه کشیدے اگر چه در گور عذاب بود اما این عذاب ازان سختتر است مَا
 اَسْخَعَنِي سَوْدِ ثَمْتِ مَا لِيَه مال من یا حسود دشت مرا مال من هَلَاك عَمِي
 نماند مرا و هلاک شد سلطانیه حجت من و قدرت من و سلطنت من نے مال ماند
 نے یار و مددشکریچ سوزد دشت فقیر و ذلیل گشته نصیب عارف آنست که عزت از

خداى تعالى جوید و مال سلطنت و مہتری و سروری را در راه او باز و تاغیر دنیا و
 عقیقے باشد چون این توجہ کنند فرمان آید از رب العزت جل جلالہ کہ اے فرشتگان خدا
 خذواہ بگیری پیش فَعَلُواہ پس غل نہیدش و دوستہائو را با گردنش در غل
 و رازید اغل دست با گردن بستن و قیل بسوزیدش شَحَابًا مَّجِیدًا پس در دوزخ
 صَلُّواہ در آیدش تُصَفِّی سَلْسِلَکُمْ پس در زنجیرے کہ دَسُّعًا درازی و س
 الذَّرْعِ بگیری بیرون و قیل درازی سَبْعُونَ ذِرَاعًا ہفتاد و گز باشد فَاسْلُکُواہ
 پس در کشیدش امام حسن بصری گفت اگر یک حلقہ از ان زنجیر بر کوه نہند کوه بر خود
 بگذارد و بقول بعضی ہر کافرے را باد و او در یک زنجیر کشند و بقول بعضی یک زنجیر
 باشد کہ ہمہ دوزخیان را در وس کشند و درازی و ریاضد و نہایت نہ باشد و نہایت
 ویرا خداے داند و بس گفته اند ہفتاد گز از برانہ مبالغہ باشد و حکمت این زنجیر این
 باشد کہ چون آتش ایشان را بر اندازد و فرشتگان عذاب مر ایشان را بگیرند و بفرق
 اندازند و کعب اجار گفت رضی اللہ عنہ کہ اگر ہمہ آہنہائے دنیا را بر کشند برابر یک
 حلقہ از ان زنجیر باشد و این زنجیر را در دہان دوزخ اندازند و از راس دیگر بیرون
 آرند و باقی را بر گردنش بپنجد نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكْ حکایت امام فخر رازی
 رحمۃ اللہ علیہ روزے در درس نشسته بود ناگاہ دیوانہ از در درآمد بہ شکل مجرب و
 گفت اے امام خداى تعالى را شناخته این چندین تصنیف و تالیف چیست
 ترا چہ سردار و وزیر پیش امام ناپیداشد یعنی بطریق مشاہدہ کہ آن راہ انبیا و اولیا
 خاص حضرت ہست خداى را بشناس جذبہ در امام پیدا شد طالب آن درویش
 شد و درس را ترک کرد گفتند این درویش شیخ سخنان ست امام از ہرات بجانب
 سنجان روان شد چون رسید دید کہ آن درویش بر بالائے منبر این آیت را تفسیر
 میکند خذواہ فَعَلُواہ شَحَابًا مَّجِیدًا صَلُّواہ وَتُصَفِّی سَلْسِلَکُمْ دَسُّعًا سَبْعُونَ

ذِئْبًا وَنَمْرًا فَاسْلُكُوا وَادِيَّكُمْ فَذَرُونِي سَهْلًا أَوْ حَدَبًا
 این همه زنجیر در زنجیر چیست ؟ فریاد از امام بر آید و بر بالاسی فرزند و بر دست
 شیخ تو چه کرد و از اصحاب شیخ شد شیخ فرمود که مقراض بیارید تا موسی پیشانی فخر را
 بگیرم امام گفت آن فخر بابا است بنظم که در راه آوردین بری و فخر زاری را زانودین بری
 چونکه او سن لم یذوق لم یدر بود و علم تحصیلات او حیرت فرود و اسه در ویش منجی بخاطر این
 تقییر می آید گوش دار چون عنایت ابدیه حضرت پروردگار بر بنده رسد خطاب رسد که
 ای فرشتگان رحمت این بنده را بگیرید و ظل بندگی برگردنش نهدید و در آتش مبتس در آید
 و زنجیر پاره نور برگردنش نهدید و ویرایش عاشقان ما برید تا در میان ایشان باشد
 و سه ازان ما و ازان ان و سه از کرم و سه امید و ایم که ما را باین سعادت برساند و حق

صد هزاران جان عاشق سوختند در فلک خانه کن اسه بر منیر بهرست این از ثنائے گمران تا کسے گردی ز اقبال شهبان	بر کجا شمع بلا افر دستند در میان جان ایشان خانه گیر مترادش نام سیملی از شهبان ز هر شهبان خورشید شهبان
--	--

تعییب در ویش این است که قدم در محبت ذاتیه زند حق یستوی عند القهرو
 اللطف بمیت عاشقم بر قهر و لطف من بجد + امحج من عاشق و این هر دو ضد
 معنی سخن شیخ این است چون عذاب کافر از آفت سبب آن را بیان کرد آنکه کان
 بدرستی که این کافر بود در دنیا که یومین که ایمان نمی آورد **وَاللّٰهُ الْعَظِيْمُ**
 بزرگ و بزرگوار و کلام محض و بر نمی آید محنت یعنی رغبت نمی داد خود را و خلق را
عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِيْنِ بر دادن خوردنی مرگدائے را یعنی خود بخیل بود و دیگرے را
 نیز فرمود بخیر و دادن طعام بدانکه بخیل بر خصیله است بعد از کفر هیچ چیز بدتر از و
 نیست و بعد از ایمان هیچ چیز نیکوتر از جوان مردے نیست سبب عذاب قیاست

کرامت استلال کال - دین بری
 این همه زنجیر در زنجیر چیست
 فریاد از امام بر آید و بر بالاسی
 فخر زاری را زانودین بری
 علم تحصیلات او حیرت فرود
 مقراض بیارید تا موسی
 فخر را بگیرم امام گفت
 آن فخر بابا است بنظم
 که در راه آوردین بری
 چونکه او سن لم یذوق
 لم یدر بود و علم
 تحصیلات او حیرت
 فرود و اسه در ویش
 منجی بخاطر این
 تقییر می آید گوش
 دار چون عنایت
 ابدیه حضرت پروردگار
 بر بنده رسد خطاب
 رسد که ای فرشتگان
 رحمت این بنده را
 بگیرید و ظل بندگی
 برگردنش نهدید و
 در آتش مبتس در آید
 و زنجیر پاره نور
 برگردنش نهدید و
 ویرایش عاشقان
 ما برید تا در میان
 ایشان باشد و سه
 ازان ما و ازان ان
 و سه از کرم و سه
 امید و ایم که ما
 را باین سعادت
 برساند و حق

و چون باشد ایمان نیاوردن و بجلی کردن فلیس که الیوم پس نیست مگر کافران
 امروز هفتان این ج یعنی در قیامت حیم و دوستی نزدیک که شفاعت کند و سه را
 و رحم کند بر و و لا طعام و نیست مریرا خوردنی اَلَا هِن غَسِلَیْنِ مگر از بریم
 آب در خیابان بنی از در خیابان را خوردنی باشد از زقوم و بعضی از صریح و بعضی را غسلین پس تفسیر
 نباشد لایا کله نه خوردن این غسلین را اَلَا الْخَاطِئُونَ مگر گناه کاران خطاء
 الرجل عمداً گناه کردن انسانی الکشاف یعنی نخوردن غسلین مگر کافران نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ
 ذَلِكْ نصیب در ویش نیست که در اکمال ایمان و دادن نان سعی نماید فَلَآ اَقْبِمِ
 پس سوگند یا بیکنم من که خداوند عالم بهم تابصرُونَ بحرمت انچه می بینید و مَا
 لَا تَبْصُرُونَ و بحرمت انچه نمی بینید اِنَّهُ بدستی که قرآن لَقَوْلُ هِرَآئِمِنَه لَقْدَار
 دَسُوْلٍ فرستاده شده است کَرِیْمٍ گرامی و بزرگ است و آن جبرئیل است که از
 حق تعالی قرآن را می آرد بان نوع که رسیده است بطریق رسالت ادا می کند یعنی
 بحرمت انچه می بینید او را از آثار قدرت و صفات و بحرمت انچه نمی بینید از ذات
 پاک خدا که قرآن است کلام خداوند قدیم جل شانه که می آرد در رسول کریم و نیست
 این سخن شاعر و کاهن این نصیب در ویش این است که همه موجودات را قائم بحضرت
 او بیند تا محل سوگند شود بهیست بر بند چشم صورت و بکشاک چشم سر
 تا مشرق و غرب بینی سلطان من گرفته اللهم اجعلنا من اهل المشاهدة
 و الیقین و لا تجعلنا من اهل الغفلة و المحجوبین کافران می گفتند که قرآن
 سخن شاعر است حق تعالی فرمود و مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ و نیست قرآن گفتار شاعر
 قافیة گو قلیلاً مَا تَقُوْنُ هِنُونَ اندک از شما کافران می گردید و لا بقول کاهن
 و نیست قرآن گفتار کاهن یعنی فال گو قلیلاً مَا تَقُوْنُ تَذْکُرُونَ اندک از شما پند
 می گردید کلام ما زادت تَنْزِیْلٌ مِّنْ عَرَبِ الْعَالَمِیْنَ ط قرآن فرستاده شده است

از پروردگار عالمیان بر سید المرسلین زبان جبرئیل امین که لو تقول و اگر دروغ بریند
 تمه عنکینا بر ما بعض الاقاویل بعض از لغت با که مانقته باشیم بوسه لاخذنا صند
 بر اینه بگیریم اورا با الیمین بقدرت و قوت یمین دست راست است و مراد این جا قدرت
 و قوت است یا معنی این باشد که بگیریم دست راست محمد را و مغاوتش بگیریم ^{نعم} لقطعنا
 صند الوتین ^{نعم} پس بریم از محمد رگ دلش را الوتین رگ سفید پیوسته بر دل که چون
 بریده شود میرد آن کس قتلیم کتیم پس نباشد از شما قین احدی هیچ کس عندنا
 از محمد کجا جوین باز دارندگان مرعوبت ما را ^{نعم} الخبز بازو بشستن بدانکه حضرت ذوالجلال
 اول سوگند یاد کرد که قرآن کلام مناست و سخن کاهن و شاعر نیست باز دلیل قدرت خود
 را بیان کرد که سخن دروغ نیست و سید عالم صلی الله علیه و سلم اقرار کرده است بر ما اگر تو
 کردی ما اورا بعباب خود هلاک کردم و هیچ کس اورا از عذاب ما نجات ندادی و روز بر تو
 کار و سزایه نشد می و دشمنان او هلاک نشدند س یکس پیدا شد همه عالم پر کفر بود
 نور دین او شقی و غیب عالم را گرفت تعصیب در ویش این است که بدانند که اهل عبت
 و فضیلت رابعان نیست و در رفتار ایشان نور و غایت تر نباشد می نماید ولیکن
 نمی پاید اگر متابعت شریعت باشد همه عالم نور گیرد و شیخ ما رحمة الله علیه میفرمودند
 که اندک طاعت بر طریق سنت و غزیت نعلبه میکند بر بسیار یک بر طریق بدعت و ضلالت
 باشد ^{نعم} و آتیه بدستی که قرآن ^{نعم} لتذکوا بهر آئینه پذیرد ^{نعم} لتذکون ^{نعم} لم یصدقوا
 را از کفر و شرک و یاد دهنده است مرعاشقان را چون خواهند که بشرف مکالمه
 مشرف شوند تلاوت کلام الله بنهند و آنا بدستی که مانقته میگردیم آن ^{نعم} و منکم
 کاذبین بدستی که از شما دروغ دارند است مرعاشقان را و ^{نعم} طغی را و اولیاد را
 و علماء را هر چند سوگند یاد کردیم و بر این قاطعه نمودیم ایمان نمی آرند بر قرآن و با اهل
 عرفان و انکار ایشان زیاده میشود تعصیب در ویش این است که منکر حال ایشان

و اولیا الله نه باشد. و اگر کسی انکار حال ایشان کند. مندرش دارد **مص**
 در جمع سبک روحان هم بولین باشد. و شکر گوید که **وس** بولین نیست **قیانه** برستی
 که ناگردیدین به قرآن و عمل ناکردن بان **لحسره** هر آینه ندامت و پشیمانی است **عکس**
الکفرین ذکر کافران چون بسیرند و عذاب و دوزخ را مشاهده کنند و اهل قرآن را بان
 عز و جلایست بینند بعد از ان بمانند که از چه دولت و سعادت محروم مانده اند و اهل دنیا
 که بدرویشان و صالحان اعتقادند شسته اند در دو حسرت عظیم بینند و قرآن حسرت
 است بر آن کسی که عمل نکند بان اگر چه یاد باشدش و به هفت قرات بخواند **و ایت**
لحق الیقین و بدرستی که قرآن رست است و درست و یقین است و **یتق** شکر در کس
 نیست و هر که شک آرد در **وس** کافرست **فستیح** پس به پاکی یاد کن خدای تعالی را
یا سیم سر **بک العظیم** دید به یاد کردن نام بزرگ او یعنی صفات نامنزار او و رکن و
 صفات نامنزار اثبات کن و بگو **سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و**
الله اکبر و مانند این و بگو بگذار پنج وقت نماز را با مضمای بزرگ دعا و قات **نسئله**

سورۃ المعارج و کلمه قوی **بسم الله الرحمن الرحیم** **انعم و انعمون** **آیه و کلمه**

سأل سائل نحو است خواهند بعد از این گواهی شنیدند را فالباء از **انعم و انعمون**
 پرسید پرسنده از شنیدند فالباء به معنی عن و این پرسنده **نظر من الحارث** بود
 و مانند **وس** کافران دیگر چنانکه حق تعالی خبر کرد **قوله و اذ قالوا اللهم ان كان هذا
 هو الحق من عندنا لكاننا نعبد الله و انما نعبد الالهات التي اصابنا من قبلنا و انما كنا
 لنكفرون** مرنا گردیدگان **ما لیس** که **دافع** نیست آن عذاب را چون بیاید با ایشان
 باز دازنده و دور کننده **الدفع** باز درشتن و دور کردن **عین الله** از خدای تعالی
ذی المعارج خداوند آسمان **بالعروج** به بالا بر آمدن یعنی خداوندی که آسمانها
 و عرش را آفریده است که فرشتگان بر می آیند بان جمع معراج بود جانی بر آمدن **یا معراج**

سراج بود و در بابها تعرج المملئكة بر میشوند فرشتگان وَالرُّوحِ وَجِبْرِيلَ الْيَسْبُ
 بسوءِ رحمت او فِي يَوْمٍ مَرَّيْنِ عذاب واقع باشد که کافران را در روزی که کان مَعْقَدًا
 تَحْسِبُونَ أَلْفَ سَنَةٍ كَمَقْدَارِ رَازِي آن روز پنجاه هزار سال باشد یعنی بر کافران در آن
 نماید از سختی فاما بر مؤمنان چنان نماید که کس را در دنیا دور کعبت نماز گذارد و با سانی بود
 مصابح آورده است که فِي يَوْمٍ مَرَّيْنِ مَرَّيْنِ كَانَتْ مَعْقَدًا أَلْفَ سَنَةٍ رَازِي است
 است و این روایت در کتاب الزکوة است فعلى هذا يتعلق قوله فِي يَوْمٍ مَرَّيْنِ
 تَعَالَى وَاقِعٌ وَقَبُولٌ و دیگر یعنی جبرئیل و فرشتگان در یک روز چندانی بر می آید که اگر
 غیر ایشان برود پنجاه هزار سال باید تا آن جا برسد و این مسافت از بالای آسمان
 بهنم است تا زیر زمین بهنم که آن را تحت الثرى گویند فعلى هذا يتعلق قوله تَعَالَى
 فِي يَوْمٍ مَرَّيْنِ تَعَالَى تَعْرِجُ الْمَمَلَكَةُ وَالْأُولَى لَمَّا رَوَيْنَا مِنَ الْمَصَابِيحِ وَمَا
 بعد هذا الآية قوله فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا پس صبر کن ای محمد صبر کردن
 نیک و آن صبر بود که در روزی که نه باشد و قَبِيلٌ هُوَ الرِّضَاءُ بِالْقَضَاءِ لِشَاكِي
 و این تعبیر را فرزند س بود هفتده ساله که چهار ماه با انواع کمالات آراسته حسن صورتی
 و خلق معنوی داشت چون و فوت شد خاطر سالم شد بر سر قبر و متوجه بود
 بخاطر از روحانیت او این بیت گذشت بهیبت باد و قبله در ره توحید نتوان رفت است
 یار رضا دوست باید با هوائ غیبتن ۴ و این بیت را بابیات و دیگر بخط میمون خود
 در پشت کتاب نوشته بود و بسیار میخواند قطعه بر در میسران اَلَا اللَّهُ جَمِيحٌ لَا إِلَهَ
 شَرَطَ عَقَابَتِ هَرَجٍ غَيْرِ مَتَّانِ بَغْرَانِ وَشَمَنِ ۴ چون در دست دوست خوردی کمین ذاق از جاشم شوق
 آمد ز نوا سبوی هر دو یکسان و اشمن ۴ چون جمال زخم چو گان دیده شد در کوئی دوست
 خوشیتن را پائے کوبان کوئی میدان ز شمن ۴ و این ابیات از سخنان خواجہ حکیم منانی
 غزوی است رحمة الله عليهم انهم يدرونه بقبيدا بد رستی که این کافران عذاب

قیامت را دور می‌سیند و قدره قویتر است و ما می‌سیم آن عذاب را از روی کفر یعنی کافران نمی
 سگویند نخواهد بود و ما میدانیم هر آینه خواهد بود يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ كَمَا كَانَتْ آغز
 نزدیک است و آینه در روزی که باشد آسمان همچون مس گداخته یعنی بگذارد و نماند و يَكُونُ
الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ و باشد که کوهها همچون ایشم زدن نیست شود و لَا يَسْأَلُ أَحَدٌ أَحَدًا
حِسَابًا و نه پرسد دوستی از دوستی که حال تو چیست هر کس بکار خود مشغول باشد و اگر
لَا يَسْأَلُ خوانده شود به لفظ مجهول بالرفع معنی این باشد که پرسیده نشود گناه دوستی را
 از دوست دیگر يَبْصُرُونَ نموده میشوند خویشان خویشان بعضی یکدیگر را بینند فدا
 پرسند که حال تو چیست از غم و اندوهت که باشد هر یک را و همه دوستیها که برای خدا
 تعالی نه باشد منقطع شود فدا دوستیها که از برای خدا تعالی باشد در آن محل نیز
بَشِّرْهُمَا اجعلنا من المتحابين فيك لقوله تعالی الْأَخِلَاءُ يَوْمَ تَدُورُ
بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوًّا وَالَّذِينَ آمَنُوا درویش نیست که خدا تعالی
 را دوست دارد و بس دشمنی عشق آن زنده گزین کوبتست به دوزخ شراب جانفراست است
 عشق آن بگزین که جلد انبیا يُفَاتِنُهُ از عشق او کار و کیا تو گو ما را بدان شه بازیت
 با کرمیان کار بادشوار نیست بِشْيَانِ کربان کرد عذاب کافران را و گفت جل جلاله يَقْدَرُ
الْجَاهِلُونَ آرزو بر دوست دارد روز قیامت گناه کار یعنی کافر تهاه کار لَوْ يَفْقَدُونَ
 این را که فدای خود بدد و خود را از دوزخ باز خرد وَأَلْفَتْدَاءِ خوشتن را خریدن
مِنْ عَذَابِ يَوْمِ تَدُورُ از عذاب آن روز يَبْدِيهِ پسرانش را و صَلِحَتِهِ و
 عروش را و أَخِيهِ و برادرش را و فِيصِلَتِهِ الکتی تَقْوَى و وَيْبِهِ و خویشان خود
 را که او را یاری میدادند در کارهای سخت در دنیا و جای میدهد اندیش بر میان خود
الْأَوْلِيَاءِ و دادن وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جمیعاً و هر کس را که باشد در زمین
 را فدای خود بدد تَعْرِجِيهِ پس این فدا دادن او را عذاب قیامت بر مَنْ لَمْ يَلْمِ

را ندین کلاً حقا که از او سے قبول نہ کنند این فدا را و از عذاب و دوزخ خلاص نیابد و اگر
 یک بار با خلاص گفته باشد **اَلَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ** خلاص یابد و در حدیث
 آمده است که اگر هفت آسمان و آنچه در او سے است در پرتو ترازو سے قیامت بہ نہند
 ثواب **اَلَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ** را در پائے دیگر نہند ثواب کلمہ طیبہ زیادت آید ایمون و ایم بگردد
 این کلمہ طیبہ را تا بدرجات اعلا برسی و مہمہ دوستان تو ترا از عذاب و دوزخ خلاص
 نتوانند کرد پس ایشان را چرادوست میداری و از ذکر حق تعالی غافل میشوی
 صفت دوزخ کرد و گفت **جبل جبار** انہا الظل بدرستے کہ آن آتش و دوزخ است
 ز بانہ زندہ **نَزَاعَةُ** سخت کشندہ است یعنی بر نرد بسوے خود **لِلشَّيْطَانِ** عمر بوسہا سے
 سر و وزخیان را و قیل و وزخیان را و قیل کرانہا یعنی دست و پائے قیل پوست کر
 جمع شواہ کہ از صد سالہ راہ و از دوست سالہ راہ ز بانہ زندہ و دوزخیان را بخورد و کشند
 چنانکہ تفنطایس آمین را بخورد و رشد **الْقِرَاءَةُ نَزَاعَةُ** بالنصب علی الاختصاص
 های اعنی نزعہ ہذا قراءت علی روایة عاجم و بروایة حفص **بالرفع**
نزعہ للباقیین خبر مبتدأ **أَمْحَذُوفٌ** ای ہی نزعہ با ز صفت دیگر دفع
 کرد و گفت **جبل جبار** نذ عوامیخواہند آتش دوزخ بسوے خود **مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى**
 کسی را کہ رو سے گردانیدہ باشد از ایمان و اعراض کردہ باشد از طاعت و **جَمَعَ**
 و گرد کردہ باشد مال را فاعل و محی پس نہادہ باشد مال را در جانی **لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ** و برانہا مال رکوعہ مال را
 باشد این عباس رضی اللہ عنہما گفت ہست کہ دوزخ مرکب از فران را و منافقان را نام
 بنام میخواند و میگوید بیا سے فلان کہ جائے تو منم پس با ز صفت حرص آدمی کرد و
 گفت **جبل جبار** ان **الانسان** خلاق **هنا** و عا **برستی** کہ آدمی آفریدہ شدہ است
 بے صبر و قیل نیل را بیان کرد **مَلُوعٌ** را و گفت **جبل جبار** اذ **امسأه** الشکر چون
 برسد ویر ابدی **جَنُودًا** ای کیوں جزو غایبی چون بدی برسد بادی سخت بی صبر

در حدیث
 از حق تعالی نقل
 میکند کہ بوی
 جانور نیست در
 پس کہ وقت
 چو در صفت
 را و گیاہ حال
 میکند یعنی
 طایف از آن
 و آب نعت
 حق شامد
 چو در مس
 نذ و در شب
 از آن است
 کرنا چو
 خورزی حق
 و قال آدمی
 بوی جانور نیست
 پس کہ

باشند و اذامته العذوب و چون برسد بوسه نیکی یعنی مال و نعمت یا به منقح عاذه ایسے کیوں نہ
 یعنی باشد سخت باز دارند مال را از فقیران و مستحقان اِلَّا الْمُضَلِّينَ که نماز کنندگان که
 ایشان جزوع و منوع نیستند الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ که آنها نماز ایشان
 دائم در نماز خود میبایستند باشند یعنی پنج وقت نماز را بگذرانند و الَّذِينَ وَكُرَّانَ کسانی که
فِي أَمْعٍ إِلْحَادٍ حَقِّ مَعْلُومٍ در مال های ایشان حق واجب است و دانسته شده
 است لَيْتًا أَشْلَى مر خواهند گان را حق المحرف مرڈ و مر کسانے را که از مال دنیا محروم باشند
 و از کسے سوال نہ کنند از شر المحروم نهفت نیاز یعنی فقیران خواهند و نا خواهند را
 حق باشد در مال های نیک مردان و الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ و مرد
 کسانے را که ایمان آرند هر روز قیامت که خواهد بود البته ایشان جزوع و منوع نباشند
 بلکه در بلا با صبر کنند و در عطاها شکر گویند و الَّذِينَ هُمْ عَنْ عَذَابٍ رَبِّهِمْ
مُشْفِقُونَ که مردان کسانے را که از عذاب خدای تعالی ترسند و گناه با
 ترک کنند آنها ایشان نیز جزوع و منوع نباشند بلکه صبر کنند و در بلاها و خطا و
 در نعمها ان عذاب ربهم عظیم عظیم ما مؤمن بد برستی که از عذاب خدای تعالی
 ایشان ناامین اند یعنی از عذاب خدای تعالی امین نتوان بود و همچنان که از جستی
 او نا امید نتوان بود و از عذاب او نیز امین نتوان بود در با سعی

ایمن بشو که مرکب مردان مرد را	در سنگ لایح با دیه چپا بریده اند
نومیدیم بهاش که زندان با دونه تو ش	ناگه بیک خروش بمنزل رسیده اند

و الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَفِظُونَ که مردان کسانی که ایشان عضو های پنهان
 خود را نگاه دارند گانند از زنا اِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ مگر بزنان خود وَمَا تَلَكَتْ
أَيْمَانُهُمْ یا بر کتیز کن خود فَأَيُّهُمْ عَذَابٌ مَّا لَوْ صَدِّقِينَ پس بد برستی که ایشان
 علامت کرده نباشند چونکه عود سان و کتیز کن حلال ایشان مباح اند ایشان را

اَمَّنْ اُتْبِعِي وَرَاءَ ذَلِكَ فَاُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ وَنَدْبَسِ هَر كَسِي كَه جَزَا زَنَانِ مَسْكُوحِهِ
 كَنِزِ كَانِ حَلَالِ خُودِ چَنِزِ دِيگرِ طَلَبِ دِ تَابَا وَ زَرِي كِي كَنْدِ پَسِ آن كَسَانِ بَاشْتَنْدِ كِه اَز
 شَرِيْعَتِ دَرِ گَزَنْدِ وَ سَتْحِي عَقُوبَتِ وَ لعْنَتِ دَرِ دُنْيَا وَ آخِرَتِ بَاشْتَنْدِ يَعْنِي كَسِي كِه عَمَلِ
 قَوْمِ لُوطِ كَنْدِ بِه عِلَامِ بِيچَا نِ وَ عَرُوسَانِ خُودِ وَ غَيْرِ اِيْشَانِ عَقُوبَتِ كَرْدِه شُودِ دَرِ عَقَبَةِ
 وَ الَّذِيْنَ هُمْ لَا مَانْتَرِيْمُ وَ لَكِنْ كَسَانِي كِه مَرَامَاتِهَائِ خُودِ رَا وَ عَقْدِي هُمْ رَا عَمُوْنَ
 وَ عَهْدِ هَائِ خُودِ رَا نِگَاهِ دَارَنْدِ گَانْدِ وَ اَمَانَتِ رَا نِيَامَانَتِ نَه كَنْدِ وَ عَهْدِ بَارَا نَش كَنْدِ
 وَ الَّذِيْنَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ وَ لَكِنْ كَسَانِي كِه اِيْشَانِ بِه گَوَايِسِهَائِي اِيْشَا دِ گَانْدِ
 بِه يَعْنِي گَوَايِي رَا سَتِ بِه مَبْنَدِ وَ اَز كَسِي نَه تَرَسَنْدِ وَ گَوَايِي دَرِ وِشْتَنْدِ مَبْنَدِ وَ الَّذِيْنَ هُمْ
 عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ لَكِنْ كَسَانِي كِه بِه نَمَازِ خُودِ گَا دِ دِهْشْتِ كَنْدِ وَ قَضَائِ كَنْدِ
 وَ قِيْلِ مَرَادِ اَزِ اَوَّلِ نَمَازِ هَائِ نَفْلِ سِتِ چُونِ نَمَازِ هَائِ چَاشْتِ وَ نَمَازِ هَائِ تَهَجُّدِ وَ نَمَازِ
 اِشْرَاقِ وَ اَزِيْنَ آيَةِ مَرَادِ نَمَازِ هَائِ فَرِيضِ سِتِ اَوَّلِكَ فِي جَنَّةٍ مَكْرُومُونَ وَ كَرْدِ
 اَنَا كِه بِرِيْنِ صَفْهَائِ نِيَكِ بَاشْتَنْدِ يَا دَرِ دِيْمِ دَرِ بِيْشْتِ بَايِ بَاشْتَنْدِ بِه نِعْمَتِ وَ بِيْزَوَالِ
 نِيَكُوْنِي كَرْدِه شُدِ وَ بَرِ اِيْشَانِ بَانَوَاعِ كَرَامَتِهَائِ وَ كَرْمَهَائِ اَلَا كِه اَمْرِ نِيَكُوْنِي كَرْدِنِ بَا سِي
 چُونِ كَا فِرَانِ اِيْنِ وَ عَدْبَارِ اِشْتِمْزَنْدِ كِه مُؤْمِنَانِ رَا بِبِيْشْتِ خَوَابِدِ بُو دَايِمَانِ نِيَا وَ رُؤِ
 قَائِمَادِ بِمَجْلِسِ رَسُوْلِ اَللّٰهِ صَلَّى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ مَعِ آدَنْدِ وَ مَعِ نَشْتَمَنْدِ بِه نِفَاقِ
 مَسْحُوكِ بَا وَ وِيَا رَانِشِ نَظَرِ مِي كَرْدَنْدِ حَقِ تَعَالَى اَزِيْشَانِ خَبِرِ كَرْدِ وَ گَفْتِ جِلْ جَلَالًا قَدَمَا
 لِ الَّذِيْنَ كَفَرُوا فَايْسِ چِه بُو دِهْتِ مَرَانِ كَسَانِ رَا كِه كَا فَرَشْتِه اَمْرِ قِيْلِكَ
 سُوْتِ تَوْ مَوْ طَعِيْنِ وَ اِيْمَرْتْمَنْدِ گَانْدِ سَبُوْتِ تَوْ مَوْ طَعِيْنِ حَالِ سِتِ اَزِ ضَمِيْرِ كَفَرُوا
 تَقْدِيْرِه مَابَالِ الَّذِيْنَ كَفَرُوا وَ اَمْرِ مِيْنِ النَّظَرِ بِالْاِسْرَاعِ نَحْوِكَ
 اِلْهَاطِ شَتَا فِتْنِ يَعْنِي چِه بُو دِهْتِ اِيْنِ كَا فِرَانِ رَا كِه دَرِ مَجْلِسِ تَوْ مَوْ تَشِيْنَنْدِ
 وَ اِيْمِ نَظَرِ مِي كَنْدِ سَبُوْتِ تَوْ مَوْ سَخْرَانِ عَجَبِ كِه اَزِ عَذَابِ مَانِي تَرَسَنْدِ وَ تَبَوَا سَتِهْرِي كِي كَنْدِ

عَنِ الْيَمِينِ نِشِينند از جانب دست راست تَوَعَيْنِ الشِّمَالِ و از جانب دست چپ تَوَعَيْنِ جَمَاعَةِ جَمَاعَةِ مَبْنُوكُ مَبْنُوكُ گروهی باشند که تَوَعَيْنِ مَبْنُوكُ مَبْنُوكُ هرگز دست به کسی دیگر یا برخواستند میشوند عزیزین حال عِنْدَ الْمُقَدَّرِ تَقْدِيرِ بِنِجَاسُونَ عَنِ يَمِينِكَ وَ شَمَالِكَ جَمَاعَاتٍ وَ حَلَقًا حَلَقًا مُخْتَاغَةً عَزِيزِينَ جَمِيعَ عَزْوَةٍ اسْتِ اَصْلُهَا عَزْوَةٌ مِنَ الْعَزْوِ الْعَزْوَةُ نِسْبَتِ كَرْدَنِ خُودِ رَاهِ كَسْتِ كَافِرَانِ يَكْفَتُنْدَاكَ مُحَمَّدٌ وَ مُحَمَّدِيَانِ مَا رَأَى فَرْمِي كُونِيْدَ وَ جَائِءَ مَا رَأَى وَ زَخْمِيْدَا رَنْدُو خُودِ رَا مُؤْمِنَانِ وَ جَائِءَ خُودِ رَاهِ بَهْتِ سِيْدَانْدَا اِيْنِهْمَا اَنْدَكَمَا اِيْشَانِ رَا دَرِ مَجْلِسِ مِي سِنِيْمِ وَ حَالِ اِيْشَانِ سِيْدَانِيْمِ هَمِهٖ فَيَقِيْرُ اَنْدَا وَ مَا تَوَاكُلُوْا اِنْ اَكْرَحِيَانِ بَاشَدَكَمَا تَعْمِدُ سِيْكَوِيْدَكَمَا قِيَامَتِ خُودِ بُوْدَا مَاهِ بَهْتِ اَوْلِي تَرَبَاشِيْمِ اَز اِيْشَانِ نَسِيْبِ دَرِ وِلِيْشِ اَزِيْنِ اَيْتِهٖ اِيْنِ سَتِ كَمَا بَرِ نَفَاقِ دَرِ مَجْلِسِ اَهْلِ حَقِّ نِشِيْنْدُو بَرِ اَوْلِيَا رَا اَللّٰهُ عَيْبِ نَزُوْجِيْدُو بَرِ اَعْمَالِ وَ اَفْعَالِ وَ اَقْوَالِ اِيْشَانِ اَعْتَرَضُ نَهْ كَنْدَكَمَا هَلَاكُ شُوْرُ نَعُوْذُ بِاَللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ شَعْمُوِيْ كَفْتِ پَنِيْرَ كَرِ اِيْطَالِبِ چَرَا اِنْ كُنْ بَا اِيْجِ مَجْبُوْبِ مَرَا

دست او در کارها دست خد است
ز آنکه اندر بندگی است در یو

چون قبول حق بود آن مرد است
دست ناقص دست شیطانست و دیو

یعنی امیر و طالب دلیری کنن به محبوب حق و چون کافران می گفتند که ما به بهشت از محمد و محمدیان اولی تریم از بهر آنکه ما را مال و جاه و بزرگی داد خداست تعالی در دنیا و ایشان ندا داد اگر این وعده مراست باشد ما در آخرت بهشت از ایشان پیشتر در ایم حق تعالی فرمود اَيْكَطْمَعُ كُلِّ اَمْرٍ بِحَقِّ مَنُّهُمُ اَيَطْمَعُ سِيْدَا دَرِ هَر مَرْدِ وَ هَر كَسِ اَزِيْنِ كَافِرَانِ اَنْ يَّحْدُ خَلَّ جَنَّةَ نَعِيْمٍ كَمَا دَرِ اَوْرَدَهٗ شُوْدِ دَرِ بَهْتِ بَا نَعْمَتِ وَ نِيْكَوِيْ رِبِّ اِيْمَانِ وَ طَاعَتِ كَلَّا نَهْ چنان است که ایشان طمع میدارند از بهر آنکه ما بهشت را حرام کنیم بر کافران و صاحبان بزرگی و مال هیچ فائده نمیکند مگر کافران را تقصیر در ویش نیست که خائف باشد و بر تشویقات نفس و شیطان مغرور نگردد و هر چه طمع کند از رحمت

حق تعالی طمع کند و طاعت ترک نکند اخلاصت را با کم و بیکان گران بها کم قال
 الشيخ المحقق ابو القاسم القشيري رحمه الله عليه الحقيقة ترك صلاحه
 العمل لا ترك العمل بعد از آن حق تعالی تعارضت کافران را بیان کرده و گفت جل جلاله
 اِنَّا خَلَقْنَا هُمًا مَّا يَعْلَمُونَ بدستی که ما آفریدیم ایشان را از آنچه میداند یعنی از
 نطفه قدر پس از کجا بزرگی حاصل آمد ایشان را تا طمع در آمدن بهشت کنند اول ایشان
 آب گنده و آخر ایشان خاک پراگند و شرف آدمی با ایمان و عمل صالح است و ایشان
 ندارند پس چون طمع بهشت می دارند قیسم در ویش این است که به کثرت مال نه نازد
 و بعد ازین حضرت ذوالجلال قدرت خود را و عجز ایشان را یاد کرد و سوگند یاد کرد
 بذات پاک خود و گفت جل جلاله فَلَا أَقْبَمُ بِكُمِ الْبِرِّ الْمَسَارِقِ وَالْمَغَارِبِ بِسُوءِ
 سَخْرِمْ مَن كَمْ پروردگار و آفریدگار جاهلهاست بر آمدن آفتاب و ماه و ستارگان و بجای
 فرود رفتن اینها اِنَّا لَقَادِرُونَ عَلَىٰ اَنْ نَّبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمُ بِدَرَسْتِي که ما
 توانایم بر ایشان برین که بدل آریم بهتر از ایشان و مَا كُنَّا بِمُسْتَوْفِينَ و ما
 عاجز نیستیم از هر چه خواهیم بداند آفتاب هر روز از جای دیگر برود آید و بجای دیگر
 فرود آید و پس پروردگار ما که آفریده است مزیجات سلوات را قادر است بر هر چه خواهد
 عجز از جلال و کمال او دور است در عالم ظاهری این موجود است و مشاهد است
 و در عالم باطن نیز قلوب عارفان را بشموس عرفان و اقطار وجدان و کواکب
 ثواب مزیین گردانیده است فَسُبْحَانَ اللَّهِ و من قادر حکیم و قاهر علی البغیض
 اللَّهُ مَا يَشَاءُ يَجْعَلُ مَا يَشَاءُ يُدْ و چون این منکران ازین بیان اعراض کردند و
 باطل و یهوده و کافر فاسد و نکوهیده با ستمها و سخنه روی آوردند حضرت ذوالجلال
 سبیب خود را تسلی داد و گفت جل جلاله فَذَرْنَهُمْ چون حق را قبول نمی کنند
 و زباغل باز نمی ایستند بگذار مرا ایشان را اِنَّا نَحْنُ صَوَاتِرُ بَاطِلِ خُودِ در آیدند

سُوْرَةُ نُوْحٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ﴿۱﴾ کَلِمَاتُهَا عَشْرٌ وَآیَاتُهَا لَوْحًا

اِنَّا بَدَرْتَنِي كَمَا اُرْسَلْنَا فَرَسْتَا دِيمِ قِيَامًا نُوْحٍ بِخِيَابِ عَلَيْهِ السَّلَامِ اِلَى قَوْمٍ صِدْقًا
 بسوئے تومش اَن اَنْذِرْ قَوْمَكَ كَمَا كَمَا بِيْمَرَةٌ وَتَبْرَسَانِ قَوْمِ خُوْدِرَا سَ قَلْنَا بَانَ
 اَنْذِرْ بِحُوزَانِ يَكُوْنُ اِنْ مَفْسَرٌ يَكُوْنُ اِنْ اَلْاَدْرَسَالِ فِيْهِ مَعْنَى الْقَوْلِ وَقَلْنَا
 مَحَلُّ لَهَا حَيْثُ نَشَدْنَا مِنَ الْاَعْدَابِ يَعْنِي مَا كَفَيْتُمْ تَبْرَسَانَ قَوْمِ خُوْدِرَا بَدَانَا نُوْحٍ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ بِبَغْتِ وَاسْطِ بَادِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِيْرَسُوْا صِحَّ اَنْ سَتَ كَمَا عَرُوْا
 بِزَارٍ وَچهار صد و پنجاه سال بوده است و پنجاه کم هزار پنجاه بود و همه روز زمین کافر بود
 ایشان را ایمان میخواند درین مدت و ایمان نمی آوردند و ویرانیزند تا بهوش میشد
 و می گفتند که مردوسه باز خود می آمد و خلق را براه خداکے تعالی میخواند تا روزی که
 بچرخ خورد و برادرش فرمود که زد بعضا و سر او را شکست خون روان شد نوح دعا می
 کرد و گفت اَللّٰهُمَّ مَنْ قَوْمِ خُوْدِرَا بَسِيْرًا خُوْدِرَا بَسِيْرًا رُوْزٍ وَشَبَّ اَشْكَارًا وَنَهْنَانَ بَتَا
 پرستی را ترک نہ کردند هر چند معجزه دیدند از من ایمان نیاوردند اَللّٰهُمَّ اِيْشَانَ رَا هَلَاكُ
 كَرُوْا نَ بِيْكَ قَوْلٍ بِشْتَا دَكْسٍ وَبِيْكَ قَوْلٍ جِهْلٍ كَسٍ وَبِيْكَ قَوْلٍ مَهْلَةٍ كَسٍ اِيْمَانِ
 آوردند حق تعالی وحی فرستاد که از قوم تو هیچ کس ایمان نخواهد آورد ما عذاب میفرستیم
 کشتی بساز که قوم ترا هلاک خواهد کرد مگر کسی که در کشتی باشد بتو درختان بنشان
 از ساج یعنی از آبنوس و نوح در کوفه بود درختان نشانند چهل سال بایست تا
 درختان کلان شدند درین فرصت به کافران هیچ تعرض نمیکرد و ایشان نیز با او
 تعرض نمیکردند حق تعالی باران را از ایشان باز داشت درین چهل سال و درین
 مدت هیچ زن بچرخ نیامد و آبهاکے ایشان به زمین فرودفت بعد از چهل سال بوسه
 وحی آمد که چو بهار ما برود و تخمها سازد و جبرئیل او را تعلیم کرد که سر کشتی را همچون سر
 خروس سازد و سینه اش همچون سینه بط و دمش را همچون دم لبوترسیه صند گز درازی

تفسیر نوح علیه السلام

پنهانی او سیصد و سی و سه گز بلندی او و چشمهای قیر پیدا شد تا درون و بیرون کشتی را
 با طلا کردند و به میخانه آب کشتی را دوخت هر گاه که کفران میدیدند میخندیدند که این
 دیوانه چه می کند ایچ آب بی کشتی می سازد و وحی آید از حق سبحانه و تعالی که زود کشتی را
 تمام کن که غضب ما بسیار شد بر کفران چند فرزند گرفت و تمام کرد و همه چرندگان و
 پرندگان را با مرق تعالی جبرئیل جمع کرد و پائے نوح علیه السلام را می رسیدند که
 در کشتی در آیند فرمان شد از هر جنسه دو نرود و ماده در آرد و ابلیس دم فرار گرفت
 و آمد و کشتی را سه طبقه ساخته بود در یک طبقه چهار پایان و سباع بیابانی را انداخت
 و در طبقه دیگر مرغان را انداخت و در طبقه بالا خود و فرزندان هم نشست و در چ
 را بالا می سر خود نگاه داشت یعنی در سقف خانه ناگاه از تنور خانه کوس آب بر آمد
 و خورش آمد و خبر کرد و نشانی این بود آمدن عذاب را اهل خود را در کشتی در آورد دیگر
 آب و شش را که علقه نام بود و پسر دے کنعان نام کافر بودند و عوج ابن عشق را
 و کشتی نگذاشت و دے کافر بود و آب طوفان فوج نماز انوے وے بیش نه رسید
 بود و او سه هزار سال عمر یافت تا موسی بنی بر علیه السلام وے را کشت و چهل شبانه روز
 باران باری کشتی را سرپوش ساخته بود تا باران در زیاد کشتی در روی آب سیه و پنجاه
 روز بود و غیر آن حمل روز که باران بارید بود و نوح را سرپوش بود تمام و سام و یافث ایشان با نوح
 خود و فرزندان با بنه نوسان از کشتی سلامت بیرون آمدند و همه کافران همه جانوران که در کشتی بودند
 با پاک شدند که عوج بسبب کفر نوح آمد کرده بود کشتی تراشیدن عمر از ابر این نذات خلق از کشتی نوح
 علیه السلام نصیب در زمین قصه آن است که ایمان آرد و عمل صالح کند تا از
 عذاب ابدی خلاص یا بد و اعتماد بر مال و جاه و نه کند حق له تعالی اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ
 یعنی گفتیم ما نوح را برسان قوم خود را این قبیل اَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ
 پیش از آنکه آید ایشان عذاب در و ناک اگر سخن ترا قبول نه کنند چون فرمان رسید

ایشان برسان قَالَ لَنْت نوح عليه السلام يقوه اے مردمان من إِنِّي لَكُمْ
لَذِيْزٌ صَبِيْنٌ بدستی که من شمارا پیغمبر ترسانده از عذاب خداے تعالیٰ
 پیدا است پیغامبری من پیش شما به معجزات ما پیدا کننده ام حق را از باطل اکیانه
 پیدا شدن و پیدا کردن لازم و متعربی میفرمایم شمارا إِنِ اعْبُدُوا اللَّهَ که پرستید
 و بندگی کنید خداے تعالیٰ را و بتان را بندگی نکنید و نه پرستید وَأَتَّقُوا و بترسید
خداے را و وَأَطِيعُوا و فرمانبرداری کنید مرا و أَنِصِحُوا و نصیحت کنید مرا و أَطِيعُوا و اطاعت کنید مرا
يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ تا بیا مژدم شمارا إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مانند شما مِثْلُكُمْ و يَا مَعْزُومِي
 از گناہان شما بعضی را أَمِنُ و لِلْبَعْضِ و يُؤَخِّرُكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى و تا زمان دیگر
 تا وقت نامبرده شده که آن مَرَّتْ إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يَخْتَصِرُ بدستی که
 و قتیکه خداے تعالیٰ نهاده است از برای مردن چون بیدار پس انداخته نشود
 ساعتی که كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر شما بستید که میدیدید آن که اجل یکے است که بیشتر
 که نشود پس معنی این آیت است که فرمان بردار پرستید خداے تعالیٰ را بر خورداری
 و بترسان از عمر و مال و فرزندان تا وقت مرگ و اگر فرمانبرداری نکنید رنج دهد
 تا آن از قضا و بلا تا وقت مرگ آسایش نه بینید وَاللَّهُ تَعَالَىٰ أَعْلَمُ چون نوح
عليه السلام قوم خود را بطاعت خداے خواند و ایشان قبول نکردند قَالَ رَبِّ
إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لِيَكْفُرُوا بِنِعْمَتِي گفت نوح علیه السلام اے پروردگار من
 بدستی که من خواندم قوم خود را در شب و روز به ایمان و طاعت و ایشان قبول
 نکردند فَلَمَّا بَدِدْهُمْ دُعَايِي إِلَّا فِرَادًا پس زیادت نکرد و خواندن من ایشان
 را مگر گریختن از دین و طاعت وَإِنِّي لَكَلِمَاتٍ دَعَوْتُ تَهُمَّ و بدستی که هر گاه من ایشان را
 بخواندم لَتَغْفِرَ لَهُمْ تا بیا مژدم مرا ایشان را جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ و انگشت
 ایشان انگشتان خود را در گوشهایشان تاق را شنوند وَأَسْتَعْتِبُوا آيَاتِي بِهِمْ

وَقَوْلِهِمْ

و جابہائے خود را در سر کشیدند و أَصْرُوا و ایشان دایم بر کفر اصرار نمودند الا صواد
 برگناہ ایستادن و أَسْتَكْبَرُوا و گردن کشی کردند از ایمان و طاعت إِسْتِكْبَارًا
 گردن کشی کردن بزرگ ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ پس من خواندم ایشان را ابراهیم است
جِهَادًا آشکارا با و از بند چهارانی موضع الحال ای مجاہد ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ
لَهُمْ باز بلند گفتم ایشان را و أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا و پنهان گفتم ایشان را
 پنهان گفتنی بزرگ هر کی را علنہ و پنهان نصیحت کردم یعنی بر همه وقت ایشان را
 براہ حق خواندم گاہ بشب و گاہ بر روز و گاہ بآشکارا و گاہ پنهان و اسبج
 تقصیر نہ کردم در مدت ہزار کہ پنجاہ سال ایشان را براہ حق خواندم از ایشان
 جز کفر و کفری و گناہ بیچ پیدا شد چون سخن او را قبول نہ کردند حق تعالی باران را
 باز داشت از ایشان در مدت چہل سال و بیک روایت مدت ہفتاد سال و
 بیسج زنی فرزند نیاورد و آہبائے ایشان بزین فرورفت و ماہا و ستوران
 ایشان ہلاک شدند حق تعالی ایشان را بہ زبان نوح و عدہ کرد کہ اگر شما توبہ
 کنید و ایمان آرید من کرم کنم و باز بر شما باران فرستم و فرزندان و ہم و مال
 و ہم گفتند ما ہرگز ایمان نیاریم و سخن ترا قبول نہ کنیم نوح علیہ السلام ایشان را
 گفت فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ پس گفتم ایشان را کہ آمرزش خواہید از پروردگار
 آن جنی کفر را ہا کنید تا بر شمارم کند و پیامزدان إِنَّهُ از بہر آنکہ و ہر یا ہر تنگ
 و سگات بود و بست و خواہد بود بِحَقِّ قَادِرٍ نیک آمرزندہ گناہ گناہگار است
 اگر ایمان آرند يُرْسِلِ السَّمَاءَ فَرَسًا باران را علیکنکہ بر شما میدسار
 بسیار ریزان پیوستہ مفعال من الذُّرُورِ و والد و فر و باریدن در اللہ بن
ذُرٍّ او دُرُود مادہ یعنی پے در پے آمدن تند شیر و اگر ایمان آرید و میسار
 کہ مد و کند شمارا الا مداد افزون کردن یا موالی ہال ہا کذبین و ہر پسران

وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ رِجَالًا وَ يَجْعَلْ لَكُمْ رِجَالًا وَ يَجْعَلْ لَكُمْ رِجَالًا
 برائے شما آنقدر آہ جو یہاں کے آب روان یعنی بیا فریڈ آب ہائے روان چون امین
 نعمتہارا از شما گرفتہ ہے بسبب کفر شما چون ایمان آرید باز باران بسیار فرستد
 و مالہائے بسیار دہد و پسران و باغہا و آبہا روان باز دہد چنانکہ دادہ بود بزرگوار
 دین گفتہ اند کہ ہر کہ مبتلا شود بانواع بلا زہار باید کہ استغفر اللہ بسیار گوید
 چنانکہ دین آیت اشارت است قولہ تعالیٰ یُرْسِلْ وَ یَمِدُّ وَ یَجْعَلْ صِرَاطَینَ
 یُجْرِمُ وَ یُجْوِبُ الْاَصْرَ وَ هُوَ اسْتَغْفِرُ وَ اِچون گناہ کردہ بودند و کافر شدہ بودند
 و دل از رحمت حق تعالیٰ برداشتہ و بنلام با ایشان رسیدہ امید رحمت نمیداشتند
 نوح علیہ السلام ایشان را فرمود مَا لَكُمْ چہ بودہ است مر شمارا اَلَا تَرَوْنَ
 امید منی دارید لِلّٰہِ مر خداے را وَقَادًا بزرگ داشتی یعنی امید منی دارید کہ
 خداے تعالیٰ بزرگ گرداند شمارا و نعمتہا بدہد چنانکہ دادہ بود اگر ایمان آرید و
 عمل نیک کند و بزرگی و عزت از خداے تعالیٰ طلب کنید نہ از بتان وَاللّٰہِ الْعِزَّةُ
بِجَمِیْعًا و ہمیشہ شمارا او نعمت دادہ است وَقَدْ خَلَقَكُمْ اَطْوَا او بد رستیکہ
 آفرید شمارا وَقَبِلَ گونه گونه یعنی نطفہ بودید عَلَقَہُ کرد و علقہ را مضغہ کرد گوشت و
 پوست و استخوان گردانید تا آدمی تمام شدید و طفل بودید جوان پیر گردانید تا ان
 محل وَقَدْ خَلَقَكُمْ نصب بالحال و اطوار اطرف با نعمت دیگر را یاد کرد
 و گفت اَلَمْ تَرَوْا آیا نمی بینید کَيْفَ چگونہ خلق اللہ آفریدہ است خداے
 تعالیٰ سَبْعَ سَمَوَاتٍ ہفت آسمان را بر بزرگ دیگر طَبَقًا باطباق طبق و جعل
 و کرد القمر ماہ را فِیْھِمْ نور آدرین ہفت آسمان روشن کنندہ یعنی در آسمان
 دنیا ما را آفرید فَاَمَّا نور او را در ہفت آسمان ظاہر گردانید وَجَعَلَ الشَّمْسُ بر آسمان
 و گردانید آفتاب را چراغ تابان یعنی چون چراغ ابن عباس و ابن عمر و قتادہ

رضی اللہ عنہم میگویند که روئے آفتاب و ماه سوئے آسمان ست و پشت او سوئے زمین
 است و هفت آسمان از ایشان نور دارد و چنانکه زمین باز نعمت دیگر را یاد کرد و گفت
 وَاللّٰهُ اَنْبَتَكُمْ وَخَدَاةُ تَعَالٰی بِرُؤْيَا نِيْدِ شَمَارِ مِٔنِ الْاَرْضِ اَنْزَمِيْنَ بِرُؤْيَا
 رَا اَنْزَمِيْنَ اَفْرِيَا سْتَعِيْدُ اَلْاَنْبَاتُ بِالْاَنْشَاءِ نَبَاتَا هُ اَعْنِيْ بِرُؤْيَا اَوْرُ دَمَانِ
 اَنْزَمِيْنَ پَسِ رَسِيْدِ رَسْتِيْ اَعْنِيْ سَبْ شَيْدِ وَيَدِ اَشَيْدِ اَنْزَمِيْنَ بِرُؤْيَا اَشْدُ فِيْ نَبَاتَا
 مَنْصُوبِ عَلٰی الْمَصْدَرِ رَسْمًا يُعِيْدُكُمْ فِيْهَا پَسِ بَا زْ كَرْدَا نَدِ شَمَارِ اَوْرُ مِٔنِ
 اَعْنِيْ چُونِ مِيْرَا نَدِ شَمَارِ اَدْرُ كُورِ هُ بَا زْ بَرِ دِهَرِ گَاهِ كِهْ خَوَابِدِ وَيُخْرِجُكُمْ اِحْرَا جَا هُ و
 بِرُؤْيَا اَرْ دَشَمَارِ اَنْزَمِيْنَ بِرُؤْيَا اَوْرُ دَنِيْ مَقْدَرْتِ كَامَلِ اَزِ بَهْرِ جَزَا دَا دَنْ دَرُ رُؤْيَا
 قِيَامَتِ بَا زْ نَعْمَتِ دِيْگَرِ رَا يَا دْ كَرْدُ و گُفْتِ وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ الْاَرْضَ بِسَاطًا
 وَخَدَاةُ تَعَالٰی كَرْدَانِيْدِ اَنْزَمِيْنَ رَا اَمْچُو شَا دَرُ وَاَنْ تَسْرُدِ اَعْنِيْ حُجُو قِيَابِنَا
 كَرْدَمِيْنَ رَا لِيْتَسَلُّوْا مِنْهَا مَا مِيْرُو يْدِ وَيَسِيْگِرِيْدِ اَنْزَمِيْنَ مُسْبَلًا فِجَا جَا رِهَا يْ
 فِرَاخِ جَمْعِ رَا هِبَا رَا پِيْدَا كَرْدَرُ كُو هِبَا و دَشْتِهَا تَابِ مَقَا صِدْ خُو دِ بَرِ سِيْدِ و
 اَزِ شَهْرِ بَا شَهْرِ هَا كِ دِيْگَرِ بَرُو يْدِ و اَزِ اَنْوَا عِ نَعْمَتِهَا بِيَا رِيْدِ و بَرِيْدِ وَقَدْ اَظْهَرَ
 نَوَاحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِاسْمِ اللّٰهِ تَعَالٰی فِيْ الْاَيَاتِ وَلَمْ يَكْتَفِ بِالضَّمِيْرِ
 التَّذَاذِ بَا سْمِ مَعْبُودِ وَاَظْهَرَ الْمَقْصُودِ نَعِيْبِ عَارِفِ اَنْزَمِيْنَ اَيْتِ
 اَيْنِ سَتِ كِهْ بَا رَشَادِ و نَظَرِ صَحِيْحِ خَلْقِ رَا بَرَاهِ حَقِ تَعَالٰی نَخْوَانْدِ و دَرِ اَشْنَا كِ اَنْ اَزِ
 ذِكْرِ حَقِ تَعَالٰی غَافِلِ نَشُو دِ چِنَا كِهْ شَيْخِ الْمَرْسَلِيْنَ اَعْنِيْ حَضْرَتِ نُوْحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 بِيَا نِ كَرْدِهْ اَسْتِ اَوْلَا دِلِيْلِ اَزِ و جُودِ اَيْشَانِ بَا اَيْشَانِ نَمُودِ و ثَمَانِيَا اَزِ آسْمَانِ
 كِهْ مَحَلِ نَظَرِ اَيْشَانِ بُو دِ ثَمَانِيَا اَنْزَمِيْنَ آسْمَانِهَا و رَا بَعَا اَنْ اَشْنَا اَصْلِ اَيْشَانِ كِهْ
 اَوْ مِ بُو دِ اَنْزَمِيْنَ خَامَا اَنْزَمِيْنَ كِهْ مَائِيْ مَرْسَا لِكِ اَيْشَانِ بَهُو چُونِ بَ چِنَبِيْنَ دِلِيْلِ قَالِمِ
 و رَا بِيْنَ سَا طِعِ تَمْرِ نَمُودِ نَدِ بَعِيْ اَظْهَارِ طَرِقِ اَسْتَدْلَالِ تَضَرُّعِ كَرْدِ بَ حَضْرَتِ اَلْجَلِيْلِ

وَكَفَّتْ قَالَ نُوحٌ كَلَّمْتُ نُوْحَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهٖ طَرِيقِ تَحْرِيْمِ وَتَحْسُرٍ وَتَضَجْرٍ اِنْ خَالَ كَافِرًا
 كَرِهَتْ اِنَّهُمْ عَصَوْنِي اِسْمِ پروردگار من بد رستيدگان کافران تو م من بے فرمانی کرد
 مرا و از سخن من روئے گردانيدند و اَتَّبَعُوا و پيروى کردند مَن لَّمْ يَزِدْكَ مَالًا
 وَوَلَدًا اِلَّا خَسَارًا ه كسى را که مال و فرزندان و زياده نکرد و س را اگر زياد
 کاره بخشي مرادت بعت نکردند و توانگران و کلانتران را که مال دارند و فرزندان را
 مستأبت کردند و آن مال و آن فرزندان سبب زيان دو جهانى ايشان است نصيب
 در ويش انيست که ميل توانگران و ظالمان نه کنند و بصحبت صالحان ميل دارد
 و در راه فقر و صبر سعى تمام نمايد که دنيا را بقاى بيشتر نيست و در آن گوشه که از علم
 ظاهر و باطن بهره گيرد و عمل کند تا بدوستى حضرت موسى المشرف شود بهدريت
 طواف حاجيان دارم بگرديار ميگردم نه اخلاق سگان دارم که بر مردار ميگردم
 وَصَكَرُوا مَكَرًا كَبِيرًا ه و مکر کردند مکر بزرگ و مکر ايشان اين بود که کلانتر و توانگران
 ايشان و قَالُوا اَوْ كَلَّمْتُمْ مَرُومَ خود را اَلَا تَذَمُّونَ مگر از يدي همچو نه اَلِهَتِكُمْ خُذْ يَأَيُّهَا
 نُوْحُ اِسْمِ خود را به سخن نوح که و س در روغ گوے است و ديوانه است به طريق اجمال گفتند باز
 بِطَرِيقِ تَفْصِيلٍ كَلَّمْتُمْ مَرُومًا ه و مگذاريد اين پنج بت را وَ اَوَّلًا سَمِيعًا
 وَ اَلَا يَعْلَمُونَ وَ اَلَا يَعْلَمُونَ وَ اَلَا يَعْلَمُونَ ه اين ناهائى بمان قوم نوح است وَ قَدْ اَضَلُّوْا
 كَثِيرًا و بد رستيدگان گمراه کردند کلانتران قوم بسيارى از مردم را و اين پنج بت را
 جمشيد ساخته بود و چون جمشيد را كشتند اين بتان در ميان مردم س بودند و آن
 پادشاه که جمشيد را كشت و س نيز بت پرست بود حق سبحانه و تعالى نوح را بپنج بت
 آن قوم فرستاد و آن قوم سخن و س را نشنودند پس دعا کرد نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ كَلَّمْتُ
 وَ اَلَا تَزِدُ الظَّالِمِينَ اِسْمِ خداى من زياده نکردان مکر کافران را اِلَّا خَسَارًا
 مگر زيانكارى و هلاكت و حق سبحانه و تعالى دعائى نوح را قبول کرد و گفت

مِثْرًا حَظِيئًا شَرِيحًا اَز نَفْسِ بَابِ كَفْرٍ بَابِ اِيْشَانِ بُوْدَ اَعْرَبُوا اَكْرَهْتُمْ شَدْدَةً دَر اَبْطُوْفَانِ قَادِ
 خِلْوَانَا اَدْبَسُ و ر ا و ر د ه س ن د د ر آت ش د و ز ن ا ز پ س ا ن و ت ق ب و ل ا م ا م ض م ا ك م ر ت ا ش د ع ل ي ه
 ا ز ي ك ط ر ف ق و م ن و ح د ر ا ب غ ر ق م ي ش د ن ه و ا ز ط ر ف د م ي گ ر ا ب ا ت ش د و ز ن خ م ي س و م ن م ن د و ا ي ن
 آي ت ه و م ي ل ا س ت ب ر ا ن م ه ك ا ف ر ا ن ر ا و ر گ و ر ع ذ ا ب ب ا ش د ن ع و ذُ ب ا ل ل ه م ي ن ذ لِك ت م ك م ي ت ج م ل ا
 ل ه م ط ي ن د و ن ا ل ل ه ا ن ص ا د ا ك ه پ س ن ي ا ف ت م ن د ق و م ن و ت خ و ر ا ي ا ر ي ك ن ف ن د گ ا ن ب و ن خ د ا ي
 ت ع ا ل ي م ن ف ي ب ع ج ا ن س ف ر ا و د ن ه ر س ي د ش ا ن ا ز ع ذ ا ب خ د ا ت ت ع ا ن ي م ع ن ي ا ن ق و م م ع ن ك ل ا ت ر ا ن
 و ت و ا ك م ر ا ن خ و ر ا ش م و د ن د و ا ن ق و م ك م م ع ن ا ي ش ا ن ر ا ش ي ن د ن د ي ب ع س و د ن ه ر س ا ي ن س ن د
 ا ن ت س ي ب د ر و ن ي ش ا ي ن س ت ك م م ع ن ا ب ل ش ر ع ي ت و ط ر ق ي ت ر ا ب ش ن و د و ا ز م ع ن ا ب ل د ن ي ا د و
 ب ا ش د ا ه ل ك ش و د ب ي ت م ن م گ ي ا م ه ا ب ا ه م م ب ر د م ر ا ن ق ي م ه ك ر د ه ر د م م م ر د م ا س ت خ و ا ن ه ن و ب ا ش
 چ و ن ن و ح ع ل ي ه ا ل س ل ا م ا ز ا ي م ا ن آ و ر د ن ق و م خ و د ن و م ي د ر ش د د ع ا ك ر د و ك ف ت و ق ا ل
 ن و ح و ك ف ت ن و ح ك ر ب ك ا ت ت ذ د ع ل ي ا ل ا ك م ر ح ي م ي ن ا ل ك ف ر ي ن د ي ا د ا ا س پ ر و ر د گ ا
 م ن م ن د ا ر ا ز K ا ف ر ا ن ي م ي ج ك ر ذ ن د ه و ب ا ش ن د ه م ع ن ي م ي ج ك س a l d i a d m e n d a l d a m
 و س ا ك ن ي ا ك س ي ك ه س ر ا ك ر و د ر و س س ا ك ن B a ش د ا ن ر ا و ت ي ا ر گ و ن ي د چ و ن ن و ح ع ل ي ه
 a l l a m ا ي ن د ع ا K ر د م ه K ا ف ر ا ن ه ل ا K ش د ن د م ك ر ع و ج ا ب ن ع ن ق K و س ا ز ا ب ل د ا ر ن ب و
 ز ي ر ا K و س ا ز B ي ا ر ي ب ز ر گ ي د ي ر ي ب ج خ ا ن ه و د ا ر ي S a K n م ي T o a n s t ش د و M e l a K
 ن ه ش د و Z i r i s t T a z a m a n م و س ي ع ل ي ه a l l a m و B r d s t a u h l a K ش د ا n k ا ن T a d h i m
 B r d s t i k h T o a r g b z a r y ا ي ش ا ن R a u h l a K ن ه ك ن ي ي u d l o a e b a d a K م ر ا ه K n s n d g a n
 T r a o k a y l i d u a l a k a j a j r a k f a d a و ن ز ا ي ن د م ر ف ر ز ن د ا ن B e k r d a r و F a j r و K f a
 N i k n a s p a s ي ع ن ي K f r a m t i a r K n s n d ه و ا ي ن د ع a f t q e B o d K M e l o m و س ش د ه B o d
 B o m i K e F r z n d a n ا ي ش a n N i z a y m a n N o h a B e n d آ و ر د و ز n a n ا ي ش a n ع q i m ش د N d p s a n
 A m n ع ذ a B ا ي ش a n B e j e l S a l چ و n K a f r a n R a d e a s B e K r d o M o m a n R a d e a

نیک کرد و گفت رَبِّ اغْفِرْ لِي اسے پروردگار من و آفریدگار من یا مژمر اولوالیاد می
 و مراد رو پدر مراد و مومن بودند و لکن کحل بیتی مؤمنان و بیامرز مگر
 در آید در خانه من یعنی در کشتی و یاد مسجد و یاد در دین و مومن باشند چنان
 گفت تا ابلیس شامل نشود اگر چه داخل کشتی بوده باشد وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
 و بیامرز همه مردمان با ایمان را و زنان با ایمان را تا قیامت و درین اشارت است
 که انبیا و اولیا منظر قبر اند بر اعدا و منظر لطف اند بر اولیا بیت در جنگ چو آنهم در صلح چو موم
 بر دوست مبارکیم و بر دشمن شوم و کاتر ذل الظالمین الاکتبانا و میفرماید و زیاده
 لکن ستمکارانرا مگر هلاکت و عقوبت التبار و التبر هلاک کردن ستمکار و کافران
 و مؤمنان را و ظالمان را اگر گوئیم مراد از ظالمان کافرانند تکرار شود و عاصی او
 مستجاب شد در حق کافران و ظالمان و ظاهر شد امید میداریم که بر همه مؤمنان
 رحمت کرده شود و همه ستمکاران به قهر هلاک کرده شوند اسے در ویش سعی نمائے تا
 از مؤمنان باشی و از کافران و ظالمان نه باشی تا بقهر هلاک نگردی وَعَنْ كَثِيرٍ
 اللَّهُ صَلَّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّهُ قَالَ مَنْ قَرَأَ هَذَا كَانَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ

يُذَرُّهُمْ دَعْوَةَ نُوْحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

سوره الجن فبکی می ایسوا لله الرحمن الرحیم و هو سميع و عظیم و در کتب

قُلْ لِمَا كَفَرْنَا بِهِ قَدِ اسْتَمَعْنَا لَكُم بَدْرُ اسْتَمَعْنَا بِدْرُ اسْتَمَعْنَا شَنُودِيمَ مَا قَرَأْنَا خَوَانَةَ نَجْبًا عَجَبُ كَبْرُ كَزَابِيْنَ بِلَاغَتِ
 و فصاحت و خوبی سخن نشنوده بودیم بَهْدِي إِلَى التَّوَسُّدِ رَاهِ مَيَايِدِ بَصَوَابِ وَ دِينَ مَرَاتِ
 التَّوَسُّدِ وَ التَّوَسُّدِ وَ التَّوَسُّدِ رَاهِ رَاسْتِ يَافْتَنُ وَ رَاوَنُودِ قَاغْتَابِهِ پَسْ
 اِيْمَانِ آوَرْدِيمَ بَيْنَ قُرْآنِ وَ لَنْ نُشْرِكَ بِوَيْبِنَا أَحَدًا وَ هَرُ كَزْ شَرِكِ يَا رِيْمَ بَعْدَ اِيْزِيْنَ بَعْدَ

خود چیکے را و دین سخن اشارت است بر فضل جی خدا کے تعالی نسبت این پر بیان و
 سزانش است کافران کہ را کہ ایمان نمی آرند با وجود آنکہ خود را از عقلا و فصیحی میدانند
 و تہان را شریک میدارند بر حضرت واجب الوجود و یکبار پر بیان قرآن را شنودند
 ایمان آوردند و ایشان دایم می شنوند و منی گردند قوله ذلک فضل اللہ یؤتیہ
 مَن یَشَاءُ و رسیہ النبی علیہ السلام آوردست کہ این قصہ در سال دہم از نبوت
 بود و آن چنان بود کہ حضرت رسالت صلے اللہ علیہ وسلم در قریہ نخل محمود بایران
 خود نماز با دعا میدگذازد کہ گروسے از پران آمدند و قرآن را شنودند و وقت و وجہ
 در دلہائے ایشان پیدا شد و دوستو حضرت رسول صلے اللہ علیہ وسلم در دلہا
 ایشان پیدا آمد بے طاقت شدند و بنیوم خود رفتند و این حال را گفتند و آمدند
 شبہ در پیش رسول علیہ السلام ایمان آوردند و در لیلۃ الجن غیر عبد اللہ ابن
 مسعود رضی اللہ عنہ کسے دیگر بار رسول نبودہ عبد اللہ ابن مسعود گفت کہ رسول
 علیہ السلام خطے کشید و مرا فرمود تا در میان آن خط نشستم و رسول علیہ السلام
 رفت و پر بیان را دعوت کرد با سلام و ایشان بسیار بودند ایمان آوردند و صحیح مسلم
 آورده است کہ چیکس از صحابہ باوسے نبود و رسول علیہ السلام گفت کہ پر بیان بر سہ
 نوع اند بعضے همچو مغان با پروبال در ہوا می پرند و بعضے بصورت سگان و مارانند
 و بعضے بہر جنسے و صورتے کہ خواہند میگرددند و لیلۃ الجن در مکہ است در موضع کہ آنرا
 حجون گویند این حجون گورستان متبرک در مکہ همچون گورستان تبیع در مدینہ و
 کلانتر آن نفر کہ استماع قرآن کردہ نام وسے عمر بود و عبد اللہ ابن مسعود گفت از قوم
 شنودم کہ گفتند ما در سفر بودیم ما رمی دیدیم کشتہ و در خون غلطیدہ یکے از ما آن ما
 را در زیر زمین کرد و ما رقیتم بعدہ قومے پیش آمدند و گفتند کہ از شما عمر و زاکہ در زیر خاک
 دفن کرد گفتیم عمر کیست گفتند آن ما کہ شما اورا دفن کردید در فلان موضع آن از یاران

رسول بود از پریان و نام او عمرو بود و استماع قرآن کرده بود در میان دو قبیلہ از پریان جنگ شد یکے فریق مسلمان بودند و عمر و از ایشان بود و فریقی دیگر کافر عمر و راستند او مرتبه شہادت یافت **وَإِنَّهُ تَعَالَى جَدُّهُمْ نَبَأُ هَؤُلَاءِ بَلْبَدٌ** است بزرگواری و پروردگار ما تعالی بلند شدن الحمد بزرگواری بیان بزرگواری کرد و گفت **مَا أَخَذْنَا صَاحِبَةَ وَلَا وَلَدًا نَزَّ فَتَ هَسْتِ بِحَيْكُسٍ رَا بَرْنِي وَفِرْزَنْدِي** چونکه گرفتن زن از نقصان است و حضرت او از نقصان شتره است الضمیر فی انه للثمان قرئی فی السبعة و انه بالكسر عطف علی انا معنا لانه مبتدأ محکی بعد القول و کذا الذک البواقی و هی ثلثة عشر موضعا و بالفتح عطف علی انه استمع فیما کن من الموحی الیه ای الی النبی علیه السلام و علی الهاء فی اصنابه مکانه ای قبل فاصنابانه تعالی جدر بنا و علی الجار و المجرور فکانه قبل صدقنا انه تعالی جدر بنا و هذان الوجهان الا خیران اولی معنی و لفظ اللقرب و انه کان یقول سیفینا علی الله شططا بر آئینه بود که میگفت بے خرد ما بر خدای تعالی گفتنی دور از حق و دروغ بزرگ و آن ابلیس بود و یاکه فران جن **لَعْنَتُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَیْكُمْ هُمْ** که شرکاب می گفتند مرق تعالی را و اثبات زن و فرزند میکردند پریان گفتند که چون ما قرآن شنویم دانستیم که این دروغ بود است که حق تعالی را شرکاب باشد و زن و فرزند چون در قرآن منع کرده شد است و دلیل عقلی نیز این اقتضا میکند پس ما را دلیل عقلی و سمعی حاصل آمد و دانستیم حق را و درین تمیز است مکرکارا که ایشان معاندند و بے عقل اند. السفیه بے خرد و السفه جماعت الشطط دور سے التفسیر فی انه للثمان و کان و یقول تنازعانی سفینا اوسفینا اسم کان و یقول خبره مقدا ما علیه علی الله متعلق بیقول و انا ظننا ان کن تقول لانس و الحن علی الله کذباً

الحج بکرمه
کار است
و از راه
استماله
و از راه
استماله
و از راه
استماله
و از راه
استماله
و از راه
استماله

و بدرستیکه ما گمان می بردیم که هرگز نگوئید آدمی و پرپی بر خداست تعالی دروغ نمی گمان
 می بردیم که ایشان راست میگویند که خداست تعالی رازن است و فرزند و شریک با ما و آنرا
 شنویدیم و دانستیم که ایشان دروغ می گفتند ما از ایشان نیز ارشدیم و مسلمان گشتیم
 کَذِبًا صَفْتِ مَصْدَرٍ مَخْرُوفٍ اِی قَوْلَا کَذِبًا اِی مَكْذُوبًا فَاِنَّهٗ كَانَ رِجَالًا
 قَبْلَ الْاِیْمَانِ یَعُوذُ ذُو نَبْرِ جِبَالٍ مِّنَ الْجِنَّ فَرَادٌ وَ هُمْ رَهَقَادٌ بَدْرَسْتِیْکَ بُو زَمْرُ
 از آدمیان که پناه می گرفتند بر دانی از پریان پس زیادت کردند این آدمیان پناه گیرند
 پریان را نگهبان و بزرگی و بیدادی و تباهی کردند یعنی رهتی این ست یا زیادت کردن
 پریان آدمیان را گمراهی و تباهی بسبب آنکه بایشان پناه گرفتند در جاهلیت و کافری
 رسم این بود که چون کافران به سفر رفتند و در بیابان فرود آمدند گفتند پناه
 بگیریم بکلاتر پریان این موضع از بدی قوم او و این سخن پریان را نگهبان و گمراهی زیادت
 شد که آدمیان می ترسند از ما و پناه میگیرند با پس این پریان که قرآن را شنیدند
 دانستند که هیچ کس که فریاد نمی رسد مگر الله تعالی و پناه گرفتن روانیست مگر چیزی
 رب العزت او ازین برگشتند و توجه بحضرت او جل جلاله کردند پس مومن موجد باید
 که چون ترسد در بیابان یا در سفر یا در حضر بگوید اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطَانِ
 الرَّجِیْمِ و بگوید قُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّیْطَانِ و اَعُوذُ بِكَ
 رَبِّ اِنْ یَحْضُرُونَ و معوذتین را بخواند و بگوید اَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَاتِ
 کَلِمَاتٍ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَ ذُرِّ اَوْبَدَ اَیْچ چیزه بوسه ضرر رساندن شأ الله تعالی
 و یکی از یاران رسول صلی الله علیه و سلم گفت که در وقت کفر و کافری در سفر بودیم
 در بیابان ناگاه گرگ آمد و گوسفند را از منداشخص گرفت و می برد آن شخص فریاد
 کرد که اے کلاتر پریان مادر پناه تو آمده ایم و تو پناه میگیری از من شنیدیم که اگر
 گرگ گوسفند را را کند کن که و سه پناه گرفته است در حال گرگ گوسفند را را کرد و فریاد

واین است در آیه باشد نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ فَقَيْبَ تَوَانِ سَتِ كَه پَرِی خَوَانِی نَه كَمَنِ
 كه كافر شوی و عروس بر تو طلاق شود و اعتقاد بر کتاب طالع و حشویات نادان کنی
 و بوسه سوختن و چراغ نهادن از براسه دفع مضرت پریان کنی وَ أَنْتُمْ مَطْنُونَ
كَمَا أَظَنَّاكُمْ أَنْ كُنْ يَبْعَثُ اللَّهُ أَحَدًا و بدرستیكه پریان گمان می بردند چنانكه شما
 كافران گمان می برید كه برگزیده نكند خدا سئ تعالی ایچكس را بعد از مردن پریان
 كه قرآن را شنودند این چنین گفتند و ازین اعتقاد برگشتند درین نیز تعریف است
 مر كافران مَكَرًا وَ يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ الضَّمِيرُ فِي أَنْهَمْ وَ ظَنُوا سِرَّاجًا إِلَى رَجَالٍ مِنَ
 الْأَنْسِ وَ ظَنُّنَاكُمْ كَمَا أَظَنَّاكُمْ عَلَى سَبِيلِ الْمَوْعِظَةِ مِنَ الْمَسْتَعِينِ وَ
 قِيلَ إِنَّ دَوَائِبَ الْأَنْسِ مِنْهُمْ بَلْ كَمَ مِنْهُمْ وَ هُوَ عَظْفٌ عَلَى أَنْهَمْ
 اسْتَمَعَ تَقْدِيرُهُ عَلَى هَذَا قَوْلِ أَوْحِي إِلَيْهِ أَنْهَ كَانَ رَجَالًا مِنَ الْجِنِّ الْأَيَّةُ وَ أَنْهَمْ
 اِي كُفَّارِ الْجِنِّ ظَنُّوا كَمَا أَظَنَّاكُمْ اِي أَيُّهَا الْكُفَّارُ مِنَ الْأَنْسِ وَ الْأُولَى بَقَرِيَّةٌ
 مَا قَبْلَ الْأَيَّتَيْنِ وَ مَا بَعْدَهُمَا دَوَائِبُ تَعَالَى وَ أَنَّ الْمَسْنَاةَ قَوْلًا جَدًّا
هَامِلَةٌ حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهْبَاءَ و پریان گفتند بدرستیكه ما سیودیم آسمان را
 یعنی خواستیم كه با آسمان بر آیم پس باقیم آسمان را پر کرده شده از نگاهبانان قومی و ستارگان
 روشن آن حرس جمع حارس معنی فتموا اسم جمع و لذلك وصف بش. يَدُ الْحَرَسَةِ
 نگاهبانی كردن الشهب جمع شهاب یعنی پاره از شعاع نور است تا رو كه آنرا اخته شود
 بدیو تاگزید و بر آسمان بر نیاید وَ أَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدًا لِتَمَجُّعِ الْبُرِّيَّانِ
 گفتند بدرستیكه ما بودیم كه می نشستیم در جایهای نشستن از آسمان از برای نشستن نمودن
 سخن فرشتگان یعنی پیش ازین ما می توانستیم كه بر آسمان بر آیم و بر كجا خواستیم نشستیم و سخن
 فرشتگان شنودیم فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَحْدِثُ لَكَ شَيْهًا بَارِئًا صَدَقَ پس بركه از ما
 اکنون میخواهد كه بر آسمان برود و گوشش در سخن فرشتگان را می یابد تا براسه نمود

ستاره در آسمان و اورانکه در دوسه زنده نشدند و نامی نداشتند تا آسمان برآید بقا جمع مقعد اجائی
 نشستن آنگاه بمعنی کنون و هو صیغی علی الفتح بملازمه لام التعریف الرصد
 نگاه بهمان اسم جمع اوج جمع راصد الرصد والرصد چشم داشتن و نگاه داشتن
 وَأَنَا لَأَكْفُرُ بِمَا كُنْتُ فِي الْأَرْضِ أَحْمَرًا أَدْبَهُمْ رَبُّهُمْ سَدَادًا
 و بدرستی که ما نمیدانیم که با او عقوبت خواسته شده است با اهل زمین یا خواسته است
 با اهل زمین پروردگارشان نیکی و رحمت یعنی بعد ازین ما نمیدانیم چنانکه پیشتر ازین
 میدانستیم پس منع کردن ما را از آسمان بسبب نیکی اهل زمین است یا بسبب بدی
 ایشان عبد اللہ ابن عباس رضی اللہ عنہما گفت که هر قبیله از پریان کسان
 بودند که بر آسمان بر شدند و جائے نشستندی چون وحی آمدی با آسمان فرشتگان
 شنیدند آوازے مثل آواز آهن که بر طاس زده شود همه فرشتگان سجدہ کردند
 تا وحی آمدے پرسیدند که این چه وحی آمد اگر حکم بودے که همه در آسمان بودند پس
 قبول کردند و اگر وحی حکمی بودے که تعلق بر زمین داشتے از قحط و وبا و سزاخی و زمین
 و غیر آن بایک دیگر فرشتگان گفتند و پریان شنیدند و آن خبر را بدوستان خود
 که پری پرستان بودند و بنیمان و فال گویان گفتند و دروغ بسیار بان آینه کردند
 و سبب فساد خلق شدند چون حق تعالی محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم خلق فرستاد
 و آسمان را پرزنگاه بهمان کرد تا دیوان را منع کنند و در کثافت آورده است که رفتن
 ستاره پیش از رسول ما صلی اللہ علیہ وسلم بود فاما بسیار نبود چون او را خلق
 فرستادند آسمان پر شد از نگاه بهمانان فان قلت پس این پریان که گفتند قوجند
 هَا أَنَا لَمْنَا السَّمَاءَ مَا آخِرُ أَزَانِ لَسْنَا بُوَدْنَا لَكُمُ الْقُرْآنَ رَأْسُ تَمَاعٍ كَرِهَ بُوَدْنَا أَرَا
 غیر ایشان قلت احتمال دارد که از ایشان بوده باشند و فای هر این است و اللہ
 تعالی اعلم و چون ستارگان بسیار رفتند المیس علیہ اللعنت گفت کار

بزرگ در زمین پیداشد که پریان را از آسمان باز داشتند پس لشکر خود را فرستاد تا تازان
 بر اقلیم یک شت خاک آوردند ابلیس بوی کرد و گفت این کار در زمین نبی تنهاست
 یعنی در زمین عرب پیدا شده است و این نشان پنجاهم آخر الزمان است و هجده
 اوست بعد از ان پریان را فرستاد تا ایشان تقصص این حقیقت بندگان بر زمین
 عرب آمدند مصطفی راسلی الله علیه و سلم یافتند در نماز که قرآن میخواند چون اقوام
 خود بازگشتند این قصه را بیان کردند و گفتند ما دانستیم که حکمت در باز داشتن ما چه
 بوده است **وَأَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ** و گفتند پریا بد رستیکه که از مایکان و پارسایان هستند
وَمِنَادُونَ ذَلِكَ و از ما جز نیکان هستند یعنی کافران و فاسقان **كُنَّا طَرِيقَ قَيْدٍ**
 و بودیم ما بر دینها و مذہب های مختلف یعنی جہودان و ترسیان و گبران و این سخن
 پریان است که قرآن را شنودند و قوم خود را پند میدادند تا ایمان آرند و دین مسلمان
 را قبول کنند و چنانکه بودند بنا شدند یعنی همه نیکان و پاکان باشند طریقه را و طریقی
جماعة القديرة از چیزه قد و جماعت و المضان من قوله كنا طرائق محذوف
 ای کنا اصحاب مذاهب مختلفه تشبه المذاهب بالطرق المختلفة فالأ
استعارة مصرحة و **وَأَنَا ظَنَنَّا** و برستید دانستیم ما که پریان هستیم به یقین آن
لَنْ نَجِدَ لِلدَّيْنِ الْأَرْضِ که سرگزنا عاجز تو انیم کرد خدای عزوجل او زمین اگر با چیزه
 رساند از بلا و تقویت دین بجز ده هویا و هرگز او را عاجز تو انیم کرد بگر بخشن یعنی از آنچه خواهد با
 نتوانیم گر بخشن ما بودی حاضر تو انیم رسانیدن المراد بانظن العلماء الاجاز عاجز کردی و نگذاشتن
 هر ای ما برین اهل بگر بخشن **وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى** و بد رستیکه ما چون شنیدیم راه راست
 یعنی قرآن را که راه راست نیمایدگر و دیدیم ما بود تصدیق کردیش **فَمَنْ يُؤْمِنُ بِهِ فَلَإِجَابُ**
بِحَسَابٍ و کاهقباس هر که گرد و بخند خود پس ترسد کم کردن او ظلم کردن یعنی کم کند تو طاعت او را و
 زیادت نکند عذاب بصصیت او را **المبتدأ** محذوف ای فهو لا يجاب بحسب کم کردن دهقه

رسید بوسه دهقا یعنی ترسد رسیدن ستم را از حق تعالی وَإِنَّا جَمَعْنَا الْمُسْلِمِينَ وَبَدَّيْنَا
از ما پریان مسلمان اند وَمِنَّا الْقَائِسُ طُونَ و از ما ستمگارانند وظلمان و کافران
قَمْنِ أَنْتُمْ فَأُولَئِكَ تَحْرُوقُونَ و از شدت آتش هر که اسلام آورد پس ایشانند که طلب
کردند راه رست را و قصد کردند راه حق را القسوط بیدادی کردن اکتفاط
داد دادن التحری ثواب جستن و قیل سزا و جستن بعد ازین یاد کرد عذاب کافران
وظلمان را و گفت جل جلاله وَإِنَّا الْقَائِسُ طُونَ فَكَانُوا الْجَحْمَةَ حَطَبًا و اما
ستمگاران و کافران پس باشند همی زورخ را وَإِن لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقِ
ان مخففه من الثقیلة و ضمیر الشان اسمها محذوف یعنی بدستیکه شان
کار این ست که اگر ایستادند اهل مکه بر راه اسلام یا همه آدمیان و پریان اگر ایستادند
آوردند و راستی کردند لَأَسْقَيْنَهُمْ غَمًّا غدا قاهر آینه ما ایشان را و احوال
آب بسیار یعنی نعمت بسیار دادیم ایشان را چون نعمتها باب باران میشود آب گفت و
نعمتها خواست ذکر بسبب و اراده بسبب از بلا نعمت است لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ تا از مودیم ایشان را
بدادن نعمت که شکر میگویند یا نه چون نعمتها بسیار شود باید که شکر نیز بسیار شود تا نعمت
بباید و زیاده شود قوله تعالی وَلَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ مَصْرَاعًا
اے شکر نعمتهای تو چند اند که نعمتهای تو بی نظیر من بتو دهم و تراز نه تو انهم کرده
احسان ترا شمار تو انهم کرده اگر برترین زبان شود بر موهبه یک شکر تو از هزار تو انهم کرده
نقیب عارف این ست که استقامت ظاهره و باطنه بجای آورد ما شرف زیادتی محاف
السی شود كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسْتَقِيمُوا وَلَنْ تَحْصُوا یعنی رست
بایستید و مژده آن ما شمار تو انید کرد یا مژده آن را ندانید یا تو انید راست ایستادن
الاستقامه راست ایستادن الاحصاء دانستن و توانستن و شمار کردن قال سید
الطائفه جنید بعدادی رحمة الله علیه کن طالب الاستقامه ولا

تـكـن طـالـب الـكـرامـة فـان الـرب عـز و جـل يـطـلـب الـاسـتـقـامـة و الـنـفـس
 تـطـلـب الـكـرامـة چـون خـبر اـسـتـقـامـت رـا يـا د كـر بـسـز ا و عـدم اسـتـقـامـت رـا نـيـز يـا
 كـر و گـفـت وَمَنْ يُعِضْ عَضًّا مِنْ عَضِّ رَيْنِهِ و هر كـه رـوسـه بـگـردانـد از يـا د كـرون پـر و رگـه
 خـود و طـاعت او نـكـنـيـسـلـكـه در آور د شـ عـنـد اـبـا صـعـد ا و ر سـنـجـمـخـت و د شـوار
 الصـعـد سـخـت و د شـوار تـقـيـيـب مـومـن طـالـب و مـر يـد صـادق ا يـن سـت كـه د ا نـا بـكـر
 حـضـرت مـولـي مـشـغـول بـاشـد و مـولـول نـگـر د و رـوسـه نـگـر د ا نـد تـابـه عـذاب فـرقت و نـيـا فـت
 د و لـت ا بـديـه مـتـلـا نـگـر د و نـعـوذ بـالـلـه مـن ذـلـك ا و قـات ا و قـات ذـكـر سـت و صـفـا مـسـكـه
 ذـكـر ر بـاعـي از ذـكـر مـي نـور سـز ا يـد نـا د ر ا و در ر ا ه حـقـيـقـت آور د گـمـراه ر ا ه
 هـر صـبـح نماز شـام و ر د خـو د سـاز و خـوش گـفـتن لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ر ا ه قـال النـبـي
 عـلـيـه السـلام حـكـايـة عـن الله تـعـالـي ا نـا جـلـيـس مـن ذـكـر نـي بـا يـد كـه تـلـفـيـن
 ذـكـر ا ز كـل مـكـل بـاشـد مـعـنـي قـطب الـار شـا و يـا خـلـيـفـه و سـه تـا تـا سـجـ آن نـهـو ر كـنـد حـضـرت
 شـيـخ مـار حـمـه ا شـد عـلـيـه مـيـنـمـو د نـد كـه از مـقـلـد كـامـل كـار بـر نـمـي آ يـد كـامـل مـكـمـل مـي بـا يـد و ا ت
الْمَسْأَجِدَ لِلَّهِ و بـر سـتـيـكـه هـمـه مـسـجـد بـا يـا مـه رـوسـه ز مـيـن يـا مـهـا ا عـضـا كـه بـان سـجـده
 كـر د ه مـيـشـود م خـدائـه تـعـالـي ر هـسـت فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ا پـس نـمـوا يـنـد بـا خـدائـه
 تـعـالـي ا يـچـكـس ر يـعـنـي كـا فـر مـشـويـد و ا خـلا ص مـپـش آ ر يـد سـا مـجـد مـج مـسـجـد بـفـتـح جـيـم بـا مـكـسـم
 بـاشـد جـائـه سـجـده كـر د ن چـون سـجـد بـا خـدائـه تـعـالـي ر ا بـاشـد د رـوسـه بـاز ر گـانـي مـكـنـيـد
 و د رـوسـه سـخـن د نـيـا مـگـويـد و د رـوسـه خـصـومـت مـكـنـيـد و آ و از بـنـد مـكـشـيـد و د رـوسـه ر ا ه
 مـسـاز يـد و جـائـه بـاشـيـد ن مـسـاز يـد و جـز طـاعت د رـوسـه كـار د يـگـر مـكـنـيـد بـد ا نـكـه نـگـا مـهـر شـتن
 حـرمت مـسـجـد از آ د اب د يـن هـسـت و سـجـد فـاضـل تـر هـسـت از جـملـه مـوضـعـهـما كـه در آ سـمـان و مـيـن
 ا سـت چـنـا كـه در حـديـث آ مـده هـسـت كـه ر سـول عـلـيـه السـلام جـبر يـل ر ا گـفـت سـئـل عـن ر يـن
 عـن ا حـب البـقـاع الـيـه لـا عـلـق بـهـا قـلـبـي فـعـوج جـبـر يـل لـه نـزـل فـعـال يـا مـجـد

قال الله تعالى شراب لبقاع الاسواق وخيرها المساجد جبرئيل عليه السلام
گفت که اللہ تعالیٰ میفرماید که بهترین موضعها مسجد است و بدترین موضعها بازارها است
و در تفسیر الفتاویٰ آورده است که بهترین ذکر آنست که خفیه در بازار باشد یعنی بزرگ
خفیه در بازار باشد مشغول باشد که خرید و فروخت او را باز ندارد و از ذکر اللہ در وقت
خواجہ رحمۃ اللہ علیہ در بازار نجار از ذکر ان بسیار بوزند روزی در ویثی صاحب
وقت در بازار نجار مسافر آمد و گفت در شهر باس و دیگر در خانقاه با و مسجد با این مقدار
ذکر نیست و آنہ لما قام عبد اللہ یدئقہ قيل هذا عطف علی انه ستمع
فی اول السورة یعنی بمواسی محمد کہ وحی آمد بر من بدرستی کہ چون ایستاد بندہ خدا
تعالیٰ یعنی محمد علیہ السلام در قمر نخله میخواند خدا نے تعالیٰ را یعنی نماز با دعا میگذارد
و قرآن میخواند کاد و اناک فی حقن علیک لیسدا خوانند پریان کہ باشند برو و افتادگان
یعنی انبوسے کنندگان و برزبریکه گیر افتند گان یعنی از دحام کردند و بر نشین قرآن
غیبت نمودند و خوب استند کہ بریکه گیر افتند و الضمیر فی انه للشان یدعو کا
حال ای داعیا ایاہ اللبد بالکسر جمع لبدہ وھی الجماعة واللبد کحطم
بضم اللام واحد قائم مقام الجمع والقراءة بها و قبیل این ابتدا انما اخبار است
از حق تعالیٰ چون بندہ مومن یعنی محمد مصطفیٰ علیہ السلام پیغمبری را آشکارا کرد
و گفت کالہ الا اللہ وحدہ کاشیرتیک لہ و قرآن میخواند و خالق را بوحدانیت و
عبادت میخواند خوب استند کہ فران کہ باشند بیاک کنندگان و س و گرا آمدند برو و فرما
حق تعالیٰ و س را نصرت داد و نگاہ پشت او را از شر ایشان این مناسب تر است
بایت آئینہ کہ قل انما ادعوا ربی بمواسی محمد بدرستی میخوانم و بندگی می کنم
پروردگار خود را و کاشیرتیک بہ احدًا و انبار نمی آرم بخداے خود و یکس و بیج
بیزیر القراءۃ قل و قال قل انی لا املک لکم صراطا و کاشیرتیک لہ

اے محمد کہ من تو انم کہ شمار از یانے رسا نم و کفر و کافر سی دہم شمار ایا رودست و ہم
 شمار اوردست من بیچ اینہا نیست جز پیغام رسانیدن حق را ہر کہ قبول کند از
 عذاب خلاص یا بدو ہر کہ قبول نہ کند بہ عذاب مبتلا شود الاضو گزند رسانیدن
 قَالَ فِي النَّبِيِّينَ مَنْ آمَنَ مِنْكُمْ بِاللَّهِ آمَانًا مَعْلُومًا
 تعالیٰ ہیچکس بدکن آجند من دونہ صلحتدا و ہرگز نیابم از غیر خداے تعالیٰ
 پناہ گاہے کہ بوسے گزیرم و نہ رہاندم از عذاب خداے تعالیٰ ہیچکس الا بلاغاً
 مِنَ اللَّهِ وَرِيسَالَتِهِ مگر رسانیدن شریعت نجحت و بیان کردن پیغام ہر خداے
 تعالیٰ لہن دو چیز مرا پناہ باشد و رہاندم از عذاب بسبب عزت من در دنیا و عقبہ
 باین تقدیر بلا غا بدل باشد از متحد او رسالاتہ عطف باشد بر بلاغاً و روا باشد کہ
 استثنا باشد از لاملك لکھ ضراً و باقی کلام معترضہ باشد لکن الاول اولی
 و یخطر یہالی ان یکون الا بمعنی غیورہ و یکون صفة للملتحد نصیب
 اہل حق اینست کہ در رسانیدن سخن حق بخلق تقصیر نکنند و مدد و عزت خود جسہ
 رسانیدن شرائع و بیان کردن احکام شرع نماند و مارا بہ تجربہ معلوم شدہ است
 کہ ہر چند تبلیغ احکام شرع بظالمان و مبتدعان کردہ میشود با خلاص ایشان را
 نیک مینماید و ہمہ دوست می شوند تا یئد اللہ تعالیٰ الاجارہ رسانیدن الملحد
 پناہ گاہ الا لتحد پناہ گرفتن وَمَنْ يُعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و ہر کہ گناہ کار شود
 و بے فرمان شود خداے تعالیٰ را و رسول و سہ راقان لہ نادر جہتہ پس ہر سیکہ
 و سہ را باشد آتش دوزخ خَالِدٍ فِيهَا اَبَدًا جاودانہ باشد در آتش دوزخ
 ہمیشہ یعنی ہر کہ کافر شود و ایمان بہ خداے تعالیٰ و رسول و سہ نیاورد ہمیشہ در
 دوزخ باشد نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ مراد از عصیان این جا کفرست من ظلیتہ
 فلذا اجزم بعصم بحذف الیاء فان لہ جزأه و حد الضمیر فی لہ نظر

الی لفظ من جمیع خالین نظر الی معناه وهو حال مقدر تا ای ثبت لیس
 نارجهند مقدرین الخ و فیها علی انفسهم حتی اِذَا رَاَوْ مَا یُوعَدُونَ
 ای امهلم الله تعالی یعنی اللہ تعالیٰ عہمت داده است این کافران را تا چون کہ
 چنیند آنچه ہم داده میشوند بان یعنی قبر خدا کے تعالیٰ را بینند در دنیا و عقبہ فسیح علمون
 مَنْ اَضْعَفُ نَاصِرًا وَاَقْلُّ عَدُوًّا پس بد رستیکہ بدانند یا زود بود کہ بدانند
 کہ کیست سست تر یاری کنندہ و کیست کمتر شمارش کرد و این چنان بود کہ کافران
 می گفتند کہ اے محمد کار بزرگ پیش گرفته و ہمہ عالم بود دشمن اند و تر یاری کنندہ
 نیست و لشکر نداری ما بر تومی ترسیم ازین دعوت پیغمبری باز گرد تا ما تر انصرت ہم
 حق سبحانہ و تعالیٰ در روز جنگ بدر با ایشان نمود و در آخرت نیز نماید شان کہ مدد و
 بسیاری یاری کر است الضعف سست شدن علق یعلمون الاستفهام
 بعدہ ناصر و تمیز و کذا عدد امان نسبتہ الجملۃ ای من اَضْعَفُ
 چون کافران گفتند کہ این کے خواہد بود کہ عذاب بیاید این آیت آمد قُلْ اِنْ اَدْرٰی
 اَقْرَبُ یَبِئَاتُ عَذَابُ رَبِّکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُّسْلِمِیْنَ کہ نزدیک است آنچه وعدہ کرد
 می شوید و بیم داده میشود از عذاب حق تعالیٰ یا دور است امر یجعل لکم دینی امدد
 یا کہ پیدا کردہ اللہ تعالیٰ مرا من عذاب را وقت معینے یعنی من نمی دانم تا کہ خبر کردہ شود
 کہ دور است این عذاب یا نزدیک عالم الغیب ای هو عالم الغیب یعنی اللہ
 تعالیٰ علم غیب را میداند قُلْ لَا یَطُوعُ عَلٰی غَیْبِہٖ اَحَدٌ اِیَّسَ دَانَا کَر و اند بر غیب
 خود بچسب را اِلَّا مَنِ ارْتَضٰی مِنْ سَلْوٰی لٰمَر کسے را پسندد از پیغمبران کہ اورا
 بغیب خود انا گرداند بوحی یا بالہام یا بشامدہ یا بحباب یا بحواب و صاحب کشف
 گفته است کہ درین آیت البطل کرامات است مرا ولیا را از بہر آنکہ آن کسانے کہ
 کرامات را نسبت کردہ میشود با ایشان اگر چه پسندیدہ باشند تا ما رسول نیستند و عجم

هذا وفي هذا ابطال الكرامات لان الذين يضاف اليهم وان كانوا اولياء
 امر وتصيين خليسوا برسلى الى آخره بدانکه معتزله کرامات اوليا را منکرند و اين مسکين
 از ايشان بود دست امام فخر الدين رازى وسه را مسکين ميگويد حق مذهب سنت عجمت
 است که کرامات اوليا حق است چنانکه در علم کلام مذکور است و اين آيت بر ابطال کرامات
 نه ميکنند بر تقدیر تسليم اگر دلالت کند بر یک نوع اطلاع بر غيب و دلالت ميکنند بر حجج آن
 و بدانکه انکار اطلاع بر غيب مرغيب مصطلح را انکار نص قرآن است قال الله تبارك
 و تعالى وَاَوْحَيْنَا اِلَىٰ اِمْرِؤَسْمٰنِ اِنِىۡ اَنَا ذُوُّ الْوَيْلِكَ وَجَاعِلٌ فِىۡ مِصْرٍ لِّمُؤْمِنِيۡنَ
 و ماوروس عليه السلام رسوا مصطلح بود و از وقت ولادت او تا وقت نبوت مدت
 بوده دست وزير انکار است مرغيب هار که از صحابه و مشايخ کبار مرويت و مانيز بسيار چيز
 هار مشاهده کرده ايم از اوليا پس اين آيت را تاويل باشد والله تعالى اعلم بخاطر مولى
 که بطريق منع بلويم معتزله را که چنانشايد که مراد از غيب لوح محفوظ باشد چنانکه در سورة
 الن والقلم گفته است صاحب کشف في قوله امر عندهم الغيب فهم يكتبون اى
 اللوح در سورة والنجم امر عندهم الغيب اللوح يا معنى غيب وحى باشد بطريق جهود
 و اين معنى مناسب است درين محل يا چنانشايد که از رسول معنى لغوى مراد باشد چنانکه
 معتزله ميگويند درين آيت قوله تعالى وَمَا كُنَّا مَعَدِّبِيۡنَ حَتّٰى نَبْعَثَ رَسُوۡلًا قَالُوۡا
 المراد بالرسول العقل على ما علم في الاصول و در وياى صالحه از نبوت
 است قال النبي عليه السلام لم يبق من النبوة الا الرؤيا الصالحة وقال
 النبي عليه السلام اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله وقيل الفراسة
 من غرض بصيرة عن المحارم و امسك نفسه عن الشهوات و عمر وقته
 بدوام المراقبة و يعو داكل الحلال لم يحط فراسته بنور الله تعالى او
 قال الرؤيا الصالحة جزء من ستة واربعين جزأ من النبوة و في الرؤيا

اطلاع علی الغیب و بہر کہ اولیا را بشناسد داند کہ انچہ اہل سنت و جماعت گفتہ اند حق
 است و اگر مہم ایشان باشد و صحبت ایشان یافتہ باشد دل مردہ او بانفاس شریفی
 ایشان زندہ گردد و انکار ایشان نکند شنوسی بین کہ اسرافیل وقت سزا و لیا
 مردہ را از ایشان جیاست و نماہ جانہای مردہ اندر گور تن چہ بر جہد ز آواز شان اندر کفن
 فَاتَّخَذَ بِرَبِّهِمْ كَيْدًا وَعَمِلَ خَلْفًا
 سَرَّ صَدًّا اَنْزَلْنَا مِنْ سَمَاءٍ مَاءً مَبْطُورًا
 آن بندہ فرستادہ شدہ را پیغمبر تا ابلیس علیہ اللعنه و دیوان او را گردانید
 چون حق تعالی وحی فرستاد کہ گرد آن پیغمبر را فرشتگان نگاہ داشتند سے چون
 ابلیس لعین خود را بصورت فرشتہ ساخت و آمدی آن فرشتگان آن پیغامبر را
 خبر کردند سے کہ این ابلیس است کہ می آید اولیا اللہ نیز محفوظان حق اند رباعی

عالم ہمہ در پناہ جانانہ ماست
 پیش و پس ما سپاہ جانانہ ماست

زان جا کہ جمال و جاہ جانانہ ماست
 ما را چہ از آنکہ عالم خصم شوند

و اولیا را علماء باشند ایشان نصیب تمام دارند از ولایت نبی مبعوث ایشان قال
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و قال
 علیہ السلام الشیخ فی قومہ کان نبی فی امتہ صفت اولیا اللہ را نہایت رفیت
 ہیست برترند از عرش و کرسی و خلا + ساکنان مقصد صدق و صفا + واد
 ترا قدامتا بعتھم و محبتھم و صحبتھم لیکلمتھم ما باند خدای تعالی در حال
 چنانکہ میدانست در ماضی و میداند در استقبال ای فعل ذلک لیعلم ان قد
 اَبْلَغُوا مِنْ رَاکَ تَحْقِيقِ رَسَائِدِہِ اَنْدِیغِیْرَانِ رِیْسَاکَاتِ رَیْبِہِمُ پیمانہای خدا یقیناً
 و تفصیلاً کردند و قیل تا بیان کنند اللہ تعالی و یا تا باند رسول کہ رسانیدند فرشتگان
 پیمانہای خدای تعالی را و اَحَاظُ بِمَا لَدَیْہِمْ و فرارسیدہ است علم حق تعالی

با آنچه زرد ایشان است که تبلیغ رسالات کرد بجهت تغییر و تقصیر و اخلاصی کل شیء عَدَدًا اود است
 است خداست تعالی شمار همه چیزها را و نظر باشد باران را و رگیب بیابان را و او کفک دریاها
 را و احوال بندگان را انقیاب مومن این است که با ادب باشد و از مخالفت حضرت او پر حذر

باشد تا بقوت او گرفتار نگردد

سُوْرَةُ الْمُرْتَمِلِينَ سُبْحَانَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَهُوَ عَزِيزٌ رَوَّادٌ فِي مَهَاوِلِ الْعَالَمِ

یا ایها المرتمیلین! ای مرد جاسم بنحو پیچیده و قلیل است بلباس پیغمبری قم اللیل
 بر خیز و شب و شب را بیدار دار و نماز بگذار و قرآن بخوان و ذکر بگو ای ایها المرتمیلین! مگر آنکه
 از شب که آن اندک نصفه نیمه شب باشد آنقض صند یا کم کن از نیمه شب قلیلند
 تا دو دانگ شب اَوَزِدْ عَلَیْهِ یا زیادت کن بر نیمه شب تا مقدار چهار دانگ او را اختیار اند
 و این که بیدار باشد نصف را که سه دانگ باشد یا کم تر از نیم شب که دو دانگ باشد یا زیادت
 بروی که چهار دانگ باشد و سبب نزول این آیت آن بود که چون وحی آمد ترسید
 رسول علیه الصلوة والسلام که دیوانه شود و گفت ز طوفانی یعنی در جهنم پیچید مرا جبرئیل علیه
 و گفت یا ایها المرتمیلین! و منزل در اصل منزل بود و تا از ابدال کردند او غم کرده شد
 منزل شد بدو شد بدلیل ظرف قم نصفه بدل منه چون این آیت آمد مصطفی صلی الله علیه
 و سلم بایاران بیدار می بودند در شب و نماز می گذاردند چون دشوار بود دانستن نیمه شب
 و دو دانگ شب و چهار دانگ شب همه شب بیدار می بودند از ترس آنکه تقصیر نه شود در
 فرمان تا پایبندگی شان و رم کرد و رنگ های روست ایشان زرد گشت حق تعالی این حکم را
 از ایشان برداشت و پنج وقت نماز بر ایشان فریضه شد و در حدیث آمده است که هر که نماز
 خفتن و نماز با مداورا جماعت بگذارد ثواب کسی یا بد که همه شب بیدار بوده باشد و نماز کرده
 باشد و بیک قول تا یک سال فرض بود و بقول دیگر تا ده سال و بر رسول علیه السلام تا
 آخر عمر فرض بود بیک قول و بقول دیگر نفل بود و نزدیک اهل سلوک شب بیدار بودن و

و قول تا بقول
 سُبْحَانَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 وَهُوَ عَزِيزٌ رَوَّادٌ
 فِي مَهَاوِلِ الْعَالَمِ
 نماز در جمیع روزها
 و شبها و در هر حال
 نماز و در هر حال
 نماز

و در نماز رکعت نماز میماند شب گذاردن ستمب است از اول شب و یا آخر شب نیز آمده است
 و در نماز شب فضائل بسیارست چنانکه در احادیث آمده است خداست تعالی همه را توفیق
 بخشد وَ ذَقِيلَ الْقُرْآنِ تَرْتِيلًا و آهسته خوان قرآن را یعنی با دانه حروف و نگاہ پشت
 و قوف ترتیل آهسته و کشاده خواندن و در حدیث آمده است که قرآن خوان را در روز قیامت
 گفته شود که در بهشت درآورد قرآن میخوان با هستگی و بدرجهایک بهشت بر میر و چنانکه در دنیا
 می خواندی که آخرین درجه تو باز سپین آیت باشد که بر خواندی و بعد آمدن مسعود گفت
 رضی الله تعالی عنده که قرآن را با هستگی بخوانید و زود زود بخوانید چنانکه شعر را می خوانید
 و بایستید در موضع عجایب و سه و دها را حرکت و بید یعنی به وعده و وعید و اها را تحرک
 سازید و وعید شما نباشد که زود سوره را تمام کنید و این فقیر میگید بیکر چون در جمله فخره
 بخار و درآمد و از شهر هرات آمده بودم در منزل فتح آباد متذکر قبر حضرت سینت الحق
 و الدین الباخزمی رحمه الله علیه مجر بود در آن می بودم شب بخاطر آمدن بام علم از
 علمها مشغول شوم حضرت متعطف صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم که قرآن می خواند
 آهسته آهسته بخاطر آمدن که چرا آهسته میخواند باز هم در خواب بخاطر رسیدن که وَ ذَقِيلَ الْقُرْآنِ
 تَرْتِيلًا در حق ایشان است و باین اشارت بقرات تفسیر قاضی ناصر الدین بیضاوی
 قیام نموده اند و باین رویا می معامله در سنه اثنین و ثمانین و سبعمائة و بر سبب
 این امتثال و اشتغال به تفسیر فوائد بسیار حاصل آمد و معانی قرآن بر برکت اشارت
 مصطفوی علیه افضل الصلوات و اکمل التیمات خبط شد و بعد برین اوقات حضرت شیخ العالم
 شیخ سیف الدین رحمه الله علیه را در خواب دیدم مرا گفت بگو لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ
 لا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
 اِنَّا سَمِعْنَا لِقَىٰ عَلَيْنَا فَحَىٰ لَا نَبِيَّ اِلاَّ مُحَمَّدٌ وَ اِنَّا سَمِعْنَا لِقَىٰ عَلَيْنَا فَحَىٰ
 مَعِ فَرَسِيمِ بَرْتُو كَتَابَهُ كَدُو سِ كَهَابَهُ بَزْرَكِهِ هَسْتُ وَ كَرَانِ سَبْرَكَ فَرَانِ وَ مَسَافِقَانِ

یا کتابی که در وی معانی و دقائق و حقائق بسیارست و سبک و بے معنیست یعنی شب
 بیدار باش و در کار باش و در خواندن قرآن و رسانیدن فرمان و حکم رحمان هشیار باش
 که ما ترابکار بزرگ رسانیدیم و پیغمبری و عزت و سروری مشرف گردانیدیم و این در
 اول نبوت بود نصیب در ویش و مرید صادق اینست که شب بیداری را شعار خود
 سازد و به تلاوت قرآن و ذکر بسیار مشغول باشد تا شایسته بارگرا و ولایت و ارشاد گرد
 بار درین درگاه بمقدار بارست و از عزیزان نقل است که میگفتند که هرگاه سه دل جمع
 شوند کار بنده بر آید دل شب و دل قرآن که نرس است و دل مومن از نائیه الکیل
 بدرستی که برخواستن در شب از خواب هیچ آسند و طاعت ترست بر نماز کنند و از به
 ایستادن الوطی کعب پاسب بر زمین نهادن یعنی ایستادن در شب و نماز گذاردن بعد
 خواب سخت ترست از نماز گذاردن روز اگر و طاعت خوانی معنی این باشد که نماز در شب
 موافق ترست یعنی دل با گوش و چشم و زبان موافق ترست در نماز شب از نماز روز
 چون در شب خلق آرمیده اند و شغله نیست حال آنکه در نماز شب حضور دل بیشتر است
 از نماز روز. عَمَّا قَوْمٍ يُمِيزُونَ و رست ترست از جهت گفتار یعنی قرآن خواندن در نماز
 شب بحضور دل نزدیک ترست و اسرار قرآن خواندن در شب بیشتر میدامی شود و وقیل
 نَائِيَةً آيِلُ سَاعَتِهِنَّ شَبَّ وَقِيلَ تَنْ خَيْرٌ مِنْ شَبَّ فَعَلَى الْاَوَّلِ الْمُنَاشِئَةِ مَصْلُ
 كَالْعَافِيَةِ وَعَلَى التَّانِيِ اسْمُ فَاعِلٍ مِنْ نَشَأَتِ الْعَابَةِ اِذَا ظَهَرَتْ فِي آيَةِ
 اِشَارَتِ فَضِيْلَتِ نَمَازِ شَبَّ هَيْتَ چنانکه در حدیث آمده است که قال النبی صلی الله علیه
 و سلم علیکم بقیام اللیل فانه داب الصالحین قبلکم و قربة الی ربکم
 و مکفورة للسیئات و منهاة عن الاثمة و در فضیلت نماز شب احادیث بسیارست
 اِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيْلًا بَدْرَسْتِ که ترا سه غم در روز آمد و شد در راز است و
 شغولی و تصرف در کار است بسیار چون تعلیم شرایع و احکام اسلام و دست نهادن و جهاد و غیره

در خواب بیدار باش و در کار باش و در خواندن قرآن و رسانیدن فرمان و حکم رحمان هشیار باش
 که ما ترابکار بزرگ رسانیدیم و پیغمبری و عزت و سروری مشرف گردانیدیم و این در اول نبوت بود نصیب در ویش و مرید صادق اینست که شب بیداری را شعار خود
 سازد و به تلاوت قرآن و ذکر بسیار مشغول باشد تا شایسته بارگرا و ولایت و ارشاد گرد بار درین درگاه بمقدار بارست و از عزیزان نقل است که میگفتند که هرگاه سه دل جمع
 شوند کار بنده بر آید دل شب و دل قرآن که نرس است و دل مومن از نائیه الکیل بدرستی که برخواستن در شب از خواب هیچ آسند و طاعت ترست بر نماز کنند و از به
 ایستادن الوطی کعب پاسب بر زمین نهادن یعنی ایستادن در شب و نماز گذاردن بعد خواب سخت ترست از نماز گذاردن روز اگر و طاعت خوانی معنی این باشد که نماز در شب
 موافق ترست یعنی دل با گوش و چشم و زبان موافق ترست در نماز شب از نماز روز چون در شب خلق آرمیده اند و شغله نیست حال آنکه در نماز شب حضور دل بیشتر است
 از نماز روز. عَمَّا قَوْمٍ يُمِيزُونَ و رست ترست از جهت گفتار یعنی قرآن خواندن در نماز شب بحضور دل نزدیک ترست و اسرار قرآن خواندن در شب بیشتر میدامی شود و وقیل
 نَائِيَةً آيِلُ سَاعَتِهِنَّ شَبَّ وَقِيلَ تَنْ خَيْرٌ مِنْ شَبَّ فَعَلَى الْاَوَّلِ الْمُنَاشِئَةِ مَصْلُ كَالْعَافِيَةِ وَعَلَى التَّانِيِ اسْمُ فَاعِلٍ مِنْ نَشَأَتِ الْعَابَةِ اِذَا ظَهَرَتْ فِي آيَةِ اِشَارَتِ فَضِيْلَتِ نَمَازِ شَبَّ هَيْتَ چنانکه در حدیث آمده است که قال النبی صلی الله علیه
 و سلم علیکم بقیام اللیل فانه داب الصالحین قبلکم و قربة الی ربکم و مکفورة للسیئات و منهاة عن الاثمة و در فضیلت نماز شب احادیث بسیارست
 اِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيْلًا بَدْرَسْتِ که ترا سه غم در روز آمد و شد در راز است و شغولی و تصرف در کار است بسیار چون تعلیم شرایع و احکام اسلام و دست نهادن و جهاد و غیره

پس در شب بیدار باش و قرآن بخوان و راز بگو بحضرت رحمان چون روز فرصت پیشتر
 نداری در شب عبادت کن پنهان و درین آیت اشارت است که محل نماز شب
 است عذر تقصیر روز در شب باید خواست بپیت گزنداری روز تو پر و است ما +
 شب بیا یا شب تارت نمم + و در حدیث آمده است از صحاح سنه انه قال النبی
 صلی الله علیه و سلم یُنزل ربنا تبارک و تعالیٰ کل لیلة الی سماء الدنیا
 حین یتقی ثلث اللیل الاخر ثم یتقبل من یدعو فی فاستجیب له من یتسئل
 فاعطیه من یتسئل فی فاعفراه و فی روایة المسلم ثم یسط یدیه
 و یقول من یقرض غیر عدو و مد و لا ظلم حتی یتفجر الفجر و قال النبی صلی
 الله علیه و سلم ان فی اللیل ساعة لا یوافقها رجل مسلم یسأل الله
 فیها خیرا من الدنیا و الآخرة الا اعطاه ایاه و ذلك کل لیلة من المصلح
 حضرت شیخ جنید راحمة الله علیه در خواب دیده پرسیده شد که حال چیست جواب گفت
 که تاهت العبارات و فنیة الاشارات و ما نفعنا الا رکعات رکعناها فی
 جوف اللیل یعنی فائده ذکر و ما تعریفیات و تصنیفات و تصوف مگر فائده که و ما را
 چند رکعت نماز که در اول شب گذارم و قبل بدرستی که ترا در روز وقت قبول است پس
 بروز راحته بگریه تا شب بیدار توانی بود فعلی هذا السبع النعم و علی الاول السبح
 السیر اسراعا و الاقبال و الابدبار فی الامور و منه السباحة فی الماء لان
 فیها اضطرابا و اقبالا و اودبارا یکے از اکار گفته است که من هرگز در سفر و حضر
 قیلوله را نماندم تا در شب بیدار تو انم بود و نقل چنین آمده است که حضرت رسول صلی
 علیه و سلم همه کارهای خانه خود کرد و از پیر این گفته شد که ترا در روز کار بسیار است
 و روزی حضرت علیه السلام در خانه درآمد و عایشه رضی الله عنهما نان می پخت حضرت
 گفت یا عایشه ترا یاری دهم پاره خمیر گرفت و نان سائند در تنور بست همه نانها پخت

له در خبر است از عایشه رضی الله عنهما که گفت حضرت صلی الله علیه و سلم در خواب دیده پرسیده شد که حال چیست جواب گفت که تاهت العبارات و فنیة الاشارات و ما نفعنا الا رکعات رکعناها فی جوف اللیل یعنی فائده ذکر و ما تعریفیات و تصنیفات و تصوف مگر فائده که و ما را چند رکعت نماز که در اول شب گذارم و قبل بدرستی که ترا در روز وقت قبول است پس بروز راحته بگریه تا شب بیدار توانی بود فعلی هذا السبع النعم و علی الاول السبح السیر اسراعا و الاقبال و الابدبار فی الامور و منه السباحة فی الماء لان فیها اضطرابا و اقبالا و اودبارا یکے از اکار گفته است که من هرگز در سفر و حضر قیلوله را نماندم تا در شب بیدار تو انم بود و نقل چنین آمده است که حضرت رسول صلی علیه و سلم همه کارهای خانه خود کرد و از پیر این گفته شد که ترا در روز کار بسیار است و روزی حضرت علیه السلام در خانه درآمد و عایشه رضی الله عنهما نان می پخت حضرت گفت یا عایشه ترا یاری دهم پاره خمیر گرفت و نان سائند در تنور بست همه نانها پخت

وَأَنَّ نَانَ نَمِي نَحْتِ هَائِشَةَ لَفْتِ يَارَسُولَ اللَّهِ مَهْ نَانَ نَحْتِ وَنَانَ شَمَانِي نَحْتِ لَفْتِ يَا هَائِشَةَ
 دَسْتِ مَن بَرُوسِ رَسِيدِهِ هَسْتِ آتَشِ بَرُوسِ كَارِنِي كُنْدَا مِيدَارِيمِ كِه هَر چِنْدِ كُنْدَا هَكَا
 فَا مَدُوسْتِ مُحَمَّدِ مِصْطَفَىٰ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَارِيمِ حَقِّ تَعَالَىٰ مَا رَا زِ آتَشِ دَوْنِ نِكَاهِ
 بَمَنِهِ وَ كَرَمِهِ وَ إِذْ كَرَأْتُمْ سَرَاتِكُمْ وَيَا دُكْنَ نَامِ بَرُورِ دُكَارِ خُودِ رَا وَ تَبْتَئِلِ إِلَيْهِ نَبْتِيَّةً
 هَم بَرِ زِ خَلْقِ بُوِي بَرِيدِنِ يَعْنِي جَزِ دُوسْتِي وَسِ دَر دِلِ بِي سَجِ دُوسْتِي دِگِرِ مَدَارِ بِي سَتِ
 زِ غَيْرَتِ خَائِنَةُ دِلِ رَا زِ غَيْرَتِ كَرْدِه اَمِ خَالِي ۶ كِه غَيْرَتِ رَامِي شَائِدِ دَرِينِ خَلُوقِ تَسْمَارِ سَتَرِنِ ۶

هرگز نشود حقیقت وقت تو خوشش	ر با سعی تا در زرنی بهر چه داری آتش
کامند ریگدل و دوستی ناید خوشش	ما را خواهی خطی به عالم درکشش

و این معنی را اهل سلوک نفی ماسوی الله میگویند و این معنی بکثرت ذکر حاصل آید و بتجرب
 از لیه و خدمت شیخ کامل مکمل بیت بی عنایات حق و خاصان حق ۶
 گر ملک باشد سیاهستش ورق ۶ و بیک نظر مبارک شیخ که محبوب حق و مجذوب
 مطلق باشد چندان تصفیه و تخلیف ظاهر و باطن حاصل آید که بانواع عبادات ظاهری
 حاصل نیاید بیت آنکه به تبریز دید یک نظر شمس دین ۶ طعنه زند
 بر دهم سفره کند بر چیل ۶ حضرت مخدومی خواجه ما رحمته الله
 علیه می گفتند که ما فاضل انیم ما را به فضل خود قبول کرده است و این
 بیت را می گفتند بیت آنرا که در پذیرد محبوب و لاله ۶ و او را چه حاجت آید رنج چهار پایه
 اللَّهُمَّ ادْرُقْنَا مِنْ جَذْبَاتِكَ مَا يَلْبِغِي بِكَوْمِكَ قَيْلِ تَبْتِيْلَا مَسْكَانِ تَبْتِيْلَا
 لِأَنَّ الْمَعْنَى بِتَلِ نَفْسِكَ تَبْتِيْلَا رَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ أَيْ هُوَ رَبُّ الْمَشْرِقِ
 وَالْمَغْرِبِ وَ سَيِّتِ آفْرِ دِي كَارِ جَاءَ بِرَأْمِنِ آفْتَابِ وَ جَاءَ فَرُوشْدِنِ آفْتَابِ
 لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَيْتِ سِيحِ خُدَائِ جَزَاؤُ فَاتَّخِذْهُ وَ كَيْلَا هَكْسِ بَغِيرِ أَوْ كَارِ سَارِ خُودِ
 يَعْنِي كَارِ هَيْ خُودِ رَا هَمِ بَرُوسِ بَمَنْدَارِ الْقَوَاعِ تَبْرِوْفِ الْبَسَاءِ خَبْرِ مَبْدَا مَجْذُوفِ وَ كَبْرِهِ

بیدار من در بک فی قواله تعالیٰ واذکوا سمع ربک وکیل بید که تو انا باشد تا کار با و کند
و این در حقیقت جز حضرت عزت جلت قدرته رانیت بدانکه از اول سوره تا این جا
اشارت بمقامات سلوک است اول خلوت در شب بعد از شغال بقرات قرآن و ذکر
رحمن بعد از نفی ماسوائے الله بعد توکل بخالق آسمان و زمین حضرت خواجہ محمد سیف باب

قطعہ	ہر کہ خواہد تا شود ابدال حق	چار چیزش کرد باید اختیار
	خاموشی و جمع و عزلت راز خلق	بودنش بیدار در شبہائے تار

باز اشارت کرد بمقام اعلیٰ کہ آن صبر است در بلا و جفاے اعدا و بریدن از ایشان
اگر چه باشند خویشان پس گفت جل جلالہ **وَاصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُوْنَ** و صبر کن ای
محمد بر آنچه می گویند کہ افراں ترا ساحر و شاعر و مجنون میگویند و تو دوست مانی و ماز
نگاہ میدار بر چنانکہ ما را وکیل گرفته و کار بگاند شدیم خود اگر ہمہ عالم تو خصم شوند بر باعی

زان جا کہ جمال و جاد جانانہ ماست	عالم ہمہ در سپناہ جانانہ ماست
ما را چه از آنکہ عالمے خصم شوند	پیش و پس ماسپاہ جانانہ ماست

وَاصْبِرْ لَهُمْ صَبْرًا جَدِيدًا و بر از ایشان بریدن میگویند تعرض بجواب ایشان کن و بکنگ
ایشان مشغول شو این آیت بآیت سید کہ **اقْتُلُوا الشُّرُكِيْنَ** خصوصت نصیب و پیش آینت
کہ از مشکران تحمل کند و بار طاعت بگشد تا عاقبت عاقبت یا بدرباعی و عشق تو من بار طاعت بگشتم
در شبکم این عهد عزامت بگشتم کہ عمر وفا کند جفا ہائے ترا نہ ہارے کہ از آنکہ تا قیامت بگشتم
روزے این فقیر را در دنیا فند پیدا شدہ بود قبضے بود کہ هیچ قبضے نہ میرسد و در رفتن
بر پیش شیخ نکاسلی سے بود و در سہ بدرس مشغول بودم شخصی از در آمد و کاغذ
پارہ بمن داد و رے این بیت بود **جد و جہدی در من پیدا شد حضرت خواجہ مامی**
فرمودند رحمۃ اللہ علیہ کہ مدت پنج ماہ در بیا با نہا تیرے بودم و قبض عظیم دہشتم
در شہر بخارا آدم گفتم این در در اہ من نمی کشاید در پیش مخلوقے روم و خدمت حکام

بجای آنکه بر در مسجد محله دیدم چیزی نوشته اند کفعم قال بمن این باشد چون دیدم این بیت نوشته بود بیت اس دوست یاک ما ترا ایم + چه گانه مشوک است شنایم چه فریاد و از من بر آمد و رو به پریایان نهادم بعد از آن قبض عظیم پیدا شد تا پنج شبانه روز بدشت سبحان من بتجلی صورتی با حیاته بالقبض و الافصال و صورتی بالبسط و الوصال بیت هم رویت خوش هم رویت خوش هم پیچ زلف و هم قفای هم شیوه خوش هم شیوه خوش هم لطف خوب و هم لقا چه وَ ذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ اس مع للمكذبين یعنی بگذر مرا از محمد باین کافران که ترا دروغ گو می دارند اولی النعمه که با سایش و نعمتها اند یعنی تو نگرانند و متکبرانند این آیت از برای امتی حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم آمد وَالْمُكَذِّبِينَ يَحْتَلُونَ ان يكون مفعولا لهم و يَحْتَلُونَ ان يكون مفعولا معه وَ هُمْ قَائِلُوا وَ هَمَلَتْ وَ هِ ايشان را اندک یعنی تا وقت مردن ایشان و آن اندک بود و این در حق کلانتر تشریح بود که در جناب بدرشته شدند النعمه بالفقه النعمه و بالکسر المال والغناء وبالضم المسرة شاد شدن پس بیان کرد عذاب ایشان را در قیامت که چگونه خواهد بود و گفت جَلَّ جَلَالُكَ لَكَيْدًا نَكَالًا بد رستی که نزد ماست در روز قیامت از برای کافران بنده و غلبه ما سران و حججهما و آتش سوزان و طعاما اذا غصبه و خوردن گاوگیر و آن چون خار زقوم است و ضریع و غسلین و عندا ابائهم منکر در دناک و آن آتش دوزخ است نعوذ بالله من ذلك و در حدیث آمده است که چون دوزخیان خوردنی بخورند در گلو می ایشان سخت شود باند صد سال نه فرود و نه برآید چون حضرت مصطفی صلی علیه و سلم این را بخواند سهوشش شد امام حسن بصری رحمه الله روز و میداشت چون نمازش طعام پیش آوردند این آیت در خاطر او گذشت تا سه شبانه روز طعام نخورد و چون شب چهارم شد باز همین آیت بخاطرش آمد گفت که طعام را برگریه و در گریستن شد فرزندان را

بجای آنکه بر در مسجد محله دیدم چیزی نوشته اند کفعم قال بمن این باشد چون دیدم این بیت نوشته بود بیت اس دوست یاک ما ترا ایم + چه گانه مشوک است شنایم چه فریاد و از من بر آمد و رو به پریایان نهادم بعد از آن قبض عظیم پیدا شد تا پنج شبانه روز بدشت سبحان من بتجلی صورتی با حیاته بالقبض و الافصال و صورتی بالبسط و الوصال بیت هم رویت خوش هم رویت خوش هم پیچ زلف و هم قفای هم شیوه خوش هم شیوه خوش هم لطف خوب و هم لقا چه وَ ذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ اس مع للمكذبين یعنی بگذر مرا از محمد باین کافران که ترا دروغ گو می دارند اولی النعمه که با سایش و نعمتها اند یعنی تو نگرانند و متکبرانند این آیت از برای امتی حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم آمد وَالْمُكَذِّبِينَ يَحْتَلُونَ ان يكون مفعولا لهم و يَحْتَلُونَ ان يكون مفعولا معه وَ هُمْ قَائِلُوا وَ هَمَلَتْ وَ هِ ايشان را اندک یعنی تا وقت مردن ایشان و آن اندک بود و این در حق کلانتر تشریح بود که در جناب بدرشته شدند النعمه بالفقه النعمه و بالکسر المال والغناء وبالضم المسرة شاد شدن پس بیان کرد عذاب ایشان را در قیامت که چگونه خواهد بود و گفت جَلَّ جَلَالُكَ لَكَيْدًا نَكَالًا بد رستی که نزد ماست در روز قیامت از برای کافران بنده و غلبه ما سران و حججهما و آتش سوزان و طعاما اذا غصبه و خوردن گاوگیر و آن چون خار زقوم است و ضریع و غسلین و عندا ابائهم منکر در دناک و آن آتش دوزخ است نعوذ بالله من ذلك و در حدیث آمده است که چون دوزخیان خوردنی بخورند در گلو می ایشان سخت شود باند صد سال نه فرود و نه برآید چون حضرت مصطفی صلی علیه و سلم این را بخواند سهوشش شد امام حسن بصری رحمه الله روز و میداشت چون نمازش طعام پیش آوردند این آیت در خاطر او گذشت تا سه شبانه روز طعام نخورد و چون شب چهارم شد باز همین آیت بخاطرش آمد گفت که طعام را برگریه و در گریستن شد فرزندان را

ز قنند و شیخ ثابت یافعی را و بعضی یاران ویرا خبر کردند تا آمدند و بسیار الحاح کردند تا یک
 پیاله شربت آب خورد و النکل بند و قیل غله های گران و الا نکال جمعه و الغصه
 گرفتن طعام در گلو و قیل گلوگیر تویمه توجف الارض و الجبال بد رستیکه این کافران
 را زودمانند هست و عذابهاست در روزیکه بنجد زمین و کوهها از برای سختی آن روز که
 قیامت است و كانت الجبال کیتباً هیللاً و باشد در آن روز کوهها همچون ریگ
 روان فروریخته المهیل فروریختن یوم طرف لما فی الدینا من معنی الفعل
 ای ثبتت ذلك العذاب لکفار یوم توجف الارض الا لایة انا ارسلنا
 الیکم رسولاً شاهد اعلیکم بد رستیکه ما فرستادیم سوسه شما اهل کیم پیغمبر
 بزرگ یعنی محمد علیه الصلوة والسلام گواه بر شما در روز قیامت کما ارسلنا الی
 فرعون رسولاً فرستادیم بسوسه فرعون رسول یعنی موسی علیه السلام را
 فعصى فرعون الرسول پس بے فرمان شد و سرکش فرعون رسول ما اقلخذنا
 اخذاً فریاد پس گرفتیم ما فرعون را بگرفتیم سخت القبیل گران و ناگوارنده یعنی
 غرق کردیم فرعون را با شکرش در آب دریا و پیغمبر خود را یاری دادیم پس اهل
 مکه اگر شما ایمان نیاورید شمار این عذاب کنم در دنیا و آخرت نصیب تو این است کپس
 پیغمبر خود کنی و تمامی بدعتها را بگذاری و اگر نه بعد از بتلا شومی تحق ذباً لله من ذلک
 فكيف تتقون پس چگونه پرهیزید از عذاب قیامت و یکجا حصاری شوید ان کفرتم
 اگر کافر شوید و ایمان نیارید تو صارا روزی در یعنی در روزیکه تجعل الی لکان شیبیا
 بگرداند که دکان را پیران و سفید سران الشیب جمع الا شیب یوماً مفعول به
 لتتقون و لیس بظرف لکفر تمه ای صتم علی الکفر فی الدنیا فكيف تتقون
 فی یوم القیامة من العذاب یعنی نهائے بسیار و اندوه بی شمار باشد در روز قیامت تا آنجا
 که دکان از ترس آن پیران شوند و این بر حقیقت باشد و یا بر سبیل مجاز یعنی پیر گردانیدن

به اکثر کتب تفسیری در ذوقان و در سائفا و سمران الشیطان و تعذیب الشیطان زجنت
 در بیان لغات کتب کلامیه بسیار و کلامیه است موسی است ۱۲

در وقت حیات پیران خود را است که در است کلمه ازون و موسی شهر بود و است

که دوکان را کنایت باشد از بسیاری غم و اندوه هر دو گفته شده است و در حدیث آمده است
 که فرمان شود مرا دم را که بهشتی را از دوزخی جدا کن از فرزندان خود آدم گوید آبی از
 ایشان چند بدوزخ فرستم فرمان آید که از هزار یکی را به بهشت فرست و باقی را بدوزخ
 آن وقت طفلان پیر گردند و مردم همچون مستان بے خبر گردند صیحه گفتند یا رسول
 الله حال ما چه باشد رسول علیه السلام گفت امید میدارم که یکی از شما باشد و هزار را با جوج
 و ما جوج باشد و امید می دارم که نیمه بهشتیان شما باشد صیحه پشیمان شدند و تکبیر و حمد
 و ثنا گفتند مرحق تعالی را رسول علیه السلام گفت شما همچون یک تار موس سفید هستید
 در فرخ شاخ سیاه و باقی کافران باشند و در کثافت آورده است که شخصی شب بخواب
 رفت جوان و سیاه موس بود فردا از خواب برخاست پیر و سفید موس شده از وس
 پرسیدند که چه بود ترا گفت قیامت را در خواب دیدم و غذا بهائے او را دیدم بر سیدم
 و از ترس آن پیر شدم و بقول بعضی این بچگان که پیر شوند حرام زادگان باشند و بقول
 بعضی فرزندان کافران باشند باز صفت دیگر قیامت را بشنو که فرمود **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ**
أَسْمَانَ تَتَكْفَمُونَ روزی از بهیبت قیامت آسمان ترگانه شود با وجود چپان
 بزرگی اسه فرزندان آدم تو با وجود این ضعیفی دانی که حال تو چه باشد **كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا**
 و هست و عده این روزی و عده الله تعالی به آمدن این روز کرده شده که البته خواهی بود
 بے شک **إِنَّ هَذَا يَوْمٌ كَبِيرٌ** بد رستیکه این آیتها که درین سوره است پند و وعظ و
 نصیحت است مخلق را **فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ إِنَّمَا كَانَ وَعدَ اللَّهِ لَكُمْ هَذَا**
 خود راست یعنی ایمان آورد و عمل صالح کند چون صحابه این آیتها بے با ترس را شنیدند
 در بندگی کردن کوشش بسیار کردند تا رنجور شدند حضرت حق تعالی بر ایشان رحم کرد و بسبب
 کرد کار بر ایشان **إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ**
وَدُلَّافَةً مین الذین معک بد رستیکه خداست تو اس محمد می دانند که تو بر سحر بر نماز گذارند

بازرگانه بمنزل جهاد است چون هر دو را خدای تعالی جمع کرده و اَقْبِمُوا الصَّلَاةَ
 و بیایه دارید نماز را یعنی بگذارید نماز را و ترک مدعیه و اَقْوُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة مال
 را و اَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا و وام بدهید خدای تعالی را و ام دادن نیکو یعنی
 صدقه بدهید با خلاص و قرض گفت صدقه را تا بنده حریص باشد بدون صدقه
 و امیدوار باشد بر یافتن ثواب از خداوند و باب عجب حاله که همه عالم ملک و ملک
 و حضرت جل جلاله از برائے بندهگان فقیر خود و ام می طلبد نصیب مومن این است که
 گدایان را با نیک نژاد و چیزه بد ایشان بدمشاید که آن گدای خاص الله تعالی باشد

مشومی

برتر از کرسی و عرش اسرار او

شیأ الله شیأ الله کار او

انبیاء هر یک همین فن میزنند

خلق مفلس گردید ایشان میزنند

بر در و لها هم مردم هر زمان

نعمه او اقروضوا الله می زنند

وَمَا تَقْدِرُوا إِلَّا أَنْفُسَكُمْ فَخِذُوا بِهَا وَهِيَ خَيْرٌ مِمَّا يَشْتَرُونَ
 و طاعت تجدد و عِنْدَ اللَّهِ بَيِّنَاتٌ لِمَنْ رَزَقَهُ مَالًا لِيَنْفِقَ
 آن را بشمار سازد هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمَ أَجْرًا این پیش فرستادن نیکی بهتر است شمار
 از بخیلی کردن و مال را از برائے میراث خوار گذاشتن و بزرگ تر است از روزه جزو یعنی
 مال که صدقه کنی ترا بهتر است و ثواب او بزرگ تر است از انال که بگذاری یکی راده و ده
 هفت صد و ده بار هفت صد را که هزار و چهار باشد هُوَ خَيْرٌ مِنَ الْفَصْلِ خَيْرٌ مِمَّا يَشْتَرُونَ
 ثانی تجدد و اولها و كَذَلِكَ الْعَظِيمُ اجْرَامِيذًا وَسْتَغْفِرُوا لِلَّذِينَ
 خواهید خدای تعالی را اِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ هر چه بد رستیکه خدای تعالی نیک آفریند
 است از گناهان و نیک بخشاینده بد کرداران است نصیب مومن این است که نو سید
 نه باشد هر چند که گناه دارد و بیت کرم بین و لطف خداوند گار که گنبده که دست او شمسار
 گفت غفورم بیا فرزند گناه است را و رحیمم که رحمت را شمار تو سازم بیت

نپارم هیچ گونه توشه نراه | بجز لا تقنطوا من رحمة الله

اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنَا حُرُومًا بِرَحْمَتِكَ

سُورَةُ الْمُدَّثِرِ قِيَمَةً بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهُوَ مَحْسُوبَةٌ فِيهَا اَلْوَعْدُ

یا ایها المدثر اے مرد جامه بر خود چیده قسم فانی ذر بر نیز و پس بیم کن خلق
و تبرسان از خداست تعالی الا صل شد ثر بود و بر قول بعضی از مفسران این اول
سوره بود که وحی آمد آن چنان بود که رسول علیه الصلوة والسلام پیش از وحی بکوه جبر
میرفت و در غار سے بود چون توشه نمادی بیامدی به شهر و توشه بردی تا روز سه
آواز بشنوید از هوا نظر کر تخته دید از زر بر روسته شخصی دید با جمال منور نشسته است
ومی گوید یا محمد انت رسول الله و انا جناب ربی بل ان حضرت علیه السلام
بر رسید و به خانه آمد و گفت که من می ترسم که دیوانه شوم خدیجه رضی الله عنها گفت
که تو هرگز دیوانه نشوی که همیشه راست می گویی و همان را نیک میداری و بخوشیان
نیگونی من کنی گفت بر سر من آب بریزید چون آب ریختند جامه مرا بر چمید و سر بنهاد
و جبرئیل علیه السلام آمد و این آیت را آورد یا ایها المدثر قسم فانی من و

ربک فیکبر و پروردگار خود را بزرگی یاد کن و نیایک قطمیز و جامه های خود را پاک و قیل
خود را پاک قیل دل خود را کفر و معصیت و محبت نیا تا ملاقات خاعت یابی یا الرجز فانهج و از غذا
پس بر وقیل از زبان وقیل از شرک وقیل از جهل گناهان الرجز بالضم و بالکسر النجات
المهجر بیدن از کس و لا تمنن تستکفون یعنی چیزی بده به کسی تا بیشتر بتانی و
این حکم خاصه محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم باشد فاما است رار و ابا باشد چون او مخصوص

عنه و من الغفران من جنات
اصحابه الله تعالی و اهل
عشاد من جنات و
عشاد من جنات و
صنات و در نام و در
بعد از این حدیث
بر سر راه و در حدیث
اعطاه الله تعالی بعد من
من قولی سوره المدثر
صلواته علیه و سلم و قال
عنه و من الغفران من جنات

بود بکار اخلاق و تمیل مست منه بطاعت حق تعالی بسیار می که هر چند طاعت کنی شکر آنکه از نعمتهای او بجهائ نه توانی آورد **س** اے شکر نعمتهای تو چند آنکه نعمتهای تو ریاضی

بے تو صناعت را نتوانم کرد	احسان ترا شمار نتوانم کرد
گر بر تن من زبان شود هر موی	یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

و قیل عطاے مده که آن را بسیار داری و بر فقیران شمار کنی که من به تو چندین چیز دادم **وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ** و از برای خداے خود صبر کن در طاعتها و بلاها و محنتها و جفاها و کافران تا جزای ایشان بدهد و ترایاری کند **فَاِذَا انْقَرَضَ فِي النَّاقِرِ رِيسُ حِيَابِ مِيَا** شود در صورت **فَذَلِكَ يَوْمٌ عَسَىٰ يَكُونُ مَكِينًا** پس آن روزے باشد دشوار علی الکافرین **عَسَىٰ يَكُونُ مَكِينًا** بر نگر و نندگان نه آسان باشد آن روز یعنی بر همه خلق دشوار باشد و بر کافران از همه دشوار تر و رسول علیه السلام گفت که چگونه دل خوش باشد شما را و اسرافیل صور در دهان نهاده است و گره در پیشانی آورده و گوش نهاده است که فرمان شود تا صور در دهان گفتمند یا رسول الله چه باید گفت من مود که گوید **حَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ** و علی الله تو کلنا یکے از کبر، امامت می کرد در نماز با مداد و این سوره بر خواند چون آیت رسید **فَاِذَا انْقَرَضَ فِي النَّاقِرِ نِعْرَهُ** بزد و بنیقاد و جان را بحق تسلیم کرد **وَالنَّقَرُ** در میدان **النَّقَرُ** صور ذرئی **وَمَنْ خَلَقْتُ وَجِيْدًا** بگذار مرا اے محمد بان کس که آفریده ام او را تنها یعنی او را مال و مشر زندان نبود و یا من آفریدم و س را و با من هیچ کس شریک نبود در آفریدن او و **جِدِ** احوال من الفاعل و المفعول **وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا** و گزینیم ویرا مال بسیار زیاد شونده بازرگانه و کشاورزی و کلمه **مَشْرَانِ** و رسته گو سفندان و صد هزاران

و در بیان آنکه در آیه **وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا** ممدود یعنی ممدود و در بیان آنکه در آیه **وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا** ممدود یعنی ممدود و در بیان آنکه در آیه **وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا** ممدود یعنی ممدود

ورم دادیم و سه را و بنین شهوداً و دادیم و سه را پسران حاضر یعنی که بلو بودند
 در مکّه که از و غائب نشدند و بیک قول سیزده پسر داشت و قبول دیگرده و قبول
 دیگر هفت و این آیت در حق ولید بن مغیره لعنة الله علیک بود بعد از آن مال و کمر کشیدن
 گرفت تا همه نیست شد و نان از گدائی میخورد و پسرانش کشته شدند و مردند و معذرت
 که نمیدادند و گسترانیدیم یعنی بسیار کردیم نعمت دنیا را بر و سه بسیار کردنی شد یطمع
 آن آینه یقیناً باز طمع می کند که زیادت کنیم که لا چنانست که زیاده کنم بلکه مال و سه را
 کم کنم ای که کان لا یلتنا عنیداً بدرستی که این کافر بود در دلائل و حجج ما را و معجزات مصطفی
 صلی الله علیه و سلم را اگر گوش و سینه بنده آصیب تو این ست که انکار اهل حق نه کنی و او ای
 حق تعالی را دشمن نداری که به قهر الهی بتلاگردی مثنوی پس تو او خاشسته و چو چستی
 پر نزاع و با حسد با کبستی + بادم شیران تو بازی می کنی + با ملائک ترک تازی می کنی + قال
 النبی صلی الله علیه و سلم حکایتی عن رب العزّة من عادی و لیا فقد
 بارزنی بالمحادبة عذاب این دشمن و حال دوست را بیان کرد و گفت ساقی
 صعوداً هر آینه در سانش من که خداوند عالم بکوه دشوار بر آمدن در روز خ یعنی
 بفرمیش تا بکوه آتش بر آید هفتاد سال باید تا بر سر آن بر آید باز فرشتگان بر بنجیر
 بر بندش و از آن جا بنید از پیش بر بیایان برسد همچین عذاب باشد و سه را نعوذ بالله
 من ذلک الصعود کوه آتش سبب نزول این آیه آن بود که چون فرو آمد رسول
 لحسن تغزیر الکتاب من الله العزیز العلیم غافر الذنب و قابل التوب رسول
 الله صلی الله علیه و سلم در مسجد حرام درآمد کفار قریش نشسته بودند این سوره
 را بر ایشان خواند ولید بن مغیره نزدیک بود گوش داشت بار دیگر بر خواند ولید بر رفت
 در پیش کافران مکّه گفت والله که من از محمد چیز شنیدم که سخن او میان نیست و سخن

پریان نیست و آن را حلواته و طواته دیدم که هیچ سخن رانندیم و آن چیز نیست که هرگز زیادت خواهد شد کافران گفتند که ولید میبیل کرد بدین محمد علیه السلام چون و سه مسلمان شود همه اهل مکہ مسلمان شوند چونکه ریحانه قریش اوست یعنی بقول ایشان است ابو جهل عین نزدیک ولید برفت و گفت تو به طعام محمد و ابوبکر میبیل کردی و سه را سخت آمد در پیش کافران آمد و گفت که محمد دیوانه نیست و ساحر نیست و کاهن نیست و دروغ گو نیست از بهر آنکه این چیزها از او سه ندیده ایم پس فکر کرد که و سه جادو هست از بهر آنکه زن را از شوهر و پسر را از پدر جدا میکند و این چنین جادومی باشد کافران همه گفتند که راست میگوئی پس این آیت آمد وَ قَدْ رَوَانَدُ كَرْدَا رَحْمَةُ عَلِيهِ السَّلَامُ وَ قُرْآنَ رَا شَقِيْلَ كَيْفَ قَدْ رَثْمَهُ قَتْلَ كَيْفَ

قَدْ رَا پَسِ لَعْنَتِ كَرْدُ شَدُ دَا وَ چگونَه هَا ز لَعْنَتِ كَرْدُ شَدُ هَا دَا رَثْمَهُ نَظَرُ رَثْمَهُ عَبَسَ وَ لَبَسَ رَثْمًا دَبْرًا وَ اسْتَكْبَرَ پس بگرست پس روست ترش کرد و آزارنگ در پیشانی آورد و آزار است و عداوت پس روست گردانید از ایمان و بگریزد و گردن کشی کرد از پیروی کردن حق فقال إِنَّ هَذَا إِلَّا كَيْفَ تَوَلَّوْا شَرَّ پس گفت نیست این قرآن مگر جادو که محمد از کس میگیرد و روایت میکند از عجم چون در عرب جادوئی نیست إِنَّ هَذَا إِلَّا كَقَوْلِ الْبَشَرِ نیست این قرآن مگر سخن آدمی این ملعون اول دانست بزرگی قرآن را فاما بسبب ابو جهل و سخن و سه برگشت نصیب تو اینست که از دشمنان اولیای حق دور باشی و بایشان صحبت نماری کما ز شومی انکار ایشان اقرار ترا بزبان بنرد قطع

گرچه تو پاکیزه سازد و پلید اندک از ابرگر دانا پذیرد

با بدان محبت گیر و دور باش این چنین شمع جهانست آفتاب

با صداقتان و عاشقان حق تعالی صحبت دار تا از ایشان شومی بیست

صحبت مرذات از مردان کند

ابرگریان باغ را خندان کند

یا عاشقان نشین و همه عاشقی گزین
 یا آنکه نیست عاشق یکدم مشوق قرین

سخن کبرست که فرموده اند فرعون المنکر کما تقو من الاسد عذاب او را یاد کرد و گفت
 جل جلالک ما صلیتہ سقور زود باشد که ولید را در آرمیم و در وزخ و صا آذرتک
 ما سقور و تو چو دانی اے محمد که چسیت دوزخ کاتبی و کاتبی و کاتبی و کاتبی و کاتبی
 دوزخ از دوزخیان هیچ چیزے رانه گوشت را و نه پوست را و نه استخوان را چون نما
 باز پیدا شود لقا احه لکبشر سیاه کننده باشد این دوزخ پوست روے دوزخیان را
 همچون شب تاریک و یا پیدا شوند است این دوزخ مراد میان را یا پیدا بیندش یا
 سوزنده یا شد پوست آدمی را و شکنده باشد مراد استخوانهاے آنها را نعوذ بالله من
 ذلك لقا احه خبر مبتداء محذوف ای هی لواقه علیها تسعة عشر بر آن دوزخ
 باشد نوزده فرشته که ایشان را زبانی دوزخ گویند و جاء فی الحدیث ان عینهم
 كالبرق الخاطف و اسنانهم كصیاص البقر تلهب النار من افواههم یعنی
 چشمهاے ایشان همچون برق باشد و دندانهاے ایشان همچون شاخهاے فراخ شاخ
 گاؤ باشد و از دهن ایشان آتش بیرون می آید بین منکبی احد هم مسیور سنه
 میان دو کتف ایشان یک سال راه باشد بجوون اشعار هم و یکشند مو سیاه
 خود را بر زمین نزعست منهم الرحمة از دلهائے ایشان رحمت کشیده شده باشد
 یرفع احد هم سبعین الفایر میهم حیث اراد من جهتم از ایشان میزند
 در دوزخ هفتاد هزار کس را در هر کجا که خواهد احد هم قوت الثقلین هر یک
 از ایشان را قوت همه آدمیان و پریان باشد چون این آیت آمد ابو جهل گفت محمد
 میگوید که زبانی دوزخ نوزده اند شما برای ایشان غلبه می توانید کرد و کافری بقوت بود
 گفت من هفده تن را بس باشم ده تن را پر پشت و هفت تن را پر شکم و دو دیگر را شمایان

از آن دوزخ نوزده نفر را که در هر کجا که خواهد احد هم قوت الثقلین هر یک از ایشان را قوت همه آدمیان و پریان باشد چون این آیت آمد ابو جهل گفت محمد میگوید که زبانی دوزخ نوزده اند شما برای ایشان غلبه می توانید کرد و کافری بقوت بود گفت من هفده تن را بس باشم ده تن را پر پشت و هفت تن را پر شکم و دو دیگر را شمایان

کفایت کنید حق تعالی این آیت فرستاد: وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَسْلُوكًا وَمَا
نُكِرُوا اندیم و وزخیان را مگر فرشتگان و یک فرشته را بشما گماشتیم که ملک الموت است روح
 همه را بگیرد و اگر نوزده فرشته را قوت دهیم تا کافران را بدوزخ ببرد هیچ عجب نباشد
 بدانکه در تفسیر تیسرا از عبد الله بن مسعود روایت کرده است که گفت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 نوزده حرف است هر یک با ر با خلاص بگوید از نوزده فرشته عذاب خلاص یابد حکمت این
 که نوزده چرا گردانیدیم بیان کرد و گفت جَلْ جَلَالُهُ و مَا جَعَلْنَا عِدَّةَ نَهْمِهِ إِلَّا خَمْسَةً
لِلَّذِينَ كَفَرُوا و ما نه گردانیدیم شمار زبانیه را نوزده مگر از برای عذاب کافران تا در نیک
 افتند فاما مؤمنان ایمان بیارند با آنچه حق تعالی فرموده است یا مگر از برای آرمودن
 مرایشان را که ایمان می آرند یا نه اگر چه ما دانستیم که ایشان ایمان نخواهند آورد الْفِتْنَةُ
وَالْفِتْنَةُ وَالْفِتْنُونَ آرمودن و سوختن و عذاب کردن باز بیان فائده دیگر کرد و گفت
جَلْ جَلَالُهُ لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و نوزده یاد کردیم زبانیه را در قرآن تا یقین
 شود اهل توریت و انجیل را که قرآن کتاب سماوی است و راست است و درست است
 چون که در کتاب ایشان نیز چنین بود و يُكَذِّبُ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَانًا و ما افزون
 کنند این عدد مخصوص را که نوزده است مؤمنان را ایمان یعنی ایمان مؤمن برایشان
 زیاده شود یا افزون شود از ر و سه گردیدن أَلَا زِيَادًا افزون کردن و افزون شدن
 اصله الْأَزِيَادُ من الافعال و لَا يُؤْتَابُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ باز
 از برای تاکید فرمود ما در کتاب میفتند اهل کتاب و مؤمنان در حق بودن قرآن درست
 محمد علیه السلام وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضًا و ما بگویند منافقان که در دهنشان
 ایشان بیماری نفاق است و تَسْكُ وَالْكَافِرُونَ و کافران مَا آذَا آسَاءَ اللَّهُ بِهِمْ مثلاً

نوزده حرف است هر یک با ر با خلاص بگوید از نوزده فرشته عذاب خلاص یابد حکمت این
 که نوزده چرا گردانیدیم بیان کرد و گفت جَلْ جَلَالُهُ و مَا جَعَلْنَا عِدَّةَ نَهْمِهِ إِلَّا خَمْسَةً
 لِلَّذِينَ كَفَرُوا و ما نه گردانیدیم شمار زبانیه را نوزده مگر از برای عذاب کافران تا در نیک
 افتند فاما مؤمنان ایمان بیارند با آنچه حق تعالی فرموده است یا مگر از برای آرمودن
 مرایشان را که ایمان می آرند یا نه اگر چه ما دانستیم که ایشان ایمان نخواهند آورد
 الْفِتْنَةُ وَالْفِتْنَةُ وَالْفِتْنُونَ آرمودن و سوختن و عذاب کردن باز بیان فائده دیگر کرد و گفت
 جَلْ جَلَالُهُ لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و نوزده یاد کردیم زبانیه را در قرآن تا یقین
 شود اهل توریت و انجیل را که قرآن کتاب سماوی است و راست است و درست است
 چون که در کتاب ایشان نیز چنین بود و يُكَذِّبُ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَانًا و ما افزون
 کنند این عدد مخصوص را که نوزده است مؤمنان را ایمان یعنی ایمان مؤمن برایشان
 زیاده شود یا افزون شود از ر و سه گردیدن أَلَا زِيَادًا افزون کردن و افزون شدن
 اصله الْأَزِيَادُ من الافعال و لَا يُؤْتَابُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ باز
 از برای تاکید فرمود ما در کتاب میفتند اهل کتاب و مؤمنان در حق بودن قرآن درست
 محمد علیه السلام وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضًا و ما بگویند منافقان که در دهنشان
 ایشان بیماری نفاق است و تَسْكُ وَالْكَافِرُونَ و کافران مَا آذَا آسَاءَ اللَّهُ بِهِمْ مثلاً

چه خواست خدای تعالی باین مثل و عدد اندک که نوزده است و کم و بیش نه و عرض آنکا
 قرآن بود که قرآن کتاب انشائیست مثلاً تمیزاً و حال میبه المثل داستان و فی
 ما ذوا جهان احد همان ما ذاشیئی و احدی ای شیئی اسراده فهو مفعول
 و الثانی ما بمعنی ای شیئی و ذام معنی الذی ای ای شیئی اراد الله بهذا حال
 کونه مثلاً او من جهة المثل کَذَا الْكَافِ يَضِلُّ اللَّهُ مِنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ مَنْ يَشَاءُ بِمَنْ يَشَاءُ
 می گذارد و در گرامری خدای تعالی بعد از اختیار بنده هر که را خواهد راه رست می نماید آنرا که
 خواهد بعد از اختیار و سبب بوجوه لعنت الله علیه گفت که چون شکر خدای محمد از نوزده
 زیاده نیست این آیت آمد وَمَا يَعْزُبُ عَنْهُ جُنُودٌ مَبِينَةٌ أَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عِزٌّ
 راکر و سبب بوجوه لعنت الله علیه السلام پرسید که یارب فسرشتگان آسمان چند اند خطاب آمد که
 دوازده سبط هر سبطی بشمار دوازده خاک زمین و ما حی ای الا ذکر می لله شکر و نیست این
 صفت کردن و خبر کردن ازین دوزخ مگر یاد دهند مرادی را تا پسند گیرد دوازده
 خلاص یابد و قیل نیست این دلائل و حجج و آیات قرآن مگر پسند مراد میان را نکلیست
 چنین که کافران می گویند که قیامت و دوزخ نخواهد بود وَالْقَمَرُ بِحُرْمَتِ مَاةٍ وَاللَّيْلُ
 إِذَا أَذْبَرَ وَبِحُرْمَتِ شَبَّاحٍ چونکه باز گردود القهارة إِذَا أَذْبَرَ وَالصَّبْحُ إِذَا اسْفَرَ و بَحْرُ
 سپیده دم چون روشن شود و آنجا آخذی الکبریٰ بزرگیست ستر بر آید کی از درها
 بزرگ دوزخ است از هفت درکات و نام آن هفت درکات اینست جَهَنَّمُ نَهْلِي حَشَّتْ
 سَعِيرٌ شَقِيمٌ هَاطٍ لَعُودٌ يَا اللَّهُ مِنْهَا الْكَبِيرُ جمع الکبریٰ تانیت الکبریٰ و قیل
 بزرگیست این ستر کی از بلا پاست بزرگ است نَذِيرٌ لِلْبَشَرَةِ در حالت که ترساننده
 است مراد میان را و قیل گردانیم ما خبر کردن را از سترند یعنی بیم دهند مراد میان
 را نذیر حال او تمیزاً و مفعول جعلت آنها ای جعلنا الاخبار عنهما نذیراً

از کتب معتبره در تفسیر قرآن کریم
 تفسیر یعقوب چرمی
 جلد اول
 صفحه ۱۱۳

الْبَشَرِ لَمِنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ لَكُمْ دَرَجَةً هُنَّ كَمَا كُنْتُمْ فِي دَرَجَاتِكُمْ وَرَبِّ بَيْتِ
 طَاعَتِ وَيَأْتِيَنَّكُمْ وَأَنْزِلُ إِلَيْكُمْ مِنْ سَمَوَاتِي أَمْطَارًا مَاءً بَارِكًا لَعَلَّكُمْ تَكْفُرُونَ تَعَالَى مَنْ
 شَاءَ فَلْيُكْفُرْ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ مَنْ شَاءَ بَدَلْ مِنَ الْبَشَرِ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ هَيْئَةً لَا يَحْسَبُ
 الْيَمِينُ بَهْرَتَن گرو باشد در دوزخ آنچه کرده است در دنیا مگر یاران دست راست
 یعنی بهشتیان که خدای تعالی گناهان ایشان را بیاورد بر کرم و فضل خود و ایشان را
 در دوزخ جاوید نگذارد و قیل مگر اطفال مؤمنان را که ایشان را گناه ندانند بر نرسد مجوس
 نباشند در دوزخ و در حدیث آمده است که طفل را گویند که در بهشت در آسے گوید آنی
 در نمی آیم ما مادر و پدر من در نیانید فاما اطفال کافران خادمان اهل بهشت باشند و قیل
 مراد از اصحاب یمن علماء است مانند و قیل مراد از اصحاب یمن کسانی که از انعام و بر عمل کنند
 بلکه اعمار بر فضل خدای تعالی کنند و خواجگار رحمة الله علیه میگفتند که ما فضلای نیمی حق تعالی
 بر فضل خود قبول کرده است مهیت آنرا که در پذیرد و محبوب و لا یعدله آنرا چه حاجت آید رنج جبار
 و این مهیت بسیاری خوانند و قیل هم الملائكة فیقول الوجه الاول ایستند
 الرهینة ایست بئونت رهین الرهین گروگان لانه فحیل بمعنى منفعول خستوی
 فی المذکور و الموث کالجویج وانما هی اسم بمعنى الرهن کاشتمیمه بمعنى الشتم
 کانه قیل کل نفس بما کسبت هیئته فی جنت باشد این اصحاب یمن در بوستانها
 حال من اصحاب الیمین او من ضمیر فی یتساءلون عن الجویمین می پرسند اصحاب
 یمن از گنا بگاران چون بنیاد ایشان را در دوزخ مما سألکم فی سقر چه در آورد
 شما را در دوزخ این سوال از برای تویخ باشد یعنی سزایش قالوا الله نك من انما کسبت
 و کانه نك نطعمهم المسکین جواب گویند دوزخیان که بودیم مادر دنیا نماند کنندگان فیه
 ما در دنیا طعام دهندگان مگر ایان را الاحمل له نکل حذف النون حذفاً فاشاداً و کانه
 نخوض مع الخائضین و بودیم مادر دنیا که در آسے آمدیم در گناه باطل با باطلان یعنی

با منکران و تکران الخوض در کار باطل و آنچه نباید در آمدن و گناهی که کذب بی صورتی است
 حتی آلتنا الیقین و بودیم ما در دنیا که دروغ میداشتیم آمدن روز قیامت را تا آمدن
 مردن پس یقین شد ما را که روز قیامت حق است و در خیال چهار جواب گویند سبب در آمدن
 دوزخ را یکی آنکه نماز را ترک کردند دیگر آنکه زکوة به گدایان و طعام و صدقه نفل با ایشان
 ندادند و دیگر آنکه باطل یا ریشخند دیگر آنکه قیامت را منکر بودند نصیب تو این است که نماز را ترک
 نکنی و حق خدای و صدقه را و طعام را از فقیران باز نداری و باطل بدعت و فاسقان یا ر
 نشومی و بیشخان باطل و دشمنان خیال را امرای ستمگاریا نشومی و از امیر المؤمنین علی
 رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت مراد از اصحاب یحییان طفلان مؤمنان اند و این طفلان
 از گنا بگاران پرسند که چه در آورده شمارا در دوزخ ایشان گویند ما نماز نمی کردیم و طعام
 به فقرا نمی دادیم و در باطل شروع میکردیم و قیامت را منکر بودیم طفلان گویند ما نیز
 این همه را میکردیم اما به روز قیامت انکار نمی کردیم پس از حال دوزخیان خبر کرد
 گفت فَمَا سَفَعْتُمْ شَفَاعَةَ الشَّافِعِينَ پس سو خدا را این دوزخیان را شفاعت
 و درخواست شفاعت کنندگان و شافعان پیغمبر باشند و فرشتگان و شهیدان و عالمان
 و مؤمنان نیکوکار گناه گاران را شفاعت کنند مگر چهار گروه را بجز نماز و بجز زکوة
 و باطلان و دروغ دارندگان روز قیامت را چنانکه درین آیت گذشت الشَّفَاعَةُ
 درخواست کردن چون حضرت ذوالجلال به طریق اکرام از اموال قیامت و کافران
 خبر کرد ایشان قبول نکرده گفت جَلَّ جَلَالُهُ عَلَى سَبِيلِ الْاِسْتِعَاذِ فَمَا لَهُمْ عَنِ
التَّكْوِينِ مَعْزُومِينَ پس چه بود دست مرا این کافران را که از قبول کردن و عطا و قرآن
 نصیحت کردن سرور پذیران روسمی گردانند سخت گانه لَهُمْ حُجُوجٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ
قُضُوعِهِمْ گویا که این کافران که میگزینند از دست آن نصیحت و وعظ خرافی اند که رسیده اند
 یا رسیده شده اند از شیر یا از تیر اندازان یا از میادان یعنی گویا ایشان خزان و خشی اند

که می گزیند از حیث ادا نسیب در ویش این است که از وعظ حقانی نگریزد و الاستغفار نینک
 رسیدن یار میندن معرضین حال من الضمیر فی الظرف تقدیرده ای شیئی ثبت
 لهم حال کونهم معرضین القراءه مستنفره علی اسم الفاعل والمفعول
 کافران گردن کشی کردند و حق را قبول نکردند و طلب کار سے کہ لائق نبود کردند حق تعالی
 خبر داد و گفت بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمُ اَنْ يُفِئَ لِي صُحُفًا مِّنْ سَمَاءٍ ط یعنی نه چنان
 است که ایشان می خواهند لیکن گردن کشی میکنند و از حد بندگی قدم بیرون میزنند
 و اقتراح کار بزرگ میکنند الا اقتراح بستم خواستن و می خواهند که هر کس از ایشان
 را داده شود نامه باز کرده شده از حضرت باری تعالی بنام و س و این چنان بود که
 کافران گفتند ای محمد اگر نامه را از بزرگ ما بیاری از خداست تعالی که اسے فلان ایمان
 آرد و براتی بیاری از بزرگ هر یک از ما که ما را آمرزید خداست تعالی تا ایمان آیم پس حق
 تعالی بیان کرد حال ایشان را و گفت جَلَّ جَلَالُكَ لَا يَكْفُرُ بِكَ نَ چنان است که ایشان میکنند
 اگر باینز این بکنیم ایشان ایمان نخواهند آورد از بهر آنکه ایشان یقین ندارند به آخرت
 كَلَّا يَا فُؤَادَ الْأَجْرَةِ نَمی ترسند ایشان از عذاب آخرت چون که ایمان ندارند بآن كَلَّا
 اِنَّهُ تَذْكِرَةٌ لِّمَنْ هَدَى الْقُرْآنُ قَدِيمٌ وَفِرْقَانٌ عَقِيمٌ نپند است مرهمه غلایق را و سحر و شمشیرت
 قَمِنْ شَاءَ ذِكْرُهُ پَسِ بِرَكَ خَوَابِ كَبَرِ حَمْتِ حَقِ تَعَالَى بِرَسَدِ يَادُ كُنْدِ وَنِدْ كِرِ دَبَانِ قُرْآنِ
 وَصَايِدْ كُرُونِ اَلَا اَنْ يَنْشَأَ اللهُ وَنِدْ كِرِ نَدَايْشَانِ بِقُرْآنِ مَكْرُخُوْهُتِ حَقِ تَعَالَى فَرُو

جوینده از آن نه که جویند تو نیست و در تو جوینانی یقین دانکه بر جوین است

هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ وَبِئْسَ سِرًّاكَ بِرَبِّكَ كَارِي كَزُوْهُ بَرَسَنَدِ
 و از غیرت ترسند و بئس سِرًّاكَ آمرزیدن گناهان بندگان یعنی و س بیامرزو
 گناهان مانے غیرت یعنی هر که برسد و از و س آمرزشش خواهد بیامرزد اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا
 وَارْحَمْنَا وَارْزُقْنَا التَّقْوَى وَالمَغْفِرَةَ

چون هیچ ممکن متعین نگیرد و قادرین حال من ضعیف و جمیع بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانَ لِفُحْشِ آثَامِهِ
نه چنان است که این کافر میگوید و انکار قیامت می کند و آمدن قیامت حق است و اما این
کافر نخواهد که فسق و فساد کند در پیش خود یعنی دامن فساد کند و ایمان نیارد و آمدن عذاب
قیامت را و جزای اعمال را منکر باشد و لغت می کند و به طریق سخن می پرسد
آيَاتِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ که خواهد بود روز قیامت تا من گناه نکنم چه که زنده شدن نخواهد بود
و هر چه میکنم پیش نخواهد بود نعوذ بالله من هذا الاعتقاد قيل ليغفر لي كذب دروغ
میدارد و قاصد آنست که در پیش و است یعنی قیامت را و حساب را و عذاب را منکر شود
و بسیار فاسقان هستند که میگویند بیا تا ما خود را خوش داریم تا حالیکه خواهیم مرد و معلوم
نیست که چه خواهد شد و باین سخن کافر میشوند چون که انکار قرآن میکنند به سبب انکار
آمدن قیامت حق تعالی از علامتها که او خبر کرده گفت جبل جبار فَاِذَا بَرِقَ الْبَرْقُ
القراءة بكسر الواو یعنی چون خیره شود و تغییر مانند چشم و نفع البرق چون پهن باشد
و باز مانند چشم از ترس قیامت وَخَسَفَ الْقَمَرُ و چون تاریک شود ماه و تمام نور او بر
المخسف گرفتار ماه و جميع الشمس والقمر و چون گرد کرده شود آفتاب و ماه را از
مغرب بر آید یا هر دو گرد کرده شوند که هر دو را نور نماند و یا گرد کرده شوند و سیاه همچون
دو کواکب عمیق گشته شد و یابی کرده و یا هر دو را در یک برج جمع کرده شود تا یکجا بر آید بطلان
آنکه حالیا برمی آید يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ اَيْنَ الْمُنْفَرُ بگویر آن کافر منکر روز قیامت
کجا است جایی که سخن یعنی از قیامت و بچه پناه گیرم از عذاب قیامت كَلَّا لَمْ يَرْسُ
حقا که نباشد در آن روز هیچ گریز گاه و پناهی اِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ و هر دو گرد
تو باشد در آن روز جایی قرار و آرام گاه اِلَى الْمَقَامِ اَرَامًا گریستن یعنی از عذاب خدا
تعالی بر هیچ چیز پناه نتوان گرفت و بسیار چیز نتوان گریخت مگر کبرم و فضل خدا تعالی
يَنْبَسُوا الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ كَيْمَا أَتَدَّمُ و آخر خبر داده شود آدمی را با آنچه پیش فرستاده باشد

و با پنجه پس انداخته باشد یعنی از همه کردار باشد که در اول عمر و آخر عمر کرده باشد خبر کرده
 شود یا همه ماها که در خیر یا صفت کرده باشد یا همه ماها که از پس خود مانده باشد خبر داده
 شود و حساب کرد شود یا با پنجه پوسه اقدام نموده باشد و کرده باشد. و آنچه پس از آنست
 و نکرده جزا و سزای هر دو آشکارا شود بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ بَلْ إِنْ كُنَّا
 بِرُءُوفٍ رَحِيمِينَ وَ قِيلَ نِيكَ بِنِي وَ دَانَاست یعنی چاره نیست و سه را از حساب
 التَّاعَىٰ فِي بَصِيرَتِهِ لِلْمَبَالِغَةِ كَمَا فِي عِلَاصَةِ وَ تَوَاتُرِ مَعَادِيزِهِ أَگچه بیندازد
 پیر و هائے خود را و پنهان شود و قیل اگر چه بیار و عذر هائے خود را جمع المعذر علی التَّائِبِ
 جَمْعُ الْمَعْذَرِ عَلَى الْإِوَالِ الْمَعْذَرِ پُرْدَه یعنی اگر چه در دنیا گناه پنهانی کرده باشد
 فردائے قیامت همه اعضائے او گواهی دهند بر کردن آن گناه لَا تَحْجُوكَ بِهِ
 لِسَانَكَ مَجْنِبَانِ بِه قرآن زبان خود را پیش از فارغ شدن جبرئیل علیه السلام
 از ترس آنکه فراموش کنی لِتَجْعَلَ بِهِ طَائِعَاتٍ عَلَيْنَا جَمْعَةٌ وَ قُرْآنَهُ تَابِعِمْ كُنِيَ رِقْرِقَانِ
 بدرستی که بر ما است گرد کردن قرآن در سینه تو و خواندن دیگر بار بر تو نایا و گری فاذا
 قُرْآنَاهُ فَاشْتَبَعُ قُرْآنَهُ پس چون بخوانیم مایعی جبرئیل بخواند بر تو به فرمان ما پیروی کن
 خواندن او را تَتَمَرَّنَ عَلَيْنَا بَيَانُهُ پس بدرستی که بر ما باشد بیان کردن قرآن
 بر تو آنچه شکل شود بر تو از معانی قرآن ما آن را بیان کنیم كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ
 حَقًّا كَمْ حَيَانَ هَسْتِ كَمْ شَمَاكَ فَرَانِ مِیگوید یا آن کافران میگویند که قیامت نخواهد بود
 بلکه چنین است که شما دوست می دارید دنیا را وَ قَدْ دُونَ الْآخِرَةِ وَ مِیگذاردید آخرت
 را پس از برای این معنی قیامت را منکر میشدید و شمارا دوستی دنیا برین میداد که
 گناهان بسیار میکنند که حب الدنیا را نسو کل خطیئة قال النبی صلی الله
 علیه و سلم من احب الدنیا اضر فاخرته و من احب الاخرة اضر بدنیاً
 فاشروا ما یبقی علی ما یفتی نصیب تو این است که دوستی دنیا را از دل بر کنی

که جبهه طلبی و دنیا طلبی کافران را بفرود داشته است بهیچ غوغا و سلطنت سرخفت می کشد و فقر و فنا و مسکنت جانب مات می کشد و چون کشته است ناگهان تا نبری بخورد گمان یک قبول ماست بان جانب مات می کشد و پس بیان کرد فضیلت آخرت را بر دنیا و گفت جل جلاله **وَجْهٌ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا** و رو بهها باشد در آن روز تازه و تروتا بان و به خدا که خود نگران **شعر**

دیدار حق است مؤمنان را	خوارزم نه هندیستان را
------------------------	-----------------------

بر آنکه دیدار حق سبحانه و تعالی را و است و حق است به خلاق معزلیان نظم

هرگز است از هو سها جان پاک چون محمد پاک شد از نار و دود هرگز باشد ز سینه فتوح باب	زود بیند حضرت و ایوان پاک هر کجا برود و وجه الله بود اوزه هر ذره بر بسند آفتاب
---	--

چون بهیست همانخانه مؤمنان است و جهانی بی دیدار دوست نیک نه باشد بهیست

اگر دیدار بنهایی و جنت را بیارائی	برایمیزم و دوزخ کشند از روضه طوبی
-----------------------------------	-----------------------------------

اللهم انزلنا لقائك قال النبي صلى الله عليه وسلم انكم سترون ربكم كما ترون القمر ليلة البدر لا تضامون و بسیاری از صحابه رضوان الله عليهم اجمعين روایت کرده اند که حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم حق سبحانه و تعالی را دید و **وَجْهٌ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا** و رو بهها باشد در آن روز ترش و سیاه شده و از دیدار حق تعالی دور مانده نعوذ بالله من ذلك **لَنْظُنَّ اَنْ يَفْعَلَ بِنَا قَائِدَةٌ** و اندک عذاب کرده میشود با ایشان کاریکه استخوان پشت ایشان را بشکنند یعنی داند که عذاب بزرگ خواهند کرد ایشان را **الفاقوة** سختی پشت شکنند من الفقر الفقير پشت شکستن وجود مبتدیان کانت فکرة بمحصل الفائدة ای وجهه کثیره يومئذ ظرف للغير وهو ناظره کلاً حقا که اذ ابلغت التراقي چونکه

برسد روح پیمبرائے گردن یعنی نزدیک شود به مردن و قیصل من ذاقی و گفته شود گویست
افسون کنندہ این بیمار را آصحت یابد و جان او بقالب باز گردد و الراقیہ افسون کردن
و قیصل فرشتگان گویند گویست کہ روح او را بہ آسمان برد فرشتگان رحمت اند یا فرشتگان
عذاب تا فرمان کرا باشد الترقی بہ بالاشدن یکے از بزرگان دین میگوید کہ دوستے دہستم
قوت شد دوران شب من در خانہ او بخواب رفتم دیدم کہ فرشتگان رحمت و عذاب ایستادند
و متظر اند تا کہ فرمان شود کہ روح سے را بگیرد او اوسے شنیدم کہ میگفتند بگریہ کہ بیج
عمل صالح با خلاص کردہست یا نے اگر یک عمل با خلاص کردہست خلاص یا بدار عذاب
والا نے فرشتہ را دیدم کہ آمد و دست سے را بوسے کرد و گفت مَا وَجَدْتُکَ یعنی نیافتم
کہ بدست عمل با خلاص کردہ باشد و همچنین پائے را و دیگر اعضائے او را تا بزبان رسید
بوسے کرد و گفت وَجَدْتُکَ یافتم کہ یکبار با خلاص گفته لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا
شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فرمان آمد کہ سے را
بہ بہشت برید و این قصہ در نوادیر شیخ محقق خواجہ محمد علی حکیم ترمذی رحمۃ اللہ علیہ مذکور
است وَطَنَ أَنَّهُ الْفِرَاقُ و چون بدانند بہ یقین کہ این مردن عبد ایست از مال و فرزند
و دوستان و التَّفَتِ السَّاقِ بِالسَّاقِ و چون پچیدہ شود ساق پائے با ساق پائے
در کفن و قیصل سختی بستے پیوند و قیصل رنج دنیا با رنج آخرت جمع شود و غرب سختی را
ساق گوید اِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ و بہ پروردگار تو دوران روز راندن باشد
مخارق را یعنی خلق را بجز خداے تعالیٰ بر بند روح بہشتی را بعلمین بند یعنی با سما نہا و بیج
دو زخمی را بہ پنجین یعنی ہزیر زمین ہنتم بر نہ فَلَاصَدَّقْ پَسِ مَاسْتِ گوی نہ داشت
رسول خداے ر آن آدمی و کاصلتی و نماز نگذارد و لَکِنْ کَذَبَ وَتَوَلَّى و لیکن
دو روغ گوسے داشت رسول را و رسے از حق تعالیٰ اگر داند نیتتہ ذہب الی
أَهْلِهِ يَمْتَصِلُ باز رفت بسوسے اہل خود می فرامید الضامور اجعة الی الانسان

فی قوله تعالیٰ اَیْحَسِبُ الْإِنْسَانُ وَمَرَادُ زَیْنِ انْسَانِ ابُو جِبِلِّ هِیَ یَا کَافِرٌ وِکِرَ التَّعَطُّی
 خَرَامِیْدِنِ اِبْنِ دَعَا یَ بَدَرَ کَرِ دِ بَرِ اِیْنِ کَا فِرَ وَا کُفْتُ جَلِ جَلَالٌ اَوْ لَیْ اَلْکَ قَا وُ لَیْ نَتَمُّ اَوْ لَیْ اَلْکَ
 قَا وُ لَیْ وَا سَ بَرِ تَوَا دَا سَ کَا فِرَ بَا وَا سَ بَرِ تَوَا دَا وِ قِیْلِ مَعْنٰی الْاَوَّلٰی نَزْدِ کَا بَا دَ بَرِ تَوَا نَجْمِ
 هِدَا کُفْتُ مَعْنٰی بِلَا یَ تَبُو نَزْدِ یَ سَ بَرِ خَرَّ رِ بَا شَ اَوْ لَیْ مَبْتَدَا وَا لَکَ خَبْرُهٗ اَیْحَسِبُ
 الْاِنْسَانُ اَنْ یُّتْرَکَ سُدِّیْ وِ پِ دَا رِ دَا دَمِ یَمِیْنِ ابُو جِبِلِّ کَا فِرَ وَا کُفْتُ هِیَ شِیْءٌ شُدُو سَ
 هِیَلِ مَعْنٰی بَ اَمْرٍ وِ هِیَ وِعْدَابٌ وِ رَحْمَتٌ دَرِ دِنَا وِ عَقِبَ کَسَ رَا بَا وَا سَ کَا رَ سَ نَبَا شُدُو وِ چَرَن
 مِیْرُ وَا زَ نَدَ شُدُو اِیْنِ چَیْنِ مِیْدَا نَدَ کَا فِرَ بَا چَیْنِ مِیْتِ دِ لِیْلِ مِیَانِ کَرِ دِ بَرِ قَدْرَتِ خُودِ
 وَا کُفْتُ جَلِ جَلَالٌ اَلْهٰی کَ نَظْفَهٗ مِیْنِ مَعْنٰی تِیْمٰنِ اَیَا بُنُو دِ اِیْنِ اَدَمِ اِزِ اِرَا هٗ اَبِ مَنِ کَرِ
 رِیْحَهٗ شُدُو دَرِ رَحْمِ الْاَمْنَاءِ فِرُ وَا وُرُ دِنِ اَبِ شُدُو کَانَ عِلْقَهٗ لَخْلَقَ فِ سُوْمِیْ اَبَا بُنُو
 اِیْنِ اَدَمِ خُوْنِ بَسْتَهٗ پِ سَ اِزِ اَبِ مِیَا فِرِیْدِ وَا سَ رَا حِیْ تَعَالٰی پِ سَ رَا سَتَ کَرِ دُو سَ رَا وِ
 اِنْدَا هَمَا سَ وِ اِیْرَا چَوْنِ سِرُ وِ وَا پَا یَ وِ دَسْتِ وِ دِیْکَرَا عَضَا تَجْعَلُ مِیْنَهٗ الزَّوْجِیْنِ
 الذَّکْرَ وَا الْاُنْثٰی پِ سَ کَرِ دَا زِ اَبِ مَنِ وِ وِ حِفْتُ یَیْ نَزْوِیْ کَا مَادَهٗ دَرِ وُرُونِ نَزْدِ اِن
 اَکْرُ خَا بَدَ نَزَا فِرِیْنِدُو اَکْرُ خَا هَمَا مَادَهٗ وَا کَرِ خَا بَدَ هَمَا نَزْوِیْ هَمَا مَادَهٗ مَعْنٰی اَلِیْسَ ذٰلِکَ بِقَادِرٍ
 عَلٰی اَنْ یُّحْیِیَ الْمَوْتٰی اَیَا مِیْسَتِ خُدَا وَا نَدَ سَ کَا چَیْنِ کُنْدَا زِ اَبِ مَنِ قَادِرٍ وِ تَوَا نَا بَرِیْنِ کَا
 زَ نَدَهٗ کُنْدَا مَرْدِ گَانَ رَا مَعْنٰی قَادِرِ سَتِ کَا هِمِیْشَهٗ بُو دُو بَا شَدُ رَسُوْلٌ مَاعِلِیْهِ السَّلَامُ کُفْتُ
 سَجَا کَا سَبٰی اِیْچُو کَمَا تَمَامِ شُدُو سُوْرَهٗ وَا سَتِ اِیْنِ سَتِ کَا چَیْنِیْنِ اَیْدِ کُفْتُ +

سُوْرَةُ الدَّهْرِ هَدِيَّةٌ رَحْمَةً بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ وَالتَّوْحِیْدُ اَیْزٌ وَفِیْهَا كُوْنُهَا

هَلْ اَتَى عَلٰی الْاِنْسَانِ حِیْنَ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ یَكُنْ شَیْئًا مِّنْ حَمْدِ كُوْنًا بَدَرَ سَمِیْکَهٗ اَدَمِ بَرِ اَدَمِ
 عَلِیْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ رُوْزِ گَا یَ کَا یَ کَا نَبُو دُو سَ چَیْرَهٗ یَا دَا کَرِ دَهٗ شُدَهٗ بَقِیُولِ اِمَامِ سَدِیْ کَا لِبَدَا دَمِ
 عَلِیْهِ السَّلَامِ چَیْلِ سَالِ مِیَانِ مَكْرُ وَا طَائِفُ نَهَادَهٗ یُو دَسَرِ سَبُو سَ مَكْرُ وَا پَا یَ سَبُو سَ طَائِفُ اَوَّلِ
 خَا کُ بُو دُو پِ سَ اِبْرَهٗ بَرُو سَ بَارِیْدِ تَا نَجَلِ شُدُ پِ سَ اَقْتَابِ بَرُو سَ تَا فِیْتِ تَا بُو سَ کَرِ فُتِ وَا حَمَارِ

مسنون شد تا رسنون گل سیاه بوئے ناک را گویند پس با دبر و سوزید تا خشک چون سما
 شد که آواز کرد پس چون دست بروی میزند کالصلصال و کالفخار و قیل المراد من
 الانسان همه آدمیان اِنَا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ اَمْشَاجٍ بَدَسْتِي وَرَاسْتِي كَر
 افریدیم فسر زندان آدم را از آب منی آینه آب مرد و آب زن کلامشاج جمع مشج اوجج
 مشج کخلط و خلیط و اخلاط تَبْتَلِيْنَهُ تَمَيِّزًا مِمَّا يُمْرِرُ بِالْكَارِهَاتِ شَرِيْعَتٍ تَمَيِّزًا شَوَادِ
 که باختیار خود خیری میکند یا شرعی چنانکه مادانسته ایم از او به علم قدیم خود مَجْعَلْنَا
 سَمِيْعًا بَصِيْرًا اُطْسِرُ گردانیدیم این آدمی را شنوا و بینا از قطره آب منی یعنی از قطره آب
 منی آدمی را شنوا و بینا افریدیم اِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيْلَ اِمَّا شَاكَوْا اَمْ لَمْ يَكْفُرْ اَمْ يَسْتَكْبِرْ
 مانویم آدمی را راه یکی و بدی و حق و باطل یا شکر گوید یا نکوید اگر شکر گوید دایمان آرد و
 عمل نیکو کند راه بنامش و اگر شکر نکوید و کافر شود و گناه کند نیز راه بنامش از ماهمه کرم بود
 آدم نبود هست کردیمش از خاک و فرزندان او را از آب منی افریدیم و شنوا و بینا کردیم
 شان و راه حق و باطل نمودیم شان اگر ایمان آرند و عمل نیک کنند جزای ایشان بهشت
 جاودان باشد و اگر ایمان نیارند و عمل نیک نکنند جزای ایشان دوزخ باشد چنانکه
 بیان کرد حال هر دو طائفه را تا آخر سوره و گفت جل جلاله اِنَّا اَعْتَدْنَا لِلْكٰفِرِيْنَ
 سَلَاسِلَ وَاَغْلٰلًا وَاَسْعِيْرًا بَدَسْتِيْكَ مَا اَمَدَهُ كَرْدِيْمُ مَرَكَا فَرَانِ رَزْمِجِرْ مَاهِيْ وَفَلْمَا
 گران و آتش سوزان بعد ازین حال مومنان را بیان کرد و گفت جل جلاله اِنَّا اَعْتَدْنَا
 لِلْمُؤْمِنِيْنَ مَوٰجِدًا وَاَنْهٰرًا كَانَتْ مَوٰجِدُهُمْ اَنْهٰرًا وَاَنْهٰرُهُمْ اَنْهٰرًا
 بیاشامند در بهشت از شراب قدح باشد که باشد آمیزش و س یعنی از آنچه در و س آمیزش
 خشک و سفید باشد چنانکه در شربت بیخ آمیزند در دنیا در سفیدی و سردی و خوشبوئی
 همچو کافور باشد و قیل کافور در بهشت چشمه است عِيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللّٰهِ اِن
 کافور چشمه باشد که بیاشامند از او سه بندگان خداست تعالی الباء بمعنی من اوز آمده

لِيَخْرُجَ مِنْهَا بِطَيِّبَاتٍ وَبُرْحَانٍ آب را در منتر لهاے خود هر کجا که خواهند در بندگی و پستی بیروی
 بخلاف آب دنیا که میباشد خبر کرد که این بندگان کیسانند و صفت ایشان چیست گفت جل
 جلاله یونون بالتذیر و فامی کنند این بندگان پاک نذرها که کنند در طاعتها و فرضها
 و سننها و یخافون یوما کان شرباً مَسْتَقِيمًا و می ترسند روزی که بدی می برانگند
 باشد یعنی عذاب و سه و بدی آشکارا باشد و بیهوشانگار ان برس و امام قتاده گفت
 رحمة الله علیه از آن روز آسمان شکافته شود و ستارگان بریزند و کوهها همچو گرد
 به هوا روند و آفتاب و ماهتاب را فرو نماند و زمین بکند و آبها به زمین فرود مقدار
 چهارصد گز دانی که حال آدمی در آن روز چگونه باشد ز سه غافل ازان روز ترسد در کشتن
 و کواشی آورده است و در بسیار مواز تفاسیر آمده که این آیتها در حق امیر المؤمنین علی رضی
 الله عنه و اهل بیت او رضوان الله علیهم اجمعین نازل شده است که ایشان روزه
 نذرمید اشتند از برای صحت شاهزادگان و در سه شب طعام دادند مسکین و یتیم و اسیر را
 امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بسنان ملک دنیا گرفت و به سه نمان ملک عقبه گرفت
 مسکین تو که نه سنان داری و نه سنان و درین قصه مبالغه بسیار کرده اند که آن لائق
 ایشان نیست و محققان نمی پسندند و بقول مقاتل رضی الله عنه این آیتها در حق یکی از
 انصاری آمد که در یک روز طعام داد به مسکین و یتیم و اسیر و یطعمون الطعام
 علی حبه مسکیناً و یتیمًا و آسیراً و خوردنی میدهند از برای دوستی حق با وجود
 دوستی طعام و حاجت بوسه گدایان را و یتیم و بے پدر را و اسیر را و میگویند انتم
 نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاءً و لا شکوراً ادرستیکه ما میدهم
 خوردنی شما را از برای رضای حق تعالی و نمی خواهیم از شما جزا و شناسایا اننا نخاف

در این حدیث مذکور است که روزی که بدی می برانگند و روزی که بدی می برانگند و روزی که بدی می برانگند و روزی که بدی می برانگند و روزی که بدی می برانگند

زمستان دیده بودند و طاعت را ترک نکرده آن جا از گرمی و سرما درمان باشند چون
 کافران در رسم بوده باشند در تابستان و زمستان در گرمی و سرما و دوزخ در مانند چون
 از جای و جامه ایشان خبر کرد از سایه و میوه ایشان نیز خبر کرد و گفت جبل جبار که
 وَدَانِيَةٌ عَلَيْهِمْ ظِلُّهَا وَتَرْدِيكَ بِأَنْ يَهْتِيَانِ سَائِبَاهُ فِي دَرِّخَانِ بِهَيْبَتِ
 وَذَلِكَ قَطُوفُهَا تَذَلُّ لِيْلًا اے قریش منم یعنی نزدیک کرده شوند بان بهشتیان
 میوه های درختان بهشت اگر نشسته و خفته و ایستاده آن میوه ها با ایشان می رسند و نزدیک
 شوند بر آمدن درختان احتیاج نشود و امام مجاهد رحمه الله علیه گفت که صحن بهشت
 از نقره خام باشد و خاک آن از مشک و تنه درختانش از زر و نقره و شاخه ها و اواز
 مر و اید و از زبرجد و یاقوت و میوه های او بجز نزدیک باشد که دست بوسه برسد
 بے رنج از درخت بگری و میخوری چون دشمنان او را در دنیا بوستانها و میوه های
 لون بلون بود در عقبه جای ایشان دوزخ است و میوه های ایشان زقوم و ضریح
 عطف علی جنه ای و اعطاهم جنه دائية ظلالها و مسخرة انهارها و الظلال
 جمع الظل التذليل رام کردن القطوف جمع قطف است و قطف میوه درخت را گویند
 بدانکه اول این عطاها آن بود که فرمود که قَوْفَانُمُ الْآخِرَةِ یعنی نگاه داشته شود او در میان عطاها که
 اول آن تازگی رویک ایشان بود از اثر تجلی جمال من شادی دلها می که از مشاهده جمال انوار
 صفات و ذات من بود چون ایشان احسان کردند من نیز احسان کردم که هَلْ جَاءَ الْإِحْسَانَ
 إِلَّا الْإِحْسَانَ و محقق دانند که این که بهار دنیا و بعضی همه از بود که توفیق طاعت او داد و جزای
 طاعت نیز او بدین هر که قبول کرد در دوزخ گرد و دهر کرد که در قبول نکرد با سعی از لطف
 تو هیچ بنده نوسید نشد با مقبول تو جز مقبل جاوید شد لطفت بکدام ذره پیوست و من
 کان ذرّةً باز هر خورشید نشد من قبله قبله بلا حلة و من دده دده بلا حلة
 و از نعمت دیگر که داده شود و آن شربت های شیرین باشد خبر کرد و گفت جبل جبار که

لَطَافٌ عَلَيْهِمْ بِأَنَّهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَكَرْدَانِدَهُ شُودَرِینِ بَهْشِیَانِ آبِ وَجَاهِهَا عِنِی شَبْرًا
 وَقَدْ جَهَّائِ نَقْرَهُ نَاقُ آبِ وَكُوزِهَا بے دسته كَانَتْ قَوَارِيرًا لَآءِ قَوَارِيرًا مِنْ فَضْلِهِ
 كَمَا بَاشَ أَنَّ كُوزِهَا از شیشه شَهَا كَمَا از نقره بَاشَد عِنِی آن رَا صَفَائِ اَبْكَیْنِه بَاشَد وَ سِفِیدِ
 نَقْرَهُ كَمَا هَرِچِ دَرُونِ او بَاشَد از شَرَبِهَا كَمَا رَنگِ بَرَنگِ از بیرون او بَناید عِبْدَاللَّهِ ابْنِ
 عِمَاسِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ كَافَتْ كَمَا اگر از نقره دُنیا قَدَمِ سَاخْتَه شُودِ نِگِ تَرَا زِ پَرَنگِسِ اِنچِه
 دَرُورِونِ وِستِ نَمَایدِ بَخْلَافِ قَدَحِ بَهْشِ كَمَا از نقره بُوَد چِنَانِ بَا صَفَا بُوَد كَمَا هَرِچِ دَرُوسِ
 بَاشَد از بیرون نَمَایدِ مِچِوشِ شِشِه وَ شِشِه دُنیا از خَاكِ بَاشَد فَا مَاشِشِه بَهْشِی از نقره پَاكِ بَاشَد
 قَوَارِیرِ او از رُوسِ تَرَكِیبِ خَبْرِ كَانَتْ بَاشَد الْقِرَاءَةُ بِنُورِیْنِ مَها وَ تَرَكِه فِیْهَا بِنُورِیْنِ
 الْاَوَّلِ وَ تَرَكِه فِی الْثَانِی مِنْ فَضْلِهِ بِلَا اَصْلِ الْقَوَارِیرِ كَذَا فِی الْكُوشِی قَدْ رَدُّ
 هَا اَنْدَازَه كَرْدِه بَاشَد عِنِی شَرَبِهَا بَهْشِی رَا دَرِانِ كُوزِهَا كُوزِهَا اَنْدَازَه كَرْدِه بَاشَد
 فَرَشْتِكَا نِ پِشِ از آمدنِ بَهْشِیَانِ دَرِ بَهْشِی تَقْدِیرًا اَنْدَازَه كَرْدِنِ كَمَا شَرَابِ كَبُوزِ بَرَا
 بَاشَد بِمَقْدَارِ كِیْ بَهْشِی سِیرِ شُودَنَه كَمِ آید وَ نَزِیادِ وَا یَنْ نِوعِ بِالذَّتِ مِی بَاشَد وَ شَا یَدِ كَمَا
 اِیْنِ اِشَارَتِ بَاشَد كَمَا اِقْدَاحِ رَاحِ شَرَابِ بِمَقْدَارِ حُصْلَه اِرَواحِ بَاشَد دَرِ مَعَارِفِ اَللّٰهِ
 وَ اَللّٰهُ تَعَالٰی اَعْلَمُ وَ لَیْسَقُونَ فِیْهَا وَ دَادَه شُوندِ آن بَهْشِیَانِ رَا دَرِ بَهْشِی كَمَا سَأَدَ حَمْرًا
 از شَرَابِ كَمَا كَانِ مِزَاجُهَا بَاشَد اَمِزِشِ وَ سَهْ نَزِجِیْلًا زِ نَجِیْلِ خَبْرِ كَمَا خُوشَبُوهِ
 وَ خُوشِ مَرِهِ مِی بَاشَد دَرِ عَرَبِ وَ قِیْلِ حَشْمِه اِیستِ دَرِ بَهْشِی عَیْنًا فِیْهَا اَسْمٰی سَلْسِیْلًا
 چَشْمِه بَاشَد كَمَا مَبْرُوه مِشُودِ وِیرِ اسْلِیْبِلی مِی خُوشَبُوهِ وَ كُوارِنَدَه وَ فَرَا مَبْرُودِ وَ سَفِی
 مَتَعَدِی بِمَفْعُولِیْنِ مِی بَاشَد لِقَالِ سَقَاهُ الْمَاءَ مَضَافِ مَعْدُودِ مِی بَاشَد
 كَمَا سَأَدِی شَرَابِ كَمَا سِی چونِ صَفْتِ لِبَاسِ بَهْشِیَانِ وَ نَزِیْلِهَا وَ مِیوهَا وَ شَرَابِهَا وَ قَدَحِهَا
 اِیْشَانِ كَمَا صَفْتِ خَا دَمَانِ اِیْشَانِ نِزِ كَرْدِ وَ كَفْتِ جَلِ جَلَالِ وَ لَیْطُوفِ عَلَیْهِمْ وَ
 مِیگَرَدِ دَرِ اِیْشَانِ وَ لَدَانِ كُودِ كَانِ عِنِی بَچْكَانِ وَ غَلَامَانِ مَحْتَدُونَ جَاوِیدِ كَرْدِه

شدگان که هرگز پیرنگرند و از جمال و حال خود بزرگترند بعضی گویند این خادمان بهشتیان
 فرزندان کافران باشند که خرد مرده باشند و بعضی گویند این خادمان باشند که حق سبحان
 و تعالی ایشان را در بهشت آفریده باز صفت دیگرشان یاد کرد و گفت إِذَا دَأَبْتَهُمْ
 چون بنی تو آن خادمان رَحِيبٌ لَهُمْ لَوْ تَوَدَّوْا تَمْنُوْا دَأَبْتَهُمْ بِمَا يَدْرُوْنَ و بدانی که مر و آید
 سفیداند پرانگنده و ریخته شده از غایت سفیدی و پاکیزگی بچون مر و آید با باشند
 دور از زیب دیگر در بساطها برای خدمت کردن بهشتیان ایستاده خادمان ایشان
 چنین خوب صورت باشند تا دانی که مخدومان چون باشند و إِذَا دَأَبْتَهُمْ رَأَيْتَ
 نَعِيْمًا چون تو آن جایی در بهشت بینی تو خوشیها و نعمتها بسیار و مصلکها و پادشاهی
 کبیراً بزرگ قال النبی صلی الله علیه و سلم ان ادنی اهل الجنة منزلة
 من ينظر الی ملک مسیره الف عام یری اقصاه کما یری ادناه یعنی
 کمترین بهشتیان را مملکت باشد که مسافت آن هزار ساله راه باشد و در آن همچون نزدیک
 بیند که آن راز و ال نه باشد و ملک است بزرگ بقول غواجه علی حکیم ترندی رحمه الله
 آن باشد که هر چه او خواهد همچنان گردد و بقول امام مقاتل رحمه الله علیه ملک کبیر آن است
 که هفتاد هزار حاجیان و در بانان باشند هر بهشتی را چون فرشتگان خواهند که
 پیش آن بهشتی در آید ازین همه دستور خواهند بعد از آن پیش بهشتی در آید و مسلم
 حضرت باری تعالی برساند و هر یک هدیه بیارند که چشم کسی چنان ندیده باشد و هیچ
 گوش هم نشینده باشد و بر خاطر کسی نگذشته باشد فرشتگان گویند که حق تعالی از تو غرض
 است این بردن بهشتی خوشتر از همه نعمتها باشد لقوله تعالی رِضْوَانٌ مِّنَ اللّٰهِ اَکْبَرُ
 و مصلکاً کبیراً در قرأت عایشه رضی الله عنهما آمده است که بنی تو بادشاه بزرگ را یعنی
 خداک تعالی را با حق سبحان و تعالی صفت دیگر کرد و بهشتیان را و جاههاک ایشان را

www.maktabah.org

جل جلاله گفت عَلَيْهِمْ بر بالائی ایشان باشد ثِيَابُ سُنْدُسٍ جامه های ننگ و قیل
 دیبا که ننگ خضری جامه های سبز یا سدر سبز وَأَسْتَبْرَقٍ و جامه های دیبا که سطر
 بر هر موی باشد هفتاد حله هر یک بر یک دیگر و جامه های زیرین ایشان باشد دیبا که
 سبز ننگ نگی هر حله همچون ننگ برگ گل الْقِرَاءَةُ بسکون الیاء عَلَيْهِمْ قهوه صند
 خیره ثیاب سندس و بنصبه ظرف ای ثبت عَالِيَهُمْ احوال من ضمیر علیهم
 و صفت دیگر بهشتیان را ذکر کرد و گفت جَلْ جَلَالَهُ و وَأَحْقَابًا و آراسته شوند این بهشتیان
أَسَاوِرًا بر ستانها مِنْ فِضَّةٍ از نقره و عادت ملوک و اشراف عرب این بود که دستها
 در دست کردند و منافخت کردند بِأَن حق تعالی بهشتیان را بِأَن صفت کرد
 باز صفت دیگر نشان هم کرد جَلْ جَلَالَهُ و وَسَقَطُوهُمْ و بدیشان سَبَّحْتُمْ پروردگارشان
شَرَّابًا شراب طهوری أَطْيَابًا که چون خورده شود بول نکند و بلکه عرق شود و از تنهای
 ایشان بیرون آید بوی و سه مشک باشد و دل ایشان را پاک کند از کینه و دشمنی
 و دوستی غیر حق تعالی سابقان و مقربان حضرت عزت را جَلْ جَلَالَهُ از بطنان یعنی از
 زیر عرش قدیم شراب طهور از زبرجد سبز و از یاقوت سرخ و از نقره سفید برسانند
 بیواسطه دست نالاب و مقصد آنرا میانه روان را فرشته گان دهند و عامه این بهشت
 را غلمان دهند یعنی خادمان بهشت چون از شراب بهشتی بخورند دست ذوالجلال گردند
 حجاب برگزید تا جمال چون و بی چگون او بی جهت و مکان حق را بیند اللَّهُمَّ از رُفَعْنَا
وَلَجَعَلْنَا بگویم مِنْ الْمُقَرَّبِينَ إِنْ هَذَا كَانَ لَكُمْ حِزَابًا بدرستیکه این نیکبها که
 یاد کرده شده است و بود و باشد مرثما را بسبب پاداش کارهای نیک شما وَكَاثِبَاتٍ
سَعِيدَاتٍ مَشْكُورَاتٍ بود و هست کوششهای شما پذیرفته و قبول کرده شده و کارهای
 شما ضایع نیست بلکه آنکه پذیر بسیار بخش است حضرت باری تعالی إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ
الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا بدرستیکه ما بر تو فرستادیم قرآن را فرستادن پرانگنده اگر یک بار

فرستاده یا درگرفتن او بود دشوار بود پس چون فرستادیم قرآن را و ترا پناہ مبر گردانیدیم و
 بخلق عالم فرستادیم اگر ترا برنجاند و ساحر و شاعر گویند بر جنائ ایشان صبر کن پس
 گفت جل جلالہ فَاذْبُرْ لِي كَيْدَ الْكٰفِرِيْنَ اِنَّهُمْ كَانُوْا عَلٰى
 برسایندن شریعت و احکام و بر دروغ گوئی داشتن خلق مکرر او بر مصیبتها
 و ادائے طاعتها و کانتطیع و فرمانبرداری مکن مِّنْهُمْ اَتَمَّ اَوْ كُفُوًا اِزِیْنَ کَا فِرَانِ
 ای سچ بزه کاری و ناسپاسی را یعنی ولید مغیره و عقبه را که ایشان گفتند که ای محمد
 ما ترا مال بسیار دهیم و عروس صاحب جمال بدیم این کار برگرد و بقول دیگر مراد
 ابو جهل است که رسول علیه السلام را از نماز گذاردن منع کرده بود و اَذْکُرْ اَسْمَ رَبِّکَ
 و یاد کن اسے محمد نام خداے خود را بکثرت در بامداد یعنی نماز بامداد گذار و اَصْبَحْ لَآ وَ
 شبانگه یعنی نماز پیشین و نماز دیگر بگذار وَ مِنَ اللَّیْلِ فَاصْبِرْ لَهَا وَ عَجِبْ اِزْ شَبْحِ
 کن مر پروردگار خود را یعنی نماز شام و خفتن بگذار و سَبِّحْهُ و بی پائی یاد کن مر او را
 لَیْلًا و در شب طویلاً در از یعنی از شب بگذار و بقول دیگر مراد آنست که یاد کن بزبان
 مر پروردگار خود را در همه اوقات اِنَّ هُوَ کَاۤءِبْرٌ سَیِّدٌ اِیْنَ کَا فِرَانِ یُجِیْبُوْنَ دَوْسَتْ
 میدارند بدل و جان العاجلة دنیا را و یَذْرُوْنَ و میگذارند و سَأَلَهُمْ اِزْ پَسْ خُوْمِ
 یَوْمَ مَا یَفْقَهُ لَآ رُوْزِکَرَانِ را یعنی کار ایشان همه از برای دنیاست غم بپندان و داخل چند
 با ششان که نیمه آن بلکه از ده بخش آن یکی از برای آخرت نباشدشان فاما مومنان
 همه غم آخرت باشد و در دنیا بقدر حال بکنند فاما عاشقان را جز طلب دوست هیچ نباشد

ما غلام ملک عشق بے زوال	ملک دنیاتن پرستانرا حلال
صد عدنان پیشش نیرزد برگ توت	عاشق کز خوان رحلن خورد توت
ورکنم خدمت من از خوف سقر	هشت جنت گردام در نظر

مؤمنان از دنیا دورند و در آخرت باقی میمانند و عاشقان را جز طلب دوست هیچ نباشد

موتے باشتم سلامت جوئے من

زاکمہ این ہرزو بود حظ بدن

و بطریق تعریفیں تنبیہ کردشان و گفت جل جلالہ انھن خَلَقْنَاكُمْ مَا آفَرِيْمُ اَيْشَان رَا
 و پس وَ مَشَدَّدْنَا مَا اسْتَوَارَ كَرِيْمِ اسْمِهِمْ مَعْصُومًا و اسْتَوَانَهَا و پھیا و رگہای ایشان را
 و تقویے دیگر ما آفَرِيْمِ جان بیرون آمدن بول و غلط ایشان را یعنی راه پیش پس
 چون چیزے بیرون آید ہر دو ہم فراز آئند چون چینین ست چرا باید کہ شب و روز عمر خود را
 بطلب کردن دنیا و دوستی آن متغرق دارند و بیچ قدم بے طمع دنیا نزنند و از خالق و
 رازق خود چرا روع گردانند و بیان کرد کہ ما قَادِرِيْمِ برین کہ این کافران را نیست کنیم
 و بدل ایشان دِيْمِرَانِ را بیا ریم و گفت جل جلالہ اِذَا اَشْتَدْنَا و چون خواہیم کہ ہلا کنیم
 ایشان رَا بَدَلْنَا اَمْثَلًا لَهُمْ تَبْدِيْلًا بدل کنیم ما بدنبہای ایشان را بدل کردنی
 یعنی بہتر از ایشان بیا ریم و ما قَادِرِيْمِ و حَكِيْمِ غَفَارِيْمِ و رَحِيْمِ سَتَارِيْمِ و كَرِيْمِ زُوْدِ
 ہَاكِلِ نہ کنیم ایشان را تا باشد کہ ایمان آرند اَتَّاتِ هٰذِهِ بَدْرَسِيْكِهِ اَيْنِ سُوْرَةِ تَدْوِيْكِرَةِ
 پندیت مر شمار اِلْطْفِيْفِيْسْتِ مرد و ستان را چونکہ دروے حال بہشتیان ست و
 بیان رفتار ایشان ست لَعْمَنَ شَاءَ پس ہر کہ خواہد حال ایشان را و جزا و ایشان را
 اِتَّخَذَ اِلٰى رَبِّهِ سَبِيْلًا بگیرد بہ خدائے خود را سہل یعنی بندگی او کند و رضائے او جوید و
 ہوائے خود بگذارد بستی با و و بعد در رہ توحید توان رفت رست با رضائے دوست باید یا رضائے ہشتین
 وَمَا تَشَاءُوْنَ اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ وَيَخْتَارُ اَيْدِ شَمَا چيزے را مگر وقت خواستن خدائے تعالی
 یا مگر خواستن حق تعالی آن چیز را اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيْمًا حَكِيْمًا بَدْرَسِيْكِهِ حق تعالی
 بہت و بود و باشد نیک و انا و نیک استوار کار کہ غلط بروے روانیست اَلْحَدِيْلُ
 صَنِ يَشَاءُ فِي تَرْجُمَتِهِ ہر کہ خواہد در رحمت خود در آرد یعنی ایمانش و بہر بہت جاودان و اَلْحَدِيْلُ
 اَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا اَلِيْمًا و کافران را و ستمگاران را آمادہ کند شکنجہ در دوزخ یعنی کفر و کافر را بکافران
 رہر و دوزخ جاودان دہدشان جزائے کردارشان القراءۃ مَا تَشَاءُوْنَ بِالْتَاَع

وَالْبَاءُ إِلا ان يشاء الله طرف واحال

سُورَةُ الْمُرْسَلَاتِ مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهِيَ خَمْسُونَ آيَةً وَفِيهَا ثَمَانُونَ آيَةً

وَالْمُرْسَلَاتِ بجرمت بادہائے فرستادہ شدہ عنقرفاً همچون یال اسپ پے در پے متصل
 انتصابہ علی الحال وقیل بجرمت فرشتگان فرستادہ شدہ از براء کار نیکو العرف
 و رغت یال اسپ و کار نیکو وانتصابہ علی المفعول فالعصفت عصففاً پس بجرمت
 بادہائے سخت رونده سخت رفتنی و التاشرات نشرأ و بجرمت بادہائے که ابر را پراگنده کند
 پراگنده کردنی فالغائر رفتی فرقااً پس بجرمت آیتہائے قرآن کہ جدا کنند حق را از باطل
 جدا کردنی فالملقیات ذکرأ پس بجرمت فرشتگان کہ اندازند وحی را در دلہا بمغیران
 عذراً از براءے پیدا کردن حجت آوردن یا از براءے ترسانیدن یعنی حق تعالی کتابہائے
 خود را فرستاد بہر پیغامبران تا ایشان باستان برسانند و علماء استان ایشان بہ
 شاگردان برسانند و ایشان بخلق برسانند تا عذر باشد یعنی حجت پیدا کنند برایشان تا
 خلق نہ گویند کہ ما شنیدیم و نہ انستیم و ما را کہے ترسانید و از روز قیامت خبر نہ کرد بجرمت
 این چیز ہا کہ انما تو عذرون بدرستیکہ آنچه ترسانیدہ میشود یا وعدہ کردہ می شود شمارا
 من الا یعاد والوعید لو اقیع ہر آئینہ افتندہ است و باشندہ است یعنی قیامت بہشت
 و دوزخ خواهد بود بیشیک فاذا النجوم پس چون ستارگان طبعست ناپدید شوند و فرہیز
 القطس و رغت ناپدید کردن و اذ السماء فرجبت چون آسمان شکافتہ شود برست شود
 پس سگافد پس از ہم جدا شود و پارہ پارہ شود و ذرہ ذرہ شود و انکا بہت شود ذکرف
 التفسیر ان اول حال السماء الوہی یعنی سمت شدن نماکانتفاق شمل انقطاع
 الانفراج حتی یتلاشی فتصیر کانهالم تکان فاذا الجبال نسفت و چون کوه ہا پراگندہ
 شوند و بہ باد دادہ شوند اول پراگندہ شوند پس راندہ شوند در ہوا و چون زمین پس ریزہ
 ریزہ شوند همچون گرد پس ناپزیر شوند نو یا کہ ایچ بود و اذ الرسل و چون پیغمبران اقیقت

گرد کرده شود از جواب قَالُوا النَّجْمُ طَبِيعَتُهُ مَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ حُرّاً وَبِأَنَّ قِيَامَتَ بِيَاكِلَ النَّجْمِ يَوْمَ أُحُلَّتْ مَرَكَمُ رُوزِ رَأْيَا خَيْرُ كَرْدِ شَهْ هَسْتَا اَيْنَ كَارِ بَاهِي بَزْرُكِ
 استفهام از برای تفسیر است لِيَوْمِ الْفَصْلِ جواب گفت از برای روز جدا کردن حق را از باطل و مَا أَذْمَدُكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ و چه دانی تو که چه بزرگ است روز جدا کردن یعنی تو چه دانی بزرگی روز قیامت را یعنی چون نفع صورت شود و زمین بر خود لرزیدن گیرد و آسمان بر زمین
 ترکیدن گیرد و کوهها از جاى خود درآشوند و ستارگان بر زمین فرو ریختن گیرد و پیغمبران راجع کرده شود و خصم در خصم آویختن گیرد و اسه و هلاکی باد در آن روز مرگافران را چنانکه
 حق تعالی گفت وَيَلِيكُم مِّثْقَالُ ذَرَّةٍ بَيْنَ يَدَيْهِ وَرِزْقُ الْكَافِرِينَ و اسه در آن روز مردوخ دارندگان را
 وقیل و ادیست در روزی که آن را وقیل گویند اگر کوهها در آن جا اندازند بگدازند و این شب
 کافران باشد نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ آنکه نهالک الا و لَيْتَنِي آیانست و هلاک نه کردیم قوم
 پیشین را یعنی قوم نوح رَأَيْتُمْ تَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ پس از پی ایشان در آوردیم و نیست
 کردیم آستان پسین را یعنی قوم عاد و ثمود را و قوم لوط و قوم فرعون و غیر ایشان را چون ایمان
 نیاوردند بر پیغمبران خود که ذَلِكَ نَفْعُ الْيَاكِلِ مَدِينَةٍ و وَيَلِيكُم مِّثْقَالُ ذَرَّةٍ بَيْنَ يَدَيْهِ
 و همچنین کنیم برگناه گاران یعنی کافران است ترا به قهر خود بگیریم و نیست گردانیم و ترا بر ایشان
 نصرت دهیم چون منکران قیامت را یا در کرد و از هلاک کردن ایشان نیز خبر کرد و اشارت
 بدلائل قدرت خود کرد که ما قادریم قیامت را بیاوریم و همه مردگان را زنده گردانیم و
 دوستان را بهشت بریم و دشمنان را بدوزخ چون این همه ممکن است پس گفت جبل
جَلَا لِكَلِمَةٍ تَخَلَقَكُمُ مِنْهَا آنکه آفریدیم شمار این مَاءٍ مَّحْيِيٍّ از آب است یعنی خوار ناپاک
 که آن آب مادر و پدر است فَجَعَلْنَا پس گردانیدیم آن آب را و نهادیم فِي قَدَاسٍ
تَصِيكَيْنِ در آراگام استوار که آن رحم و زهدان مادر است إِلَى قَدَدٍ مَّعْلُومٍ تا اندازه
 دانسته شد که نه ماه است یا بیشتر یا کمتر فَقَدَّ اذنا یعنی قدر پس اندازه کردیم ما آن وقت را

کرم نشود و پیش نگیرد و فیض القادیم مؤمن پس مایک اندازه کند گانیم (عالم المقدرون)
 چون دلائل ظاهر شد با وجود این کافران منکر شد قدرت ما را به آوردن قیامت و بیل
 یومئذ للمکذبین هلاکی باد منکران اسلام و احکام آن را در آن روز الحکم علی کافران
 آیانگردانیدیم زمین را کفایتاً گردکننده و فراهم آورنده احیاء زندگان را امواتاً و
 مردگان را یعنی زمین را جاگه قرار زندگان و مردگان گردانیدیم و جعلنا فیها دروسی
 شایحان و گردانیدیم در زمین کوچه ها استوار بلند و چندین منفعتها درین کوچه ها نهادیم
 انزرو نقره و آهن و لعل و غیر آن الرسوة استوار شدن الشموخ بلند شدن و سفینا
 کعبه صاعقه و امانت او دادیم شمار آب خوش شیرین خشک بود با وجود این کافر شدید جزا دیم
 شمار بیل یومئذ للمکذبین و هلاکی با دروغ دارندگان را یعنی کافران
 در آن روز انطلقوا الی ما کنتم به تکذبتون گفته شود مگر کافران را روز قیامت برویم
 بسوی آنچه بودید شما که دروغ گوئی میداشتید پخیامبران را بان چیز یعنی بروید بدو
 اکمل نطلاق رفتن انطلقوا بروید الی ظلی بسوی سایه دود و وزخ ذی ثلاث شعب
 که سه راه است شاخ باشد یعنی بزرگ باشد و از همه اطراف کافران گرفته بود شعبه شاخ
 شعب جماعت الظلیل آن سایه دود و وزخ خوش و خشک باشد (الظلیل پوشنده)
 و لا یغنی من اللهب کفایت نکند آن سایه از آتش دوزخ یعنی هیچ دروغ و نفع نباشد
 وقیل تمام و همیشه خوش و خشک نباشد آنها کرمی بشردی کالقصر بد رستیک آن آتش
 دوزخ می اندازد اخگر با وقیل سرشک بار که آب جگر با باشد همچون گوشکمان بزرگ
 کانه جملة صفر گوید که آن اخگر های آتش شتران سیاه اند که بزرگ می زنند
 القصر گوشک وقیل درخت سبط الجمل استوار الجماله جماعت و الجمالات

منقول از تفسیر یعقوب چرمی
 اینها در حدیث آمده است
 و در بعضی نسخها
 اینها در حدیث آمده است
 و در بعضی نسخها
 اینها در حدیث آمده است
 و در بعضی نسخها
 اینها در حدیث آمده است
 و در بعضی نسخها
 اینها در حدیث آمده است
 و در بعضی نسخها
 اینها در حدیث آمده است

جمع الجمع يَوْمَ مَعِيذِ الْمَمْلُوكِ بَيْنَ وائے و ہلاکی با و دران روز کا فران را کہ در و عکس
 میباشند مرغیا بران را هَذَا يَوْمَ كَيْتَطْفُونَ این روزیست کہ در وے سخن نہ گویند
 کا فران یعنی در روز قیامت وقتہ باشد کہ سخن نہ گویند کا فران در آن وقت و مراد ہر روز
 نیست يَوْمَ كَيْتَطْفُونَ کہ تم قیعتنہ دُونَ و دستور سے دادہ انشود مرد و وزخیان راتما سخن
 گویند و عذر خواہند بہ قول امام متاقل پہل سال سخن نہ گویند از سختی عذاب روز قیامت
يَوْمَ مَعِيذِ الْمَمْلُوكِ بَيْنَ وائے دران روز مر کا فران را هَذَا يَوْمَ الْفَصْلِ این
 روز جدا کر دیت میان دوستان و دشمنان جمعنا کہ گر و کر ویم شمار او اولادین
بِأَنَّانِ يَشِينِ فَإِنَّ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ پس اگر باشد شمار اکرے و حیلہ کنید مراد در دور
 کردن عذاب از خود فکیرد يَوْمَ پس مکر کنید مراد این عذاب را از خود دور کنید و این
 سخن مر کا قران را سرزنش باشد يَوْمَ مَعِيذِ الْمَمْلُوكِ بَيْنَ وائے و ہلاکی مر کا فران
 را دران روز چون حق سبحانہ و تعالیٰ حال دشمنان را یاد کرد حال دوستان را یاد
 و میگوید جلالہ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ بدرستی کہ ہر آئینہ پر ہیزگان و دور باشند گان
 از کفر و کافر ہی باشند در بوستانہا و سایہا با سایش تَوَعَّبُونَ با چشمہائے آب روان
وَفِي آيَةِ و میوہ ہائے نیکو فَمَا يَشْتَهُونَ از آنچه آرزو ہرند كُلُوا وَاشْرَبُوا بخورید و
 بیاشامید از نعمتہائے بہشت هَدِيًّا نوش و گوارندہ و خوش با شمار إِنَّمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
 با آنچه کردی شمار در دنیا از طاعتہا یعنی جزائے کردار ہائے شماست إِنَّمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ بدرستی کہ
 ہمچنین يَوْمَ الْمُحْشِينَ جز امید ہر نیکو کاران را الْإِحْسَانَ نیکوئی کردن يَوْمَ مَعِيذِ
لِلْمَمْلُوكِ بَيْنَ وائے و ہلاکی با و مر کا فران را دران روز كُلُوا بخورید اے کا فران از
 نعمتہائے دنیا و تمتعوا و برخورداری گیرید قَالِيلًا اندک یعنی روزے چند إِنَّمَا كُنْتُمْ
مُجْرِمُونَ بدرستی کہ شما کافریند و مستحق دوزخ شدہ إِنَّمَا كُنْتُمْ از دنیا بیرون شدن است
 و بعذاب گور گرفتار شدن نعوذ باللہ من ذلك الْأَجْرَامِ گناہ کردن يَوْمَ مَعِيذِ

الْمُتَكَلِّمِينَ بَيْنَ وَايَةٍ وَايَةٍ بَارَكَ الَّذِي سَوَّاهُ الرُّسُلَ
 مَرَكَا فَرَانَ رَا كَهْ نَا زَكْرَهْ اَرِيْدُ لَا يَزِيْدُ كَعُوْنَ نَا زَكْرَهْ كُنْ فَدَا كَعُوْنَ كَرُوْنَ وَيَلْ يَوْمَئِذٍ
 اَلْمُتَكَلِّمِينَ وَايَةٍ وَايَةٍ بَارَكَ الَّذِي سَوَّاهُ الرُّسُلَ اَمَامَ مَقَاتِلِ اِيْنِ دَرُوْ نِيَا بُوْدُ
 كَهْ مَسْطَفِيْ اَسْمٰى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَاَسْلَمَ مَرْوَنَدِ بَنِي ثَعْلَبَةَ رَا فَرَمُوْدُ كَهْ نَا زَكْرَهْ اَرِيْدُ اَيْشَانْ كَفْتَنَدُ كَهْ
 اِيْمَانِ مِيْ اَرِيْمِ فَا مَا نَا زَكْرَهْ نَسِيْ كَهْ اَرِيْمِ مَا اَرِيْمِ كَهْ مِيْ اَرِيْمِ كَهْ رُكُوْعِ وَا سَجُوْدِ كَسِيْمِ وَفَدُ كَسَانِيْ رَا
 اَكُوْنِيْدُ كَهْ مِيْشِ كَسِيْ اَبِيْدُ اَزْ بَرَا سِيْ جَبْرُ سَانِيْدِيْنِ وَا اِلْحَامِيْ كَرِيْ كَرُوْنَ وَا لِقَوْلِ عَبْدِ اللّٰهِ بِنِ عَبَّاسِ
 رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُمَا اِيْنِ دَرُ قِيَامَتِ خَوَابِ بُوْدُ كَهْ فَرَمُوْدُ لَهْ تَعَالٰى يَوْمَ يَكْتَفِفُ عَنْ سَابِقِ
 وَيُوْدِعُوْنَ اِلَى السُّجُوْدِ چُوْنِ كَشْفِ كَفْتِ اَزْ سَابِقِ مُؤْمِنَانِ سَجِدَهْ تُوَانَدُ كَرُوْدُ وَا كَثْرَانِ
 فِيْ خِيَانِكِهْ دَرُ سُوْرَهْ وَا الْقَلَمِ كَهْ شَتَا كَهْ بَا سِيْ حَدِيْثِ اِيْنِ اَمَامِ كَبِيْرِ مَحْمَدِ بَعْدَهْ اَسْمٰى
 قُرْآنِ يَوْمَئِذٍ مِيْگَرُوْنَدُ لِحُوْنِ بَا يَاتِ مِيْنَاتِ مَسْرَانِ اِيْمَانِ نِيَا وَرُوْنَدُ كَبِيْرِ مَحْمَدِ
 اِيْمَانِ خَوَابِ سَدُ اُوْرُوْدِ بِنِيْ اِيْمَانِ شَخْوَابِ سَدُ اُوْرُوْدِ بِيْجِ
 مَحْمَدِ وَا اللّٰهُ تَعَالٰى اَعْلَمُ بِالتَّوَابِ

تتمت

تَمَامُ

سَيَّارَةٌ

بَارَكَ الَّذِي

سُورَةُ النَّبَاِ مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَيَاتُهَا ۴۰ وَكُنْ عَاقِبَتُهَا ۱۰

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ (صل عمه عمما بوده است یعنی از چه سوال میکنند و می پرسند یکدیگر را اهل کما التساءل از یکدیگر پرسیدن باز تفسیر کرد و گفت جل جلاله عن النبای العظیم از خبر بزرگ می پرسند الذی هم فیئیه آن خبر که ایشان دروس مختلفه کون اختلاف می کنند اگر اختلاف خلاف کردن یکدیگر و آمدن کردن مؤمنان میگویند قیامت حق است و خواهد بود چونکه حق تبارک و تعالی از و س خبر کرد که آمد نیست و این خبر بزرگ است چونکه خبر کننده خدای بزرگ است و کافران میگویند که نخواهد بود بعضی میگویند که این خبر بزرگ پینا بر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مؤمنان می گفتند که حق است و کافران می گفتند که حق نیست بعضی گفته اند آن خبر بزرگ قرآن است که مؤمنان می گفتند که حق است و سخن خدای تعالی است و کافران می گفتند که حق نیست و سخن خدای تعالی نیست و ما شکر گوئیم که از مؤمنانیم نه از کافران حق سبحانه و تعالی نام مراد در دیوان مؤمنان داشتند از آنکه از مطامع و عبادت بوده باشد در ازل پس س باید که دایما بذر و شکر او مشغول باشیم

در با عی	بیتو منما و س را نتوا نم کرد	احسان ترا شمار نتوا نم کرد
گر برین من زبان شود هر شوئی	یک شکر تو از هزار نتوا نم کرد	

حق سبحانه و تعالی کافران را جواب داد و انکار ایشان را رد کرد و گفت جل جلاله کَلَّا سَيَعْلَمُونَ حقا که زود باشد که بدانند این کافران که این خبر بزرگ و راست بوده است چونکه بپسند و در گوید و عذاب گویند پسندند کَلَّا سَيَعْلَمُونَ پس حقا که زود باشد که بدانند این کافران که این خبر بزرگ حق بوده است چون به قیامت زنده شوند و عذاب و دوزخ را بداند بعضی می گویند این تکرار از برای تاکید است بعضی می گویند

باز آن است که کافران را بپسند و در گوید و عذاب گویند پسندند کَلَّا سَيَعْلَمُونَ پس حقا که زود باشد که بدانند این کافران که این خبر بزرگ حق بوده است چون به قیامت زنده شوند و عذاب و دوزخ را بداند بعضی می گویند این تکرار از برای تاکید است بعضی می گویند

انکار نیست یکے دانستن در گور باشد و یکے دانستن در قیامت این عام مستعملون تمام
 خطاب خوانده است و معنی این باشد که زود باشد که بدانید که این خبر بزرگ حق بوده است
 چونکه به قیامت زنده شوید و به عذاب و دوزخ در مانید و کلا حرف روع است و کم
 سے بود به معنی حق و درین آیت شاید که این معنی بوده باشد یعنی حقا که قیامت خواهد بود و این
 سوگند است الروع باز دشتن کسی را از چیزی و اگر حرف بود معنی کلا این باشد که باز
 آیت سید اے کافران این اعتقاد بدان که قیامت نخواهد بود يَعْلَمُونَ یعنی زود باشد
 که بدانند چون حضرت حق تعالی رد کرد انکار کافران را یاد کرد و لیا اَوْ قَدَرْتُمْ
 خود را بیان کرد که انکار نمی توان کرد چونکه بعضی زیر پای ایشان است و بعضی بر بالای
 سر ایشان است و بعضی در ذات ایشان است پس گفت جَلْ جَلَالَهُ الْكَمَلُ اجْعَلِ الْاَرْضَ
مِهَادًا ای آنکه دانیدیم زمین را بساط شما که در و می باشید و زراعت می کنید و تجارت
 می کنید و زندگانی و مردگی شما در و نیست الْمَيْدُ گسترده یعنی پهن کردن و الْمِهَادُ
 آرامگاه یعنی خداوند تبارک و تعالی قادر است همه را زنده گرداند و قیامت را بسیار
 چنانکه قادر است به آفریدن زمین با و آسمانها و قادر است بر مهت کردن شَمَا الْجِبَالِ
اَوْ تَادَا آینه کردیم که هموار اینجاست زمین تا بنهند اَوْ در تفسیر تیسر آمده است که چون حق
 تعالی زمین را آفرید زمین می جنبید که هموار آفرید تا زمین سوار گرفت آفریدن زمینها
 و آسمانها را ندیده ایم اما اعتقاد داریم که چنین است فاما آفریدن خود را دانسته ایم که
 به هیچ وجه انکار نمی توانیم کردن چون نیست بودیم هستان کرد و اشارت باز کرد
 و گفت جَلْ جَلَالَهُ وَخَلَقْنَاكُمْ اَزْوَاجًا و اگر دانیدیم و آن سه دیدیم شما را جفتها
 یعنی جفت جفت ز و ماده و سفید و سیاه و زرد و دراز و کوتاه و غیر آن اَلَا
سَادَجٌ جمع زوج یعنی جفت جفت یا گونه گونه وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ مُمْتًا و کردیم خواب
 شما را راحت شما السَّبَاتِ آسایش تن بعضی گفته اند راحت وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا

وگردیم شب را پوشش شام که تاریکی شب همه چیز را بپوشد و در شب فایده بسیارست که بچندان
 النهاراً معاشا مگر دایندیم روز را وقت زندگانی شام را در وقت کسب کنید و چون فایده سوید
 در شب آسایش کنید و این معلوم شماست که هیچ وجه انکار نمی توانید کرد که للعاش زندگانی
 کردن و زیستن معاشا ای ذامعاش کونیننا فو حکم سبعا شیدا ادا و بنا کردیم برز شجا
 هفت آسمان استوار و محکم که هرگز کهنه و مست نشود و الشداد جمع الشدید که بچندان سیراجا
 وَهَاجًا و گردیم آفتاب را چراغ تابان و سوزان الوهجان درخشین که انزلنا من المعصمات
 صَاءً تَجَاجًا و فرستادیم از ابرها که نزدیک باشد باریدن آب بسیار ریزان الشجر ریزنده شدن
 الشجر ریزانیدن و قیل فرستادیم بادها که این ابر را عصاره و غفش کنند تا باران از وی روان
 آید و باین قول من یعنی با باشد و بالمعصمات نیز خوانده شده است قیل باران را فرستادیم
 از آسمانها در کثافت و کواشی و شرح کثافت سید مینی آورده است که باران از آسمانها می آید و
 در تفسیر تیسیر آورده است صاحب منظومه رحمة الله علیه که عبد الله بن عباس رضی الله عنهما
 گفته است که از زیر عرش فرومی آید از راق حیوانات و در نوادیش بزرگ محقق خواجسه
 ابن علی ترندی نیز چنین گفته است که بومی حق تعالی باران می آید از بحر الحیوة که زیر عرش
 است تا آسمان دنیا میرسد باد را فرمان میشود که آن باران را در برابر باران کند و ابر
 را فرمان میشود تا همچون غراب به بیزد آن را و تا باران را فرشتگان در موضعش می نهند و
 ازین سخن معلوم میشود که قول بنجان و فلاسفه باطل است که میگویند ابر باران را از دریا
 می آورد و این قول که مراد از معصمات آسمانهاست قول امام حسن بصری و امام قناده
 رحمة الله علیهماست تَجَاجٍ بِهِ حَجًا وَنَبَاتًا بیرون می آید از آب بسیار و انه را یعنی گندم
 وجود غیر آن از دانهها و گیاه را که علف ستوران باشد و قیل الحب اللوء لوء و النبات صا
 انبت من الارض یعنی باین باران مروارید را و جمیع نباتات را بیرون می آید از عدم خالق
 میکند که حَجَاتٍ الْفَأَقَا و بیرون می آید از آب استانها سبز انبوه را که شناخته شود درختان

او در هم پیچیده باشد از بسیاری و الفاف جمع باشد چونکه حق سبحانه و تعالی و لائل عظم
 یا و ک در قدرت تامه خود بر آمدن روز قیامت و گفت جل جلاله ان یوم الفصل
 کات میثقاتا بدستیکه روز قیامت که جدا کرده شود دروس دوست را از دشمن و
 حق را از باطل هست و عده و گاه گرد آمدن همه خلق دروسه برائے شمار و جزا افضل
 جدا کردن یوم یفخ فی الصویر آن روز جدا کردن باشد روزی که دیده شود در
 صورت و صور مانند شایسته که اسرافیل علیه السلام دروسه دهد و قیل بیکر با هیچ صوت
 قتا کون آقا اچا پس بیاید شما از گور به عرصات قیامت گرد کرده و جماعت جماعت
 و در کشف آورده است که در حدیث آمده که اهل عرصات بدو گروه بیایند یک گروه
 به صورت محمد و نه آیند و آن هم کسان باشند و یک گروه دیگر سرزیر و پائے بالا و برود
 خود میروند و اینها بر او خوران باشند و گروهی دیگر نابینا و کور باشند و این قاضیان
 و مفتیان باشند که در حکم و قوتی میل کرده باشند به ناطق و گروهی دیگر گنگ باشند
 و این کسان باشند که در طاعت عجب آرند و گروهی دیگر زنا بندگان خود را می نمایند
 و اینها عالمان باشند که به علم و وعظ خود عمل نکرده باشند و گروهی دیگر دست و پا
 ایشان بریده باشد و این کسان باشند که بسایه را رنجانیده باشند و گروهی دیگر
 را بر دانه آتشین کشیده باشند و ایشان نمازان و سعی ناطق کنندگان باشند که مردمان
 را در پیش سلطان ظالم و عوان بے باک در اندازند هشتم گروهی باشند که همه اعضا
 ایشان از هر طبعی پلیدی و از هر گنده گنده تر باشند و اینها کسانند که لذتها را دنیا
 را از در جهائے حرام گرفته باشند و حق خدا را نداده باشند و نهم گروهی باشند که
 جاها از قطران و گوگرد سیاه پوشیده باشند و اینها شکبران و فکر کنندگان باشند باطل
 جاه و ذموی و نهم گروهی باشند به صورت خوکان و چشمان ایشان نابینا و دندانها
 ایشان از دهن بیرون آمده و ماران و کژ دمان در دهن و در چشم ایشان افتاده و نهم

وزنجیر را در گردن ایشان و اینها شراب فروشان و شراب عواران باشند نعوذ بالله من ذلك
اینها بدبختان و عاصیان باشند اما مؤمنان و صالحان و جو امردان بعضی بصورت ماه
شب چهارده و بعضی بصورت آفتاب و بعضی بصورت ستارگان باشند قول اولی کفایت
السماء فكانت ابواباً و کشاده شود آسمان پس باشند درهای آسمان پاره پاره شود و
قره قره شود آنگاه چیز شود و قیل کشاده شود درهای آسمان تا فرشته تکان فرود آید امام
عاصم و حمزه کسائی فحیث تخفیف خوانده اند و باقی قرار فحیث بتشدید خوانده اند و سیوت
الجبال فكانت سماواتاً و رانده شود که بهما را از زمین یعنی از روی زمین پس همچون نمایش
سراب شوند یعنی ناچیز شوند سراب آنچه در نیم روز نماید در میان مانند آب و هیچ چیز نباشد
چون چنین شود عقوبت دوزخ پیش آید آن جقه که کانت صرطاذا بدرستیکه باشد
دوزخ راه گذر خق هر که بهشت رود بر صراط بگذرد و صراط پی باشد بر بالا نمودن
و از امام حسن بصری روایت کرده شده است که پل صراط سه هزار ساله راه است از کوه
بارمیر و از شمشیر تیزتر هزار سال بر آمدن باشد و هزار سال فرود آمدن و هزار سال
سوارسی باشد تیز و بار یک برگنده گاران باشد و فراخ و پهن بر مؤمنان خداست
بعضی زود بگذرند همچون برق و بعضی را هفت هزار سال باید تا بگذرند و کافران
نشانند گذشتن و در دوزخ افتند و بر مؤمنان نور است باشد بعضی را هر چند نظر
کنند و بعضی را تا زیر قدم این سخن نقل کرده شده است از رساله اخراج محمد پارسائی
بخاری رحمه الله علیه که بر او در طریقت مابوده اند و زینت اصحاب حضرت خواجرا
بوده اند علیهم الرحمة و الرضوان بقول دیگر صرطاذ کین گاهست کذا غینین
صا جابا بدرستیکه باشد دوزخ مطایغیان را یعنی مکافران را جاه بازگشت و جاه

موصدا که در لغت
است یعنی هرگز از راه
باید کرد و در لغت
نیز آمده است و در لغت
است و در لغت
کافران را در لغت
گفت یا موافق است
گفته است و در لغت
لغوی است و در لغت
بگشت و در لغت
مکلف است و در لغت
از لغت است و در لغت

باشیدن که همیشه دروس باشند لَيْسَ فِيهَا أَحْقَابًا باشند کافران در دوزخ
روزگار بای دراز بی نهایت كَذَٰلِكَ فِي الْكُتَابِ وَالْكَوَاتِبِ و لیس المراد عدد
محصور الحقب روزگار باشد و از حقب هشتاد سال مراد نیست اینجا لَا يَذُوقُونَ
فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرًّا بآنچه باشند دران دوزخ و یادان روزگار هیچ خنکی و هیچ آسایش
نیست هیچ راحتی نه باشد ایشان را لَيْسَ فِيهَا آبٌ آسایش قیل برود ای نوما یعنی آسایش
خواب و خوردنی نباشد شان قیل خنکی و قیل خواب إِلَّا حَمِيمًا وَوَعْدًا و لیکر آب گرم و خون
و دریم آید دوزخیان را بخوارند و بیاشند لِحَمِيمٍ آب گرم الْعَنَاقِ خون و دریم دوزخیان
جَزَاءً وَوَقَافًا این عذابها که یاد کردیم باشد جزای موافق کردارهای ایشان لَيْسَ فِيهَا
بدتر از کفر نیست و هیچ عذابی سخت تر از عذاب آتش دوزخ نیست و ایمان بهترین
کار است و بیش خوشترین جای است نصب علی المصدرا ای جو نرد اجزاء
موافقا لعمالهم چون بیان کرد کار ایشان را در دنیا و گفت جَلَّ جَلَالُهُ أَتَىٰ
لَا يَرُؤُونَ حِسَابًا بدستیکه این دوزخیان در دنیا بودند که نمی ترسیدند از شمارتیا
و قیل امید میداشتند حساب را الْوَجَاءِ امید داشتن و ترسیدن و قیل امید میداشتند
قیامت را وَكَذَٰلِكَ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ و بودند که دروغ میداشتند قرآن را و جهت توحید
را دروغ داشتنی بزرگ یعنی هیچ متوجه دلائل عقلیه و نقلیه نمی شدند و در کفر تمام
دشمنان تمام در کارهای درآمدن تقصیب مؤمن این است که حساب خود بکنند و به توبه
و استغفار عذر نخواهی بکنند و بعد از نماز دیگری به محاسبه احوال و اقوال و اوقات گذشته
استغفال نماید شاید که حکمت خواندن سوره عم بعد از نماز عصر این بوده باشد و الله اعلم
وَكُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا و هر چیزی را دانسته ایم و شمرده ایم و نوشته ایم در لوح محفوظ
یعنی پیا کرده ایم احصاء دانستن و شمردن و نوشتن كَذَٰلِكَ پس بشید جزای هر کردار
بد خود را قُلْنَ که لَا تَعْدُوا پس برگزیده نه کنیم شمار اگر عذاب این آیت

سخت ترین و عید است مرد وزخیان را و ازین آیت معلوم میشود که مراد از آنها حق با ابدالآباد است نه عذر مخصوص و تزیینه الغافلین آورده است که دوزخیان باران را طلبند ابر سیاه پیدا شود و باران همچون گرد نهان شتران ببارد و گذردمان همچون شتران بیابان برایشان بگذرد ایشان را هزار سال در دوزخ هر آن فرود یعنی این آیت که قَوْلَهُ تَعَالَى لِيُذِقَهُمُ عَذَابَ آفَاقٍ الْعَذَابُ يَعْنِي زِيَادَتِ كَيْفِ اِشْيَانِ رَا عَذَابُهُ بِرَالَا سُهُ عَذَابُ قَوْلِهِ تَعَالَى فَلَنْ نَزِيدَهُ كَعَمَلِهِ اَلْعَذَابُ اَبَا شَايِدُ كَمَا بَيْنَ نَوْعِ عَذَابٍ بَاشَدُ تَعَوُّذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ وَاللَّهُ تَعَالَى اَعْلَمُ چون از حال دشمنان و کافران خبر کرد از حال دوستان و مؤمنان مستحق نیز خبر کرد و گفت جل جلاله انك لملتقين مَفَاذًا اَحَدًا اِنَّكَ وَاَعْنَابًا بِرَسِيكَ مؤمنان پر بهر گاران راست رستگاری یافتن و بهشت را و باغبان آراسته و انگور باغ های الوانی بود و حدیث آمده است که یک خوشه انگور بهشتی چنان کفایت که اگر باغ یک ماه بهر دوازده ساله آن بیابان آن نرسد و مؤمن چون در بهشت در آید هزار باغ بیند در هر باغ هزار درخت بود و بر هر درخت هفتاد هزار برگ بود و بر هر برگ نوشته که لَا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ اللهُ اَمْرًا مَدَنِيَةً وَرَبِّ عَقُوْبًا و در روایت آمده است که چون میوه بهشتی را برند در حال در جام او میوه دیگر بیرون آید قدرت خداستعالی را روایت کرده است از میوه گو گو آید اَبَا مَلِيحٍ بِشَيْتَانٍ اَبَا شَدَّ عَرْمَانَ اِسْتَانَ بَكَرَانَ اَبِي هَمَزَانَ لِحْيِ حِرَانَ بِهَيْتِي که هرگز نپوشند و کاسادها قَدَّ جَهَا بهشتی بر بر پیای بهشت خلمان بهشتی با مرگ لای سمعون فِيهَا الْعَوَا وَا لَكِنَّ اَبَاهُ نَشْنُوْنَانِ بهشتیان در بهشت سخن میگوید و نه دروغ دارند یکدیگر را چون در دنیا مجلسهای ایشان پاک بوده باشد از سخن فحش و دروغ و سخن گری و خبر صنی در آخرت نیز پاک باشند اَجْزَاءُ مِّنْ رَبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا اَيْنِ رَا حَتَمًا جزای طاعتها باشد و قبیل عطاء بسیار باشد از پروردگار تو و قبیل عطاء

در فضیلت آن است که در آن روز از آن میوه را میخورند و در آن روز از آن میوه را میخورند

کافی بس کنند و باشد چندان بر هر شان که گویند بس نصیب در دیش نیست که باید که در این
بطاعت و مراقبه و مجاهده و محاسبه و مشا هر به اشتغال نماید و از منزل و غفلت و تکذیب انبیاء
اولیاء رکنند و از غافلان و بازلان دور باشد و سخن حضرت خواجہ عبدالحق عمجدانی
است رحمت اللہ علیہ کہ گفته اند از صحبت بیگانگان حذر کنید چنانکہ از شیر درند کم که با عی

با هر که شستی و نشد جمع دست ز بهار از آن قوم گریزان میباش	وز تو نرسد به صحبت آب و گلست ور نکند روح عزیزان بجلت
بیت صحبت مردان از مردان کند	ابر گریان باغ را نندان کند

آبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمٰنُ پُروردگار آسمانها و زمین با و آنچه در میان
بر دست خدای مهربان است لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا لَّتَوَاتَرَ عَلَىٰ عُرْسِ عَن جَهَنَّمَ اَنْزِيلًا
شفاعت کردن مگر به فرمان او تَوَقَّلِ الْقُرْآنَ رَبَّ السَّمَوَاتِ بِضَمِّ الْبَاءِ وَبِضَمِّ النُّونِ
يَقَامُ يَقَوْمُ الرُّوحِ وَلِلذَّلِيكَ صَفَاتُ مَا تَرَانَهُ كَمَا تَرَانَهُ كَمَا تَرَانَهُ كَمَا تَرَانَهُ كَمَا تَرَانَهُ
روح و فرشتگان صفت زده بودم حرف لَا يَمْلِكُونَ هَاشَا يَنْظُرُونَ لَا يَمْلِكُونَ وَبَعْضُهُمْ
گروه اند از شکر بگفت خدا می تبارک و تعالی که بلا که صفت زنده در آن روز که آن

کرده اند از ملاک باشند و نه از فرشتگان یعنی در آن روز سخن گویند خدایان إِلَّا مَنْ آتَىٰ قَلْبَهُ
الرَّحْمٰنُ مِمَّا ارَادَ سَتُورِي دهر و اذن کند سخن گفتن وَقَالَ صَوَابًا و
گفته باشد صواب یعنی در دنیا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ گفته باشد یعنی در روز قیامت
شفاعت مؤمن کند مؤمن را و شفاعت حق است مریضایان را و اولیاء او و علمای او و اولیاء
را و هر که که خدای تعالی خواهد و قبیل روح به یک قول جبرئیل است علیه السلام و قبیل فرشته
است از همه فرشتگان بزرگتر که دست تنها یک صفت باشد و همه فرشتگان یک صفت بعد از
حشر میدیج چیز از دست بزرگتر نیست و غیر این نیز گفته اند لَقَدْ آتَيْنَاكَ الْيَوْمَ الْفَيْتَ
ثابت و باشد به شک گفتن شَاءَ پس هر که خواهد اخذ الی رَبِّهِ مَا بَايَعُوا وَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

بازگشت یعنی ایمان آرد و عمل صالح کند تا جاهل یابد و در بهشت بر رحمت خدا تعالی ایستد
 تا آنکه عذاباً قریباً بدستیکه ماتر سانسیدیم شمارا به عذاب که نزدیک است آمدن او قیوم
 یَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَرُءَاهُ وَرُءَاهُ وَرُءَاهُ وَرُءَاهُ وَرُءَاهُ وَرُءَاهُ وَرُءَاهُ وَرُءَاهُ
 از نیکی و بدی و یقین ال کافر و بگوید کافراً یا اللّٰهینی کنت تواباً اے کاشکے من خاک شد
 چنانکه حیوانات دیگر شدند حق سبحانه و تعالی همه مخلوقات را زنده گرداند و ایشان داد خود
 از یک دیگر بستانند اگر گوسفند بے شاخ را گوسفند با شاخ زده باشد و شاخ دهنند یا
 و س را بزند و همه ستوران را و جانوران را زنده کنند فرمان آید که من شمارا از برای فرزند
 آدم آفریده بودم در دنیا ایشان به شما چه معامله کردند گویند آئی تو دانائی فرمانبرداری
 ایشان کردیم ایشان کاه و جمل و سبوس و کنجاره با دادند و نعمت های خوب را ایشان
 خوردند و این باشند که ناگاه کافران را ببینند در عذاب دوزخ گویند آئی ما را ضعیف
 از آنچه ما کردیم فرمان آید که همه خاک شوید چون خاک شوند کافران آرزو برند حال ایشان
 و گویند اے کاشکے ما نیز خاک شدیم همچون ایشان تا از عذاب ابدی خلاص یافتیم چون این سوره
 را تمام کنی بگوئے اللّٰهُمَّ اعق ربنا و ارحمنا من النّاس برحمتک یا
 ارحم الراحمین و قیست والد شریف رحمة الله علیه باین فقیر این بود که این دعا را بعد
 از سوره عم بخوان قیل مراد ازین کافر که گوید یا اللّٰهینی کنت تواباً ابلیس است که آرزو بر دبر
 یعنی ابلیس آرزو برد که کاشکے من خاک بودم همچون فرزندان آدم علیه السلام و الله اعلم بالصواب

سُورَةُ النَّازِعَاتِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ صَکَّیْتُمْ اَیَاتِهَا ۴۴ وَرُءَاهُ عَمَّ

بد آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی درین سوره به پنج چیز سوگند یاد کرده است و مفسران را
 اختلاف است که آن پنج چیز چیست اصل آقاویل این است که در هر چند مراد فرشتگانند
 که بکار با حق تعالی ایشان را مشغول کرده است و ما این قول را افعیاء کردیم و النّازعات
 غرقاً اے نزعاً غرقاً الفرق بے معنی الاغراق و یقال غرقته و اغرقته ای اختلاف

بقوة النزع کشیدن و الفراق و الاغراق گرفتار سستی یعنی بجزمت فرشتگانیکه باشند جاها
 کافران را کشیدن سخت چون جان بچیز گیر کردن رسد بگذارند تا همه در تن در آید باز کشندش
 تا بر کافران سخت شود جان کندن نفوذ بالله من ذلك نزع در رفتن عرب کشیدن
 گویند عذرا قاً یعنی کشیدن محکم و التناشيط نشطاً و بجزمت فرشتگان که بگیرند جاها
 مؤمنان را با سانی و بزودی بیرون آرند نشط الدل من البیوی اخرجها کذا فی التناشيط
 یعنی چنانچه بیرون آورد و لورا از چاه و التبیح سبجاً و بجزمت فرشتگان که شناسد
 کنندشتابند در فرمانها حق تعالی السبحه شناسد و می کردن یقال قمر من سراج و سبوح
 یعنی اسپ تیز رو در هوا شناسد و گویا که در آب می رود یا همچون آب می رود و لیس عده فی
 سیوه بسهولة کانه یسبح فی الماء فالسبیقات سبقتاً پس بجزمت فرشتگان که بر
 یک دیگر پیشین گیرند در خیر با و طاعتها فالمد تورات اموراً پس بجزمت فرشتگان که تپیر
 میکنند کار عالم را و آن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند علیهم السلام عزرائیل
 بگرفتار جاها موکل است و جبرئیل به لشکر با و با موکل است و میکائیل بر بارانها و نباتات
 و اسرافیل بر لوح محفوظ اطلاع میباشد و پس و سه ازان جایگیر دو به فرشتگان که
 می سازند و بقول دیگر اسرافیل اند استعالی و انا میگردد اند با آنچه خواهد بود و بفرشتگان دیگر می سازند چنانکه
 آدم علیه السلام را در یک لحظه و انا گردانید با سما و اسطه که جواب قسم قدر است یعنی بجزمت این چیزها
 که یاد کرده شد که شمانده کرده خواهد شد بعد از مردن تو تم تجفف الریحة در آن روز که بر زلزله
 ترجع لرزین یعنی زمین بجنبند چون در صورت دیده شود اول بار بخلق می رسد تبتبعها الریحة از پس
 و در آید پس آئینده التبع والتبایع والتبایع و الترف از پس آمدن یعنی بار دوم که در صورت
 دیده شود و زمین بجنبند و خلق زنده شوند و میان این دو دیدن چهل سال باشد
 قلوب عیون صید و الحیفة دلهاے خلق در آن روز پندند شوند الوجف پدیدن دل
 ابصارها خاشیعة چشمهاے ایشان در آن روز از ترس خوار و ذلیل و بختاکی فرود آید

باشند آبصار و حایه یعنی بینائی خداوندان و لها چون کافران مصیبت قیامت را شنیدند
 مجب داشتند و گفتند چنانکه حق تعالی ازان خبر کرد یقولون آیتنا لمرود و دون فی الحافرة
 می گویند کافران که باز گردانیده شد گنیم یعنی خواهیم بود به حال اول و باز زنده شویم
 چنانکه اول بودیم الحافرة اول کار یعنی زندگانی از پس مرگ آذنا کنا عظامنا حیواتا
 چون شویم استخوان های بوسیده سیانه کواک که باد و روزه گذرد و او از شنیده شود
 القراءة فاحرة و نخرة العاقل فی اذا محذوف ای انبعث اذا کنا عظامنا قالوا
 گفتند کافران یانک اذا یعنی زنده شدن ما دوباره کتوت بازر گردانیدیم خایرة
 زیان کار باشیم چون عمل نیک نکرده ایم و ایمان نیاورده ایم چون کافران منکر شدند
 آمدن قیامت را و دور داشتند حق سبحانه و تعالی بر ایشان رد کرد و گفت جل جلاله قاتما
 حی زجوة و اجدت و طس بدرستی و رستی کنیست این زنده کردن ایشان و رد کردن بطل
 اول مگر یک باگ بر زدن یعنی یک دیدن در صورت فاذا هم پس ناگاه ایشان بالمشاهرة
 باشند در روزه زمین قیامت که آن زمین نزدیک به بیت المقدس باشد چون منکران محمد
 صلی الله علیه و سلم را یاد کرد از حال فرعون و انکار او از موسی علیه السلام خبر داد که باو
 چه رسید با ایشان نیز خواهد رسید پس گفت جل جلاله هل آتک حدیث موسی بستیکه
 تو اسه محمد صلی الله علیه و سلم رسید سخن موسی علیه السلام اذ ناداه رب جبهه که خواند
 او را خدا ای او یا لوالد المقدس طوی در هاه پاک که نام او طوی ای اذ هب الی
 فی حیوت اذ طوی فرمود حق تعالی موسی علیه السلام را که برو موسی فرعون بدستیکه
 و س از حد در گذشته است و س را بدین حق بخوان که و س از حد در گذشته است
 دعوی باطل مینند خاک در دهن و س که خود را خدا میگوید لعنت الله علیه فقل
 پس بگو فرعون را هل لک الی ان تغزک بیج رغبت هست ترا که پاک شوی و از کفر و کفر
 بر آید

دور باشی و ایمان آری به خداے تبارک و تعالی بدست من و اهدیک الی ربک فخش
 و راه نمایم ترا به خداے تو تا برسی و از کفر و گناه دور باشی فَاذْرِهِ الْكُتُوبِ پس نمود
 موسیٰ علیه السلام فرعون را نشانی بزرگ معنی عصا وید بیضاید بیضیا آن بود که دست
 خود را موسیٰ علیه السلام در بغل خود میگردید چون آفتاب روشن می شد و در عصا هزار
 مسجده بود و بعضی گفته اند که ید بیضا اگر بود از بهر آنکه سُحْرُهُ فرعون نتوانستند سحر بصورت
 ید بیضیا آوردن و بصورت عصا آوردند فَكَذَّبَ وَعَصَى پس در دو عکس داشت
 فرعون موسیٰ علیه السلام را و عاصی شد ثُمَّ آذَبُوْیْسَیْ پس برگشت از قبول کردن
 ایمان و کوشش کرد در فساد کردن و دشمنی به موسیٰ علیه السلام فَخَشَّ پس گرد کرد
 فرعون جادوان و شکر خود را و قوم خود را فَنَادَى پس خواند ایشان را اِذْ اَدَّادُ
شَانِ بِقَالَ انا ربکم الاعلیٰ پس بگفت منم پروردگار بزرگ ترشم لَعْنَةُ الله علیه
 بتان خدا یان خود اند و من کلا تر ایشانم فَاخَذَهُ الله پس گرفتش خداے تعالی
نَكَالَ الْاٰخِرَةِ وَ الْاُولٰٓئِی بر سوائی دنیا و آخرت در دنیا غرق کردش بَاب و در آخرت
سَوْخَشَّ باتش بِئِنَّ فی ذلک لعبرة لمن ینظر بَدْر سیکه درین عذاب که وسه را کردیم
 پند نیست مگر هر کس را که برسد از خداے تعالی الْعِبْرَةَ پند و انگشت نمای خلق شدن نصیب تو
 اینست که اهل حق با منقاد باشی و با ایشان دشمنی نکنی تا همچون فرعون محروم نمائی مَنُومِی

استحق خواهند پس را فیصل خو	امتی - سولان ضمیر است ز کو
چاکری خواهند از اهل جهان	نخوتی دارند و کبری چون شما
از رسالتشان چگونه برخوردار	تا ادبشان بجا که نادرسی
تا نباشی پیش او راجع و تو	که رسانند آن امانت را بتو
کامند ایشان ز ایوان بلند	مرادشان که همی آید پسند

قصه فرعون را خداے تعالی عبرت گفت و انگشت نماگردانید مگر عالیشان مانان

یاد کنیم بعضی را تا پند باشد و من الله التوفیق و علیہ التکلان ہدائتکم و سب بن غلب
 روایت کردہ است کہ فرعون علی اللغۃ در خواب بید کہے پیدا شود از بندگان تو کہ مملکت ترا خواب کند ترا
 در آب خرق کند و لشکر ترا نیز از بنی اسرائیل مچون کہے پیدا شود چون بیدار شد غناک شد و قوم
 خود را خیر کرد ہمہ گریستند و تعزیت داشتند و مر فرعون را ہزار جادو بود و ہزار کاہن یعنی
 رمال و ہزار نجوم ہمہ راجع کرد و خواب را با ایشان بگفت ہمہ گفتند ما کفایت این بہ کنیم مارا
 چہل روز فرصت بدہ پس فرصت دادشان ایشان رفتند و کلیم پوشیدند و نان جوین
 میخوردند و بر خاک ستری نختند و شب بیدارے بودند و روز روز نہ میداشتند و زاری میکردند
 پیش دیوانہ کہے پرستیدند نشان تا ایشان را خیر کنند ازین خواب فرعون و دیوان دران
 وقت بکمان میرفتند و از فرشتگان سخن می شنیدند چون کارے در دنیا میشد و حق تعالی
 بکلمہ عرش خبر کردے ایشان بابل آسمانہا بگفتندے و دیوان اوراد آسمانہا شنیدے
 وحی آمد بکلمہ عرش کہ مادر بنی اسرائیل پیغمبرے خواہیم آفرید ملک فرعون را بر اندازد و او
 ہلاک کند و این در اسکندریہ یعنی در مصر خواہد بود در شب جمعہ در فلان ماہ معین چونکہ
 سہ ساعت از شب بگذرد از پشت پدر بہ رحم مادر آوریم و سہ را چون شیاطین
 این وحی را در آسمان شنیدند بہ زمین آمدند و منجان و ساحران و کاہنان را خیر کردند
 کہ چہل روز دیگر ہمچنین خبرے خواہد شد و ایشان پیش فرعون آمدند و گفتند حال
 چنین ست فرعون گفت چہ حیل می کنید تا ما دروسے را پیدا کنیم و کہشیم تا این موجود
 نشود و گفتند ما این توانیم کرد فاما مردمان بنی اسرائیل را در شب چہلم از زنان جبرائیم
 تا این شخص موجود نشود و چون شب چہلم شد چنین کردند مردمان بنی اسرائیل را در جائے
 معین کردند و ہر کیے را چیز یاد دادند و گفتند ہمہ اینجا باشید بایک دیگر صحبت دارین بجان
 آن شب بیدارے بودند و فرعون با عمران کہ وزیر خاص او بود و در بان و سہ بود با
 در شہر مصر رفتند و عمران از بنی اسرائیل بود و فرعون نمی دانست و ہمہ بنی اسرائیلیان

و لشکر فرعون بیرون شہر ماندند و فرعون عمران را گفت از در کوشک من جائے نروی و خود
 بالباس خواب رفت عمران چنان کرد تا آن وقت کہ خداے تعالیٰ خواسته بود عروس عمران
 را خبر شد کہ عمران در شہرست آمد بہ نزدیک عمران و ہر دو جمع شدند با یک دیگر موسے
 علیہ السلام از پشت پدر بہ رحم مادر آمد عمران گفت مر عروس خود را کہ بداند آنکس کہ
 فرعون از وسے می ترسد این فرزند ما خواهد بود پنهان در این سرا چون منجان در آسمان
 نظر کردند نشانی یافتند کہ موسے علیہ السلام از پشت پدر بہ رحم مادر آمد فریاد بر آوردند
 و نعرہ برداشتند با و از بلند کہ فرعون بشنید و بیدار شد و از عمران پرسید کہ این چه است
 عمران گفت آواز بنی اسرائیلیان است کہ با یک دیگر بازی میکنند خاطر فرعون نگران شد
 چون با مادر شد منجان بار و یہلکے سیاہ و جامہ دریدہ پیش فرعون آمدند و گفتند این
 دشمن تو در شکم مادر پیدا شد فرعون غضب کرد بر ایشان ایشان گفتند ما تدبیر کنیم چون
 از مادر آید چون موسے از مادر آمد گفتند این دشمن تو ظاہر شد فرعون غمناک شد گفتند
 ہر زن از بنی اسرائیل را جمع کن و فرزند ان ایشان را کہ درین ماہ از مادر آمدہ اند پس از
 بکش و دختران را گذار فرعون چنین کرد نو دہزار پسر طفل را بکشت از بنی اسرائیل و حق
 تعالیٰ موسے را نگاہ داشت و باقی قصہ در کتابہا مذکور است پس عبرت و پند درین
 قصہ این است کہ ہر کس تقدیر حق تعالیٰ را دیگر نتواند کرد در رضا بقضا باید داد و قطعہ

چون قضا رفت و حکم شد تقدیر	دفع آن کار را بلہان باشد
ہر کہ گردن نہد قضاے و را	مرو را حق نگاہبان باشد

چون کافران قیامت را منکر شدند حق تعالیٰ قدرت خود را بیان کرد درین کہ و وفادارست
 بر زندہ کردن و بر ہر چہ خواهد و گفت جبل جبالاً انتم اشد خلقاً آیا شما قومی ترید
 از بہت آفرین آید السماء بنیناً یا آسمان بنا کرد او را خداے تعالیٰ سرقع سمکیناً او برداشت
 ستون او را قوتی پس راست کرد او را کہ دروسہ بیچ شگافے و عیبے نیست یعنی آن خداے کہ

که قادر است بر آفریدن آسمانهاست با عظمت او نه ترک قادر باشد با فریدن و زنده کردن خلق را
 بعد از مردن ایشان و قدرت خود را بار بگیرد و گوشت جل جلاله و اغطش لیکلتها و تاریک
 کرد خداست تعالی شب که از آسمان پیدا شود تاریکی و سه باز قدرت خود را یاد کرد و گوشت
 جل جلاله و آنچه خلق میکنند و بیرون آورد و چاشت تکا دینی نور آفتاب را از پس تاریکی پیدا کرد
 در آسمان پس هر شب و هر روز میرانیدن و زنده کردن است پس مبر اور شب بخواب بر
 چون روز شود مبر را بیدار سازد و وَإِذَا كُرِئَتْ فَلْيَاذِكْ وَخَلِقْنَا بِزَقَرْتِ خُوْرًا بِرَافِرِيْنِ
 زمین یاد کرد و گوشت زمین را بعد از آن گسترانید و پهن کرد و برابر بر و سه آب عبد الله بن
 عباس رضی الله عنهما گفت اول زمین را آفرید لیکن فراخ نکردش تا آسمان را آفرید و بعد
 ابن عمر رضی الله عنهما گفت حق سبحانه و تعالی اول زمین کعبه را آفرید باندازه خانه کعبه
 چهار گوشه بر و سه آب نهاد پیش از آنکه آسمان و دنیا را آفرید هزار سال بعد از آن آسمان
 و دنیا را آفرید و زمین را از آن زمین کعبه بیرون کشید و بر و سه آب گسترانید أَخْرَجَ مِنْهَا
مَاءً حَارًّا بیرون آورد از زمین آب را وَأَنْزَلْنَا مِنْهَا مَاءً بَارِدًا و او را منی هر چه آید میان و ستوران
 خوردند از زمین بیرون آورد و وَالْجِبَالُ كَالْحِجَابِ و کوهها را از سنگها آفرید و فرو گذاشت و ایستاده
 کرد و وَالْأَنْهَارُ جَارِيَاتٍ فِي تَحْتِهَا استوار کردن و ایستادین مَتَاعًا لِّكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا و این مبر را آفرید تا
 بر خور واری و منفعت شما باشد و حلق ستوران شما باشد چون برین نعمتها شکر نگفتند و بدین
 دلائل عظام اتفانت نَهَّمْنَا و این بناوردند از عذاب بزرگ خبر کرد و شان و گفت قیاداً
جَاءَتْ پس چون بیاید الطامة الکبریٰ بلاسه بزرگ پوشنده عقلمها و قیل غلبه کنند و
 وقیل بیناک و آن آواز اسرافیل است که در صور و مدمنی چون بیاید قیامت و خلق زنده
 شوند بقیامت کبره الانسان ماتسے در آن روز پذیرد آدمی و یاد کند منی میندا آنچه کرد

قال الامام
 یعقوب انسانی
 شیوه و در آیه
 معارف که در این
 روز و شب با آسمان
 روز و شب با آسمان
 روز و شب با آسمان
 روز و شب با آسمان
 روز و شب با آسمان
 روز و شب با آسمان
 روز و شب با آسمان
 روز و شب با آسمان

باشد در دنیا از یکی و دیگری و نیز از آنجا که میگویند تیری و پید کرده شود و وزخ مرا کس
 را که میند یعنی همه خلق دوزخ را میند و دوزخی را بدوزخ برند و بهشتی را به بهشت قَامَتَا
 مَن طَعَنَ بِرَأْسِهِ كَيْفَ بَرَأْتِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَأْسَهُ وَرَكَدَتْ وَأَثْرَ الْجَنَّةِ وَ
 الدُّنْيَا وَبَرَّزَ يَدُ زَنْدِ كَانِي نَزْدِيكَ تَر رَا بَعْنِي دِنَارِ اَبْرَاخِرْتِ فَإِنَّ الْجَنَّةَ بِسِ بَدْرَسِيكَ
 دوزخ هِيَ الْمَأْدَى وَهِيَ هَسْتِ جَاءَ بَارِزَتْ اُو دَرِينِ آيْتِ وَعَمِيدِ بَزْرَسْتِ مَرَاهِلِ
 دِنَارِ اَكْ اَزْ حَرَامِ پَر هَمِي نَزْدَارَنْدَ وَ اَمَّا مَن خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَا مَا اَكْمَ بَرَسِدِ جَاهِ اَيَسَا
 رَا اَزْ بَرَا سَ حَسَابِ پَر و ر د گ ا ر خُودِ وَ تَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى وَ بَا ز د ا ر د تَن خُودِ رَا اَزْ مِوَا
 یعنی میل کردن بآنچه نشاید یعنی مراد نفس که بیکم شرع بوده باشد به نفس خود نداند الهی
 میل کردن دل بآنچه نشاید و قیل مراد نفس فَإِنَّ الْجَنَّةَ بِسِ بَدْرَسِيكَ هِيَ الْمَأْدَى
 و است جَاءَ بَارِزَتْ اُو یعنی هر که هوای نفس خود بگذارد و به فرمانی خدا که نکند
 بهشت جَاءَ اُو باشد که هرگز از وی بیرون نیاید خواجا ابو بکر و راق رحمة الله علیه گفت
 که خدا که تعالی در دنیا و آخرت چیزی بنیست تر از هوا که مخالف حق تعالی باشد
 نیافید و پیش اهل طریقت مودت حق بالغ شود که از هوای نفس خلاص یابد است

خلق اطفال اند جزست خدای	نیست بالغ جزر میده از هوا
-------------------------	---------------------------

بدانکه مفسران گفته اند که این دو آیت در حق مصعب بن عمیر و برادر و سه عامر ابن عمیر
 آمد که پادشاه زادگان عرب بودند یکی مؤمن بود و دیگری کافر آیت در حق عامر ابن عمیر
 که سه کافر بود و در روز جنگ بدر و برادر و سه مصعب ابن عمیر کشت این آیت آمد
 قَامَتَا مَن طَعَنَ بِرَأْسِهِ كَيْفَ بَرَأْتِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَأْسَهُ وَرَكَدَتْ وَأَثْرَ الْجَنَّةِ وَ
 مَقَامَ رَبِّهِ وَ تَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى فَإِنَّ الْجَنَّةَ بِسِ بَدْرَسِيكَ هِيَ الْمَأْدَى
 آمد که سه در جنگ احد کشته شد رضی الله عنه و آن چنان بود که ابو سفیان پدر معاویه
 لشکر عظیم آورد در احد واحد کوهیست نزدیک مدینه رسول صلی الله علیه و سلم دوران جنگ

علم اسلام بدست مصعب داده بودند ابن قتیبه نام کافر بود که پہلوان لشکر کافران بود و نشتہ اشرف
 علیہ بر رسول علیہ السلام نیزہ انداخت مصعب خود را در پیش انداخت تا نیزہ بوسہ رسید
 و رسول علیہ السلام بسلامت ماند و علم اسلام را فرشته گرفت مانند مصعب تا علم بزمین
 نیفتد و ابن قتیبه لعنتہ اللہ علیہ نعرہ زد کہ محمد را کشتہ امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ و سہ را
 بکشت و لشکر کافران در آن جنگ عم رسول علیہ السلام حمزہ را کشتند چنانکہ در تواریخ مذکور
 است پس این آیت آمد کہ **وَأَمَّا مَنْ خَافَ** در حق مصعب آمد و چون رسول علیہ السلام
 مصعب را دیدند در خاک و خون افتاده و زخم بسیار خورده گفت صحابہ را کہ ویرا
 دیدہ بودید کہ چه نوع جامہ داشت در مکہ گفتند نعیلین و سہ از زربودر با عی

در مطبخ عشق جسزنگور انکشدند	لاغر صفتان ز رشت خورا نکشدند
گر عاشق صادق ز کشتن مگریز	مردار بود ہر آنچہ او را نکشدند

دظاہر این دو آیت عام است در حق مؤمنان و کافران قال النبی علیہ السلام
بئس العبد عبد الہوی یعنی بد بندہ ایست بندہ ہوائی گمراہ کننده و
 خواجہ محمد علی حکیم ترمذی رحمۃ اللہ علیہ گفته است کہ ہوائی مضل ترک حق است در کار
 و عبادتہا و این فقیر میگوید در شمار بودم در خود کاپی و تیرگی مشاہدہ کردم گفتم چند روز
 روزہ دارم تا باشد کہ این تیرگی دور شود نیت روزہ کردم و بخدمت شیخ خود خواجہ
 بہار الدین رفتم چون حضرت ایشان مرادیدند فرمودند تا طعام آوردند و گفتند این
 ضعیف را کہ طعام بخورد این حدیث را خوانند کہ **بئس العبدائم** و معنی و سہ را تقریر کرد
 و گفتند ما تجربہ کردہ ایم خوردن اولیٰ تر است از روزہ بہ ہوائی نفس داشتن ششوی

نفس خود را زن شناس از زن تیر	ز آنکہ آن جزوست و نفست کل تیر
مشورت بانفس خود گرسے کنی	ہر چه فرماید خلافت آن کنی
گر نماز و روزہ سے منہ مایدت	نفس مکارست چیزے زایدت

شورت با نفس خود اندر مقال	هر چه گوید عکس آن باشد کمال
آنچه گوید نفس تو کاخجا بدست	مشغوش چون کار او ضد آمد است
تو خلافت کن که از پیشبیران	ایچنین آمد وصیت در جهان

و گفته اند که عمر و بار دمی بایست تا بنده یکبار تجربه کند و بار دیگر عمل کند بان ازین ارشاد
 فهم شد که در عبادت نامله نیز ہوا میرود و گفتند کہ عبادت نفل باید کہ باذن شیخ فانی فی
 باشد کہ وس از ہوا خلاص شدہ است و بہ ہوا رو کرد نہی شود بیچ انکور پنختہ غورہ نمی شود
 بیچ میوہ پنختہ دیگر باکورہ نشدہ است الغافی لایود باکورہ میوہ کہ اول برسد این فقیر
 از ایشان پرسیم کہ اگر ہمچنین شیخ یافت نشود چکنم گفتند ہر کہ کہ عبادت بکنید بعد از ان
 استغفار بکنید و حضرت خلیفہ ماخوجہ علاؤ الدین عطار رحمۃ اللہ علیہ این فقیر را فرمود
 کہ بعد از ہر نماز بایست بار استغفار بگوے ہمہ صد بار میشود اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِي لَا اَلَهَ اِلَّا هُوَ
هَوَ الَّذِي الْقِيَوْمُ وَاَقْرَبُ اِلَيْهِ قال النبی علیہ السلام انی لیغان علی قلبی فسا
 ستغفر اللہ فی کل یوم مائتہ صوۃ یعنی در دل من پردہ سپید میشود همچون ابرنگ پس
 استغفاری کنم در ہر روز صد بار يَسْأَلُكَ عَنِ السَّاعَةِ اَيَّانَ مَوْتُهَا پرسند
 ترا سے محمد از قیامت کہ کے خواہد بود فِيْمَا اَنْتَ مِنْ ذِكْرِهَا در بیستی تو اسے محمد از یاد
 کردن قیامت یعنی توندانی وقت آمدن اورا اِلَى رَبِّكَ مُنْتَظِرًا بحدائے تست پایان
 و یعنی دانستن او او داند کہ کے خواہد آمد و غیر او کہ نہ اند اَسْمَأْ اَنْتَ مِنْ ذِكْرِهَا
 ہر آئینہ تو ہم کنندہ آن کہے را کہ تبرسد از قیامت یعنی تونیدانی کہ کے خواہد بود فاما پند
 سے وہی کہے را کہ از آمدن قیامت تبرسد و توبہ کند كَانَ قِيَوْمٌ يَوْمَ يَوْمِهَا گویا کہ ایست
 آن روز را یعنی قیامت لَمْ يَلْبَسُوا اِلَّا عَشِيْرَةً نہ باشندہ اند در دنیا مگر شبان گاہے
 او فِيهَا پاشت گاہے یعنی ہمہ عمر دنیا در پیش ایشان کوتاہ نماید بہ مقدار آخر روز یا اول
 روز چون درازی قیامت بیند و غذا بہائے اورا بچند ہمہ عمر بر ایشان کوتاہ نماید نمود

بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ خَدَايَا مَا اَزْخَابَ نَفْلَتَ بِيَدَارِ كِرْدَانِ وَنَحْمُ كَارْمَارِ اَبَجِرْ كِرْدَانِ كِرْمَلِكِ يَا

اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ

سُوْرَةُ عَبَسَ قَلِيْمًا اِيْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اِهْدَانِيْ وَادْعُوْنَ اَيَّتَهُ

عَبَسَ رُوسَ تَرَشْ كَرْمَجِدْ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَوْلِيْ وَرُوسَ كِرْدَانِيْدَانِ جَاءَهُ كَرْمَدُ بُوِي
 اَلَا عَمِّيْ نَابِيْنَانِيْ مَعْنِيْ عِبْدَ اللّٰهِ بِنِ كَتُوْمِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ سَبَبُ نَزْوَلِ اِيْنِ سُوْرَةِ اَنْ بُوِي
 كَرْمَدُ نَابِيْنَانِيْ مَعْنِيْ بُوِي رُكْمَهُ دَرُوشِيْ عِبْدَ اللّٰهِ نَامِ رُوزِ دَرُ مَجْلِسِ رَسُوْلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَمْرُ
 وَدَرُ مَجْلِسِ كَلَاتَرَانِ كَمُ وَتَوَاكُلَرَانِ بُوِي دَرُ رَسُوْلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَيْشَانِ رَا بَا يَمَانِ يُوْنَانِدُ
 نَابِيْنَانِيْ كَفْتِ يَا مُحَمَّدُ عَلِمْنِيْ مَا عَلِمَكَ اللّٰهُ مَعْنِيْ اَسْمُ مُحَمَّدِيَا مَوْزَمِ اَزَانِ عِلْمُ كَرْمَدُ
 تَعَالَى تَرَا اَمُوْنَانِيْدَهُ اَسْتِ وَنَدَانَسْتِ كَرْمَسُوْلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَجْمُوعِ كَارِ مَشْغُوْلِ اَسْتِ رَسُوْلِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ رُوسَ اَزْوَ سَ بَكِرْدَانِيْدُ وَرُوسَ تَرَشْ كِرْدَانِيْدَانِيْ رَا صَحِيْبِ خَبَرِ دَارِ كِرْدَانِ مَشْرُفِ
 شَدُ وَازِ مَسْجِدِ بِيْرُوْنِ اَمْرُ مَجْرِيْلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَمْرُ وَجِهَابِ مِيْمَانِ رَسُوْلِ وَكَلَاتَرَانِ كَمُ كَشِيْدُ
 تَارَسُوْلِ اَيْشَانِ رَانِيْدِيْدُ وَدَرُ وِيْدِيْنِ چَشْمِ اَوْ نَقْصَانِ پِيْدَا شَدُ بَا زِ حِجَابِ رَا بَرُوشْتِ وَ اِيْنِ
 اَيْتِ اَمْرُ دَرُ حَالِ رَسُوْلِ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَ السَّلَامُ دَانَسْتِ كَرْمَ اَزْ جِهْتِ نَابِيْنَانِيْ بُوِي وَ عَقِبِ
 نَابِيْنَانِيْ رَفْتِ وَ رُوسَ رَا يَفْتِ وَ عَذْرُ خَوَاسْتِ وَ كَفْتِ تَارَنْدَهُ بَاشِيْ نَفَقَةُ تُوِيْرِ مَنِ بَاشُ
 وَ هِرْ بَارِ سَ كَرْمُ بِيْرَا يَدِيْدُ مَجْمُوعِيْ مَرَّجَبًا بِالذِيْ عَاتَبْنِيْ فِيْهِ دَبِيْ مَعْنِيْ فَوْشِ بَادِ بَا كَلَسِ كَرْمُ
 كَرْمِ دَرُ مَنِ اَزْ هِرْ رُوسَ خَدَا سَ مَنِ اِيْسَجِ حَاجَتِ دَارِيْ تَارُ وَ اَسَا زَمِ وَ دَرِيْنِ اَيْتِ مَشْرُفِ
 اَهْلِ اِسْلَامِ اَسْتِ وَ كَمَالِ دَرُ وِيْشَانِ وَ طَالِبَانِ عَسْمُ ظَاهِرِ وَ عِلْمِ بَا مَنِ فِهْمِ مِيْشُوْدُ نَصِيْبِ
 تُو اِيْنِ اَسْتِ كَرْمُ بَرِ قَعِيْرَانِ صَالِحِ كَرْمِ كِنِيْ وَ بَا اَيْشَانِ تَقْرَبِ جُوِيْ **بِيْمِ**

این فقیران لطیف و خوش نفس	کراپے تعظیم شان آمد عبس نظم
پادشاهی ز اهل فقر طلب	آن سبق بردگان عالم جود
که نیز د بزر د همت شان	همه ملک وجود قلب وجود

تبارک و تعالیٰ باش چنانکه پیغمبر علیہ السلام سے فرماید رب اشعث اغبر صر نوح بالاولیاء
 لوی اقدم علی اللہ لایرہ پس بہ حقارت برو سے نظر مکن تا ہلاک نہ سوسی
 از ستم عزیز نما خدا بر تیرہ جانب کند او را خدا ستا

بر تو توبہ برو سے همان شب چنگاہ شکل بے کار و روان در کار دان خواب نیدار در آن را گر ہے	تو ز ضعف خود مکن برو سے نگاہ چشم و سہ خفتہ دیش بیدار از ان حالت او خواب را ماند گئے
--	---

کلا نہ چنان است کہ تو کردی اسے محمد مکن مثل آنچه کردی انہما ہر سید آیتہا کے قرآن
 ماورین سورہ تذکیرتہ پندیت مرغلق راقمن شفاء پس ہر کہ خواہد کوزہ پند گیرد از
 فقیر ان و تو نگران پند گیرد بہ قرآن و ایمان آر و عمل کند تا دولت و سعادت یابد و ہر کند
 زبان کا باشد و از بزرگی قرآن خبر کرو و گفت جل جلالہ فی صحیف مشکوٰۃ این قرآن
 در کتابہا بے بزرگ گردانیدہ شدہ است صوفی ع بلند گردانیدہ شدہ است یعنی
 در لوح محفوظ مظہور پاک گردانیدہ شدہ از تناقض و دروغ پایدی سقرتہ
 بدست نویسنندگان یکو ام نیکو بندگانند خدا کے تعالیٰ را بتو سچ نیکو کاران یعنی فرستگان
 کہ قرآن را نوشتند از لوح محفوظ قیل یعنی صحابہ رسول کہ قرآن را نوشتند و یاد رفتند
 و عمل کردند و بہ خلق رسانیدند قال رسول علیہ السلام الماہر بالقرآن صح
 الکوام اللبرس یعنی ہر کہ ماہر شد بہ قرآن یعنی قرآن دان باشد با کوام برسراہ باشد
 در مرتبہ یعنی با فرستگان مقرب باشد قیل الانسان لعنت کردہ شدہ با دان آدمی
 صاآخفرا چه کافر کرد او را بہ خدا کے تعالیٰ مراد ہمہ کافر اند و قبول امام مقاتل
 ازین انسان عقبہ سپرانی لہب است و قصہ او مشہور است کہ او داد رسول بود علیہ
 السلام بہ سفر سیرت آمد پیش رسول علیہ السلام و دختر او را طلاق کردہ آب دہان در

دین از کون و نشتند در
 از ننگان آسمان
 بیگ بار از طارند
 السلام از لہب
 دین از کون و نشتند در
 از ننگان آسمان
 بیگ بار از طارند
 السلام از لہب
 دین از کون و نشتند در
 از ننگان آسمان
 بیگ بار از طارند
 السلام از لہب

روزه مبارک رسول علیه السلام انداخت و گفت که او کافرست به قرآن و به سوره و انجیل
 ادا هُوَ رسولٌ نَفَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اللَّهُمَّ سَلِّطْ عَلَيْهِ كَلْبًا مِنْ كَلْبِ بَاثِ
 بار خدا یا بگمار بر او سگ از سگان خود در آن سفر آن ملعون را شیر پاره پاره کرد و
 بخورد و آن چنان بود که در میان رسید کاروانی از مکّه می آمد کسی گفت ایشان را که
 این جاشیران درنده بسیارند واقف باشید چون شب شد ابو لهب گفت من می ترسم
 از دعای محمد که بر سپر من کرد پس همه کاروان یک جا جمع شدند و عقبه را در میان
 خود گرفتند و خوابانیدند چون شب شد شیر آمد و هیچ کس را نخورد مگر عقبه را که پاره
 پاره کرد و بخورد عَنْ أَبِي سَلَمَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
أَفْرِيهَ هَيْتَ خَدَاةِ تَعَالَى تَرَايَانِ كَرْدُو كَفْتِ مِنْ كُطْفَقَةٍ إِنْ آبَ مِنْ خَلْقَةٍ أَفْرِيهَ
 است و - اَفْرِيهَ پس اندازه کرد آفریدن و سه ساپهل روز آب بود در شکم
 مادر و پهل روز دیگر خون بسته و پهل روز دیگر گوشت پاره بود بعد آن روح در دهان
 در آورد و چون مدت نه ماه بگذشت كَلَّ السَّبِيلَ يَسْرَةً پس راه بیرون آمدن را
 از شکم مادرش آسان کرد پس مدتی عمر داد او را که خواست لَحْرًا مَاتَا فَخَابَتْ بَرَكَةُ
 پس بمیرانیدش پس به گور بردش یعنی سنت گور کردن و کفن کردن و شستن و نماز
 جنازه گذاردن را بر او شروع گردانید و همچنین عزت و حرمت دادش در حیات
 و ممات و همچون حیوانات دیگر گردانیدش لَمَّا إِذَا اشَاءَ انْتَشَرَ پس چون خواهد از زمین
 گردانیدش روز قیامت آن خدای که قادرست بر آفریدن اولی قادرست بر زنده
 کردن بار دوم کلاً حقا که لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ هنوز زنده گذارده است و بجای نیامده
 است آن کافر آنچه فرموده است حق تعالی و سزاگانه یعنی با وجود چندین دلائل آن
 کافر نگریید و عمل صالح نکرده باز دلیل خود را یاد کرد و گفت جَلَّ جَلَالُكَ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ
إِلَى طَعَامِهِ پس بگرد آدمی به طعام خود که چگونه آفریدیم آن را پس بیان کرد و گفت بَلْ

اَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا هَرَامِيْنَهٗ مَا يَخْتَمِرُ اَبْرَارًا اَسْمَانِ يَنْفَعُنِي لَمْ يَشَقَّكَ اَلْاَرْضُ شَقًّا
 پشنگان ختم زمین را شگافنی قانبتنا فیها پس برویانیدیم در زمین حجابا وانه که قوت شماست
 یعنی جو و گندم و غیر آن و عینا و انوارا که نان غورش شماست و از و سه منفعت بسیار
 است شمارا که قصباً و سبزه را که علف ستوران شماست و ذرتوناً و زیتون را که از و سه
 روغن شماست و در و سه منفعت بسیار است شمارا که تخلاً و درختان خرما را آفریدیم
 و رویانیدیم از زمین و وحدائق و بوستانهای یاد یوار باراقیل باغبانیا دیوار را
 غلباً با بسیار درختان سبب شاخها در یک دیگر جمع شده الغلب العنق سبب گردن
 و فی الاشجار مجاز و فایقه و میوه بار آفریدیم قانبا و چراگاه ستوران آفریدیم همتا
 عما لکم از بهر بخورداری شما و منفعت گرفتن شما و لا تغامکم و از بهر بخورداری و منفعت ستوران
 شما بهیت لطفی مانند کان صنم خوش لقانکر و ما را چه جرم گر کر مش با شما نه کرد یعنی این
 همه را آفرید و مریدگان خود را داد فاما نعمت ایمان مکارفران را نداد و مؤمنان را داد
 اما مومن قرآن را و ایمان را قبول کرد و بکرم او مشرف شد و کافر قبول نه کرد و به تیر
 خذلان او هلاک شد چون انواع نعمتهای خود را یاد کرد کافران ایمان نیاوردند از قیامت
 خبر کرد و گفت جل جلالا فاذا اجاءت الساعه پس چون بیاید آواز کنند یعنی دیدن
 در صورت در قیامت و قبیل قیامت الصبح کر کردن یوم یقین الموعه قیامت و زیست
 که بگریزد و در و سه مرد وین آخیه از برادر خود و آیه و از مادر خود و آیه و از پدر
 خود و صاحبیه و از زن خود و بنیه و از پسران خود یعنی هیچ خویش را پر و او یکی گیر
 نباشد و قبول بعفی این در حق کسی باشد که و سه مسلمان نباشد و این کافران باشند
 و اما مؤمنان یک دیگر را شفاعت کنند لقوله تعالی الاخلاء یؤمذ بعضهم بعضو

از مادر و پدر خود
 از زن خود
 از پسران خود
 از بنیه خود
 از صاحبیه خود
 از پدر خود
 از مادر خود
 از زن خود
 از پسران خود
 از بنیه خود
 از صاحبیه خود

عدد و الا المتقين یعنی همه دوستان دران روز دشمن باشند با یک دیگر مگر خدا که ترس
 یعنی مؤمنان خدا ترس که یک دیگر را دشمن ندارند و شفاعت کردن حق است باذن الله
 تعالی انبیاء و اولیاء و اصحابان را شفاعت خواهد بود و مذمب اهل سنت و جماعت
 این است يَكْفُرُ بِكُلِّ صَبِيٍّ مَّيْتٌ يَوْمَ مَبِئْتِنَا یعنی هر مردی که از ایشان در
 آن روز کاره باشد که مشغول کندشان از غیر خود و قیل این عامست در حق همه
 کافران در مقامه های قیامت و خاصست در حق مؤمنان در بعضی مقامها و وجهی که
 رویها باشد دران روز مُسْفِرَةٌ رُّشْنٌ و تابان و ضاحکة خداوند مُسْتَبْشِرَةٌ
 شادان یعنی رویهای مؤمنان روشن باشد از اثر وضو و بیداری شب و از گرد و
 غبار که در راه خدا تعالی در رویهای شان نشسته باشد این نور در روز قیامت
 در رویهای ایشان پیدا شود و وَجْهٌ يُكَامِلُ عَلَيْهِ غَبْرَةٌ و رویها باشد در
 آن روز گرد نشسته باشد تُرْهَقُهَا فَرُوشِدُهَا فرو پوشیدنش تَتَرَكُهَا
 گرد سیاه و قیل تاریکی چون دود اُولٰٓئِكَ اِیْشَانِ هُمْ اَلْكَفَرَةُ تا اگر و نذکند
 الفجره تا بکارانند یعنی بدگفتار و بد کردارانند ذُبَا لَلَّهِ مِنْ ذٰلِكَ

سُوْرَةُ الْكُوْنُوْتِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ

اِذَا چون الشمس آفتاب گوئیم ترس در حیده شود یعنی روشنائی و سه را گرفته
 شود اِذَا الْجُوْنُومُ و چون ستارگان اَنْكَسَرَتْ فروریزند و نمانند اِذَا الْجِبَالُ
 و چون کوهها سُيِّرَتْ از جایی خود رانده شوند و نا چیز گردند اِذَا الْعِشَارُ
 چون شتران ماده آبستن ده ماهه که بهترین مال عرب است مُحْطَلَّتْ گشته شود
 بے خاوند و کس را پروا که آن نه باشد از ترس قیامت یعنی اهل دنیا از مالهای
 خود بے خبر شوند و مالها را بگذارند اِذَا الْوُحُوْشُ و چون چارپایان وحشی گردند
 بودند از مردم وحشت بردارند و کرده شوند بعد از آن که زنده کرده شود ایشان را تا

در میان ایشان داده شود، اگر گوسفند بے شاخ را گوسفند با شاخ زده باشد، ویرا شاخ بپوشد
 تا ویرا بزند و آنه بر حال ظالمان که خون مردم را میسوزند و مال مردم را تلف میکنند، و اگر اذکار
 ایجابی چون در باره اسبوحات تفانید و شود، ایم شود یعنی آب گرم گردد تا شراب در زمین
 شود، ابی ابن کعب گفت رضی اللہ عنہ کہ شش چیز پیش از قیامت پیدا شود، آفتاب و ماه
 سیاه گردد و ستارگان فرو ریزند و کوهها از جای خود برخیزند و نا چیز شوند پس زمین
 به جنبد و به تکاف تا بنفتم زمین را زمینند و آسمانها شکافته شود تا آسمان بنفتم را پسینند
 و باد عظیم پیدا شود بعد از آن در صورت میده شود و همه مخلوق به میرند مگر آنچه خدا استعالی
 خوبتر است و ابوالعالمی گفت که این شش چیز که از اول سوره یاد کرده شد پیش از نوح
 دویم باشد و اذ اللفقس و چون تنها مردمان را در وقت جفت کرده شود و هر یک
 را به مثل او جمع کرده شود نیک را با نیک و بد را با بد و اذ المکود و چون دختر زنده بگوید
 کرده باش، سئیکت پرسیده شود که با می، اذ نبت فیکت بچه گناه کشته شده است یعنی
 مادر و پدرش را عذاب کنند از برائت کشتن او و آن چنان بود که چون یکی را از عذاب
 دختر شده کنداشتی تا پنج ساله یا شش ساله شده بعد از آن و سه راننده در چاه اند
 و چاه را پر خاک کرده از بزمین چنین میکردند ایشان را از دامادان غاری آمد و آن
 کسانی که فرزندان را بعد از چهار ماه از شکم جدا کردند ایشان نیز میسکند و خون ناحق
 میکنند چون بچه زنده را می کشند و اسے برایشان که از خداست تعالی نمی ترسند و اذ
 الصکف و چون ناهماسے کردار بندگان را نشیت باز کرده شود یعنی ناسط هر کس را بگوید
 و بیند و اذ السماء و چون آسمان کشتیمت باز کرده شود و از پیش برداشته شود و نما
 و اذ الجحیم و چون دوزخ را سقیرت تفانیده شود به قبر خداست تعالی و اذ الجنة
 و چون بهشت را اسر لفت نزدیک کرده شود به مومنان عکلت نفس بدانند هر تنه و هر
 کسی نما آحضرت آنچه حاضر کرده است در قیامت حواب عکلت است یعنی هر گاه که این

له دلیل از وقت الصالح بالصلح و شراب الخمر بالغ الخمر والارانی مع الزانیه و دلال السوق مع خان السرق و قوله تعالی احشروم و الذین ظلموا و اذ باجم کما کشفنا ۱۴

دوازده چیز پیدا شود یعنی بیایشش در دنیا و شش در آخرت بدانند هر کس که دار خود را ازین
 و بدی و جزائے آن بوسه برسد چون خبر قیامت را شنودند کافران گفتند که این سخن
 خدا نیست و محمد دروغ میگوید حق سبحانه و تعالی سوگند یاد کرد و گفت که این سخن
 ناست که جبرئیل علیه السلام به محمد آورد و باور رسانیده است فَلَا تَنْتَهُنَّ چنان است که کافران
 میگویند أَقْسَمُ سوگند یاد می کنم بِالْحَافِئِينَ بستارگان باز شنیده یعنی باز گردنده و خناس
 جمع خانس است الخنوس از پس گرفتن الْجَوَادِرِ روزه نگان جمع جاویده است الْكَلْبِئِيسِ
 پنهان شوندگان جمع کانس است و آن پنج ستاره است که از مشرق تا به مغرب میروند
زُحَلٌ و شُتْرَى و مُرْجِحٌ و عُطَّارٌ و دُوزِجِرٌ و قَبِيلٌ مراد همه ستارگان است که به شب پیدا شوند
 و بر روز پنهان شوند بسبب آفتاب و اللَّيْلِ و بحرمت شب إِذَا انْعَمَسَ چون که تاریک
 شود وَالصُّبْحِ إِذَا انْفَشَ و بحرمت سپیده دم چون که روشن شود بحرمت این چیزها که یاد کرد
 شد إِنَّهُ بدستیکه قرآن لَقَوْلِ رَسُولٍ که نیمی بر آئینه سخن حق تعالی است که رسول میگوید
 و سه را یعنی جبرئیل آورده است به محمد نایب السلام و سخن محمد نیست صفت جبرئیل کرد و گفت
هَلْ جَبَلًا لِي فِي ثَمُودَ با قوت است عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ نزد خداوند عرش یعنی خداوند
 آفریننده عرش است و بیج محله بِزُرَّتْ از عرش نیست مَكِينٍ یعنی منزلت بزرگ و
مُطَاعٍ فرمان برده شده است یعنی فرشتگان او را فرمانبردار می باشند تَعَدَّ آن جا
 یعنی در آسمان با أَمِينٍ راست است و در رسانیدن وحی خیانت نمی کند و وَمَا
صَاحِبِكُمْ مِّنْجُونٍ و بحرمت این چیزها که سوگند یاد کرد و شده است یا شما یعنی پیغمبر
 شما علیه السلام دیوانه و عاقل ترین همه خلق است اما چون به رسم عادت بت
 پرستان مثل نبی کند و یا دیوانه میگوید فردا بِاخْتِلافٍ چون ندارم است لَنْتَهُ به
 خاق پسندارند که من دیوانه ام وَلَقَدْ زَاوَاهُ بِالْأَقْفِ الْمُبِينِ بدانکه حضرت
 شیخ ابو منصور با تبری رفته اند علیه که پیشوان اهل سنت و جماعت است از رئیس

علمائے ملت امام حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ روایت می کنند معنی این آیت اینست کہ بدرستیکہ محمد علیہ السلام حق تعالیٰ را دید در حالتیکہ محمد بود در کنارہ بیدار یعنی در شب معراج چون از ہفت آسمان بگذشت ہنہائے رسید کہ آن را افق الافلاک می گویند کہ ہفت آسمان و ہفت زمین در پیش آن همچون حلقہ باشد در بیان قال النبی علیہ السلام ساریت ساری فی احسن صوۃ یعنی دیدم پروردگار خود را در حالتی کہ من بودم در بہترین صفت اللہ صمد از خالقنا و باین روایت معنی این آیت این باشد کہ یعنی ہرست این چیز ہا کہ سو گند یا کردہ شد کہ محمد دیوانہ نیست و بدستی و راستی کہ محمد دید خدا را در وقتی کہ بود محمد علیہ السلام در افق سید کہ آن افق الافلاک ستا پس چون مجنون باشد بلکہ محبوب باشد و بعضی می گویند کہ معنی این آیت این است کہ بدرستیکہ محمد دید جبرئیل را در افق مبین کہ جائے بر آمدن آفتاب است و الاول اولی و ہر کرا عقل باشد دانند کہ معنی اول مناسب است بہ حضرت محمد مصطفیٰ صلے اللہ علیہ وسلم و صا ہو این عطف باشد بر صدا جبکہ کہ یعنی ہرست این چیز ہا کہ سو گند یا کردہ شدہ است کہ نیست محمد علیہ السلام و یا جبرئیل علیہ السلام علی الغیب بر حکمہائے کہ از قرآن دانستہ میشود از حال دنیا و آخرت بظنندین متہم نیست یعنی دروغ نمی گوید و گمان بد بوی برودہ نشود بظنندین نیز خوانندہ شدہ است بصداد یعنی بخیل نیست در رسانیدن علم شریعت و درین آیت دلیل است کہ باید کہ کسی در رسانیدن علم شریعت بخیل نہ کند و از فسق و رشوت و حیدہ حذر کند تا خلق بوسے گمان بد نہرند و صا ہو و نیست این قرآن بقول الشیطان ذر جیورہ گفتار دیواندہ شدہ و نفرین شدہ بلکہ کلام خدا کے تعالیٰ است کہ جبرئیل را آوردہ است بہ محمد علیہ السلام قاین قد ہبوت پس کجا میر وید اسے کافران چون کافران میگفتند کہ قرآن سخن دیو است حق تعالیٰ سو گند یا کردہ بان چیز ہا کہ گذشت

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

قرآن سخن من است دروسه بیچ سخن دیونست و دیوا زوسه یگریزد و شمائز پیر وی دیونست
 مکنید باز آید و قرآن را پیشوائے خود سازید از کمال جہل ایشان است کہ قرآن را
 و سرور پندارن را میگذارند و پیر وی شیطان میکنند حکیم سنائی غزنوی فرماید اقطعه
 گر دست آن کرد زانکہ برکہ از قرآن گرفت
 آن جهان رست از عقوبت این جهان رست
 گر فعل اسب سلطان شریعت سر سکن
 تاشود نور ابھی باد و چشمت منقست من
 مژده در چشم سنائی چون سنائی باد تیز
 گر زمانے زندگی خواہد سنائی بے سنن

ان هو نیست این قرآن الا ذکر للعالمین مگر پندے عالمیان را این شاء میسکند
 آن یستقیه و این قرآن پندست مگرے را که خواہد از شما کہ راست است یعنی قرآن
 داستان را پند است و اما فاسقان را و کافران را و غافلان را از قرآن منفعت
 نیست چون راست نمی شوند و راستی را نمی خواہند و ما نشاء و نون و نحو امید شمایان
 الا ان یشاء الله مگر آنچه خدا نے تعالی خواہد رب العالمین کہ پروردگان عالمیاست
 امام حسن بصری رحمة الله علیه گفت کہ بیچ کس اسلام نیارد تا خدا نے تعالی نخواست
 درین آیت دلیل است کہ بیچ کس کارے نہ کند از نیکی و بدی مگر بخواست حق تعالی
 در طاعتها رضای الله تعالی باشد و در معصیتها نباشد عصمنا الله تعالی اعمالا یرضاه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ هُوَ تَسْبِیحٌ عَشِیْرٌ اَیْتَا
 اذ السماء انفطرت چون آسمان بشکافت و تبرقد و اذ الکوکب و چون ستارگان
 انفطرت پراگنده شوند و فروریزند و اذ البحار فجرت و چون دریاها پراگنده شود
 و در یکد گیر کش ده شود تا همه دریا شود و حضرت رئیس ملت شیخ ابو منصور ماتریدی رحمة
 الله علیه گفته است کہ ہما بہاے دریا ہا را اگر در کہد شود و در شکم ماہی کہ زمین بر پشت
 ویست در آورده شود و زمین را ہوار کردہ شود تا بیچ باندی ویستی دروسے نماید

این آیت در قرآن مجید
 در سوره انفطار
 در آیت ۱۶
 در آیت ۱۷
 در آیت ۱۸
 در آیت ۱۹
 در آیت ۲۰
 در آیت ۲۱
 در آیت ۲۲
 در آیت ۲۳
 در آیت ۲۴
 در آیت ۲۵
 در آیت ۲۶
 در آیت ۲۷
 در آیت ۲۸
 در آیت ۲۹
 در آیت ۳۰
 در آیت ۳۱
 در آیت ۳۲
 در آیت ۳۳
 در آیت ۳۴
 در آیت ۳۵
 در آیت ۳۶
 در آیت ۳۷
 در آیت ۳۸
 در آیت ۳۹
 در آیت ۴۰
 در آیت ۴۱
 در آیت ۴۲
 در آیت ۴۳
 در آیت ۴۴
 در آیت ۴۵
 در آیت ۴۶
 در آیت ۴۷
 در آیت ۴۸
 در آیت ۴۹
 در آیت ۵۰
 در آیت ۵۱
 در آیت ۵۲
 در آیت ۵۳
 در آیت ۵۴
 در آیت ۵۵
 در آیت ۵۶
 در آیت ۵۷
 در آیت ۵۸
 در آیت ۵۹
 در آیت ۶۰
 در آیت ۶۱
 در آیت ۶۲
 در آیت ۶۳
 در آیت ۶۴
 در آیت ۶۵
 در آیت ۶۶
 در آیت ۶۷
 در آیت ۶۸
 در آیت ۶۹
 در آیت ۷۰
 در آیت ۷۱
 در آیت ۷۲
 در آیت ۷۳
 در آیت ۷۴
 در آیت ۷۵
 در آیت ۷۶
 در آیت ۷۷
 در آیت ۷۸
 در آیت ۷۹
 در آیت ۸۰
 در آیت ۸۱
 در آیت ۸۲
 در آیت ۸۳
 در آیت ۸۴
 در آیت ۸۵
 در آیت ۸۶
 در آیت ۸۷
 در آیت ۸۸
 در آیت ۸۹
 در آیت ۹۰
 در آیت ۹۱
 در آیت ۹۲
 در آیت ۹۳
 در آیت ۹۴
 در آیت ۹۵
 در آیت ۹۶
 در آیت ۹۷
 در آیت ۹۸
 در آیت ۹۹
 در آیت ۱۰۰

و دیگر آب بر دریای در زمین خود فرو شود و خشک گردد و بقول دیگر همه یک دریا کرده بند
 شود و آتش گردد تا در زمین را عذاب کرده شود نعوذ بالله من ذلك قِرَاءَةُ الْقُبُورِ
 بَعْدَ حَرِّ و چون گورها شورانده شود وزیر و وزیر بکر کرده شود یعنی آنچه در گور با نثار زین
 کرده شود درین آیت دلیل است که حشر جسمانی حق است بدانکه حشر بر دو نوع است
 یکی روحانی است و آن آنست که روح را در قالب درآرند فاما قالب دیگر سازند
 و حشر جسمانی آنست که روح را در همین قالب درآرند و قالب را باز پیدا کنند
 چنانکه در دنیا بود و قول حق این است عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِإِنِّهَا بِئْسَ
 آید بداند هر تنی آنچه پیش فرستاده است از خیر ما و سعد قها و فرزندان نیک و آخرت
 و آنچه پس مانده باشد از نیکها و بدیها و قیل مَّا قَدَّمَتْ آنچه کرده باشد از عملها که
 فرموده شده است و آخرت آنچه نه کرده است و از عملهاست بدتر کرده است ابو سیر
 روایت می کند از رسول علیه السلام که گفت هر که مردم را در است بنماید ویرا تقدیر
 همه ایشان باشد بے آنکه از ایشان چیزی کم شود و هر که مردم را راه هدایت و ضلالت بنماید ویرا
 و بال همه ایشان باشد بے آنکه از وبال ایشان چیزی کم شود و لفظ حشر این است قَالَ النَّبِيُّ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّهَا دَاعٍ دَعَا إِلَى هَذَا هِيَ فَاتَّبِعْ فَلَهُ أَجْرٌ مِثْلُ مَا أَتَى إِلَّا أَنَّهُ لَا يَنْقُصُ مِنْ
 أَجْرِ رِجْمٍ نَبِيٍّ وَ أَيُّهَا دَاعٍ دَعَا إِلَى الضَّلَالَةِ فَاتَّبِعْ فَلَهُ مِثْلُ أَوْ ذَرَاهُ مِنَ التَّجْدِ إِلَّا أَنَّهُ لَا يَنْقُصُ
 مِنْ أَجْرِ سِرِّ رِجْمٍ شَيْئٍ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَرَفَكَ بِرَبِّكَ أَيْ آدمی چه فریفت ترا و دیگر که در سیر
 کردن پروردگار تو الکریم نیکو کار است که بر تو نیکبها بسیار کرده است لطاعت و راجر آنده است و
 سیرانی کردی ابن عطاء گفت رحمة الله علیه مَا عَرَفَكَ أَيْ مَا قَطَعَكَ عَنْ صُحْبَةِ مَوْلَاكَ یعنی چه
 فریفت ترا که بریدی از خدائی تعالی و صحبت باوند استی و صحبت بغیر او داشتی اصْحَابُوا
 مَعَ اللَّهِ فَإِنْ كَمْ تَطِيفُوا فَأَصْحَابُوا مَعَ مَنْ يَصْحَبُ مَعَ اللَّهِ وَسَخِي مَخْفَى أَنْ سَتَ كَمْ
 صحبت با الله دارید و اگر نتوانید صحبت به کس دارید که او با الله صحبت دارد و فرد

	در وصایایم چه خبر در سوال	غرق آیم و آب می تسلیم	
<p>بیت در دوسه؛ با بر این نحو اهد بود که شب و روز بغیر او مشغول باشد یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله حضرت او شب و روز با ما است و ما شب و روز بغیر او مشغول این خطاب شود و بند که باز با بدیم و با تو بودیم تو بغیر ما چرا مشغول بودی و ما دل عاشق برام تو نیست ما تو مشغول و تو با عمر و زید به امام مقابل گفت دیکر کرد او را عنو خداوند تعالی چون پا اول مرتبه زگر نقش معاذ گفت رضی الله عنه مراد لیر که در گنا دیکر خداک تعالی همیشه بر من و آزار امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت کرده اند که ایشان چند بار غلام خود را آواز داد و چند بار شنید و غلام آواز می داد امیر از او پرسید که چرا جواب نمیگویی گفت مرا اعتماد هست بر کرم و عنو تو که مرا نخواهی زد امیر المؤمنین غنی گفت ترا آزاد کردم چون اعتماد بکرم من کردی خود ما رحمت الله علیه میفرمودند که چون برست او میسر میاید و او میگوید و از والد فقیرین رباعی یاد دارند</p>			
رباعی	جز وصل تو را در کنی نماید ما را	جز خود تو نبندگی که شاید ما را	اگر چله هر دو کون طاعت و بدیم سبب فضل تو کار بر نیاید ما را
<p>الَّذِي خَلَقَكَ أَنْ خَدَّائِكَ أَنْ فَزِيرًا تَرَأَى تَوَكُّفَكَ بِسَاسْتِ كَرْتِ وَأَوْفَتْ أَنْفَامِ دَرَسْتِ دَادِ تَرَأَى قَعْدَاتِكَ بِسَاسْتِ كَرْتِ دَائِدَتِ بِعِنِي مَعْتَدَلِ مَرَاجِ آفَرِيَتِ بِعِنِي هَرِ جِهَارِ طَبِخِ بَرَا بِرِ كَرْتِ قَبِيلِ بِسَاسْتِ بَالَا كَرْتِ چنانکه می باید اعتماد ال را مرعی داشت یعنی نغمه اند راست بالا کرد رَجِي آيِي صَوْرَةٍ دَرِ هَرِ كَدَامِ بِكِرِي سَهْ كَهْ مَرَّ شَاءَ خَوَاسْتِ دَلْبَانِ بِرِ هَمِ نَشَانَتِ بِعِنِي اَعْفَا تَرَا بِرِ هَمِ نَشَانَةِ التَّرْتِ كَلْبِ بِرِ هَمِ نَشَانَتِ بِعِنِي اَنْ خَدَائِكَ كَهْ تَرَا رَاسْتِ كَرْتِ دَرِ سَهْ تَا بِرِ كِي كَرْتِ دَرِ شَكْمِ مَادِ وَ زِهْرَانِ وَ شِيمِ بِعِنِي بِرُودِ دَرِ وَ نِ زِهْرَانِ كَهْ عَلَا آدَمِي بَانَ نِيرَسِدِ وَ زِهْرَانِ تَدْبِيرِ اَنْ عَا جَزَا سَتِ بِسَاسْتِ طَاعَتِ اَوْ كَرْنِ وَ حَسِنِيَتِ مَكْنِ نَاغُزِي زِ كَرْتِ لِكَلَا حَفَا نَهْ چنان است که شمایی کیند قبل چنگد بِالذِّينِ بَلَكُ چنين است که دروغ میدارید پندیران را در آمدن روز قیامت و هر چه میخواهید می کیند و نمان می برید که شمارا حساب نخواهد بود و عذاب و زندگانی پس از مردن نه چنان است</p>			

و از شما غافل مستم و آن عینک و بدرستی که بر شما است لِحَافِظِيْنَ بر آئینه نگاهبانان
 یعنی فرشتگان که اصلاً بزرگواران و نیکوکاران کاتبین نویسدگان اند و فرشته در
 روز و دو فرشته در شب يَعْلَمُوْنَ مَا تَفْعَلُوْنَ می دانند آنچه می کنید از نیکی و بدی و همه
 می نویسند تا ناییدن امام مجاهد رحمه الله علیه گفت چون شب شود و بنده نیکه کرده باشد
 شادمان شوند و اگر بدیها کرده باشد غمناک شوند چون فرشتگان نهما سازند نیکی و بدی
 حق سبحانه و تعالی فرماید که متباد کنید با آنچه در لوح محفوظ است و آنچه این بنده کرده است
 سرسوسه بیش و کم بنامند هر چه مباحات باشد محو کنند و آنچه طاعت باشد بگذارند از سر نو
 و عقاب و در حدیث آمده است که مَقْعَدُ مَلَائِكَةٍ یعنی جای نشستن دو فرشته تُؤْتِيكَ
 دو دندان کلان تست و لسانک قلعه از زبان تو قلم ایشان است و در یقنک و آب
 دهان تو صد ادها سیاهی ایشان است و تو شرم ننداری از خدائی تعالی و از ایشان
 و هر چه می خواهی محو می و میگوئی خدائی تعالی به بنده نزدیک تراست از همه نزدیکها
 نصیب مؤمن این است که غافل نباشد و بعبادات روزه آر و آن الْأَبْرَارَ بد رستی که
 نیکوکاران مؤمنان يَنْبِيئُ نِعْمَةٍ بر آئینه در آسایش باشند در بهشت وَأَنَّ الْعَجَّازَ و بد رست
 بد کرداران و کافران لَيُفِيَّ حُجَّتِهِمْ بر آئینه آتش و وزخ باشند يَصَلُّوْنَهَا در آینه در آتش
 و وزخ يَوْمَ الدِّينِ در روز جزایی در قیامت وَصَاحُمٌ عذما يَعْلَمُ و نه باشند این
 بد کرداران از وزخ غائب شوندگان یعنی همیشه باشند و مراد از نجا کاران اند برین
 تقدیر و بقول دیگر همه کافران و فاسقان باشند فاما فاسقان غائب نه باشند از وزخ
 از وقتیکه خدائی تعالی خسته باشد و بعد از آن بیرون آیند و باین قول معنی این باشد
 که کافر و فاسق غائب نباشند از براسه در آمدن به وزخ پس از براسه تعظیم روز قیامت

از آن که در کتب آمده است که در روز قیامت
 از آن که در کتب آمده است که در روز قیامت
 از آن که در کتب آمده است که در روز قیامت
 از آن که در کتب آمده است که در روز قیامت
 از آن که در کتب آمده است که در روز قیامت
 از آن که در کتب آمده است که در روز قیامت
 از آن که در کتب آمده است که در روز قیامت
 از آن که در کتب آمده است که در روز قیامت

یا ذکر دوگفت و مَا آذَنَّاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ ثُمَّ مَا آذَنَّاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ و چه در آن
 که در آن معنی چه دانی تو که روز قیامت چیست پس چه داناکر و ترا که روز قیامت
 چیست یعنی به عقل خود ندانی بزرگی و ہیبت روز قیامت را هر چند بنیدشی از آن بزرگ
 تراست بیان کرد روز قیامت را و گفت یَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ سَعِدًا أَوْ رُوزِ
 تَوَانًا يَسْجُتُ يَسْجُتُ رَا بَانِيْنَ اَزْ عَذَابِ حَقِّ تَعَالَى و این در حق کافران باشد که
 دوستی میکردند تا یک دیگر را یا می دهند و کارها و از زبان امید شفاعت میداشتند
 و امانت مونسان را شفاعت بسیار اولیا باذن الله تعالی باشد و اَلَمْ يَرَوْا مَعِيذَ اللَّهِ عَنِّي
 حَكْمَ كَرُونَ و در آن روز میانندگان خدا تعالی را باشد و غیر او را نباشد و حضرت
 شیخ ابوبکر واسطی رحمه الله علیه گفت که اولیاء و عرفا را حکم نیست در دنیا و عقبه جز خدا
 تعالی را و عوام خالق نمی دانند و بهر کس حواله میکنند اللهم تبتنا على الشريعة والطريقه والحقيقه

سُورَةُ الْمُطَفِّفِينَ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وکیل و واسع قیل و ذیل و اوسع است در دوزخ که زرد آب دوزخیان در آن جامع آمد
 و مار و کرم بسیار باشند در او و دوزخیان تبرسند از او و سَلَّمَ الْمُطَفِّفِينَ مَرْمَعًا
 را و کرم پانندگان را الذین اذا کما لکوا انا که چون بگیرند چمانه را علی الناس از مردان
 علی به معنی من باشد یَسْتَوْخِشُونَ تَمَامًا بِمِزْدَقِ اِذَا كَالُوْهُمْ و چون به پانید مردمان را
 یعنی از برای ایشان او ذر نوره یا برکشند از برای مردمان ترازو یخیزون کم و بیش
 یعنی چون از برآورد چمانه کنند و برکشند تمام بگیرند و چون برهند کم برهند يقال کلت و
 کلت له و وزن نه و وزن ت له و در کشف می آرد که امام عکرمه گفت که هر که مبتلا شده
 است به کیل و ترازو و در دوزخ است گفتند اگر چه پسر تو باشد گفت آری گواهی میدهم
 که در آتش دوزخ باشد یعنی چون تمام گرفتن و کم دادن عادت کند و گفته اند چون حضرت
 رسول علیه السلام از کم به مدینه می رفت این سوره در میان راه فرود آمد از بر آنکه اهل بیته

- اعادت بود که کم دادن و زیادت گرفتن و باین مشهور بودند چون رسول علیه السلام هدیه
 در آمدند و این سوره بر ایشان خواندند توبه کردند تا این زمان بر آنند که هیچ کس برابر ایشان
 نیست در راستی اَلَا يَتَّقُونَ آیاتی دانند اُولَٰئِكَ آنها که کم دهند و زیادت گیرند اَنفُسَهُمْ
تَتَّبِعُوْنَ بدستیکه ایشان زنده خواهند شد بعد از مردن یعنی این کار بد مؤمنان را
 باید که نکنند بلکه کسی کند که کافر باشد و قیامت را سزاوار بود يَوْمَ عِظَمَ یعنی نمی دانند که
 زنده خواهند شد از برك حساب عملها در آن روز بزرگ که قیامت است يَوْمَ يَقُومُ
النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ آن روز که بر خیزند مردمان از گور باز برك حکم خداست آفریدگار
 جهان تانیک را از بد بندگان را بهشت فرستد و جهان را به ورخ کلا نیست
 چنانکه ایشان می کنند باید که ازین کار باز ایستند و توبه کنند و اگر نه کنند و کم دادن و زیادت
 گرفتن را حلال دارند کافر باشند و جاهل ایشان دورخ باشد و نامه ایشان و
 کردار ایشان در سجین باشد چنانکه گفت جَلْ جَلَالُكَ اِنَّ كِتَابَ الْعَجَابِ بدستیکه نامه اعمال
 و کردار کافران لِغِيْرِ سَجِينٍ هر آینه در زیر مقعر زمین است که جاهل باشند ابلیس است
 و شکر او وَمَا اَدْرَاكَ مَا سَجِينٌ و چه دانی تو است محمد یعنی قوم تو ندانند رجوعیت سجین
 بیان کرد و گفت جَلْ جَلَالُكَ كِتَابُ عَمْرٍ اَقْرَبُ نامه ایست نوشته شده که هرگز نمونشد و قیل را
يَقُومُ میاید لِلْمُكَلِّبِينَ و اسه در آن روز مرد و رخ دارندگان را که قرآن را و رسول
 را راست نداشتند و حق مردم را زیادت گرفتند کم دادند و کتب الاجرا گفت جان
 کافران را با آسمان بر ندر راه ندهند و در با بسته شود بروی زمین بر ندر زمین نیز قبول کنند
 سجین بر ندرش که جاهل ابلیس و شکر و س باشد نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ الَّذِيْنَ يَكْلَبُوْنَ
بِیَوْمِ الدِّیْنِ و آن فاجران کافران باشند که ایمان بر روز قیامت نه باشد ایشان را
 و مراد از فحار کافرانند وَمَا يَكْدِبُ و دروغ گوئی نمی دارد و پیغمبران را و رؤ
 قیامت را اَلَا كُلُّ مَعْتَدٍ آنچه مرگناه کار از حد در گذرند اِذَا نَسَّكَ عَلَيْهِ اَيَاتُنَا

بدستیکه نامرنیکو کاران هر آینه باشد در زیر آسمان مفهم وزیر عرش و صَا اَذْرَاكَ مَا عَلَيْنَا
 و چه دانی تو اے محمد که چیت علیون بیاد کرد و گفت جل جلاله کُنْتُ مَرْقُومٌ ثُمَّ نَشِهُدُ
 الْمَقْرُبُونَ یعنی علیون نامه ایست نوشته که حاضر آندش فرشتگان مقرب و بر قول عبد
 ابن عباس رضی الله عنهما علیون تختیست از زبرجد سبز در زیر عرش و بر قول ضحاک
 سدره المنتبه است و بقول مقاتل ساق عرش است و بقول دیگر بهشت است چون عهدا که
 نیکنان آسمان برند فرشتگان مقرب از هر آسمانی در پئے و سه بروند تا آن جا که جائی و بر باشد
 اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ بدستیکه هر آینه نیکو کاران در آسایشها باشند در بهشت
 عَلَى الْاَرَائِثِ يَنْظُرُونَ بر تختهای آراسته مرصع بدر و یاقوت بر بالائی این تختها
 نیمها باشد نظری اندازند از و سه اهل بهشت بسوی نعمتهای بهشت و مملکتهای
 ایشان که برابر دنیا باشد به یک نظر مبرر آیند و این نیکان کسانی باشند که هر چه حقیقتاً
 ایشان را فرموده باشد بکنند و از هر چه ایشان را باز داشته باشد باز آیند و اگر بگرد
 باشند و با فر عمر تو بر کرده باشند و بر همان تو بر مرده باشند از برابر گردند تعریفی
 وَجْهَهُمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ شناسی تو اے محمد در رویهای ایشان تازگی نعمتها و آسایشها
 رویهای بعضی چون آفتاب باشند و بعضی همچون ماه و بعضی همچون ستارگان یسوقون
 داده شوند عین حقیقی از شراب صافی خالص به آینه شریف که در و سه هیچ منفعت
 نباشد و همه منفعت باشد محتوم هر که ده شده که هیچ کس بآن نرسیده مگر دست ابر
 خِتَامُهُ مِسْكَ هَر مِسْكَ باشد در و سه یعنی آخر مزه موسه بود خوشک باشد اللّهُمَّ
 ارْسُقْنَا مِنْهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بهیت بهر محمودان حق جام ظهور بهر این مرغان که این آسایشها
 وَفِي ذَلِكَ قَلِيلًا قَلِيلًا قَلِيلًا وَفِي ذَلِكَ قَلِيلًا قَلِيلًا قَلِيلًا و درین نعمتها خواهانی نمایندگان یعنی عمل صالح
 پیش گیرند و بکنند و از کردار بد دور باشند شب و روز یعنی بچونید این نعمتها را و طلب
 کنند آن را النَّفْسُ رَغِبَتْ كَرْدَن بر چیز شب و روز بهت شمار دنیا است و

میدیگر احدے برید و خون ناحقے کنید از برائے دنیا و شمارا، هیچ
 پروائے نعمتہائے بہشت نیست چھن سین کنید بیت گر رشک و حدبری
 بدین برہ کین رشک بید ست انبیا را ہد و سفر ہائے دور میسر وید
 از برائے دنیا و بہ مسجد از برائے نماز جماعت نمی آئید و در کار ہائے
 دنیا مالہائے بسیار خرچ میکنید و از برائے رضا کے حق تعالی دانگے بہ فقیران نمیدہید
 وَمِنَ الْجُفَاۗءِ وَاٰمِیْنِشْ اَنْ حِیْق مَخْتُوْمٌ مِّنْ تَسْنِیْمٍ اَشْدَّ اَزْ حِیْمَہٗ كَمَا اَنْ تَسْنِیْمٌ اَشْدُّ
 عَیْنَہَا اَشْرَبُ بِقَا الْمَقْرَبُوْنَ چہتمہ ایست تسنیم کہ بیاشامند از وسے بندگان مقرب
 یعنی برگزیدگان خداے تعالی کہ در خیر ہامی شتافتند و از گناہان دورے بودند و
 عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہما گفت کہ تسنیم مخصوص مقربان باشد و دیگر بہشتیان
 از ان در شراب خود میانیند تا لذت آن زیاد شود و چہتمہ تسنیم از زیر عرش رود
 و کبوتر شگہائے بہشتیان فرو آید و او شیرین ترین و خوشگوار ترین شراب بہشت است
 بیان کرد خداے تعالی کہ کافران چہ میکردند در دنیا بہ مؤمنان و گفت جل جلالہ
 اِنَّ الَّذِیْنَ اٰجْرُوْا بَدْرَ سِیْکَہٗ اَنْ کَسَاۡنَہٗ كُفٰرًا مِیْکَرُوْنَ و کافران می شدند در
 دنیا بچون ولید مغیرہ و ابو جہل و یاران ایشان کافران اَصْحٰبِ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا یُحِبُّوْنَ
 بودند کہ می خندیدند بہ کسانے کہ ایمان می آوردند و افسوس می کردند بہ مؤمنان فقیر
 بچون بلال و صہیب و عمار و غیر ایشان رضی اللہ تعالی عنہم وسے گفتند اینہا بہشتیان
 ہرگز چنین نخواہد بود نصیب تو این است کہ با درویشان صالح اِعْتَقَادٌ و بد نہ کنی و ایشان
 را عزیز داری کہ پادشاہان آخرت فقیران صالح و صابر خواہند بود تا از شفاعت
 ایشان محروم نہ مانی وَاِذَا صَرُّوْا لَیْسَ بَیْنَهُمْ مَبْعَدٌ و چون می گذرند مؤمنان بہ
 کافران چشم و ابرو اشارت می کنند و افسوس می دارند و مسخرگی میکنند بہ مؤمنان
 وَاِذَا اَنْقَلَبُوْا اِلٰی اٰہْلِہِمۡ و چون بازگردند کافران باہل خود شادمان و بکافران دیگر

لِقَلْبُوا بَازِرُونَ فَكَلِمَاتٍ شَادَانِ وَخُدَانِ وَشَكْرَانِ وَفُحْرُ كُنْدِ كَانِ اَزْجِهْتِ مَالِ وَنِعْمَتِ كَرْدَانِ
 وازین جهت که بزقیان سخن کرده اند و افسوس داشته اند شادان باشند و ادا و هم چون
 کافران مؤمنان را بینند قُلْ اِنَّ هُوَ كَلِمَاتٌ لِّصَالِحِينَ گویند بد رستیکند این مؤمنان مگر امانند
 و زیان کارانند که پیروی محمد می کنند و بسیار هستند از منکران که درویشان را که مستقدان
 صالحانند بجهنم میگویند و از دولت و سعادت صحبت اولیاء الله محروم می باشند و به عذاب
 خدا متعالی بلاگ می شوند ظاهراً حال این طائفه را مبینند و اما از حال باطن ایشان خبر ندارند

فرد | اے بسا کس را که صورت را دزد | قصد صورت کرد و بر الله زد

الحديث قلب المؤمن عرش الله تعالى وَمَا أَرْسَلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ واین کافران فرستاده
 نشده اند بر مؤمنان ناگهانان باشند و ایشان را باز دارند از آنچه می گفتند و لیوم
 پس در آن روز یعنی در قیامت الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ آلِ كُفَّارٍ لِيَكُونَ لَكُمْ آيَاتٍ آن کسانی که ایمان
 آورند در دنیا می خندیدند از کافران یعنی کافران را در عذاب و عقوبت قیامت مبینند
 و شادی میکنند علی الْاَلَاءِ يُنظَرُونَ بر نعمتهای آراسته در پردایمی در خیمه های انبیا قوت
 و موارید شسته می نگرند از بهشت و در میان را که در آتش سوزان میگردند چنانکه سنگ آسیاب
 بر می آید و فروری روند چنانکه خود جوش در دیگر مؤمنان شادی می کنند و می خندند هَلْ

تُؤْتِي الْكُفَّارَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ بد رستیکند جزا داده شدند کافران آنچه بودند که می کردند
 در دنیا از استهزاء و افتراء التَّوْبَةُ مجبوز اودان آسمی عاقبت کار ما را بنیسه گردان

سُبُوْدِ الْاَلَشْقَا وَصَكَبَتِ لِيْمِ اللهُ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ
 کافران می پرسیدند که قیامت کس خواهد بود جواب آمد که اذ الْاَسْمَاءُ انشقت چون بیاید قیامت
 آسمان بشکافد و پاره پاره شود و بر زمین افتد از هیبت آن روز و اذ نَتَّ لِرَبِّهَا و شنود
 آسمان فرمان خدا را قبول کند و حَقَّتْ و منزاست آسمان را که فرمان خدا متعالی
 را قبول کند چنانکه آفریده اوست و اذ الْاَلَامْرُ ضُ صَدَّتْ و قیامت بیاید زمین را باز نشیده

چنانکہ سمعیان را باز نشند تا هموار شود و دروسے آج کوہ و بالا و پستی نماند و بمقدار انکشتہ
 تفاوت و نامہواری نماند تا خلق دروسے گنجد چنانکہ در خبر آید ہست وَالْقَتِّ مَا فِيهَا
 و انداز زمین انچہ دروسے ہست از گنجاہ و مردگان و تخت و فانی شود زمین و دروسے
 ہیج چیز نماند وَ اذ نزل لیرجھا و حقت و مشور زمین مر حکم خدا تعالی را یعنی حکم خدا خود را
 و سزا ست زمین را کہ فرمان برداری کند امر خدا تعالی را جزا را و متندرست اسے
 اذا کان ہذہ کلاھو مرا کذلک لتبعثن و لتحاسبن یعنی چون چنین باش کہ یاد کریں
 شمارندہ کردہ شوید و حساب کردہ شوید و جزا دادہ شوید بر نیکیہا و بدیہا یا ایھا الانسان
 اسے آدمی انک کا دیح الی سناک کذھا بدرستی کہ تو کار کنندہ مر پروردگار خود را کار کردی
فملا قیئہ پس میندہ تو بر روز قیامت جزاے کردار ہائے خود را از نیکی و بدی کردن
الکذح در لغت کار کردن و قیل کار برنج الملاقات دیدن یعنی ہر کہ ہر چہ می کند جزا
 آن بوسے خواهد رسید پس نیکان را یاد کرد و گفت جل جلالہ فاما من اوتی پس آنکہ
 دادہ شود و کتابہ بیمینہ نوشتہ اعمال او بدست راست او فصوت یحاسب پس زود بود
 کہ حساب کردہ شود حسابا یبیرا حسابے آسان بے مناقشہ و مضائقہ و یتقلب الی اھلہ
 و بازگرد بوسے کسان خود یعنی ہر گروہ مؤمنان یا بہ قبیلہ خود از اہل اسلام یا بہ زنان خود
 از حور العین ممسورا و آسودمان بہ سبب آنچہ یافت باشد از خیر و کرامت ذات من
اوتی لثبہ و سراء ظہر و اما آن کس کہ دادہ شود نامہ او را از پس پشت او فصوت
یک عوا شورا اویضا سعینا پس ہر آئینہ بخواند تبوہ را یعنی بہ طلبد ہلاک خود را یعنی آرزو
 برد کہ کاشکے زندہ نشدے و ہمیشہ مردہ ماندے تا در آتش در نیاندے چون کسے را نامہ
 از پس پشت دہند گردش را بر تابند تار ویش از پس پشت شود و دست چپ و سے را
 بشکنند و بسوے پشت آرند و دست راستش را غل کنند و نامہ او را در دست چپش دہند
 قرآۃ عاصم و ابو عمر و حمزہ یصلی بفتح یا است و باقی قرآۃ یصلی بضم یا و تشدید لام

بلفظ مجهول خوانده اند مؤمن اگر چه فاسق باشد نام او بدست راست او دهند بیان کرد که
 بچه سبب کافران را نامه بدست چپ دهند و گفت جل جلاله إِنَّه كَانَ فِي أَهْلِهَا مُصْرِفًا
 بدستیکه بود کافر در میان قوم خودش دمان زبسته و به هوائے نفس خود کار کردی و
 پرواى شریعت نداشته و غم آخرت نبودش هر چه می خواست می کرد و مال مردم میگرفت
 و خون ناحق میگرد در راحت و آسایش می بود و مؤمن غمناک می بود و فرمان بردار
 و ترسان از حضرت پروردگار خود به کفایت و عفاف قناعت کرده بود دست

ملک دنیا تان پرستان از احلال

ما غلام ملک عشق بے زوال

و دیگر کافر قیامت را منکر بود چنانکه خبر کرد جل جلاله إِنَّه ظَلَمَ أَنْ لَقِيَ مُحَمَّدًا بَلَى إِنَّ رَبَّهٗ
 كَانَ بِهِ بَصِيرًا بدستیکه کافر در دنیا گمان برده بود که هرگز باز نگرود یعنی می گفت که هرگز
 بعد مردن زنده نخواهم شد و هر چه می کنم حساب نخواهد بود و نصیب مومن این است که از
 محمدان و منافقان و مباحیان و اهل بدعت و حرام خوار که هر چه باشد بگیرند دور باشد
 که ایشان در حقیقت منکران قیامت اند و بسیار وقت باشد که خود را سید و قلندر و
 ابدال نام کرده اند و گویند که خمس مال خلق از آن ما است و همه دنیا کابین فاطمه زهرا است
 و علما و اهل حق را دشمن میدانند و مرید بسیار گیرند و همه از شرع بیرون آرند و کار بیرون
 شرع فسر مایند مشنومی آسے بسا ابلیس آدم روئی هست چپس بهر دست نشاید داد دست
 دست ناقص دست شیطان است و دیو چنانکه اندر بند تکلیف است و ریو چنانکه بر باد
 دور هاشم زین نوع مردم و خدمت علماء حقانی و شیخ محقق کن تا ایمان بیا دندی
 تَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ ظَاهِرُهُمُ الرِّفْضُ وَبِاطِنُهُمُ الْكُفْرُ وَابْنُ طَائِفَةٍ رَافِضٍ وَكِي خَوَّانٍ
 وند هب باطل ایشان را هر کس نداند دور وقت سلطان محمود غزنوی بسیار پیرا شده
 بودند و سلطان ایشان را برانداخت و باز در زمان سلطان سنجر ماضی ظهور کردند شیخ
 الاسلام شیخ احمد جام قدس اللہ روحه العزیز ایشان را بشناخت و به سلطان گفت سلطان

ایشان را برانداخت و حق تعالی از برای رد کردن و گرفتن کافر که قیامت نخواهد بود سوگند
 یاد کرد که احوال و اطوار بسیار در آدمی خواهد گذشت و در همه آن حق تعالی بینا بود بحال آدمی و
 قادر بر زنده کردن او در روز قیامت پس گفت جل جلاله فلا پس نیست چنانکه کافر میگوید
 که آمدن قیامت را منکبمی شود اقیماً بانشفق سوگند میخورم بشفق یعنی آن سرخی که بعد از آفتاب
 غروب رفتن پدید می شود و قبیل سفیدی است که بعد از سرخی پدید می شود و این روشن تر است
 و قبیل سبزه روزمه مراد است تا کلیل و صا و سق و بجزمت شب و بجزمت آنچه شب او را گرد کند
 از مخلوقات که در شب آرام گیرند الوسق گرد کردن و القدر اذ انشق و بجزمت ماه چون که جمع
 شود نور و سه و تمام شود یعنی در ایام بیضی آلتساق بهم آمدن و تمام شدن اکثر کتب چون
 بهضم با خوانده میشود معنی این است که هر آئینه بر نشیند شمار آئینه و هر آئینه طبقاتاً عن جلیقی بر
 حاله پس حاله یعنی برگردد از حاله بحاله یعنی بعد از زندگی بحال مردگی برسد و از پس
 مردن زنده شود و به عرصات قیامت حاضر شود و حساب و کتاب بینید و صراط و در فوج
 را و در کات او را و بهشت و منازل او را بدانید و بینید و با همه حالها قادر و علیم و بصیر
 دانید و اگر اکثر کتب بلفح با خوانده شود چنانکه قراة ابن کثیر و حمزه و کسائیت و اول قرأت
 باقی قراست سنی چنین باشد باین قرأت که بجزمت این چیزها که تو اس محمد برائی بر آسمانها
 بطبق از زیر طبق در شب معراج و امام فخرالدین رازی رحمه الله علیه در معالم التنزیل تمسک
 باین آیت کرده است بر تیعقت معراج رسول ما علیه السلام و در کتب کلامیه نیز مذکور است
 و امام ضحاک گفت که در شب معراج رسول ما علیه السلام میست و بهشت هزار ساله راه ما
 قطع کرده است و امام فخرالدین رازی رحمه الله علیه در معالم التنزیل گفته است که قطع این
 مسافت بعبیده و در اندک مدت محال میست چنانکه به علم اقلیدس معادوم شده است که آفتاب
 را جرم عظیم است که عدد و شصت اندازد کرة زمین است و در آن مقدار که اسپ نیز رو کرد و در
 دویدن قدم بر نهند و بهر باره دینار ساله راه را قطع کند و در آن حدیث که رسول علیه السلام

پرسید از جبرئیل که وقت نماز شام شد. و گفت لا و نعم دلیل است بر حقیقت این سخن پس اگر
 به جذبات الوهیت سه و پینهبان این مقدار مسافت را در یک شب قطع کند محال نباشد
 پیش او لیا و انعام این نظر است چون ارواح ایشان را عروج است افتد و از خواب پیغمبر
 بجا و ندی رحمة الله علیه منقول است که ذکر معراج بسیار کردی در مجالس خود و خواجہ امام
 شمس العارفین سجا و ندی که صاحب و تون قرآن است رحمة الله علیه گفته است که مرغ
 دیش هوا سے ایشیا نہ آن حمار دار و از بر اے آن بسیار یاد می کند اگر تو خود را بدانی که چستی
 و کیستی اشال اینها بر تو پوشیده نماند ششمی گریه میدانی بجوز و لایکجوز بن
 خود ندانی تو که جو رمی یا عجز نه جان جمله علیها ایست این پگرن دانی من کیم در ره یقین
 اللهم شبننا علی تصدیق الانبیاء و امر ذقنا احوال الاولیاء چون حضرت ذوالجلال صل
 آدمیان را بیان کرد پس ازان سوگند یاد کرد و کافران کفر خود را ترک نکردند و ایمان
 نیاوردند گفت جل جلاله بطریق استفهام و تعجب **فَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ** پس چه بوده است
 این کافران را که ایمان نمی آرند با وجود چندین دلائل عظام و بقرآه دوم **لَتَرْكَبُنَّ**
 معنی این باشد که چه بوده است این کافران که ایمان نمی آرند به معراج رسول محمد علیه السلام
وَإِذْ أَقْرَأْتَهُمْ الْقُرْآنَ لَا يُسْمِعُونَ و چه بوده است مرا این کافران را که چون
 خوانده می شود بر ایشان قرآن را سر بر زمین نمی نهند یعنی نماز نمی گذارند و اتقیاد احکام
 شریعت نمی کنند و قیامت را منکر می شوند و مصطفی علیه السلام چون این آیت را بر خواند
 سجد کرد و **بِئْسَ الَّذِيْنَ كَفَرُوا** و اینجا که کافران می گویند که قیامت نخواهد بود نیست بلکه
 چنین است که ایشان **لَا يَكْتُمُونَ** دروغ و عاوی می دارند پینهبان را و قرآن را **وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا يُوْعَىٰ**
 و خداست عز و جل داناست بانچه ایشان پنهان می دارند در دل خود جمع می دارند در سینه
 خود و الا یعامرنگه هاشتن چنینه را دروغا یعنی در ظرف قیبت هم بعد از آیه **لَا يَكْتُمُونَ**
 در ایشان را بر طریق استهزا و خبر کن ایشان را بشکند در دناک و جاودانه در دوزخ

اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَسْتَاذِنُقَطْعُ بِشَدِّ وَعَمَلًا الصَّلٰحٰتِ لِيَكُنْ اَنْ كَسَا نِيْ كَرُوْهُ اَنْدُوْعَمَلَهَا
 نيك کرده اند که ما جزو غیر مؤمنان هستیم مرایشان راست مژدی که هرگز کم نشود و با خبر رسد البت

بریدن و منت نهادن و الله تعالی اعلم

سُوْرَةُ الْاَبْرُوْجِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَهُوَ اَتْنَانٌ وَعَشْرَةٌ وَفِيْهَا اَيَاتٌ

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْاَبْرُوْجِ بحرمت آسمان بابرجهای یعنی دوازده برج که محل و ثور و جوزا و سرطان
 و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت است بدانکه در هر سی روز
 آفتاب یک برج را قطع میکند یاسی و یک روز یاسی و دو روز یاسیت و نه روز و در هر دو
 روز و چیزه از روز ماه یک برج را قطع می کند و آن بیست و هشت روز باشد و در دو شب
 ماه پوشیده میشود اما آفتاب یک سال باید که تا دور فلک را قطع کند و ماه درسی روز بیست
 و نه روز فلک را قطع کند و این دلیل است بر کمال قدرت آفریدگار و جل از بهر این معنی گویند
 یاد کرد به آسمان بابرجهای بقول دیگر هم ستارگان مرادست و بقول دیگر درهائے آسمان
 مرادست بدانکه برج عبارت است از یک بخش از دوازده بخش آسمان و اَلْيَوْمِ الْمَوْعُوْدِ و
 بحرمت روز و عده کرده شده که خواهد آمد یعنی روز قیامت و شاهدید و بحرمت گواهی
 روز آدینه که گواهی می دهد بر عملها و مَشْهُوْدِ و بحرمت حاضر آمده شده دروسه یعنی روز
 عرفه که حاجیان و فرشتگان دروسه حاضر شوند و غیر این نیز گفته اند و جواب قسم مقدم است
 یعنی بحرمت این چیز که شما زنده کرده خواهید شد بعد از مردن قبیل بحرمت این چیزها که
 کافران را عذاب کرده خواهد شد و قبیل جواب قسم این است که قَبْلِ اَصْحَابِ الْاَخْدَادِ و
 بحرمت این چیزها که یاد کردیم که لعنت کرده شدند و از رحمت حق تعالی دور گردیدند یا از
 خندق الاخذ و د هو الخندق و این اصحاب اخذ و دسه کافر بودند که مومنان را عذاب
 می کردند که از دین حق بازگردید و این مومنان از دین حق برگشتند کی انطیا نوس ربی
 دوم یوسف ذوالنواس بود و سیم بخت نصر مخ بود و فارس و ایشان خنثی غنیمت کنونی

که درازی و سه چهل گز بود و پنهانی او دروازه گزید و یا پر آتش کرده بودند هر مؤمنی که از زمین
برگشته و بیاداران خندق انداختند سه فاما پنج ضرر بمؤمنان نرسید و ازان آتش در آتش
در آمدند و درین سوره مراد آن است که در بخران ملک بود و او اسم موضع بود و چون
و آن مؤمنان بر دین عیسی علیه السلام بودند و آن جهود ظالم از حمیر زمین بخران رفت
و مؤمنان را بسوخت و انجیل را بسوخت حمیر قبیله ایست از زمین و سبب آن بود که مرده
از مؤمنان قوم عیسی علیه السلام در بخران افتاد در میان جهودان بسیار چون برکت و سلمان
شدند و بر دین عیسی علیه السلام درآمدند و این ملک جهودان را قهر آمده و خندق عظیم
کند و پر آتش کرد که هر که از دین ترسانی برنگشتی ویرا در آتش انداخته و این پیش از رسول
نابود هر که در آتش انداختند سه ضرر بود نرسید هر تاروی ز نور آ آوردند و سوختند
شیر خواره داشت غمست تا از دین برگردد از بهر فرزند که سوخته نشود و فرزندش گفت ای مادر
صبر کن و قدم در آتش نه که این آتش نیست همه گل و یخمان است و قبول و سبب رضی شد
عنه آن کسانی را که در آتش انداختند و از ده هزار کس بودند و قبول امام کلی هفتاد هزار
کس بودند پس ازان آتش زبانه زد و از خندق بیرون آمد و گرد کافران را گرفت و همه را
بسوخت و این قصه را قاضی عبدالصمد الغزنوی رحمه الله علیه آورده است در تفسیر خود
و در تفاسیر دیگر نیز مذکور است مطول بود ما مختصر کردیم نصیب مؤمن نیست که در بلاها
خالمان صبر کند و از دین مسلمانی برنگردد و نوکرو چاکر ظالمان نشود و از مبتدعان دور باشد
و از براهم دنیا ایشان را خدمت نه کند و توکل بر حق تعالی کند اسه عزیز من کسی را که غم دنیا
باشد و بر دین متابعت سید المرسلین باشد او را چه غم دنیا و شوش او باشد شیخ سنائی غزنوی گوید

عقل مسلمانان مسلمانان مسلمانان ازین رو که جهان پر دیو پر غمست است شراب حکمت شرعی خورید اندر رحیم دل	درین آیات بے دنیا پنهانی پنهانی که دانند که جز اسلام و جز نیت نگهبانی که محروم اند ازین دولت پس گویان یونانی
--	--

بر میرا چہان جلسے کر و کفر و ہوا آید	از ایراد چہین جانہا فر و ناید مسلمان
سازید از برائی نام و دام کام چون مردان	جمال نقش آدم را نقاب نفس شیطانی

النار ذات الیقوت بدل آسمان از اشد و معنی چہین باشد کہ لعنت کردہ باشد نیاران خدا کہ یاران آتش نہ بانہ زندہ اند یعنی آتش بزرگ در خندق بود و آن کسان را کہ خندق کنند بودند و پر آتش کردہ و مردم را عذاب می کردند بہر آن آتش اذہم علیہا فعود چون آن کافران بر کنارہ خندق نشستن بودند الفعود جمع القاعد یعنی بہتر ان ایشان بر سختہا نشستہ بودند بر کرانہا آن آتش و بہتر ان مردم را در آتش سے انداختند و ہم سے علی ما یفعلون بالمؤمنین شہود و ایشان آنچه میکردند بر مؤمنان حاضر بودند و رحم نمی کردند و شادمان سے بودند بان عذاب مؤمنان و ما انقموا منہم الا ان یقولوا باللہ العزیز الحمید و عیب نمی کردند آن کافران مؤمنان را یعنی عیب نہ شدند آن مؤمنان تا کافران عیب کنند شان مگر آنکہ ایمان آورده بودند بہ خدا سے غالب بہم چیز کہ بے ہمت است و ستودہ شدہ است در ہمہ وقت الذی لہ ملک السموات و الارض ان خدا کے کہ مرا و رست پادشاہی آسمانہا و زمین ہا و اللہ علی کل شیء شہید و خدا کے تعالی بہم چیز گواہ است و داناست بہم چیز پاپس جزا کردار ہائے و سے بد بہ نیکی را و بدی را یعنی این کافران بر مؤمنان ایچ عداوتے و دشمنی نہ شدتند مگر بدین جہت کہ ایشان ایمان آورده بودند بخدا کے کہ موصوف است بصفات کمال و منورہ است از نقصان و زوال یعنی می باید ہمچہین کسان را دوست دارید کہ ایمان آورده اند بخدا سے تعالی و بدی نہ کند ایچ کس کہ کافران کو رانند و کار بر عکس میکنند نصیب مؤمن این است کہ پادستان خدا تعالی دشمنی نکند و حسد نہ در برین کہ ایشان را مردمان و دوستان باشند

پس تو اسے ناشتہ رو بر چیتتی	پز نزاع و پر حسد بر کیتتی
باہم شیران تو بازی سے کنی	با ملاقات ترک تازی سے کنی

ابو جہل صفت مباش ابو بکر صفت باش اما سنت آسمی برین رفته است کہ ہر صدیقی را
 زندیقی باشد کہ بوستان عارفان از جوہار منکران آب میخورد حق تعالی حال کافرانرا
 بیان کرد و گفت جل جلالہ ان الذین قتلوا المؤمنین و المؤمنات بدرستی کہ کسیک
 عذاب کردند مردان مؤمن را و زنان مؤمنہ را و در خندق انداختند ایشان را آنکہ کہ
 یونہی پس تو بہ نہ کردند و از کفر و گناہ باز نگشتند فلہم مرا ایشان راست عذاب جہنم
 عذاب دوزخ و لہم عذاب الحریمہ و مرا این کافران را بود عذاب آتش سوزان
 در دنیا کہ ہم ازان خندق آتش بیرون آمد و ایشان را بسوخت تا ہمہ خلق بداند کہ اثر
 بہ فرمان حق تعالی می سوزد حق سبحانہ و تعالی صفت مؤمنان را کرد و گفت ان الذین
 آمنوا و عملوا الصالحات لہم جنات تجری من تحتها الانهار بدرستی کہ کسیک
 ایمان آورده اند و عملہاے نیکو کرده اند ایشان را باشد بوستانہا کہ میرود در زیر درخت
 آن جوہا ذلک الفوز الکبیر انست رتگاری بزرگ یعنی مؤمنان کہ در آتش اخذ
 صبر کردند مر ایشان راست بہشت جاودان و خلاص یافتند از عذاب ابری ات
 بطش ربک لشدید بد بدرستی کہ ہر آئینہ گرفتن خداے تو سخت است البطش
 گرفتن بہ سختی انہ ہویبیدی و لعیب و بدرستی کہ خداے تعالی آفرید خلق را بار دیگر
 تا زندہ کند بعد از مردن و قیل عذاب کند کافران را در دنیا و باز گرداند عذاب را
 برایشان در آخرت و ہو الغفور الودود و آن خدا نیست کہ نیک آمرزندہ ہونست
 و دوست دارندہ و دوستان خویش است قیل آمرزندہ عاصیان و دوست دارندہ
 تو بہ کنندگانست تا توانی دوستان او را کہ مؤمنان اند و دوست داری یعنی مؤمنانکہ
 دوستان حقیقی اند و دوستان خالص او را کہ اولیاء اللہ اند نہ نجانی تا ہلاک نشوی بہیت

اے بساکس را کہ صورت راہ زد

اقتصد صورت کرد بر اللہ زد

دوستی ناپندہ

دوستی ناپندہ

دوستی ناپندہ

دوستی ناپندہ

دوستی ناپندہ

دوستی ناپندہ

دوستی ناپندہ

دوستی ناپندہ

دوستی ناپندہ

دوستی ناپندہ

دوستی ناپندہ

دوستان اوراد و ستداری و طالب صحبت ایشان باشی مستغوب

از کلمه حق یا موزا سے کریم
 مے و مہما جمع الجویں من
 با چنین عاہ و چنین پیغمبری
 سالها پریم به پرو با لها
 تو مبین این یا لها را بر زمین

بین چه میگوید مشتاقی کلمه
 تا شوم مستغوب سلطان زمین
 طالب خضرم ز خود بینی بری
 سالها چه بود هزاران سالها
 ز آنکه بردل میرود عاشق نشین

ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ خَدَاوند عرش بزرگتر است بیچ چیز از عرش بزرگتر نیست المجد بزرگ
 حمزه و کسائی بکسر دال خوانده اند و باقی قرابضم دال خوانده اند فَقَالَ لَمَّا يَرِيْدُ كُنْفَهُ
 است هر چه خواهد و هرگز آنچه خواهد بدین نصیب توانست که حسد نبوی و راضی باشی قسمت الهی

بیت قسمت قسام بین بیچ مگو: بیچ + کار تبری شود چونکه در یوحنا

هَلْ اَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ و بدرستیکه آمد بتو سخن شکر فِرْعَوْنَ وَتَمُوْدَ یعنی آن لشکر
 که فرعون و تمودیان بودند که ما ایشان را نیست کردیم به عذاب بزرگ کافران این است
 را نیز ملاک خواهیم کرد بِلِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا فَا فِيْ تَكْذِيْبٍ بَل كَسَانِيْكَ كَافِرٌ شده اند در انکار
 آن عذاب را با وجود آنکه می دانند و مکابره میکنند و ایمان نمی آرند به قرآن که نامه الهی است
 و کتاب عزیز و فرقان شریف است وَ اَللّٰهُ مِنْ وَّرَآئِهِمْ مُحِيْطٌ و خداست تعالی داناست
 بحال این کافران و تواناست به بلاء کردن ایشان و از پس و پیش محیط است یعنی گردا
 گرد ایشان را گرفته است که توانند گریخت از عذاب او بَلْ هُوَ قُوْوَانٌ مَّحِيْطٌ چنانست
 که کافران میگویند که قرآن شعریست و سحر و سخن محمد است علیه السّلام بلکه چنین است که بزرگ
 بزرگست فَبِئْسَ فِئْتًا مَّحْفُوْطٌ و سخن خداست تعالی است و در لوح محفوظ است که نوشته
 شده است و نگه داشته شده است از تغیر و تبدل که یک حرف کسه دروسه زیادت توان
 کرد و کم نیز توان کرد و عبد الله ابن عباس رضی الله عنه گفت که در لوح محفوظ نوشته است که

لا اله الا الله وحده لا شريك له دینه الاسلام و محمد عبده و رسوله من امن بالله
 و صدق و عدده و رسوله اذ دخله الجنة و عبد الله بن عباس رضی الله عنه میگوید که لوت
 از کیدانه مروریست در رازی و سه چون آسمان تا زمین و پهنائی و سه چون از مشرق تا مغرب
 که انهای و سه مرصع کرده شده است به جواهر و غلاف و سه از یاقوت سرخ است و قلم و سه
 از نور است سرا و به عرش رسیده است و پایان او در کنار فرشته است که نام او باطرون است
 و لوح در لوح است یعنی کشادگیست بالای آسمان به قلم نام نافع محفوظ بضم فاء خوانده است

او باقی تراز بجز بخوانند اند و الحمد لله رب العالمین ط

سورة الطارق بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْیَمِّنَةُ وَ هِيَ عَشْرَةٌ وَ اَمْتِی

و الله اعلم بحجرت آسمان و الطارق و بحجرت ستارگان که در شب پدید آیند و بروز ناپیدا
 باشند الطارق به شب آمدن و صرأ اذ ذلك ما الطارق و چه دانی تو است محمد که چیت طارق
 بیان کرد و گفت جبل جلاله النجمه الشاقب ستارگان روشن و تابان است و قیل مراد از طارق
 ستاره ایست که شب پدید و در و جبین را بزند تا با آسمان تواند بر آمدن و بقول بعضی رحلت
 و بقول بعضی پروین مراد است و جواب قسم این است که ان کل نفس لما علیها حافیظ امام
 عاصم و ابن عامر و حمزه به نشندید تا خوانده اند و آن کلمه لغنی است و لانا یعنی الالاست و منی چنین باشند
 که بحجرت آسمان با ستارگان تابان که شب پدید آیند یا بحجرت ستاره شب پنده که میت بیج تنه مگر
 بریت نگاهبانی از حق تعالی و باقی قرآن بتجذیب لما خوانده اند و ما زان است ان مخفف است از ان تفسیر
 لسان منی چنین باشد که بحجرت آسمان و ستارگان که برستی که برشته است بر زمین نگاهبانی از حق
 تعالی و بقول بعضی آن نگاهبانیان فرشتگانند که اعمال بندگان را بنویسند از نیکی و بدی تا در توبه
 جزای آن به بندگان برسانند و بقول بعضی فرشتگانند که نوسن را نگاه می دارند از بلاها و
 دیوان چنانکه در حدیث آمده است که هر مونس صد و شصت فرشته موكل است که سه را

عنه لوزن سورة الطارق و قوله لا اله الا الله و قوله وحده لا شريك له و قوله دینه الاسلام و قوله محمد عبده و رسوله من امن بالله و قوله و صدق و عدده و رسوله اذ دخله الجنة و قوله عبد الله بن عباس رضی الله عنه میگوید که لوت از کیدانه مروریست در رازی و سه چون آسمان تا زمین و پهنائی و سه چون از مشرق تا مغرب که انهای و سه مرصع کرده شده است به جواهر و غلاف و سه از یاقوت سرخ است و قلم و سه از نور است سرا و به عرش رسیده است و پایان او در کنار فرشته است که نام او باطرون است و لوح در لوح است یعنی کشادگیست بالای آسمان به قلم نام نافع محفوظ بضم فاء خوانده است

نگاہ می دارند از دیوان چنانکه غسل را نگاہ می دارند از گیس تا غایتی که تقدیر کرده شده است
 چون تقدیر سبب آید نگاه ندارند و در هدایه آورده است که اختلاف است در شمار فرشتگان که
 نگاه می دارند آدمی را پس عدد معین اعتقاد نباید کرد چنانکه در بعضی روایت در است و
 در بعضی روایت پنج و در بعضی روایت شصت است فَلَيْتَظُنُّ بِسِغَرِ الْإِنْسَانِ أَدْمَى که
حَمَّ خَلْقٍ از چه آفریده شده است باز بیان کرد و گفت جَلَّ جَلَالُ خَلْقٍ مِنْ قَسَائِدِ آفِئَةٍ
 آفریده شده است از آب ریخته شده در رحم مادرش يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ
 که بیرون می آید آب از میان پشت پدر و از میان استخوانهای سینۀ مادر که میان دو پستان
 الترائب جمع التریبه چون حضرت حق تعالی خواهد که فرزند سه پیداشود قوت به شہوت مرد
 زن بر آغیز دما هر دو بهر جمع آیند و از پشت پدر و سینۀ مادر آبی جدا شود هر دو آب بهم بیارند
 و در حدیث آمده است که چهل روز نطفه و چهل روز خون بسته باشد و چهل روز گوشت
 پاره باشد همچون گوشت خائیده بعد از آن فرشته راقی سبحانه و تعالی فرستد در شکم مادر
 تا چهار حکم را بنویسد که درارش را که چه خواهد بود و او جلش را که چند بزید و روزیش را که چند
 بخورد و بنویسد که نیک بخت است یا بد بخت بعد از آن روح را در او رسد در آن زمان زنده
 شود و نصیب تو این است که بدانی اول خود را که چه بودی و از چه شدی اولت آب گنده
 و آخرت خاک پراگنده پس منکر مباحث که شومی زنده چنانکه گفت خِمْسُ بَاقِي وَبَاقِيَةٌ
أَنَّهُ بدستی که خدا تعالی که آفریدش اول عَلَى سَاجِدَةٍ لِقَائِهِ بر بازگردانیدن او
 بر آئینہ توانست يَوْمَ تَبْلَى السَّمَاءُ در روزیکه آتشکار کرده شود کارهای پنهان او را
فَدَالَهُ مِنْ تَحْتِهَا و لکن احوال پس نباشد مرین کافر هیچ قوتی و یاری کنند و به یک قول
 ازین کار با پنهان فریضهاست چون نماز و روزه و غسل جنابت و غیر آن که در قیامت اینها
 را آشکار کنند که چگونه کرده است و در حدیث آمده است که رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود که
 سے چیز است هر که آن را بجا آورد و ترک نکرده ولی حق تعالی باشد نماز و روزه و غسل جنابت

و بقول دیگر مراد ازین گناہ گنہان نیبان و مکر و میلہ باشد کہ آن را دران روز آشکارا
 کنند وَاللّٰهُ تَعَالٰی اَعْلَمُ وَ اِنَّهَا ذَاتُ الرَّجْعِ وَ بَجَرَسَتْ اَسْمَانُ بَابِ اَرَانِ وَ اَلَا رَضِيَ ذَاتِ
 الصُّدُوحِ وَ بَجَرَسَتْ نَزِيمِنَ بَاشْكَ فَتَنَ كَبِشْكَ فَغَدَا بِغِيَاہِ وَ دَرَسَتْ اِقْتَهَ بِرِسْتِي كَهَ قَرَّانَ لَقَوْلِ
 فَضْلٍ وَ هَرَأَيْنِيهٗ سَخِنَ فَخَدَاكَ تَعَالٰی اَسْتِ كَرَجِدَا كُنْدَهٗ اَسْتِ مِيَا نِ حَقِّ وَ بَاطِلِ وَ مَا هُوَ
 بِالْقَوْلِ وَ نِيَسْتِ اِيْنَ قَرَّانَ سَخِنَ يَبُو دُو دُو سَخِنَ اَدَمِيَا نِ اَنْفُومَ يَكِيْدُوْنَ كِيْدًا اَوْ بَدْرِيَهٗ
 اِيْنَ كَا فَرَانِ مَا كَر مِي كُنْدَهٗ تَبُو اَسْتِ مَحْمَدٌ تَابُو رَجَبِ رَسَا نَدَهٗ اَكِيْدُوْنَ كِيْدًا اَوْ مَن جَزَا اِيْنَ
 مَكْر اِي شَانِ رَا مِي دَر دُنْيَا وَ اٰخِرَتِ نَسْبِرُ كُن تَوَا سْتِ مَحْمَدٌ دَر جَنَّا كَا فَرَانِ نَقِيْبِ دَر وِيْشِ
 اِيْنَ سَتِ كَه دَر مَكْر وَ شَمَّا نِ وَ حَسَدِ حَا سَدَانِ صَبْر كُنْدَهٗ وَ حَقِّ سَبْحَانَهٗ وَ تَعَالٰی تَوَكَّلْ كُنْدَهٗ اَوْ
 كَرِيْمِ اَسْتِ وَ جَسَدِ اِي شَانِ رَا بَدُو مَن يَتَوَكَّلْ عَلٰى اللّٰهِ فَيُخَوِّفْ حَسْبَهُ مِيَسْتِ

آن را که توئی خرقه عریان نشود برگز	و انرا که توئی چاره بیچاره نخواهد شد
بیچاره شود عاشق اما بر نمی میسد	مگر چه شود لاغراستار و نخواهد شد

فَقَهْلِ الْكَافِرِيْنَ اَمْ حَلٰهْمُ رُوَيْدًا اَيْسَ مَهْبِتِ دَه وَ فَرَسْتِ دَه اِي شَانِ رَا تَوَا سْتِ مَحْمَدٌ
 اِنْدَهٗ كِي يَعْنِي رُو زَسْتِ چِنْدَ اَمَانِ دَه اِي شَانِ رَا وَ تَعْمِيْلِ كُنْ دَر دَعَا بَر اِي شَانِ كَه مَا اِي شَانِ
 هٰلَا كُ خَوَا هِيْمِ كَر دُ چِنَّا كَه دَر جَنَّا كَه بَر كَر دِيْمِ نَقِيْبِ دَر وِيْشِ اِيْنَ اَسْتِ كَه تَا تَوَا نَدَهٗ دَعَا يَبُو
 نَه كُنْدَهٗ بَر وِي شَمَّا نِ خُو دُو مَحَبَّتِ وَ عَدَاوَتِ خَلْقِ رَا اَز حَقِّ تَعَالٰی مِي نَدَهٗ وَ سَكْر كُو يَدَهٗ اَز مَكْر اِن
 نِيَسْتِ هَر مَحْمَدٌ رَا اَوْ تَعْمِيْلِ بَا يَدَهٗ كَه بَاشَدَهٗ اَوْ بُو كَبْرِيَا يَدِ مَصْرَعَهٗ دَر جَمْعِ سَبْ كَر وَ حَا نِ مِ اَبُو سَبْ
 سُوْرَةُ اَلَا اَعْلَى مَرَكَبِيَهٗ اَسْمِعِ اللّٰهُ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اَوْ هِيَ تَسْمَعُ وَ عِشْرُوْنَ اَيَّةٖ

تَسْمَعُ نَسْمِعُ رَبِّيْكَ اَلَا اَعْلَى بَر پَا كِي يَا دَكُنْ اَسْمِعِ خُدَا كَه خُو دَا كَه بَر تَرَسْتِ اَز مَهْمَهٗ تَقِيْرُوْا
 نَه بَكَا نِ چَه قَوْلِ دِي كَر بَر پَا كِي يَا دَكُنْ نَامِ پَر وِر دَا كَر خُو دَا وَ بَر قَوْلِ دِي كَر كُوْنِ سُبْحَانَ
 رَبِّيْ اَلَا اَعْلَى پَس رَسُوْلِ عَلِيَهٗ السَّلَامِ فَرَمُو دَكَه دَر سَجْدَهٗ بگو يَدِ سُبْحَانَ رَبِّيْ اَلَا اَعْلَى وَ چُوْنَ
 اِيْنَ اَيَّتِ اَمَدَهٗ كَه قَسْبِ بِاَسْمِعِ رَبِّيْكَ الْعَظِيْمِ فَرَمُو دَكَه دَر رَكُوْعِ بگو يَدِ سُبْحَانَ رَبِّيْ اَلَا اَعْلَى

معلوم شد که لفظ اسم زائد است لَدَيْهِ خَلْقٌ قَسْوَى آن خدا نیکه آفرید چیزها را پس راست کرد هر مخلوقی را چنانکه خواست آبی را به شکل دیگر و اسپ و شتر را به شکل دیگر هر یک را چنانکه می بایست آفرید بجلت بالغه و آلدی قَدَّرَ قَهْلَهُی آن خدا میگذرانده که در روزها را پس آنچه نمود و مطلب کردن هر چیز را با آنچه بایست و الهامات الهی مر انسان و حیوان او طلب کردن را و دوا و غذا یا حکمت بزرگ است در کشف و کواشی آورده است که چون ناراضی کور شود و الهام دهد حجتاً ادر که برگردان چشم خود به مال دنیا شود و امام حمزه و کساً قَدَّرَسْ بَخِيفَ خوانده اند و باقی قرابو به تشدید خوانده اند و آلدی أَخْرَجَ الدَّرْعَى بَجَعَلَهُ عُنْتَاءً أَحْوَى آن خدا که بیرون آورد چراگاه سبز را تا نزد و پر گل و ریاحین پس گردانش خشک و ریزد ریزد عُنْتَاءً خَسَّ خشک ریزه شده چون خاشاک یعنی آن خدا که بیافرید از برای ستوران شمار سفر و حشر عافها که آماده کرده شده تا شکر گویند در زمستان از خشک او نفع گیرند و در تابستان از تر و تازه قشلاقی و دیولاتی برای ستوران شما پدید آورد از برای شما نیز بهشت و دوزخ آفرید جبل جلالاً سَنَفَرُ ذَاكَ هَرَأَيْنَا که قرآن خوان کردیم ترا و قیل هر آینه خوانا گردانیدیم ترا قَلَّا تَنْسَى پس فراموش نه کنی اَلَا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آن چیز را که خداست تعالی خواهد که نسخ کند پس تو فراموش کنی آن را لَفْظًا و معنای چون منسوخ توشود فراموش توشود اِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَايْحَفُ بَدْرَتِكَ می داند خداست تعالی آشکارا و پنهان را پس آنچه خواهد نسخ کند و بر تو فراموش گرداند چونکه اوست دانا بر مصالح خلق هر چه خواهد نسخ کند وَ تَكْتُمُونَ لِلَّيْسُئِی وَا سَانَ كِنِیمُ ترا یعنی راه عمل نیک را از برای شما یعنی آسان کنیم بر تو راه بهشت را یعنی از دین آنچه آسان تر باشد دادیم و نگاه داریم و آنچه دشوار تر باشد نسخ کنیم فَذَكِّرْ پس وعظ گوید به قرآن و شریعت اِنَّ نَفَعَتِ الذِّكْرَى اگر سود دارد و وعظ و اگر سود ندارد دوستان را و اهل ایمان را سود دارد و کافران را الزام حجت باشد نصیب عالم حقانی این است که وعظ بگوید اگر فاسقان را و جلد گران را سخت آید و نفع نه گیرند ازین آیت دانست

میشود که وعظ و نصیحت را به هیچ وجه ترک نتوان کرد و تقدیر هر آن نفعت الموعظة ادم تنفع
 هکذا فسرہ المفسرون بعد از بیان کرد و گفت که کراسو و میدارد و کراسو و میدارد و
 گفت جل جلاله سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشَى بِرَأْسِهِ يَنْدِغُ بِهِ وَعَظْهُ هَرَّكَهُ اَلتَّعَالَى بِرَسَدِ
 وَيَجْعَلُهَا اَلْاَسْفَلُ الَّذِي يَصِلُ النَّارَ اَلْكَبْرَى و در شود از وعظ و پند را قبول نکنند
 بدبختی که در آید در آتش بزرگتر که هفتاد بار ازین آتش دنیا سوزان تر باشد در گرمی شوم
 اَلَا يَمُوتُ فِيهَا وَ اَلَا يَحْيَى پس آن بدبخت در دوزخ نیرد تا خلاص شود از عذاب و نه زید
 ازستی که در وسه آسایش باشد یعنی از سختی عذاب وسه چنان باشد که در وقت مردن و
 جان کندن چنانکه در عرف میگویند که نه مرده هست و نه زنده نصیب تو این است که ازین
 آیت و وعظ و نصیحت را وصحت و اعطان و ناصحان حقانی را ترک نکنی و از ایشان بگریز
 و ایشان را بدل دشمن نداری این فقیر میگوید بنده مؤمن طالب همیشه در طلب کردن
 نصیحت و پند است در اول از پدر و مادر و بعد از استاد و بعد از شیخ بعده از
 الهامات الوهیت كَفَالَهُمَا فُجْرًا و لَقَوَاهَا اَسْيَاسًا کسان باشند که از بسیار فتن
 بوعظ عار دارند و به واعظان حقانی به چشم حقارت بینند و دشمنی کنند فاما حافظ
 بدین ایشان حقیقی میباشد و از دشمنی ایشان هیچ زیان ندارد بلکه ویرانیان دارد

بیت

چراغی را که از دبر فرسوزد

بر آنکس یقین کند ریش بسوزد

بی فرمان رایا کرد و عذاب ایشان را بعده فرمانبرداران رایا کرد و گفت جل جلاله
 قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى بدستیکه نیک بخت شد و خلاص یافت از عذاب آنکه وعظ را قبول
 کرد و پاک شد از گناه و کفر و ذکر الله در قلبه فَصَلِّ و خداست تعالی رایا کرد و نام او را
 گفت و نماز گذا یعنی الله اگر گفت و خداست تعالی را به بزرگی یاد کرد و نماز گذارد امیر المؤمنین
 علی رضی الله عنه گفت رستمگاری یافت آنکه صدقه فطر را داد و اول روز عید فطر و امیر است
 نماز عید گذارد و در کتاف آورده است که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت که باک ندارد

اَلرَّانِمَةُ خُوْد هِيْنَ اَيْت رَا يَا هِمَّ بَعْضِي قَدْ اَفْخَعْتَنِي مِنْ تَوَكُّلِي چُون صَدَقَه فَعَطْر و نماز عید بکبیر با بجا
 آورده باشم مرا همین بس است به خاطر این تفسیر آید و الله تعالی اعلم که درین آیت اشارت
 به منازل سلوک اول تو به است و تزکیه نفس با زالت صفات ذمیمه و اکتساب صفات حمیده
 و دوم بر ذکر لسانی و قلبی و روحی و سری سیم رسیدن بشاهدات قَدْ اَفْخَعْتَنِي مِنْ تَوَكُّلِي
 اشارت بادل است و ذکر کُرْاَنِمُ رَبِّي اشارت به دوم است فَصَلْتَنِي بِسَبْعِمِمْ چُون صلوة معلوم
 مؤمن است و قُوَّة عیدنی فی الصلوة اشارت باین است و الله تعالی اعلم کُلُّ شَيْءٍ يَرُوْنُ الْحَيٰوةَ
 الدُّنْيَا اَبُو عَمْرٍ و یائے غائب خوانده است و باقی قرآنه تا که خطاب خوانده اند معنی این باشد
 که شما کافران بر می گزینید زندگی نزدیکتر را یعنی دنیا را بر آخرت و وعظ و نپند را قبول
 نمی کنید از قرآن و اهل قرآن و الْاٰخِرَةُ خَيْرٌ و اَبْقٰ و حال این است که آخرت بهتر است
 از دنیا و باقی است بر هر که مؤمن باشد بد آنکه حق تعالی بیان کرد که سبب کفر و حق را قبول
 ناکردن دوستی دنیا است و حب جاه و سلطنت و حکومت قال النبی علیه السلام
 حب الدنيا داس کل خطیئة و بسیار از امیران و دنیا داران باشند که هرگز به وعظ
 اهل حق به غرض حاضر نیایند و بسیار فقیران صالح باشند که هرگز ترک ندهند و

عز و غنا و سلطنت سرچشمات می کشد فقر و فنا و مسکنت جانب مات می کشد

اِنَّ هٰذَا لَفِي الصّٰحْفِ الْاَوَّلِي الصّٰحْفِ اِبْرٰهِيْمَ و مَوْصِيَةً بَرَسِيْمَةَ اَنْجَمِ يَادِ كَرِيْمِ دِيْنِ
 سوره از وعد و وعید و دلائل توحید و غیر آن باشند است در کتابهای پیشین آن

کتاب ابراهیم و موسی است علیه الصلوة و السلام

سُوْرَةُ الْغَاثِيَةِ بِرَبِّكَ اِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اَوَّلِي صَحْفِي و اَيْتِ كَوْعُوْطِ

هَلْ اَتَاكَ حَدِيْثُ الْغَاثِيَةِ بَرَسِيْمَةَ اَم تَرٰ اَسْمٰحَةَ مُحَمَّدٍ قِيَامَتِ كَمَا نَفَرُوْا بَرَسِيْمَةَ
 است بر چیز بار او به قول دیگر غاشیه نام دوزخ است که فرو پوشنده است همه کافران

«لَمْ يَكُنْ فِيْهَا نَارٌ وَّلٰكِنْ هِيَ اَشْوَابٌ مِّنْ نّٰرٍ اُخْرٰى تَلْقٰوْنَ اَصْحٰبَهَا وَاَصْحٰبُهَا فِيْهَا يَتَّبِعُوْنَ اَصْحٰبَهُمْ
 كُلَّ يَوْمٍ هُمْ فِيْهَا خٰلِدِيْنَ»

حق تعالی قیامت را در قرآن هزار جاے یاد کرده است تا با حق تبرسند و جوہ لقا صمد
 خاشعۃ رو بہا باشد در آن روز ترسان و خوار و ذلیل از ترس قیامت عاملۃ
 کارکنندہ ناصبۃ رنج بینندہ باشند در دوزخ و کارشان این باشد کہ فرمایند تا
 تا بر صعود با غلہا و زنجیر با بر آیند و باز میندازدشان و صعود کو ہیست از آتش دوزخ
 و ایشان کسانے باشند کہ در دنیا کار با کرده باشند و رنجها دیده اما از برای رضائے
 حق تعالی نہ باشد فصل نادا احامیمة در آیند در آتشی کہ سخت گرم باشد در حدیث آمده
 است کہ دوزخ را سه ہزار سال تا فتنند تا سیاہ شد اکنون همچنان سیاہ است ابو بکر و
 فصل بہ لفظ مجهول خوانند اند یعنی در آورده شوند در دوزخ تکفی من عین انیکہ
 آب داده شوند در دوزخ از چینی گرم کہ گرمی و بغایت رسیده باشد کہ از وس گرم تر
 بنا شد لیس نهم طعام الا من صیر یع نہ باشد در آن روز خیابان را در دوزخ خوردنی مگر
 از خار خشک کہ ہر دار و قبیل در حقے است در دوزخ یعنی تو مولا یمن نہ فرہ کند و کا
 یعنی من جوہ و سود ندارد و کفایت نہ کند از گرسنگی یعنی در خوردن و نفع نہ باشد چون
 صفت دوزخیان کہ در صفت بہشتیان نیز کرد و گفت جل جلالہ و جوہ یق میدن تا عمہ ریا
 باشد در آن روز تا اثر رحمت استسجہا را ضیۃ و از برای کوشیدن و عمل نیک کردن
 در دنیا خوشنود باشند و همچون ہوشب چہارہ باشند فی جنة عالیة در بہشت بلند باشند
 لا تسمع فیہا کعبۃ تشنوند در بہشت سخن ہیچودہ و باطل مہر مکت و حمد و ثنا گفته شود فیہا
 عین جاریۃ در آن بہشت چشہ آب روان باشد و مراد اینجا چشمہاے روان بسیارست
 فیہا سہ حجر فو سعۃ در بہشت باشد تختہاے بلند اگر از بالاے آن چیزے بیفتند صد سال
 باہر تا بہ پایان رسد در حدیث آمدہ است کہ قال النبی صلے اللہ علیہ وسلم ان المتحابین
 فی اللہ لفی غرفۃ ینظر الیہم اهل الجنة کما ینظر اهل الدنیا الی کواکب السماء

یعنی کسانیکہ بیک دیگر دوستی دارند از برائے رضا کے حق تعالیٰ اور دنیا پر آئینہ در جا بہ جا
 بلند باشند کہ نظر کنند با ایشان اہل بہشت چنانکہ اہل دنیا ستارگان را بر آسمان سے سینند
 و چون خواهند اہل بہشت تا برابر بلائے آن تختہا پر نشینند پست شود و باز بلند گردد و اکی اکی
 صوفی صوفی و در بہشت کوزہ ہا ہا ہا بیدستہ نہادہ از شراب بر بہا جو بہا بہشت ہست
 ستارگان از جو بہ مختلفہ بعضی از زر و بعضی از نقرہ و غیر آن و نمازی مَصْفُوفَہ
 و نسیم بالشہائے انداختہ شدہ بہ پہلوئے یک دیگر صفت بہ صفت نہادہ و تر دانی بہ بند و
 و شاد و وانہا یعنی قالیہا و بساطہا ہا ہا ہا در بہشت گسترہ قییل نہا لینہا محمل انداختہ
 شدہ در منازل بہشتیان چون تختہا ہا ہا بہشت را رسول علیہ السلام بیان کرد کہ افرا
 گفتند چون بر آئینہ برین تختہا ہا ہا بلند حق سبحانہ و تعالیٰ این آیت را فرستاد افرا
اکی اکی اکی کیف خلقت آیا پس نہ بگردند بہ شتران کہ چگونہ آفریدہ شدہ است چون خواهند
 کہ سوار شوند پست شوند و باز بلند شوند و چندین منفعتہا آفریدہ است حق تعالیٰ در وسے
 و اکی السماء کیف دفعت و چراغی نگرند با آسمان کہ چگونہ بلند کردہ شدہ است چون خیمہ بر سر
 بے ستون و در وسے عجاوب بسیار آفریدہ و اکی الجبال کیف نصبت و چراغی نگرند کہ جو بہا
 کہ چگونہ ایستادہ کردہ شدہ است و چندین منفعتہا در کو بہا نہادہ شدہ است و اکی الارض
 کیف سطحت و چراغی نگرند بر زمین کہ چندین ہزار عجاوب قدرت در وسے آفریدہ شدہ است
 آن خدائے کہ قادرست بر آفریدن این چیز ہا قادرست بر آفریدن دوزخ و عذابہا
 وسے و با آفریدن بہشت و نعمتہا ہا ہا وسے چنانکہ خبر کرد جل جلالہ در اول این سورہ تذکرہ
انما انت مذكر کہو یعنی پس تو اسے محمد نپنددہ و ہر آئینہ تو نپنددہ مندہ لست علیہم بصیر
 و نیستی تو برگاشتہ شدہ برین کافران تا ایشان را بستم فرمائی ایمان آوردن و حکم این آیت
 منسوخ است بآیت سیف یعنی فاقتلوا و قیل معنی این است کہ تو امی محمد مجبور نیستی بر اینکہ
 را در است و را ایشان خلق کنی و پیدا کنی اذک لا تھدی من احببت تو را در ہما کے و وحشا

گنہگار و پندہ نما کر اسعدت مساعی کند تا حق را قبول کند و تا کرابی سعادتے برین دار کو
حق را قبول نہ کند زہد سعادت کی کہ محمد رسول اللہ را پیش می فرستند و برانشاسد و ایمان نیار و بیک شکر

بیش بے دولت بگرداوز راه	اے بسا دولت که آید گاه گاه	گیرش نظر
پیش بدبختی نداند عشق باخت	اے بسا مشوق کا یہ ناشناخت	
دین بقلب قلب اسور العقداست	این غلط بین دید و احرام باست	
چون قلم در دست کاتب احسین	دیدہ دل بہت بین الاصبعین	
زین بر قلب ہم قلم آگاہیست	جز نیاز و جز اضرع راہیست	
کہ میان اصبعین کو کیستی	اے قلم ننگ کہ اجلا بیستی	

قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم قلوب العارفين بین الاصبعین من اصابع الرحمن
یقابلیت کینف یشاء الا من تولى و کفر فوعاد به اللہ العذاب الالکبر لیکن آن کس کہ
برگردا ز ایمان و کافر شود پس عذاب کند خدا تعالی و سے را عذابے بزرگتر یعنی در دنیا و آخرت
بین تقدیر استنشک منقطع باشد و اگر استنشک متصل باشد و معنی میگویند یکے آنکہ تو نپید وہ
قوم خود را کہ مود دارد پندایشان را مگر کسی را کہ کافر شود کہ او را پند مود ندارد و دیگر معنی
اینست کہ تو سناطیستی برگشتن ایشان مگر بر کسی کہ و سے برگرداند از ایمان آوردن ان
الکینا ایابهم جزیتیکہ ہاست بازگشتن ایشان ثم ان عاکینا جسا بھم پس بر ماست
شمار کردن ایشان و جزا دادن ایشان ما جزائے کردار ایشان بدہیم تو اسے محمد پر رسان
بایشان شریعت را حاجت باشد برایشان اللهم ثبت قلوبنا علی دینک و طاعتک

یا مقلب القلوب آمین

سورۃ الفجر
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَحِیِّ تَدَاوٰی اَیْمَتَا لَوْ عَا

و الفجر جو مت سپیدہ دم کہ وقت روشن شدن روز است از میان تاریکی شب و این دلیل
بزرگ است و ظاہر بر ہستی حق تعالی و بر قدرت و علم و حشر و نشر و قبول عبادتند بن عباس

مراد از فجر نماز با ماد است به قول بعضی از سپید اول ما ذی الحجه است و لیال عتس و به حرمت
 شبها که ده ماه ذی الحجه کرده حاجیان است و به قول بعضی دو اول ما در رمضان است و الشفیع
 و حرمت جفت یعنی روز عید رمضان و الی قول و به حرمت طاق یعنی روز عید قربان و بقول
 بعضی مراد از شفیع آفریده است و از و نیز آفریده گارست و غیر این نیز گفته اند حمزه و کنانی
 و الی قول کسروا و خوانده اند باقی قرآن و او خوانده اند و اللیل اذ لیبر و به حرمت شب
 چونکه روز شود در روز و در رفته شود و بقول بعضی ازین شب آن شب است که
 حاجیان در روزه از غرات به مزد و لغه روند و غیر این نیز گفته اند و جواب قسم محمد و ف
 است ای لیعد بن یعنی بحرست این چیز را که یاد کردیم هر آینه خدای کرده شود کافر انرا
 هر آینه هر آینه هل فی ذلک قسم لانی حتی است درین چیز را که یاد کرده شد سوگند بزرگ
 مگر که عقل است یعنی عاقلان دانند که سوگند بزرگ است باین اشیا که مشا هر محاسب
 قدرت است و بدایع حکمت است و این عاقلان اولیا الله و انبیا اند که دیده دل ایشان
 نور الله و نور است و بواطن ایشان پیش ایشان تصور است بر شسته روح را برین معنی بزرگ

فصل
 در بیان
 حجه و عمره

فرد	روسته ناسته نه چند و مخمور	لاصلواته گفت الا فی الطهور
-----	----------------------------	----------------------------

الله تو کيف فعل ربك بعد آياتی وانی که چه کرده است خدای تو با کافران پیشین
 یعنی میدانی که چگونه با آن کرده خدای عالی عا و یا نرا که ایشان را ارم نام بود و ایشان دو
 عا و بودند عا و اول را نام عوض بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام بود و ده از قوم
 بود علیه السلام نبود و عا و پسین را دو سپر بود نام یکی شداد بود و نام دیگر شدید و
 ایشان از قوم بود و عا و بود تم قیل ارم نام بوستانه بود که شداد عا و بنا کرده بود و فعلی
 اول الامر عطف بیان العاده علی الثانی المضاف محذوف ای عا و صاحب
 ارم ذات العباد الی قولی که آن ارم بوستان شداد با ستون ها و عا و تھا بود که که می بخشد
 و مثلها فی البلادها که آفریده نشده است مانند آن در شهر مائیل عا و یان در راز بالا بودند

که قیامت هر یک بهفت صد گز بود شداد این عا در آن صد سال عمر بود آن ملعون دعوی خدا
 کرد و همه روی زمین را گرفت و بیست و شش ساخس و در میان عدن در مدت سی صد سال چو
 تمام شد خواست تا به لشکرهای خود در آید در آن بهشت که مثل او کسی ندیده و صفحت او
 در کتابها یاد کرده شده است چون نزدیک رسید حق تعالی همه ایشان را بیک آواز که از
 آسمان آمد بپاک کرد و فرمود **وَمِنْ مَنِي وَنَدَانِي كَيْفَ كُنْهُ هَلَاكٌ كَرِهُتُمْ لَوْ كُنْتُمْ
 صَالِحِينَ** بود و در حدیث آمده است **اللَّهُ يَنْزِلُ فِي سَاعَةِ نَزْلِهِ يَنْزِلُ فِي سَاعَةِ نَزْلِهِ**
 و خاها ساختند از سنگ در موضعی که آن را **ادای القرع** نام است دو هزار بار هزار و
 هفت صد کوشک کننده بودند و رکه با طاقتها و رواتها همه راحق تعالی بپاک کرد چون اختر
 صبح را گشتند **وَفِرْعَوْنُ ذِي الْأَوْتَادِ وَمِنْ مَنِي وَنَدَانِي كَيْفَ كُنْهُ هَلَاكٌ كَرِهُتُمْ لَوْ كُنْتُمْ
 صَالِحِينَ** و در حدیث آمده است که هر که در خدا تعالی به فرعون که
 با میخها بود و بقول **عبد الله بن عباس رضی الله عنه** مراد از این میخها آن است که لشکر
 بسیار داشت و ایشان را میخها بود که بر میخها استوار کردند و بقول مجاهد مراد از این آن
 میخهاست که مردمان را چهار میخ کردند و بپاک کردند و بان چنانکه علماء روایت کرده اند
 که فرعون را از زمین داری بود نام او خزقیل که ایمان آورده بود بر موسی علیه السلام پس
 از فرعون و از خویشان نزدیک فرعون بود وزن و س مشاطه دختر فرعون بود و این
 زن نیز ایمان آورده بود بر موسی علیه السلام روزی دختر فرعون دانست و بفروغ
 گفت فرعون آن زن را گفت از ایمان و اسلام برگرد او برگشت آن زن را فرود
 تا چهار میخ کردند و دستها و پایها را و او را بر میخها و قفسه و عروس فرعون آسید خاتون
 نیز ایمان آورده بود او را نیز این نوع عذاب کرد و ایشان از ایمان برگشتند **اللَّهُ يَنْزِلُ فِي سَاعَةِ نَزْلِهِ
 يَنْزِلُ فِي سَاعَةِ نَزْلِهِ**
طَفِقُوا فِي الْبِلَادِ أَنَا كَمَا بِي فَرَأَى كَرِهُتُمْ لَوْ كُنْتُمْ صَالِحِينَ
 پس بسیار کردند در شهر مابها را یعنی گناه بسیار کردند و قصبت علیهم و بک سوط عذاب
 پس رحمت خدا تعالی بر ایشان نازل شد که گناه سدی گشت یعنی هر یک را دیگر گناه

عذاب کرد عادیان را بباد و نمود میان را با و از که از آسمان آمد فرعون و فرعونیان را بنور کرد
 در آب آن سبک که لیل صاید هر آینه پروردگار تو هر آینه بمرصاد است البوصاد راه گذر قبل
 راه تنگ که گذر بروی باشد یعنی خداکے تعالی میداند و میبندد و میبندد هر چه بر خلق
 میرود و هر چه می کند بروی پوشیده نیست در دنیا کافران را عذاب کند و در آخرت نیز
 و هیچ کس از پنهان نماند و قیل و فرشتگان خداکے تعالی بر صراط اند با گرد با و انور با و بر
 پیل صراط هفت جائے پرسند از هفت چیز اول از توحید و ایمان دوم از نماز و سوم از زکوٰۃ
 چهارم از روز و پنجم از صلوات رحم ششم از طهارت و غسل هفتم از جهاد پدرو مادر چون ازین همه
 فارغ شوند و جواب با صواب بگویند بهر پشت روئند و اگر نه بدو رخ افتند نصیذ بالله
 من ذلک چون حال کافران گذشته را بیان کرد و از عذاب ایشان را یاد کرد و از عادت
 ناپسندیده ایشان خبر داد که در نعمتها شکر نگفتند و در بلاها صبر نکردند با وجود آنکه حق تعالی
 دانا است و بنیاست که آن رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ اشارت بآنست باز حال کافران این
 امت خبر کرد و گفت جَلَّ جَلَالُهَا فَامَّا الْاِنْسَانُ اِنَّا صَاۤءِلَةٌ سَآءِلَةٌ اَمَّا نَ كَافِرٍ مِّنْ يَّا بَعْضُ الْاِنْسَانِ
 چون بیازمایدش پروردگار او فَا كُوۡمَةٌۭۤ اِیۡسٰی نَبِیِّكَ كَرۡهًا و باو به مال و فرزند و نعمه و بناز و نعمت
 پروردش فَيَقُولُ زَیۡنًا اَ كُوۡمٌۭۤ اِیۡسٰی نَبِیِّكَ كَرۡهًا و فرزند و نعمه و بناز و نعمت
 و حرمت خود درین بیند که حق تعالی مال دادش و خوش وقت کردش پهنهها و اما اِذَا الْاَبۡتَلٰهُ
 سَآءًا و اما چون آزمایدش پروردگار او فَقَدۡ سَآءَلۡتَهُۥ بِرِسۡقَةٍۤ اِیۡسٰی نَبِیِّكَ كَرۡهًا و فرزند و نعمه و بناز و نعمت
 رَاقِبًا و اما چون آزمایدش پروردگار او فَقَدۡ سَآءَلۡتَهُۥ بِرِسۡقَةٍۤ اِیۡسٰی نَبِیِّكَ كَرۡهًا و فرزند و نعمه و بناز و نعمت
 داند مقصود کافران دنیا همین است که عزت و حرمت بر مال میداند و خواری و مذلت بفقیر میداند
 فَا مَوۡمِنٌۭۤ اِیۡسٰی نَبِیِّكَ كَرۡهًا و اما چون آزمایدش پروردگار او فَقَدۡ سَآءَلۡتَهُۥ بِرِسۡقَةٍۤ اِیۡسٰی نَبِیِّكَ كَرۡهًا و فرزند و نعمه و بناز و نعمت
 و کفر و حرام بے بیند حق تعالی فرمود آن اگر مکه عند الله اتقلکم و گفت آن اگر مکه
 عند الله اعلمکم و اعناکم و اقول آنکه حق سبحانین اعتقاد را بر کافران رد کرد و گفت جَلَّ جَلَالُهَا

کلاً باز ایستید اس کا فرمان ازین اعتقاد قبل از چنان است که ایشان اعتقاد کرده اند که چنین نیست
 کلاً تکویناً الی سبباً نیکوئی نمی کنند بر تیمان و این دلیل برجستگی و خواری ایشان است
 و مؤمنان نیکوئی می کنند بر تیمان و این دلیل نیک نجی و کرامت ایشان است تا آخر
 همچنین بدان وَاللّٰهُ تَعَالٰی اَعْلَمُ و کافران تیمان را میراث نمی دادند وَلَا تَحْتَسِبُوْنَ
عَلٰی طَعَامِ الْمَسْكِيْنِ و یک دیگر را نمی فرمودید به طعام دادن گدائے را و خود نمی دادید
 نیز وَتَاْكُلُوْنَ التَّرَاثِیْلَ اَكْلًا و می خوردید میراث را غرور دنی فرخ و سپین و بر چند یا بسند
 می خوردند و فرقی نمی کنند میان حلال و حرام گویا که در دنیا حرام نیست مال خود را و مانع نمی
 را می خوردند و هیچ غم آخرت نمی خوردند و اندر شیرینی کنند کتر از استورند باشد که ستور علف را
 بوسه میکنند آنچه مصلح است و نافع است می خوردند و دیگر رانے وَيَحْبُوْنَ الْمَالَ حُبًّا
 و دوست می دارند مال را دوست داشتن بسیار حلال باشد یا حرام همه را اگر دوستی کنید
 تکرم صان تا تجویح تمام خطاب خوانده اند و بیای غیبت نیز خوانده شده است بد آنکه
 پیش این مردم زمانه ما گوشت فریبی باید چه حلال و چه حرام و مال بسیار می باید که باشد چه
 حلال و چه حرام عَلَى الْمَفْصُولِ شَيْخَانِ و دانشمندان خداے تا رس رَا اللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ
الْمُتَّقِيْنَ کلاً نه چنان است که شما می کنید و می گوئید و مانع تمییر را می گیرید و می خوردید و از
 حرام پر هیز می کنید باز ایستید ازین اعتقاد بد و همچنین كَيْفَ اِذَا كُنْتُمْ اَلْمَرَضُ کلاً
 کلاً و چون کوفته شود زمین را کوفتی یعنی جنبانیده شود زمین را جنبانیدنی سخت ناموار شود
 و در وسه هیچ کس به بندی نماند وَ جَاءَ مِنْ بَنَاتِكَ و بیاید فرزندان پروردگار تو یعنی بر خلق زنده
 شوند و جزاد او شوند وَالْمَلَائِكَةُ صَافَّاهُ و بیایند فرشتگان در حالتی که صاف صاف باشند
 گرد اگر آدو میان ما و پریشان را اگر کوفته شوند وَيَوْمَ يَنْبِذُ بِحَبْلِكَ و آورده شود و وزخ
 ما و آن روز با مقدار هزار چهار بر چهار سه بدست هفتاد هزار فرشته باشد مران و وزخ
 آواز غزین باشد شیخ ابو سعید قدیمی رضی الله عنه روایت کرده است که چون این آیت

آمد که در حجی یا میباید بجهنم تا آخرت برگردد مصطفی علیه السلام تغییر شد که هرگز چنان
تغییر نشده بود امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ایشان را در کنار گرفت و گفت یا رسول
چرا حالت است رسول علیه السلام این آیت بر خواند و گفت یا علی این ساعت جبرئیل علیه
السلام آمد و خبر کرد از حال قیامت قَدْ مِئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ در آن روز یادگیر و آدمی
و آنی که الذکوئی و چه سود دارد آدمی را پند گرفتن در آن روز چونکه در دنیا پند نگرفت
و حق را قبول نکرد و ایمان نیاورد و گناه را ترک نکرد يَوْمَ مِئِذٍ الثانی بدل من الاول
و هما بدل من اذا دلت الارض و جوا اب اذا دلت الارض يَتَذَكَّرُ كَوْ قَوْلِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
قَدْ مِئِذٍ لِحُجَّتِي بگوید کافر در قیامت اسه کاشکے من پیش فرستادمی در دنیا ایمان و حق
را از بهر زندگانی آخرت فَإِنَّ مِئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ وَلَا يُؤْتِي نَفَقَةً أَحَدٌ
بکسر زوال و ثانی یعنی بعذاب و بی نفاق است و برقع برد و نیز خوانده اند بر اول معنی چنان
باشد که در آن روز عذاب نکند چون عذاب خداست تعالی هیچ کس را و بند نکند چون
بند کند دن او هیچ کس و به قرأت دوم معنی چنین باشد که در آن روز عذاب کرده نشود چون
عذاب کافر هیچ کس را و بند نباده نشود هیچ کس را چون بند کافر یعنی در قیامت عذاب کرده
شود مگر کافران را و بند نباده شود ایشان را عذاب و بندس که در دنیا و آخرت همچنان
عذاب هیچ کس را نبوده باشد و نخواهد بود و نعوذ بالله من ذلك يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الطَّمِينَةُ
الذَّحِيَّةُ ای سرتیک را ایضاً مَوْضِعَةً گفته شود مومن را در وقت مردن و در بعضی تفاسیر
آورده است چون عبدالمطلب بن عباس رضی الله عنهما را در گور نهادند مرغ آمد سبز و در
گورا و درآمد و شنودند آواز س که قوله يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الطَّمِينَةُ تا آخر و قیل در وقت زنده
شدن به قیامت اسه نفس آرمیده با ایمان و طاعت باز گردد به پروردگار خود یعنی به رحمت
او خوشنود شود خداست تعالی از تو خوشنود شود فَادْخُلِي فِي عِبَادِي پس در آس در میان
عبدان

بندگان من و اهل جنتی و در آیه در سبب جاودان من عبد الله بن عمر روایت کرده است که چون مؤمن را اجل برسد و فرشته بیاید بر سر بالین او و بگویند ای جان آرمیه به حق ایمان و طاعت بیرون آئی به نعمت و آسایشی از تو خداوند تعالی خوشنودست جان او بر شادی بیرون آید و عالم از نور او منور گردد و فرشتگان از آسمان نظاره کنند و در بالای آسمان را برکشایند و این مؤمن را آمرزش خواهند فرمان آید که جان آن مؤمن حق تعالی را سجد کند و فرمان آید میکائیل را تا آن جان را بر نزدیک جانها و مؤمنان بر و گور او را بر و س فراج گردانیده شود تا راحت و آسایش بجان آن بنده رسد و اگر چیزی از قرآن خوانده باشد نور او آن گور را منور و فراج گرداند و خوش بپسند چون کسیکه نوع و وس خواسته باشد اللهم اسزقنا و چون اجل کافر در رسد و فرشته بیاید بر سر بالین او و بگویند ای نفس بلید بیرون آئی از تن بلید به عذاب دردناک که حق تعالی از تو خوشنودست

نیست نعمی ذی الله من ذلک

سوره البکدر مکتبنا لیسوا الله الرحمن الرحیم و هو عشر و ن آیت ترا

لا اقیم بهذا البلید بعضی می گویند که کلر لا زاده است و معنی و معنی چینی می شود که گویند یاد می کنم باین شهر که یعنی بمرست که بعضی می گویند که لا زاده نیست و معنی چینی است که نیست چنانکه کافران میگویند که ما را رنج نخواهد بود اقیم بهذا البلید بمرست که و آنت حیل
 بهذا البلید و حال این است که تو حلالی درین شهر مکه یعنی ترار و است که درین شهر جنگی با کافران و کیشی هر که خواهی از ایشان و غیر ترار این روانیست و ترار و است در یک است از روز که فتح مکه باشد و والد و بمرست پدر و ماد و کد و بمرست فرزندان که بزایند و مراد از آن آدم است و فرزندان او و بقول دیگر مراد ابراهیم است و فرزندان او و بقول دیگر هر پدر و فرزندان که باشد لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْدِيرٍ

در این نام و در این شهر
 در این شهر که
 در این شهر که
 در این شهر که
 در این شهر که
 در این شهر که
 در این شهر که
 در این شهر که
 در این شهر که
 در این شهر که

بزرگتر و از شصت و هفت هزار سال راه است هزار سال برآمدن و هزار سال همواری و هزار
 سال فرود آمدن و بر مومن حقیقی چنان باشد که از نماز دیگر تا آفتاب فرو رفتن بود بعضی
 همچون برق بگذرد و بعضی همچو بانو بعضی همچون اسپ تیز رو و بعضی دوان دوان و بعضی
 نیز آن خیزان و بعضی نغمه در دوزخ و توانند گدشتن و بقول بعضی مراد از این عقبه
 اعمال صالح است به طریق استعاره مصرحه اعمال صالح را تشبیه کرده اند بگدشتن عقبه
 پس معنی برین تقدیر چنین باشد که نکره آن کافر عمای نیک را که سبب باشند مرغلامی
 ویران دوزخ و آن عمای صالح این است که بیان کرد و گفت جل جلاله و صَا اَذْرَدَاكَ
 مَا الْعَقَبَةَ و چه دانی تو اے محمد سبب گدشتن آن عقبه وَكَرَّعِيكَ كَثَادًا گردن از
 بندگی یعنی بنده را آزاد کرد دست او اطعام یا دادن خوردنی است فِي يَوْمٍ ذُو مَسْجِدٍ
 در روز گریسنگی یعنی در روزیکه در گوگرد سنگی باشد يَتَذَكَّرُ لَكُمْ بَعْدَ رَدِّكُمُ بَلَدًا پدیده را که بانوشی
 باشد یعنی خوشیاوند وَجِيئَكُمْ أَسْمُنًا یا گدازه را که با درویشی باشد یعنی گدازه که
 بر خاک افتاده باشد یعنی طعام دادن او از برای رضای حق تعالی باشد و از برای
 روی و ریانه باشد لَهُمْ كَانِ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا باز باشد از آن کسانی که ایمان آورده اند
 یعنی این آنا دهند و طعام دهند از مؤمنان باشد نه از کافران وَقَوَّاصُوا بِالضُّبُرِ
 و این مؤمنان یک دیگر را وصیت کنند باشند به صبر در بلا و طاعتها وَتَقَوَّاصُوا
بِالْمَرْحَمَةِ و وصیت کنند یک دیگر را بر رحم کردن بر خلق أُولَئِكَ أَصْحَابُ اللِّمَمَةِ
 ایشانند که یاران دست راست باشند یعنی نامه اعمال ایشان را در قیامت دست راست
 دهند یا ایشانند که یمن و برکت باشد شان یعنی بهشتیان باشند نصیب درویش نیست
 ازین آیت که این خصیله با محمد تمام کند که ایمان است دوم وصیت کردن به صبر در بلا
 و بلاست سوم بر همه مخلوقات چهارم آزاد کردن بنده به تمام یا در کردن در بیای او
 پنجم طعام دادن مستحقان را بر ارض رضای حق تعالی نشان نیک بختی این کارها باشند

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَأَنْ كَسَيْتُمْ كُفْرًا وَرَيْدًا بِمَدَائِبِهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَدَّبَعُوا آيَاتِنَا
وپیغامبران و دلائل توحید ایشانند خداوندان شومی و بر سبب آن بدیهائے ایشان
نامهای ایشان را بدست چپ دهند عَلَّاهُمْ نَارُ مَوْجُودَةٍ بِرَأْسِهَا آتَشٌ كَمَا
همیشه در آن آتش بسته باشند القراءه صَدَدَةٌ بِالْهَمْزَةِ وَبِالْهَمْزَةِ

سُورَةُ الشَّمْسِ مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهِيَ خَمْسِينَ عَشْرَةَ آيَةً

وَالشَّمْسُ وَجَمْرَتِ آفْتَابٍ وَضَحْكِهَا وَجَمْرَتِ رُوشَانِ آفْتَابٍ وَالْقَمَرُ إِذَا أَتَلَقَهَا
و جمرت ماه چون بر آید ب شب از پس آفتاب و این در نیمه اول ماه باشد بدانکه در نیمه
اول ماه از پس آفتاب می باشد در نیمه آخر ماه در پیش آفتاب می باشد و این ظاهر است
که در نیمه اول نورانیت ماه در طرف مغرب است و نقصانش در طرف مشرق
و در نیمه آخر بر عکس آنست و در شرح کشف سیدینی آورده است که امام فرماد که ماه
نورانه آفتاب می گیرد و شیخ ابو منصور ماتریدی رحمه الله علیه نیز گفته است که احتمال دارد
که چنین باشد یقال فلان يتبع فلان فانی کذا ای یاخذ منه برین تقدیر معنی چنین باشد
که جمرت ماه چون نور گیرد از آفتاب و علمای علم نجوم و هیئت نیز بر آنند که ماه از آفتاب نور

میگیرد وَ النَّهَارُ إِذَا أَجَلَّتْهَا وَجَمْرَتِ رُوشَن كُنْدِ دُنْيَا رَا يَاتَا يَكْبِي رَا وَ الْاَلَيْلِ
إِذَا أَيْقَنَتْهَا وَجَمْرَتِ شَبَّ جَمْرَتِ رُوشَن كُنْدِ رَا يَاتَا يَكْبِي رَا وَ النَّهَارُ إِذَا أَجَلَّتْهَا وَجَمْرَتِ
آسمان یا بناه آسمان وَ الْاَدْرِيضُ وَ مَا تَطَّلَتْهَا وَجَمْرَتِ زَمِينِ وَ كَسْرَ اِنْدِينِ وَ سَعِي بِنِ
کردن و سَعِي وَ نَفْسِ وَ مَا سَأَلَتْهَا وَجَمْرَتِ تَنِ اَدْمِي وَ رَا سَتِ كَرْدِنِ اَعْنَ اَمْرَا وَ اَوَّلَ اَلْعَمَلِهَا

فَجُودَهَا وَ تَقَعُ نَهَا پَسِ بِيَانِ كَرْدِي تَعَالَى وَ يَرَا اَدِ تَقْوَمِي وَ خِدَاتِرْسِي وَ رَاهِ كَنَاهِ وَ كَا فَرْسِي وَ بَرِي
رَا اَدَّ اَفْعَ مَنْ رَكَلَتْهَا وَجَمْرَتِ اِنِ چيزی که یاد کرده شد که نیک بخت شد کسیکه نفس خود را پاک گشت
از کفر و گناه و عمل کرد با آنچه فرموده بود و قبیل نیک بخت شد کسیکه حق تعالی ویرا پاک کرد از کفر و گناه
وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا وَ بَدَرْتِي كَرِيَانِ كَارِ شَدَّ وَ هَاكِ شَدَّ وَ نُوْمِدَ شَدَّ كَسِي كَ نَفْسِ خُودِ رَا اُچُو شِيدِ

بر کفر و گناه و عمل نکرد با نوح فرموده شده بود از نیکبای قیل و طایف که سید حق تعالی ویرا توفیق غناقت
 تداد و نفس اورا خوار و ذلیل کرد پس از ان کافران که نفس خود را بر کفر و گناه پوشیدند و حق تعالی
 ایشان را عذاب کرد و خبر داد و گفت جل جلاله کذبت تَمُودُ يَطَّعُنْهَا دورنگوئی داشتند نمودن
 رسول خدا کے راغ و جل که آن صلح پیغمبر بود علیه السلام به سبب کفر و بے فرمانی اذ اَبْتَعَتْ
اشْتَقَلَهَا چونکه برخواست و شتافت بد بخت ترین نمودن قذار بن سالف بود یا صدع بن زهر
 بود شتر صالح را که سجزه او بود کشت فقال لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَهُ و سقیها پس گفت مر
 ایشان را رسول خدا کے تعالی که صلح بود دور با شید از شتر ماده خدا کے تعالی که سجزه پیغمبر
 اوست و از گشتن و س و از گرفتن نصیب آب او یعنی بخش او را تمام بویسید فَكَذَّبُوهُ
فَعَقَرُوْهَا پس دورنگوئی داشتند صلح را پس بی کردند شتر را بعد از ان کشتند شتر را فَدَّعَا
عَلَيْهِمْ وَ تَبَّهَرِبْتُمْ فسق قضا پس هلاک کرد حق سبحانه و تعالی ایشان را به سبب گناه
 ایشان و برابر کرد همه را در هلاک کردن کلان و خور و ایشان را به زمین برابر کردشان وَلَا يَخَافُ
عِقْبَانَهُمْ و ترسد خدا کے تعالی از عاقبت ایشان یعنی هیچ کس را به خدا کے تعالی اعتراض نرسد
 که بر چه خواهد در ملک خود نر کند و قیل و ترسد آن بد بخت تر ایشان پایان کار ایشان را لَقَدْ
فَلَا يَخَافُ بِالْفَاءِ و لا يخاف بالواو و این قصه گذشت در سوره الحاقة و الله تعالی اعلم

سُورَةُ اللَّيْلِ قَلِيَّتًا كَثِيرًا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ هِيَ عَشْرُ وَاثِنَا

و اللَّيْلِ اِذَا اَيَّتَتْهُ و بخت شب چونکه پوشد تاریکی و س عالم را و النَّهَارِ اِذَا اَنجَلَتْهُ و بخت
 روز چونکه روشن شود بد آنکه روز و شب دو دلیل بزرگ اند مخلق را گاهی که شود بگو و دیگر
 زیادت شود و از پس یک دیگر در آیند تا عالمیان بدانند که ایشان را خدا ایست و آنا و
 آنا و قدیم و حکیم و علیم و رحیم که تاریکی را بر دور و شتانی بسیار دور بر عکس آن تا خلق را ایشان
 باشد و ما خلق الذکو و الذکوة و بخت خدا کے که آفرید نر ماده را و قیل و بخت آفریدن

نیز از آنکه در السلام علی الصلوة فیر من کون کونین و غیره از آنکه در قول اذ ابغوا و انما

زرمادہ و آفرین زرمادہ این دلیل عظیم است از دلائل توحید اسلام زرمادہ زرمادہ را در دون ماور
 پنج کس نتواند آفرید مگر خدا کے عظیم وقادر حکیم کہ دیرا شریک و انباز نیست کہ اگر باشند عاجز باشند
 و با عیب و معیوب خدائی را شاید این سَعِيدُكُمْ لَكُنْتُمْ بِرَسِيكُم كُوشش شما ہر آئینہ پر آئینہ است
 بعضے دنیا می طلبند و بعضے آخرت و بعضے ہر دو و بعضے رضا و لقا کے مولا تعالیٰ و عمل مومن
 از برای بہشت است و عمل کافر از برای دوزخ و بعضے میگویند این آیت در حق
 ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ و ابی سفیان الحرب پدر معاویہ نازل شدہ است و قیل در
 حق ابو بکر نازل شدہ است کہ بلال را خرید از خواجہ کافرش و آزاد کردش و آن چنان بود
 کہ ابو بکر در خانہ این کافر میگذشت آواز سے شنید کہ شخصی احد احد میگفت آن کافر طلب
 کرد و گفت این کیست کہ احد احد می گوید گفت غلام منست کہ بہ محمد ایمان آورده است
 آفتاب خواہا بیندہ ام اورا و خار بر سینہ اش نہادہ ام و سنگ عظیم بر بالائے او نہادہ ام
 تا باشد کہ از ایمان محمد برگردد و او بر بنی گردد ابو بکر سہائے گران داد و او را بخرد و آزاد کرد
 و آن جماعت دیگر را نیز کہ بہشت کس بودند کہ کافران عذاب می کردند از برای اسلام آوردن
 ایشان را نیز خرید و آزاد کرد این آیت در حق او نازل شد فَاَمَّا مَنْ اَتَّخَذَ فَاہِمًا كِبْرًا
مَالًا خَدْرًا اِزْبْرَاءَ رِضَاكَ حَقَّ تَعَالٰی وَ مَوْمِنًا رَا خِلَاصَ كَرْدٍ قَاتِلًا فَاِزْدَاكَ تَعَالٰی
 ترسید و صدق بالحقنی و راست گوئی داشت خدا کے تعالیٰ را در رسول اورا بہ نیکوتر
 چیزے یعنی بہ بہشت یا بگفتن كَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ فَسَنِّيْتِيْہٗٓ اٰیۡمِنَہٗٓ اَسَانِ كِنِيْمَ مَآوِے رَا
لِللّٰہِیْ مَرَّاسَانِ تر را یعنی را بہشت را آسان کنیم بروے و توفیق طاعتش دہیم چنانکہ
 ابو بکر را دیم وَاَمَّا مَنْ بَخِلَ وَا مَا كَيْبُكِبَ بَخِيْلًا كَرْدَ مَالِ خُوْدِرَا نَدَا و بَرَاہِ حَقَّ تَعَالٰی خُرُجِ
نَا كَرْدَ وَا سْتَفْخَا و بے نیاز داشت خود را از حق تعالیٰ و نیاز مندی نکرد و کذب بالحقنی
 و در ونگوئی داشت بہ بہشت فَسَنِّيْتِيْہٗٓ اٰیۡمِنَہٗٓ اَسَانِ كِنِيْمَ ہر آئینہ ویر اللعسری مرد شوا
 تر را یعنی راہ دوزخ را آسان کنیم بروے چنانکہ ابن کافر بلال را عذاب می کرد تا از اسلام

برگردود و مَا لِيْ فِيْ عَقْدِهِ مَالَهُ اِذَا تَوَدَّى و سود داشت و سه را مال و سه و چون هلاک شد
 افتاد در دوزخ یا افتاد در گور. و قيل چه سود داشت ویرا مال و سه اِنَّ عَلَيْنَا اَللّٰهُدٰى
 بدرستی که هر آینه بر ماست بیان کردن راه راست ما بیان کنیم هر که خواهد که ایمان آورد و یقین
 و همش اِنَّ لَنَا اَللّٰخِرَةَ وَاَلْاٰخِرَةَ وَاَلْاٰخِرَةَ بَدْرستیکه ما راست این جهان و آن جهان هر که از این
 طلبد بدیم چنانکه ابو بکر را دادیم هم دنیا دادیمش و هم عقیقه که پدر و مادرش و پسرانش و خود
 همه ایمان آوردند هیچ کس را از صاحب این دست ندادند و ندادند که نادانان قلند پس بچم کریم
 و ترسایدیم شما را از آتش که زبانه میزند یعنی بزرگ است هر بار که زبانه زند کافر را از دوزخ
 ساله راه براندازد زنجیر باد و عليها در گردن و سه باشد و فرشتگان عذاب گزها بر سر و سه
 میزند تا در آتش افتد لَا يَصْلُهَا اِلَّا الْاَشْقٰى الَّذِيْ كَذَّبَ وَتَوَلٰى در نیاید در آن
 آتش زبانه زند مگر آن کافر بدعت که در و غلگول داشته باشد خدا را اوروی گردانید
 باشد و حق را قبول نکرده باشد اَلْاَشْقٰى به معنی الشق باشد مؤمن عاصی را حق تعالی بیامرز
 یا در در که دیگر از دوزخ عاصی را به مقدار گناهش بدارد و آخرش بیرون آورد و مرجه میگوید
 مؤمن بر دوزخ در نیاید و تسک باین آیت می کنند و جواب آنست که مراد از این آتش مخصوص
 است و مرجه طائفه اند که میگویند با وجود ایمان گناه بنده رازیان نمیدارد و سَيَجْزِيْهَا

اَلْاَشْقٰى الَّذِيْ يُؤْتِيْ مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ هَرآینه دور کرده شود این آتش را که یاد کردیم از آن
 پرهنز گاری که میدهد مال خود را و کارهای خیر و پاک میدارد مال خود را و تن خود را از کفر و گناه
 و حرام همچون ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ اَلْاَشْقٰى به معنی التقی بود و مَا اِلَّا حِدٌّ عِنْدَهُ مِثْقٰتُ
 نَعْمَةٍ تَجْزِيْ و نیست مرگس را نزد این اتقی نعمتی که او را جزا باید داد یعنی ابو بکر صدیق که
 هفت کس را از مؤمنان خرید از کافران و آزاد کرد که کافران عذاب می کردندشان تا از
 ایمان برگردند از برای رضای حق تعالی نه از برای چیزی دیگر اَلَا اَتَّبِعَا وَجْهَ رَبِّهِ اَلْاَعْلٰى
 یعنی نکرده ابو بکر این کارهای خیر را مگر از برای طلب کردن خوشنودی پروردگار خود که برتر

از همه به قهر و استیلا نه بماند و آنست که یوسف هر آینه ابو بکر گشتنود شود بد آمدن بهشت از خدا
 تعالی درین سوره فضل ابو بکر معلوم می شود و اگر بر افضی باد که ابو بکر و عمر و عثمان رضی الله
 عنهم دشمن میدارد و واسه بر خارجی باد که شاه مردان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه دشمن میدارد

فردا راضی را دوست دارم خارجی را دوست تر دارم راضی برکنده چشم و خارجی بریده سر

بد آنکه این کارهای نیک و خصلتهای نیک در چهار یار بوه است و در بسیار از مؤمنان

بوه است و خواهد بود اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْهُمْ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَيٰ حَيْدَرُ عَشْرَةَ نَبَايَةَ

وَالصَّحِيحُ بِحَرَمِ چاشنگاه و قبل بجزمت آن چاشنگاه که حق تعالی بر مومنان سخن گفت و الَّلَّيْلُ
 إِذَا سَجَى و بجزمت شب یعنی بیاید یعنی تاریک شود و خلق دروس بیار مانند قیل به حرمت شب
 معراج محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مَا وَدَّ عَاكَ رَبَّكَ وَمَا قُلَى لَكَ نَدَّ شَتَّ حَقَّ تَعَالَى تَرَا
 و دشمن نگرفت تراسب نزول این سوره آن بود که کافران که پیش جبهه و ان خیر فرستادند که
 وقت برون آمدن پیغمبر آخر الزمان است یا نه که در میان ما کسی پیدا شده است محمد نام و دعوت
 پیغمبری میکنند و صفت دریا بیان کردند جبهه و ان گفتند که وقت بیرون آمدن پیغمبر آخر الزمان شد
 است این مرد را که دعوی پیغمبری میکنند از دسه چیز پرسیدند از اصحاب کهف و دوم از پیغمبر
 رسیده روح اگر روح ما بیان نکند و آن دورا بیان کند پیش ما فرستیدش تا ما پیغمبر
 است یا دروغ رسول علیه السلام را کافران مکه ازین سه چیز پرسیدند گفتند فدای جاب گویم
 انشاء الله نگفت جبرئیل نوز در روز نیامد به قول امام کلینی و به قول امام ضحاک چهل روز نیامد
 و به قول دیگر میت و پنج روز نیامد و به قول دیگر پانز در روز نیامد کافران که گفتند خدای محمد
 محمد ما گذاشت و دشمن گرفت بعد خدای تعالی این سوره را فرستاد و سوگند یاد کرد و باین
 چیز با که محمد را فرزندمان شتیم و دشمن نگرفتیم بد آنکه هر جا که سوگند بغیر حق تعالی یاد کرده شود
 بنزدیک بعضی کلمه رب تقدیرت یعنی بجزمت رب وَالصَّحِيحُ و بجزمت رب وَالَّلَّيْلُ و بجزمت رب

گفته اند امتیاج به تقدیر کردن نیست از بهر آنکه این سوگند است به صفات عظام حق تعالی
یعنی سوگند است به صفت آفریدن این مخلوقات عظام و این سوگند پیش عاشق خوشتر است
از هر چه باشد همچون سوگند محبوب و معشوق پیش محب و عاشق که گوید به حرمت بوسه من و
به حرمت موی من و بجزت کوسه من و بجزت روزه من عاشق داند لذت این سخن را بستی

هم رویت خوش هم موی خوش هم چرخ زلف و هم قضا بهر شوه خوش هم شوه خوش هم لطیف خوب و هم دنیا
قطعه عاشق داند زبان مشوق
ای دوست تو نیستی چه دانی
گوسالسا مری چه داند
رمزارنی ولن ترانی

بسکین سیکه از حلاوت و حرارت عشق نصیب ندارد و مصرعه محمود ز آتش کوز بوز لوب محمد صمد
و لکلا احوه خیر و لک من الا ولی دهر آئینه تر آن جهان بهتر است ازین جهان یعنی مازاد سخن
نه گر قیم و فر و نگذاشتیم در آن جهان و در این جهان و آخرت ترا بهتر است از دنیا که آنجا
وصال دائمی و تجلی ذاتی خواهد بود و مقام محمود اگر مدهشود و اعظم که آرزو بر ندان را عالم
آنجا دست دهد ترا ز کسوف یعطیک ذکک فک کنی و هر آئینه بد هر خدا که تعالی ترا پس راضی
شوی تواز و سه یعنی در آن جهان حق تعالی ترا چند ان عطا باد و هر که راضی شوی و آن دیدار
باشد و شفاعت است و سیر فی اللہ که غیر متنای است محمد رسول اللہ در مقام محمدی در ذات
صمدی به عمر ابدی هر چند سیر کند آن غیر متنای بود فاما در مقام شهودت تفاوت درجات
معهودی راضی باشد رسول علیه الصلوٰة والسلام فرمود تا کی از امت
من در دوزخ باقی باشد من راضی شوم این نیز از اثر رحمت باری تعالی است و امید بسیار
است ازین آیت نصیب عاشق این است که در عنائ محبوب جوید اگر چه طلب اور انہایت نیست
هر دو عالم را با عاشق عوض کند التفات بان نکند بیتی ریگ ز آب سیر شد من نشدم ز سب زنجی
لایق این گمان من نیست درین جهان ز سب که کینه نقد ام بکسر کینه جبر عم ام
من چون بنگم اسے خدا باز نسا به من ز سب که عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہ از مصطفی علی

الصلوة والسلام روایت کر دکھاؤ گفست سبب نزول این آیت آن بود کہ من از خدا تعالی
 پرسیدم کاشکے نہ پرسیدے گفتم ہا رب ابراہیم را خلعت غلت دادی و موسے را کلام ہوا
 شنوائندی و سلیمان را مملکت عنیم دادی مزاجہ دادی پس این سورہ و الم نشرح و ربیان
 عطا پاک حق تعالی دادہ بود بہ مصطفیٰ علیہ السلام آمد الْحَرِيحُ لَكَ يَتِيمًا فَادْوِي يَا نِيَّافَت ترا
 اسے محمد بے پدر و بے مادر پس جائے داد تا در پیش عم تو ابوطالب پدر رسول علیہ السلام من
 اور شکم مادر بود و چون مادرش مرد و دو سالہ بود و چون جدش عبدالمطلب مرد و ہشت سالہ
 بود و قبیل ترا در یتیم یافت پس در گوشہا و در دہا جائے دادت و بدوستی تو عالم را آفرید
وَجَدَكَ ضَالًّا و یافت ترا کہ نہی داستی آنچه حال ایدانی یعنی تو پیغمبر بنودی و قرآن و عرفان
 بنود ترا قَهْدِي پس راہ نمود ترا بہ پیغامبری و قرآن و عرفان و قبیل در خردگی راہ گم کرد و چو
 دور کو پہانے مکہ ماندہ بودے ابو جہل بہ فرمان ماترا پیش عم تو ابوطالب آورد و قبیل در
 سفر شام راہ گم کردہ بو و قتیکہ از کاروان جدا شدہ بود و ابلیس چہار شتر ادا گرفتہ بود و
 از راہ دور انداختہ بود جبرئیل علیہ السلام ابلیس را بہر خود زد و بہ ولایت حبشہ انداختش
 و رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام را بہ کاروان رسانید و قبیل معنی ضالاً مباحثد یعنی یافت
 ترا دست خود پس راہ نمودت بہ معرفت ذات صفات خود و وَجَدَكَ عَائِلًا و یافت
 ترا فقیر فاقعے پس تو نگردد ترا بہ مال خدیجہ رضی اللہ عنہا و بغیبت ہائے او قَامًا الْيَتِيمَ
فَلَا تَقْهَرْ و اما یتیم را قہر کن و مال دیرا بگیر و خوار مدار یتیم را چون تو یتیم بود و جو میدانی
 کہ حال یتیم چہ باشد وَأَكْمَلُ السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ اما خواہندہ را پس ہانگ بر مزن و چیزے
 بوسے بدہ اگر چہ اندک باشد یا نجوئی جو ابش گوے و از فقیرے خود یاد آورد وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ
تَحَدَّثْ و اما نیکہ ہائے خدا کے تعالی برتست پیغمبری و قرآن و غیر آن سخن گوے و خبر کن
 از آہنا و شکر کن کہ این نعمتہا تو دادیم و بیچ کس ندادہ ایم نصیب درویش این ست کہ از مال
 خود را کہ فقیر بود غنی شد جاہش بود عارف و عالم شد یتیم بود یعنی کسے نداشت کہ تربیت کند ترا

در دین او استاد و شیخ را بر گماشت حق تعالی تا تربیت کردندش و ویرا توفیق داد تا فرما بفرماید
 شیخ و استاد اگر در اگر انقیاد نکرده ای از سعادت ابدی محروم بودی قطعاً

خدمت آسیر کن مہوار تو	جو رسکش بیدل از دلدار تو
عیب کم گو بندہ اللہ را	متہم کم کن بزدے شاہ را

پس دانالین نعمتہا را یاد مہصر عمہ امی شکر نعمتہاے تو چند آنکہ نعمتہاے تو والسلام علی ابائنا
 مودودہ الہم نشرح قلبکنا لیسلم اللہ الرحمن الرحیم و ہی یشمان آیتہ

الہم نشرح لک صدقہ ذک آیا کشادہ نہ کردیم مر سینه ترا یعنی ما کردیم روشن دل ترا بایان
 وحکمت پیغمبری و این بہ قول امام مقاتل و بقول امام کلبی کشادن سینه او چنان بود کہ چون
 رسول ما علیہ الصلوٰۃ والسلام سد سالہ بود در پیش دایہ خود حلیمہ سے بود و بہ صحرا رفتہ بود با
 بچگان قبیلہ جبریل و میکائیل علیہما السلام آمدند و رسول را از میان ایشان برگزیدند
 و بہ یک طرف بردند و سینه او را بشکاقتند و دل او را بیرون آوردند و در پشت زین
 بہ آہ زمرم زشتند و خون بستہ از دل او گرفتند و بیرون انداختند و گفتند این بخش و بہرہ
 دیوست و بیج زشتہ از ان برسول مانہ رسید و دست بر شکم او مایند چنانکہ بود درست
 شد و وضعنا عندک و شذک الذی انقض ظہرک و نہادیم از تو یعنی دور کردیم
 از تو بارگران را کہ گران کرده بود پشت ترا و کذا نقاض گران کردن چنانکہ از بارگران
 کسی دوتا شود و از غم نیز دوتا می شود چنانکہ در عرف ریگو نید کہ از اندوہ بردن من بار
 گرانست کہ پشت من دوتا شدہ است و بر کسی چیز گفتی گفتند این بارگران غم است
 بود کہ دور کردند آن را و خدا شفا عمت دادند کہ و لتوف یعطینک ربک فتوکض
 بعضی گفتند جفا کافران بودہ این فقیر میگویم کہ روا باشد کہ این بارگران در دنیا یافت باشند چنانکہ این

فارض گوید شاعر و حزن یعقوب بش اقلہ	و کل بلا ایوب بعض بلدیہ
------------------------------------	-------------------------

و بر داشتن این بار غم داند و آن باشد کہ مقصود دست دہد و جزاں ہوصال مبدل تو داین نام

تو یه شو معوقتی حواله مقله	وکاسی محیا من الحسن حالت نظم
مصطفی را بهر چون پرداخت تا به گفتی جبر نیایش بین مکن با همچنین می بود تا کشف مجیب ما شوق و معشوق عشقتش بر دوام	خوش را از کوه می انداختی که ترا بس دولت است از هر کین تا بیا بند آن لبر را خود ز جیب در دو عالم هر سه مند و نیکنام
وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ و بر دایتم و بلند کردیم مر ترا در یاد کردن یعنی هر جا که که خدایتانی رایا دکنند ترانیز یاد کنند در بانگ ناز و خطبها و در کلمه تو میه لا اله الا الله محمد رسول الله و در دنیا آخرت شرف دایم تر که بیکس را ندادیم کند خدایا مده در حق تو اوست تو گفته قطعه	
سازم علی اخاصه الانبیاء محمد که عالم پر از نام اوست محب مساکین و محبوب حق طفیل و جودش من زمان انعام تو شان روی زمین	سلام علی سید الاحیاء سجود ملائک ز اکرام اوست که از شرم رویش کند گل عرق منور ز رویش مکیں و مکان تو بای نوایان امت قرین
فَاتَّعَ الْعَصْرَ لِيَوْمِ انْ مَعَ الْعَصْرِ لَيْسَ بِسَ بِرَأَيْنَهُ با هر دشواری آسانی نیست هر آینه با دشواری آسانی دیگرست چون این آیت آمد رسول علیه الصلوة والسلام گفت بنده است مشرقا را یک دشواری را و آسانیست بر کرا از مؤمنان دشواری پیش آید صبر کند و طاعت را گذارد این دشواری را با آسانی برل کند در دنیا به نعمت دادن و در آخرت دادن جنت و بعد از قبض بسط باشد و بعد از فراق وصال بود بیت	
باز نو میدنه باشی که ترا بار برانه بامید وصال مید هم جان	گرت امروز برانده که فرزت بخوابست وگر نه طاقت حجب از نامم
<p>www.maktabah.org</p>	

فصر بعد میں اذاف کو تہ تفریح	تشریح اذافاتك بلك البلو في فكر المشرح
صحت و نعمت ہو رہی تھی۔ پھر چون صبر کنی باز صحت یابی و نعمت بیابی پس یکے عسراد و میر ہو۔ <u>فَاذْأَفْرَغْتَ</u> پس چون ہر پر داخنی از نماز <u>فَانصَبْ</u> پس رنجہ شود بنا بعد از نماز نیا پیش آو و لغائے حق تعالی جو می و دنیا و آخرت از حق تعالی طلب کن چون بند نماز برگذار و دعا نہ کن۔ نماز او سا بر روست او باز زند <u>وَالِي رِيكَ</u> <u>فَادْعَبْ</u> و ہر پروردگار خود خواہی نمائے و تضرع و زاری کن و لغائے او را طلب کن کہ مقصود از طاعت این است	
خلعت عاشق ہمہ دیدار اوست	بیت بنده دایم خلعت داد ارجوست عاشقی را کن خدا آنکے مزد
ایمان شمس العارفین محمد سجاوندی رحمۃ اللہ علیہ گفت است کہ بندہ را باید کہ مزد و طلب کہ بیچ غلامے از خواجہ مزد کار نہ گرفت است و دولت و سعادت در عبادت	
بندگی کہے است آید در غسل	بیت بندگی کن ماشوی عاشق اجل بنده آزادی طمع دارد زحد
سورۃ الدالین <u>فَكَيْفَ تَلْبِمُ اللّٰهَ الرَّحْمٰنَ الرَّحِیْمَ وَ هِيَ ثَمَانِ آيَاتٍ</u>	
وَاللّٰتِیْنَ بِحَرَمِ النَّبِیِّ وَالزَّیْتُونِ و بجزمت زیتون کہ از سہ و عن زیت بیرون می آید قیل مراد و کو سہیت بہ شام کہ یکے طویسینا گویند و دیگرہ را طور زیتیا و درین کوہ انجیر و زیتون بسیار شہود و وطن <u>رِیْسِیْنِیْنِ</u> و بجزمت کوہ بابرکت یعنی آن کوہ کہ تقطعاً بہ موسیٰ علیہ السلام در آن کوہ سخن گفت <u>وَ هَذَا الْبَلَدُ الْاَمِیْنُ</u> و بجزمت این شہر راست و استوار قیل بے بیم جنی مکہ <u>لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ</u> پرستید آفریدیم آدمی را فِي اَحْسَنِ تَقْوِیْمٍ <u>یَجِدُ</u> در نیکوترین صورتی و راست ترین بالائی التقویا بعد است کرد این مصدر است بجائے اسم یعنی نیکو تر قاتل و سپتے بیج حیوانے را حق تعالی بدین صوتی بنا فرست	
بندگی کہے است آید در غسل	

فریح چیزه این خوبی و جمال نداد که آدمی را پس خبر کرد که آدمی بدین صورت و خوبی نماند گفت
 اجل جلاله تَعَسَّرَ دَدَانَاهُ اَسْفَلَ سَافِلِينَ پس باز گردانیدیم آدمی را به فروترین فرود
 یعنی چون بے ایمان میزند به قعر و زرخ برسانیم اَلَّذِيْنَ اَصْنَعُوا اَوْ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
 مگر کسیانکه ایمان آورند و عملها می نیکو کردند ایشان را به وزش و رینا بریم فَكَلِمَتٌ اَخْرَجُوا
 پس ایشان را باشد مَرَضِيٌّ غَيْرٌ مَمْنُونٍ مَرَضِيٌّ نَبْرِيَةٌ شَدِيدَةٌ و کم شده یعنی مزد ایشان را
 به بیم و به بهشت در آیم ایشان را که هرگز به پایان نرسد و قیل دیگر معنی این باشد که
 باز گردانیم آدمی را به فروین حالت یعنی به پیری رسانیم او را تا تن او ضعیف شود و قیل او
 نقصان یابد و جمال او کم شود اَلَّذِيْنَ اَصْنَعُوا اَوْ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لیکن آن کسیانکه
 ایمان آورند و عملها می نیکو کردند فَكَلِمَتٌ پس مر ایشان را باشد اَجْرٌ غَيْرٌ مَمْنُونٍ مَرَضِيٌّ
 بے پایان فعلی الاول الاستثناء متصل و مثل الثاني منقطع فَهَ اَيُّكَذَا بَكَ بَعْدَ الْاَلَّذِيْنَ
 چه ترا بران داشت اے کافر که در و غلگوسه می داری به قیامت و قیل نماید که ذک فَمَا بَجَعَلَاكَ يَا
 انسان کاذباً بالبعث لان کل مکذب کاذب پس بعد از این هیچ ساطعه و برهن فاطعه و احوال
 مجید که بر تو گذشته است از اول حال تو که بودی پیدا شدی و آبی و قله و قطنه و طفل و جوان و
 پیر گشتی برائے روز حساب و جزا یعنی به قیامت و قیل که در و غلگوسه می داری و ترا به قیامت آنچه
 یعنی هر که ما به معنی من باشد بعد پس ازین بیان و محبت و برهان اَلَيْسَ اللهُ اَيُّنِيست خدا تر تعالی
 يَا حَاكِمُ اَلْحَاكِمِينَ کلاه و ترین داوران یعنی داد دهنده ترین داد دهنده گان یعنی بر کافران
 مؤمنان در بر همه چیزها حاکم است اتمام از دشمنان بکشند و دستا نما عزیز دارد در دوجان پس
 اے محمد هر چند ترا دشمن بدگویند هم محو که حاکم مطلق منم این دشمنان گانند و دوستان همچون ماه تابانند

تظم	در بر صدر فلک شد شب روان	سیر را نگذارد از پایگ سگان
	طاغیان همچون سگان بر بدر تو	پایگی دارند سوسه صدق تو
	آن سگان که کردند از انصت و	از شرف و عود کنان بر بدر تو

ہر کراہد بر تو دارد دل گرو	گردنش را امیزم نم تو شاد درو
----------------------------	------------------------------

اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ أَوْلِيَاءِكَ +

مُؤَدَّبُ الْعَلَاءِ تَكِيمًا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهِيَ كَسَبَ عَشْرَةَ آيَاتٍ

اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ یعنی بخوان اسے محمد قرآن را بہ نام پروردگار خود یعنی بگوئے بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ چون قرآن بخوانی و بقول ابن عباس و عائشہ و عابد و عطاء و حسن بصری شیخ تعالیٰ عنہم اجمعین اول سورۃ کہ آمد اقرأ بورد و بقول امیر المؤمنین علیؑ الحمد لله رب العالمین اول آمد و بقول بعضی یا ایھا المدثر اول آمد و عائشہ رضی اللہ عنہا میگوید اول چیزے کہ بر رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام پیدا شد خوابهاے راست بود هر چه به شب در خواب دیدی در روز بوسے رسید و چنانکہ دید بود بعد از ان خلوت را بدست داشتی و توشہ گرفتگی و بکودہ جزائی غارے کہ آنجا بود تنہا می بود تا روزے آوازے شنید کہ یا محمد و چپکس زانید بار دیگر نیز شنید باز آوازے شنید کہ یا محمد دید شخصی چون آفتاب روشن بر تنھے نشسته از زانو تاجے از نو بر سر حلقہ بسز پوشیدہ بر صورت آدمی مشتقی رسید و خواست کہ خود را از کوه در اندازد آن شخص گفت یا محمد منم جبرئیل تو پیشماہر آخر الزمانے مترس و او را در کنار گرفت و گفت اقرأ بخوان اسے محمد گفت من خواندہ ام مہ ماہہ با جبرئیل کرد باز گفت اقرأ باسم ربك الذي خلق رسول بخانہ آمد و دل مومی لرزید گفت نرم لانی و دق وونی از ما پوشیدہ نہ تا ترس از دل اورفت و گفت اسے خدیجی ترسم کہ دیوانہ شوم گفت مترس کہ تو بر بنیعیفان رحمے کنی و جهان را نیکو میداری و خویشان خود را خیرین میداری و مردم را در نیکو بایے ایشان یاری میداری تو بگو دیوانہ نشوی پس خدیجہ سوال علیہ السلام را پیش و دو قدامن نوفل برد و او پس عمر خدیجہ بود بدین نیت و را آمدہ بود و خطا عبری نوشتہ گفت اسے پس عمر از محمد بشنو کہ چه میگوید رسول علیہ السلام آنچه دیدہ بودہ گفت و در گفتہ این جبرئیل ناموس ابرست و جبرئیلان بیاید از محمد مبارکباد ترا عنایت یم کہ برگز خواہم کردیم شادمان باش این بار اگر نیز ہر چه گوید یا دیگر پوش

من بگوئے باز رسول اللہ علیہ الصلوٰۃ والسلام جبرئیل را دید نگر خیمت گفت ای قرآنیان! ای ایہم ربنا انزلنا
 و جبرئیل پائے خود را در زمین زد چشمہ آب روان شد طہارت ساختن رسول ایما موخت و دو
 رکعت نماز ایما موخت رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام باز بورتہ گفت و ز توہ گفت ترا فرمود کہ بیا بیان
 کسے را دعوت کنی گفت نے و ز توہ گفت اگر فرمودہ بودے من ایمان آوردم اسے فرزند اگر من
 زندہ بودے در آن وقت کہ ترا از شہر بیرون کنند من ترا ہر دو نصرتا کر دے بعدہ و ز توہ فوت
 شدہ و رسول صلے اللہ علیہ وسلم گفت من اورا در خواب دیدم کہ جامہای سفید داشت یعنی
 بستی بود و این تصدیق ویرا قبول کردند و اللہ اعلم خلق الا ان من خلق افریہ بہ
 آدمیان را از پارہ خون بست یعنی آدم را از خاک آفرید و فرزندان اورا از خون اقر آورید

انکاکرم منجان اسے محمد و حالانکہ خدا کے تو کریم است کہ کم اورا نہایت نیست الذی علمہ بالقلم
 ان خدا یکے بیاوزانید خط نوشتن بالقلم ان کریم است کہ نعمت خط و کتابت را بیاوزانید کہ میان ا
 و علم خط علم بزرگتر کہ دین دنیا تعلق بودا کہ اگر علم خط نبوے کا فرزند ان آدم نظام نیافتے حکم
 الا انسان عالمہ حکمہ بیاوزانید جس آدمی را آنچه دانت دقتیں مراد ازین من انسان آدم است یعنی آدم
 بیاوزانید اللہ تعالیٰ ہمہ ہمارا و چیز ہا کہ نمیدانست قبیل محمد است علی اللہ علیہ وسلم کہ خط و کتابت علوم
 اولین و آخرین بیاوزانیدش ہا کہ گفتہ اند کہ نزول سورہ از اول او متاخر است بہ مدت
 انین جا کہ کلا ان الانسان یطغی حقا کہ جس آدمی وقیل ابو جہل ہر عینہ می گذرد در گنہ

مرد رہے فرمانی کردن از حد ان سزاہ کہ بندہ خود را استغنیا بے نیاز و تو انکرا ان ای تبارک
 الرحمنی بہر سیکہ باز گشت ہمہ بہ خدائے تعالیٰ است بے مال و قادر و عاجز و فقیر شدہ و محتاج
 گشتہ بچین معاذ گفت طغیان دوہست طغیان علم و طغیان مال طغیان علم ان است کہ مقصد
 خود پشتر و عجب آرد و طغیان مال آنست کہ مشاہر شود و مان نہر و عبادت باز ماند آیت الذی
 یبتغی عبدا اذا صلے دیدی تو اسے محمد آنکس را کہ باز میدانست بندہ را چون نمازی را خطا

و ز توہ فوت شدہ و رسول صلے اللہ علیہ وسلم گفت من اورا در خواب دیدم کہ جامہای سفید داشت یعنی بستی بود و این تصدیق ویرا قبول کردند و اللہ اعلم خلق الا ان من خلق افریہ بہ آدمیان را از پارہ خون بست یعنی آدم را از خاک آفرید و فرزندان اورا از خون اقر آورید

کتنبہ محمد بود و باز دارند ابو جہل علیہ اللعنتہ این ملعون سوگند خوردہ بود کہ اگر محمد را ہمہ نماز
 نماز میکند و خداے خود را سجدہ کند پائے برگردن او ہمہ او را ہلاک کنم مؤمنان غمناک شد
 و رسول را ازین خبر کردند رسول علیہ السلام گفت هیچ نتواند کرد اگر نزدیک من آید فرستگان
 او را پارہ پارہ کنند بعدہ روزے رسول علیہ السلام نماز میگذارد آن ملعون قصد و سہ کرد
 چون نزدیک او رسید باز پس گریخت کافران گفتندش ترا چه شد کہ باز گشتی گفت میان
 من و میان محمد خندے پر آتش پیدا شد و آرزو ہائے قصد من کرد اگر باز نمی گتم میسوختم
 و آرزو ہلاک میکرد پس این آیت آمد کہ آیۃ الذی یثمیٰ عقباً اذا احتلٰ یعنی سہ محمد
 دید بود دانستی کہ ترا چون نگاهداشتم از دشمن تو چون قصد تو کرد چون دانست خبر کن انسان
 حال و مترس و باز فرمود جل جلالہ آیۃ ان کان علی الہدیٰ اذ امر بالنعویٰ آیا دیدی
 تو اسے محمد و دانستی کہ این دشمن تو کہ ترا از نماز منع میکرد اگر باشد براہ راست و تقویٰ چه درجہ
 باشد ویرا در بہشت و چه ثواب باشد ویرا چون دانستی ازین خبر کن باز فرمود آیۃ ان لکذب
ذوقاے آیا دیدی و دانستی کہ این دشمن تو اگر دروغ گو میدارد و ترداد و سہ از حق بگرداند و
 ایمان نیارد چه عذابے باشد ویرا در دنیا و عقبے چون دانستی ازین حال خبر کن و غمناک مباش
 باز فرمود آیۃ لکربان اللہ تعویٰ آیا دانستی این دشمن ملعون تو کہ خداے تعالیٰ سے بندہ
 و میداند حال او را خداے تعالیٰ جزائے او خواهد داد عبداللہ ابن عباس رضی اللہ عنہما
 گفت چون رسول را علیہ الصلوٰۃ والسلام ابو جہل از نماز بازمی داشت رسول علیہ
 السلام او را ترسانید از عذاب حق تعالیٰ و بانگ بر سے روان ملعون گفت مرا از خداے
 خودی ترسانی چندان شکر در مکہ بیاریم از سوار و پیادہ کہ کہ پر شود و بیج کس را مجلس چن
 مجلس من بسیار نباشد این آیت آمد حقا کہ لیکن کذب شدہ اگر باز نگرود ابو جہل ازین
کار لستفعا بگیریم بالناسیۃ ناسیۃ سوی پیشانی او را و خواری بر زمین زخم او را از
موتے پیشانی کا ذیقو در دنگوے حاطیۃ خطاکنندہ قلیدع نادیۃ پس بخواند ابو جہل

قوم خود را و لشکر خود را سَنَدُخُ الزَّيْبَانِيَّةَ بدرستی که بخوانیم باز بانی دوزخ را یعنی فرشتگان
مذاب را بکَلَانِ چنان است که او میگوید کَلَانِيَّةٌ فرمانبرداری مکن اورا و سَجْدٌ و سجده کن
و اقْتَرِبْ و نزدیکی جوئے بر رحمت من نصیب و اعطاد را مِعْرُوفٌ و نهی منکر این است که در
کار خود استوار باشه و از دشمن ترسد تا حق تعالی معین و ناصر باشه چنانکه مصطفی را علیه
افضل الصلوة و السلام بود شنوی مولانا جلال الدین رومی رحمة الله علیه
در حق مصطفی علیه افضل الصلوة و اکمل التیاب و یاید شنوی

سیر را گذار داز بانگ سگان ؛	به بر صدر فلک شد شب روان
بانگ میدارند سوکے صدر تو	خانیان همچون سگان بر پدر تو
ماتم آخو زمان راشا دیئے	کار بادی این بود تو بادییئے
این خیال اندیشگانرا تا یقین	ہین رواکن ای امام التیقین
گردنش را من زخم تو شا درو	ہر کہ درفش تو دار در دل گرو
خود چه باشا دایمین پیغمبرم	آن چراغ او به پیشی صرصرم

اللهم اجعلنا من التابعين للذي الامى العربي الهاشمي محمد صلى الله عليه وعلى اله

واصحابه اجمعين

مَوْرَدُ الْقَدَرِ تَكَلَّمَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهِيَ حَمْسٌ آيَاتٍ

اِنَّا انزلناه فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ بدرستی که فرستادیم قرآن را در شب اندازه کردن بینی
شعبه که حق سبحانه و تعالی تقدیر کند بر چه دران سال خواهد بود جبرئیل علیه السلام همه
قرآن را در شب قدر از لوح محفوظ بیکبار آورد و بیت الغزوة که در آسمان چهارم است
بعد از آن در مدت بیت سال و بقول دیر بیت دسه سال پنجاهمجا دنیا آورد بر رسول
علیه الصلوة و السلام و مَا اَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ و تو چه داننی اسه محمد رحمت
شب قدر لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ اَلْفِ شَهْرٍ قدر بهتر است از هزاره که درین

هزار ماه نیمه روز روزه دار و شب بیدار دار و نماز گذار و این شب در ماه رمضان
 و هر سال باشد علما بزرگانند که در هر نماز باشد و در طاعتها مؤمن باشد و در همه ماه احتمال
 دارد که باشد در حفت و طاق و بعضی میگویند در شب بیت و پنجم است و هر که نماز است
 و نماز خفتن را به جماعت بگذارد از شب قدر نصیب یافت باشد و حکمت در پنهان داشتن
 آن است که شبهای بسیار بیدار باشی تا به ثواب آن برسی بیت

خوابی که جلال طاعت گردد و در هر
 هر سه روز و روزه دار هر شب شب قدر

تَكْرُلُ الْمَلَائِكَةُ فَرُومِي آيِنْدَ فَرَشْتَكَا نَ وَالرُّوْحُ وَجِبْرِئِيلُ فِيهَا ذَرَانِ شَبِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ
 با هر پروردگار خود از وقت فرود رفتن آفتاب تا بر آمدن صبح صین کلی آمده است برای هر کار که
 از نیک و بد تا سال دیگر سلام می یعنی همه آن شب غیر باشد و سلامت و شیطان در آن شب
 هیچ کاری نمیتواند کرد و قیل بسیار سلام گویند فرشتگان به مؤمن و مؤمنه که بیدار باشند
 در فرشتگان بروی گذر کنند و سلام گویند بروی حتی مَطْلَعِ الْفَجْرِ آن شب سلام باشد تا صبح
 روشن شدن قال النبی صلی الله علیه و سلم من قام لیلة القدر ایماناً واحتساباً اغفر له
 ما تقدم من ذنبه و ما تأخر عایشه رضی الله عنها از رسول ما علیه الصلوة والسلام پرسید که اگر آن
 شب قدر را در یام چه دعا کنم رسول علیه السلام گفت که بگو اللهم اذن عقی تحب العفو انعم
 عنی اللهم اذن قاتوا ب هذا الیلة ق ففی مسلما و احقنی بالصالحین و در ترمذی القائلین
 آورده است که چون شب قدر باشد اشد تعالی جبرئیل را فرماید فرماید با فرشتگان بر زمین و
 علم سبزی باشد بوسه آن علم را برام کعبه نهند و فرشتگان در زمین پراگنده شوند و سلام گویند
 بر هر که بیدار باشد از مؤمنان ایستاده باشند یا نشسته و نماز باشند یا در ذکر مؤمنان را در پیشانی
 و بر رویان بوسه ایشان آیین گویند تا صبح بد آنکه جبرئیل علیه السلام بداند که یا معشر الملکة
 الوحیل الوحیل یعنی فرشتگان باز گردید با ما فرشتگان گویند که جبرئیل حق سبحانه و
 تعالی چه کرد بر مؤمنان محمدی جبرئیل گوید حق تعالی به نظر رحمت در ایشان نظر کرد و گناهان ایشان را

عنکورد و بیامزید مگر چهار طائفہ را اولیٰ مد من خمر را یعنی کسیکه شراب خورد و شراب فروشد و دوم
عاق را یعنی مادر و پدر آزار را و سیم قاطع رحم را یعنی کسیکه بچویشان نہ پیوند و بحق خویشی بجای
نیارد و چهارم مشاحن را یعنی کینه دار را که سخن نہ گوید با برابر در مسلمان این چهار طائفہ را نیامرزند
و دیگر همه را بیامرزند و بعضی گویند سود خوار را نیز نیامرزند پس اسے مؤمن از تین پنج افعال تو کہین
تا از فضیلت شب قدر بے نصیب نمانی و در تفسیر ابو سعید خنی آورده است کہ ہر کہ در شب قدر دو رکعت
نماز بکند در دو رکعت فاطمہ یکبار و ہفت بار نقل ہوا اللہ احد بخواند و چون سلام دہد بقصد استغفار
گوید از جہائے بنخیزد تا بروے پدر و مادر و رحمت کردہ نشود و حق سبحانہ و تعالیٰ فرمایہ
فرشتہ گے زانایکی بسیار در دیوان اعمال او نویسند تا ساسے دیگر و فرمایہ در بہشت از ہر
این بندہ مؤمن در حقان ہ نشانند و کوشکبا بنا کنند و اللہ اعلم پس باید کہ ہر کہ در ماہ
رمضان این دو رکعت نماز را بعد از وتر بگذارد ہر شب با مید شب قدر تا باشد کہ باین
ثواب مشرف شود و بعد از تراویح ہر شب دو رکعت نماز باید کرد با مید شب قدر و ہر
رکعت فاطمہ یک بار و سورہ اخلاص سہ بار چنان باشد کہ ختم قرآن کردہ باشد و ہار و
ثواب سورہ اخلاص ہر یکے از سہ بخش قرآن است اللہم از تر حافظہ ک بوجہ تاج و تاج
سورۃ البینۃ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ط

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ

لَا يَأْتِيهِ الضَّلْمُ وَلَا الْمُنْتَهَى

بدانکہ اہل کتاب یعنی یہودان و ترسایان و مشرکان عرب یعنی بت پرستان پیش از
آہن رسول ما علیہ الصلوٰۃ والسلام اتفاق داشتند کہ پیغمبر آخر الزمان چون بیرون
آید ما بوسے ایمان آریم و ہمہ یک دین شویم چون رسول علیہ السلام بیامد از قول خود
برگشتند بعضی ایمان آوردند و بعضی نہ چون حق سبحانہ و تعالیٰ از حال ایشان خبر کرد
و گفت جل جلالہ لکم لیکن الذین کفروا انہم ہوندا نمانکہ کافر شدند من اہل الکتاب
از کسان کتاب یعنی از اہل توریت کہ آن یہودان باشند و ترسایان کہ اہل انجیل اند
و المشرکین و بت پرستان و انہما گویان م خدا سے تم سے لا رافعین ہند اشومگان

یعنی همه اتفاق داشتند که پیش از آخر الزمان که محمد است علیه الصلوة والسلام حق است حتی
 كَاتِبَهُمُ الْبَيْتَةَ تا آنکه اتفاق بودشان که آمد ایشان گو او را راست پدید آورد رسول حق الله
 و آن محمد رسول الله بود علیه الصلوة والسلام و معجزات بسیار آورد و یکی از معجزات او
 آن بود که امی بود و خط و خواندن ندانست با و محمد این قرآن را آورد که بر فصیحی و بلاغی
 عرب عاجز شدند از آوردن یک سوره مثل آن حق سبحانه و تعالی ازین خبر کرد و گفت
 يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا لَمَّا كَانَ الْمَدِينَةُ الْاَسْفَلُ كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتْلُو عَلَيْهِ السَّلَامُ
 نوشته مطهره پاکیزه که در شده از قبل و هو و لغوی قرآن را که در مصاحف نوشته
 می خواند از یاد بے آنکه حرف و خط را شناسد فَيَقْرَأُ فِيهَا كِتَابَ قِيَمَةٍ در آن کاغذها که نوشته
 شده است در سه قرآن و کتبها باز بیان کرد حق سبحانه تعالی که این اختلاف بعد از آمدن
 رسول ما علیه الصلوة والسلام از برای حسد و هوای نفس بود پس گفت جل جلاله
 وَمَا تَقْرَأُ الَّذِيْنَ اَوْفُوا الْكَيْفَ و پرانگنده نشدند آنانکه داد و داده اند کتاب ربی
 محمودان و ترسایان در دین خود متفرق نشدند و بریز نشدند از حق بودن دین محمد
 آمدن محمد علیه الصلوة والسلام اِلَّا مِمَّنْ بَعْدَ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ مگر از پس آمدن
 حجت پدید آوردن آیت سرزنش است موجودان را و ترسایان را که ایشان ایمان نیاوردند
 با وجود آنکه اهل کتاب بودند وَمَا اُجْرُوا اِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ خَشَاءً
 و فرموده شدند این اهل کتاب در تورات و انجیل مگر برین پاک که بندگی کنید مریا تعالی
 را بے آمیزش پر کفر و بازگشتگان از کفر به محمد علیه الصلوة والسلام و باشند بر دین ایزد
 و دین محمد علیه السلام و بپایند از ناز را و حق تبارک و تعالی و بدینند کوة
 رَاوْذِلِكَ دِيْنُ الْقِيَمَةِ در این دین و ملت راست است و در قرآن نیز بر مبرین فرموده شده
 است پس معلوم شد که ایمان نیاوردند ایشان برین و اسلام از جهت سروری کردن در دنیا
 کافران و حسد بر دین مریا بران را و متابعت نفس کردن نصیب تو این است که حق را

قبول کنی و مسأله نبری با اهل حق و انکار ایشان کنی چنانچه در ترا بر تو گویند میت

ذره گر برگ بستی پشتت	کافری و بت پرستی با شرت
----------------------	-------------------------

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرِسْتِي أَنَا نَكَمَةٌ كَأَشْرِهِمْ وَ لَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُرْمَوْنَ فِي بُرْجٍ مُّؤْتَمَرَةٍ لَّا يَخْرُجُونَ مِنْهَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاغِبُونَ إِلَىٰ عَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْرِطِينَ

ترسانان و آتش پرستان و از بت پرستان فی ذلک جہنم در آتش روزخ اند خالیدین

فیتجا جاوید باشندگان در روزخ نعوذ بالله من ذلک اُولَئِكَ هُمُ شَرُّ الْبَرِيَّةِ

ایشانند بدترین آفریدگان از خوگان و خرسان و گاوان و خران و از همه آفریدگان

بدرتراندر چون حال دشمنان را یاد کرد و حال دوستان را نیز بیان کرد و گفت جل جلاله

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ بِرِسْتِي كَرَأَنَا نَكَمَةٌ

گر ویدند و ایمان آورند و کارها نیکو کردند ایشانند بهترین خلقان این آیت دلیل

است برین که مؤمنان مصلح با غرت بسیار است نزد سمانه و تعالی شنوس

برتراند از عرش و کرسی و خلا	ساکنان مقعد صدق و صفای
خلق اطفال اند جز مست خدا	نیست بالغ جز رسیده از هوا

مسئله اینست که پیغمبران آدمیان برتراند از رسل ملائکه و رسل ملائکه افضل اند از عماره

آدمیان و مؤمنان مصلح افضل اند از عماره ملائکه دلیل برین آیت است جَزَاءُ لَهُمْ عَذَابٌ

ذَرِيْعَةٌ جَنَّاتٍ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ جزا و پاداش ایشان نزد پروردگار

ایشان همشهارتیم است و داعی که میروند در زیر درختان همشهرتیم جویها از آب و شیر و عسل

و شراب بهشتی و این جویها بر روی زمین است که میرود به مخاک به خلاف آب جوی دنیا

خالیدین فیتجا ابد جاوید باشندگان اند در بهشت همیشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ نشوند

باشد حق سمانه و تعالی ازین مؤمنان وَ دَرَّضُوا عَنْهُمْ و این مؤمنان نیز خوشنود باشند

از الله تعالی ذلک لمن خشی و کتبہ این همه مکه را باشد که از خدا کنی تعالی به ترسد

و از گنجان باز ایستدش ذوالنون مصری رحمه الله گفت که رضائے بنده از خدا تعالی

در ترا بر تو گویند میت ذره گر برگ بستی پشتت کافری و بت پرستی با شرت

آن باشد که راشی باشد به هر چه بود رسد از نعمت و بلا و عیبست و درین آیت دلیل است که ترس خداست تعالی بستره بین همه عبادت است **اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا بَقْضًا**

مَوَدَّةً زُلْزَلَتْ مَكِيمَةً بِإِذْنِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهِيَ تَسْبِعُ آيَاتٍ

اِذَا زُلْزَلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا چرخ جنبانیده شود زمین را جنبانیدنی یعنی سخت جنبانیده شود که بر روی زمین هیچ عمارت نماند و کوه و بالا و پستیها هموار شود و صورت زمین را بدل کنند لِقَوْلِهِ تَعَالَى يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ و در خبر آمده است که زمین همچون نقره آفریده شود وقیل این زلزله دو بار باشد یکی در آن وقت که خلق را بلا کنند و یکی در آن وقت که خلق را زنده کنند وقیل این زلزله در اول باشد و پس وقیل در دوم باشد و پس اختیار کشف نیست **وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا** و بر زمین آرد زمین آرد خود را یعنی آنچه در زمین باشد از مردگان و گنجهارا همه بیرون آفکند تا بر روی زمین افتد **وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا** و گوید آدمی یعنی کافر منکر قیامت چه بوده است این زمین که چنین سخت می جنبد فاما مومن معتقد قیامت گوید **هَذَا مَا وَعَدَنَا الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ** یعنی این آن قیامت است که وعده کرده بود خداست تعالی آمدن و راست گفتند پیغمبران و در کشف چنین آورده است که گفته شد وقیل جنبش انسان مرادست **يَوْمَ صَيِّذُ** در آن وقت که این چنین میشود **مَحَادِّثَاتٌ** اخبارها سخن گوید و خبر دهن زمین از آگاهیهای خود بی مئذ بدل من اذا والعامل فیهما متحدت المفعول الاول لتحدث محذوف ای تحدثت الاارض الخ الخلق اخبارها یعنی در آن روز زمین خلق را خبر کند از هر چه بر او کرده اند از نیکی و بدی **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** او می آید که سبب آنکه خداست تو فرماید زمین را تا خبر کند که فلان کس خون بنام حق کرده و زنا کرده و بدیها کرده و فلان کس بر من نمازگذار و روزی داشت و کارهای نیک کرده و همه اعضاها او گواهی دهند و زمین نیز گواهی دهد **وَاللَّهُ**

خدا تبارک و تعالیٰ این را منکر میباشد که از عرض تا با عرض بر فرمان پذیرند اگر عقل تو بان بی زبرد مولانا جمال الدین مدد

بسی همچون خردکی پی برد فرق چون می کرد اندر قوم عاود باغیثت چون ترحم کرد نیست از چه قبلی را از سبلی می گزید پس چرا داد او در او ایار شد از چه قارون را فرخورد و کچنان چون بیدیدی بجز آن فرزاد را مصلح امراض و بزم درمان پذیر	بسید هر عقنوی نیست که هست مخفی از حسد باد را بر چشم اگر میشد ندا آتش فرود را اگر چشم نیست گر نبود سه نیل بر آن نور وید گر نه کوه و سنگ با دیدار شد این زمین را اگر نبود چشم جان اگر نه بود سه چشم دل حنا را تا بمانی که حکیم ست و خبیر
--	---

یَنْصِدُّ نَصْدُ النَّاسِ أَشْتَاتًا لِيُقْوَىٰ أَعْمَالَهُمْ ۗ وَرَأَىٰ يَوْمَئِذٍ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا يُصَلُّونَ وَلَا يُسَلِّونَ وَلَا يُحَنِّفُونَ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ فَيُحَنِّفُوا لَهُمْ يَوْمَئِذٍ لَأَنذَرْتَهُمْ نَارًا وَسَاءَ لِيَوْمَئِذٍ أَهْلًا لَهَا
 حساب گاه پراگندگان مانوده شوند جزای اعمال و کردار باک خود را این آیت را دو
 معنی گفته اند اول آنکه مردمان پس از حساب باز گردند بشتیان به بهشت بار و پها تا بان
 و خوش حالان و دوزخیان باز گردند هر دوزخ سیاه رویان با غامک و زنجیر و جزای
 کردار باک خود را مانوده شوند دوم آنکه باز گردانند از گوناگون حساب و مانوده شوند
 جزای کردار باک خود را شمن و عمل و شتال ذر ذر خیر و آیه و پس هر که کند اندازه و چو
 خورد می یا اندازه ذره که درون خانه در میان شعاع آفتاب دیده شود از نیکی جزای
 او را بیند و حسن و عمل و شتال ذر ذر شتر آیه و او هر که کند اندازه ذره از بدی جزای
 آن را بیند بعضی گویند اگر کافران اندازه ذره نیکی کنند جزای آن را در دنیا بیند در تن
 خود و مال خود و فرزندان خود تا چون بمیرد ویرانی نیکی نباشد و مؤمن که اندازه ذره
 بدی کرده باشد عقوبت آن در دنیا بوسه بر سر در تن و سه رنج و بزدک و بیماری یا
 در مال و سه و فرزندان و سه نقصان شود تا چون بمیرد ویرانی گناه نباشد تا بنیست

عذاب نہ کند، شقیب مؤمن این است کہ دانمائی کند اگر بدی کند بہ توبہ واستغفار

عذرا ان تجوام اللھم اجعلنا من الصالحین

سورۃ العنکبوت یات بکیتاً لیسع اللہ الرحمن الرحیم اوهی احد عشر آیت

والعادیات بجزمت اسپان دوندہ صبحاً دم میزند ایشان دم زدنی فالعادیات

قد حائس بجزمت اسپانے کہ میدوندند بر سنگ و آتش بیرون می آورند از سنگ

بسہائے شان چون بر زمین با سنگ ریزہ دوند در شب فالعادیات صبحاً پس بجزمت

اسپان کہ غارت کنند وقت صبحی دم مگافران رافا تون بہ نقعاً پس براگیزند بسہائے

خود گردان زمین کہ بروے بروند فواسطن بہ جمعاً پس در میان جمع دشمن شوند در

جائے دیدن یعنی حملہ کنند در جنگ و خود را در میان شکر دشمن اندازند انکانت

بدرستیکہ آدمی قیل کا فیرتہ لکنف دفر پروردگار خود را ناسپاس است یعنی شکر نگویند

است نعمت حق تعالی را وقیل بخیل است وقیل کنودکنے است کہ نیکبہائے حق تعالی را

فراکش کند و عصیتبار یاد کند وقیل کنودکنے است کہ نہا بخورد و بندہ خود را گرسند

دارد و عطا ہائے خود را باز دارد و انکانت لکنف دفر بدرستیکہ این آدمی

ہر آئینہ گواہ است برین کہ وسے کنود است و انکانت لکنف دفر بدرستیکہ

این آدمی از بہر دوستی مال سخت است یعنی بخیل است مال بسیار جمع میکند و کواۃ نمیدہد

واز صحبت اہل اللہ گریزانست مقصود وسے جز دنیا نیست و ہرگز دوستی نمی کند

بادوستان حق تعالی نصیب تو این است کہ بادوستان حق تعالی دوستی کنی

واز برائے جاہ و مال دشمنی نہ کنی با ایشان تا از انوار باطن ایشان محروم نہائی شومی

لاجرم و اماندہ و حیران شدیم

قصداً از ابر عزیزان خدا

تا کہ در ظلمت نسانی تا ابد

اچھون چھندان دشمن بازان شدیم

می کنم از غایت جہل و عس

با سلیمان روکن اسے خفاش خود

کان سلیمان را دے نشانیتم	گور مرغایم و بس ناسایتیم
لیک غیرت چشم بند و ساحر است	آن سلیمان پیش حجاب حاضر است

أَفَلَا يَعْلَمُ أَيُّكُمْ آيَأُكُمْ إِذْ أُنزِلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءٌ فَأَنبَتُوا فِيهَا ظُهْرًا
 و شورانیده شود آنچه در گورهاست یعنی چونکه زنده کرده شود در روز قیامت روح را
 و استخوانهاکے بوسیدہ را جمع کردہ شود و این آیت دلیل است برین کہ حشر اجداد حق
 است وَ حُضِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ وَ جَعَلَ كَرْمًا فَكُنَّ حَتَّىٰ لَمَّا جَاءَهُنَّ الْحَبَّةُ وَ انبَتَتْ
 از کفر و ایمان و نفاق پدید کردہ شود و جزاے آن دادہ شود اِنَّ رَبَّهُمْ بِمَا فَعَلُوْا
 خَبِيرٌ و بدرستیکہ پروردگار ایشان در آن روز آگاہ باشد و بدانند کردار ہائے
 ایشان را و اعتقاد ہائے ایشان را و بدہ جزاے آنرا ایشان اللہم لا تخونا بم فقیہنا

سُورَةُ الْقَارِعَةِ تَكْتُمُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ هِيَ أَحَدُ عَشْرٍ آيَةٍ
 القارعة روز قیامت کوبندہ است و لہارا تبرس و اندوہ مآ القارعة چہ دانی کہ
 چیست این کوبندہ یعنی چیزے بزرگ است وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ چہ دانا کردی
 و چہ دانی تو اسے محمد کہ چیست این کوبندہ یَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْتُوثِ
 کوبندہ است گردن گردن کشان را و شکبران را و کافران را در آن روزے کہ باشند
 مردمان در آن روز چون پروانہ پراگندہ ضعیف بے خبر و درماندہ و قیل همچون مرغ پائے
 و انبوه بعضے بر بعضے و اینجستہ امی کالجواد المتفرقة وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ وَ بَشَرٌ
 کوبہا همچون پشم رنگین المنفوشہ اندہم باز کردہ شدہ یعنی کوبہا بین بزرگی و مردمان
 بین قوت و مال و عزت از سبب قیامت چندین نیمف و ناتوان می شوند میان حال مرد
 کرد و نشت جل جلالہ فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ يَدَاؤُهُ إِذَا رَأَىٰ مِنْهُ مُرَّةً يَرَىٰ
 ہائے و سہ جمع موزون باشد یا ترازو ہائے و سہ جمع میزان باشد فَهَوَىٰ فِي عَدَّتِهِ
 دَٰخِيَةً پَسِ و سہ در زندگانی باشد پسندیدہ یعنی در بہشت باشد وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ

حق آینه و اما هر که اسباب آید برشید باک و سه ترانه و باک و سه ذمه ها و نیکه پس
 ما در سه یعنی جاے باشش و سه دوزخ باشد شخصی فرو افتادن از بالا و تا آنکه در آن
 ماحیه و چه دانی تو اس محمد که پیست این دوزخ بیان کرد و گفت جل جلاله ناسرا

حاکمیه آتش است سوزان نعوذ بالله من ذلک

سوره التکاتیر بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَمَّا كَانَتْ آيَاتُ

الهنالك مشغول کرد شما التکاتیر فخر کردن بسیار می نال و فرزند ان جمع کردن ان
 مشغول کرد شما از احوال عتبات حق تعالی حتی نرود تم المقابله و مرید بگورستان سید
 این سوره در حق بود ان فرود آمد تقییب مؤمن این است که بسیار بدین مشغول نشود
 استعدا مردن و آخرت کند و به توبه دستغفار روزه آرد و عذرگناهان خواهد کلان
 منق و تعلون حقا که زود باشد که بدین که در چه کار غلط بوده آید و آنرا در وقت مردن
 بدین تم کلاسه و تعلون پس حقا که زود باشد که بدین در گور چون عذاب گور
 را بچشید که در حیه کار بود و چه فاعل بود از برای آخرت خود بیخ غم ندر آید و از برای
 غم و کاه چندان غم بخوری که از برای گور در روز قیامت از ده بخش آن یک غم بخوری
 اکی ما را از خواب غفلت بیداری بخش و از مستی شهوت بشیاری بخش باز فرمود کلا
 فن تعلون علم الیقین حقا که اگر بدین دانستن یقین که شمارا چه حال خواهد بود پس
 از مردن مشغول آخرت شوید و غم دنیا بسیار نخورید و جواب لوم قدرست باز فرمود
 جل جلاله لترون الحیمة بر آئینه بر آئینه و به بنسید دوزخ را بر آئینه بر آئینه باز تا یکد
 و گفت جل جلاله لترونها عین الیقین پس بر آئینه بنسید دوزخ را بر آئینه هر
 آئینه دیدن چشم بین جا علم الیقین داری فردا سی قیامت عین الیقین شود و سوره
 نماز چون ماعت نه کرده باشی سوزنده گردد باشد باز فرمود تم لتسعنن یومئذ غیر التو
 پس بر آئینه پرسید و شوید بر آئینه بر آئینه در ان روز قیامت از نعمتها که خداست تو

په شام داده بود در دنیا چه کردید آنها را و بگو خسر چ کردید و از کجا حاصل کردید و شکر گفتید یا نه
بیت اسه شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو بگفتی از خواب غفلت و از اسراف کردن است

و از عذاب قیامت نگاه می دار ای حسین +

سُورَةُ الْعَصْرِ وَالنَّبَا
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَهِيَ ثَلَاثُ آيَاتٍ

وَالْعَصْرِ بِحُرْمَتِ رَوْضِكَ رَبِّكَ بِحُرْمَتِ شَبِّهِ وَرَوْقِ بِلِّبِّهِ بِحُرْمَتِ نَمَازِ بَدْرِكَ إِنَّ الْآيَةَ أَنْ لَخَشِيئَتِي
بِرَأْسِي نَبِيَّهُ أَدْرِي أَمِنْ دَرِيَانِ كَارِي أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا أَمْرَانِ كَسَانِدُكَ كَرِيدِنْدُ وَعَمَلِكَا
الضَّالِّحَاتِ وَكَارِهَاتِ نِيكَ كَرْدِنْدُ وَقَاصُّو بِالْحَقِّ وَيَكُ دِيْكَ رَابِعًا هَاتِ حَقِّ وَصِيَّتِ كَرْدِنْدُ
وَعَنِي خُودِكَ رِيكَ كَرْدِنْدُ وَوَيْكَرَانِ رَا وَصِيَّتِ كَرْدِنْدُ وَفَرَمُودِنْدُ وَقَاصُّو بِالصَّبْرِ وَكَيْدِ كَرْدِنْدُ
بِضَبْرِ فَرَمُودِنْدُ وَرَبَابِ وَطَاعَتِهَا نَيْبِ تَوَانِ هَسْتِ كُ خُودِ رَا زِيَانِ اِبْدِي وَرَامَانِ دَارِي وَ
مَعْنَاهُ نِيكَ كَفِي وَوَيْكَرَانِ رَابِعَانِ دَارِي وَامْرِعُوفِ وَنَبِي شُكْرِي كَفِي تَا سُوْدُ دُنْيَا وَتَقْبَلُ حَاسِلِ كَفِي

سُورَةُ الْهُنْدِ وَفَيْكَا
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَهِيَ ثَلَاثُ آيَاتٍ

رَبِّكَ كَفِي هَمَزِيَّةً وَاسْمُ مَرَبِّهِ كَوْفُ وَنَيْبِ كَفِنْدُهُ رَا دَرِي شَرِّهِ وَهُوَ كَوْفُ وَهَبْرُ كَوْفُ وَنَيْبِ
كَفِنْدُهُ رَا دَرِي سِ وَبِقَوْلِ دِيْكَ وَبِلِ وَادِيَّتِ دَرِ دُوزَخِ پَر كَرْدِنْدُ اَز رِيْمِ وَرُزْدَابِ دُوزَخِيَانِ
كُرْدِنْدُ نَبَاهِي اَيْشَانِ رَفْتِهَ بَاشْدُ وَدُوزَخِيَانِ پَر سِنْدَا زَوْسِ وَاَيْنِ وَادِي جَلَسَهَ بَدْ كُورِيَانِ وَ
نَيْبِ كَفِنْدُ گَانِ بَاشْدُ وَاَيْنِ سُوْرَهَ وَرَقِ كَا فَرْسَهَ فَرُوَادَهَ كَر سَوْلِ رَا عَلِيَهَ الصَّلَاةِ وَاسْتِلَامِ
وَمُؤْمِنَانِ رَا نَيْبِ كَرْدِسَ وَرَيْسِ اَيْشَانِ وَبَدْ كَفْتِهَ دَر رَوْسَهَ اَيْشَانِ تَقِيْبِ تَوَانِ هَسْتِ كُ
زَبَانِ خُودِ سَا اَز بَدْ كَفْتِنِ مُسْلِمَانِ نَگَهَ دَارِي وَخُدَا كَه تَعَالِي رَا حَاضِرِ وَنَاظِرِ بِنِي وَبِجُ كَر كَفِي
الَّذِي مَجَّعَ مَا لَاقَ عَدُوَّهُ اَيْنِ كَر كَرْدِ وَكُرْدَالِ رَا وَشُمَارِ كَرْدِشِ وَآمُوْدَهَ كَرْدِشِ اَز بَرِهَهَ
حَاوَدِشِ رُزْكَرِ وَرُكُوْعَهَ نَدَا وَبِحَسْبِ أَنْ مَالَهَ أَخَذَتْهُ لُغْمَانِ مِي بَرْدِ كَمَالِ وَسَهَ جَاوِيْدِ كَرْدِنْدُ
وَسَهَ رَا دَرِ دُنْيَا كَلَّا تَعَانِ چِنَانِ هَسْتِ كُ اَو كَمَانِ مِي بَرْدِ بَلَدِ وَسَهَ بِيْرِدِ وَكَمَالِ وَسَهَ اَز عَذَابِ
قِيَامَتِ بِيْجِ سُوْدُ نَمَارِ وَتِهَ نَبَدَتْ هَر اَيْمِنْدَهَ نَمَاتِهَ شُوْدِ اَيْنِ نَيْبِ كَفِنْدُهُ رَا فَيُحْكَمُهُ دَرِ فَنِّ

وَمَا أَكْذَرُكَ مَا كُحِلَّتْهُ وَتَوَجَّهَ إِلَىٰ أَسْفَلَ وَرَأَىٰ فِيهَا جَنَّةً مِّنَ الْجَنَّةِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَقَدْ أَتَىٰ عَلَى الْكَافِرِينَ فِيهَا جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ لِّبَشَرٍ لَّا يَعْلَمُونَ
 این چشمه آتش خداست تعالی است که برافروخته شده است به قهر و غضب او که بر شود و برسد
 در دنیا: نَبِيًّا عَلَيْهِمْ كَلِمَاتٌ صِدْقَةٌ بِرِسِيَّةٍ أَن آتَىٰ دُونَ خِيَانِ دُونَ خِيَانِ دُرْبَتَهُ بِأَشْرَافِهِمْ
 همیشه که برگزاز و سه خلاص نیابند نمود باشد من ذلک فِي مَعْمَدٍ مُّسَدَّدَةٍ أَي انهم کائنون
 فی عَمْرٍو مَعْمَدٍ عَمْرٍو یعنی باشند این دوزخیان بردار هاست بزرگ کشیده شده یعنی دراز از آتش
 دوزخ و باشد در گردنهای ایشان زنجیرها این قول ابن عباس است رضی الله عنهما و به
 قول دیگر در هاست دوزخ را از پس بندند به تنهای آتشین و استوار کنند تا ایشان نوبت
 شوند از سیر و آن نصیب تو این است که از بد گفتن مرسلان از او جو کردن و نصیب کردن
 تو به کنی و از گرد کردن مال و زکوٰة ندان تو به کنی و زبانه به تلاوت و ذکر شغول داری
 تا باشد که ازین عذاب دوزخ خلاصی یابی انشاء الله تعالی

سُورَةُ الْفَيْلِ بَيِّنَةٌ لِّبِمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهِيَ خَمْسٌ آيَاتٌ

الْحَدِيثُ أَيَانِدِيرِي تَوَاسِعُ مُحَمَّدٌ يَهْفُ فَعَلَّ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفَيْلِ چگونگی که در خداست تو
 به یاران تیل یعنی دانستی و خبر تو رسید که چگونه هلاک کرد آن لشکر را که با ایشان بیل بود و
 به قول امام مقاتل یک پیل بود و بقول امام ضحاک هشت بیل بود بزرگتر از نام محمود بود و از بهر این
 اصحاب فیل گفته شد و اضافت بر یکی کرده شد و بود این هلاک کردن این لشکر در آن سال
 که رسول ما علیه الصلوة والسلام از ما آمد و قبیل بنی قریظ بود بهر بیت سال و تیل بهر بیت و
 سال و قبیل بهر پیل سال بنی قریظ بود لَمْ يَجْعَلْ لِيُدْهِمُ فِي تَضْيِيلِ أَيَاكَ دَرَكِ لِيَشِ انْشَاءً
 یعنی که ایشان را ناپیروز و باطل کرد و مکر ایشان آن بود که خانه کعبه را خراب کنند حق تعالی
 ایشان را خراب کرد عَمَّا أَوْسَلْ عَلَيْهِمْ طَبْعًا وَفَرَسْتَادَ بَرَايَتَانِ حَقِ تَعَالَىٰ مَرَعَانِ أَمَا يَجْعَلْ
 کاکله و قبیل کله نام مرغان سا که سر ایشان همچون مرغ بود و کف همچون کف سنگ همه سیاه

وقیل سفید بودند و قبیل سبز بودند تو چه میگوید بحجاس و صین بحجیل سے انداختند آن مرغان
 بان لشکر سنگهای پخته شده با تش قبیل مین بحجیل یعنی از آسمان اول فجعلناهم حصبه
 حنایکی پس گردانید حق تعالی آن لشکر را همچون برگ کشت خورده شده یعنی ناچیز کرده نشان همچون
 برگ کشت که ستوران بخورند و در زیر پای ایشان ناچیز گردود و عارف رومی در مثنوی از ان خبر میدهد

مثنوی	همچون آن اصحاب فیل اندویش	کعبه کردند حق آتش زدوش
	قصه کعبه ساختند از انتقام	حال شان چون شد فروخوان از کلام
	شکره را هر کجی چندت شکست	تا برای کین صلابت از حق است
	گر ترا و سواس آمد زین قبیل	رو بخوان قصه سوره اصحاب فیل

قصه این بود که نجاشی نام پادشاه از ترسایان در صحنای مین کلیسای ساخت یعنی
 سمبد ترسایان ساخت که مثل آن کس ندیده بود و فرمود که مردم به کعبه نه روند و بان خان
 که من ساخته ام بیاید و حج گزارند شبی آتش افتاد و آن خانه او سوخت و سه را گفتند که
 این کعبه ترا عرب سوخت از قبر خانه کعبه آن کافر سوگند خورد که خانه کعبه را ویران کنم یکی
 از امرای خود که نام او ابرهه بود با شکر بسیار فرستاد و بایشان فیله بود محمود نام پیشتر
 آنرا ساخته بود چون به ولایت عرب رسیدند ملک عرب با شکر عرب بایشان جنگ کرد و شکر
 عرب را شکستند و ملک عرب را گرفتند چون نزدیک مکه رسیدند لشکریان مال مکیان را غارت
 کردند و از ان جبر رسول علیه السلام عبدالمطلب را دوست آتشش گرفتند حبه المطلب
 پیش ابرهه آمد ابرهه او را عزت بسیار داشت چون شنیده بود نام و سه را ابرهه گفت چرا
 آمد و پیش من گفت از بهایه اشتران خود آمده ام که لشکریان تو گرفته اند گفت ابرهه مرا
 از تو خوش آمد چرا در خواست نه کردی کعبه را که فخر همه عرب باوست تا با تو بختم تا من بر تو
 اشتران را بدو داد عبدالمطلب گفت این خانه کعبه را خداوند نیست که او را نگاه میدارد و مرغان
 چرا کعبه المطلب بکند و مردمان را فرمود تا اگر میخندند و بگویند و آید و ماند و یک کسی دیگر عبدالمطلب صلوات

یا رب فاصنع منهم حاکما

راگزشت گفت شاه از جوی هم سواکبا

امنعهم ان یجربوا خدا کا

ان عدو بیت من اعلا کا

یعنی اسے پروردگار من امید کنی دارم از هیچ کس مگر از تو باز دار این شکر یا نماز خانه کعبه که از آنست و دشمن کعبه دشمن تست ابر بهر شکر از آن است و طرف خانه کعبه روان شد تا به حرم کعبه رسید بد آنکه گرداگر کعبه یک روز در راه و روز در راه را حرم میگویند یعنی حرام است نشستن پیدا و و بریدن درخت از پیشتر و ایشان آن پیل بود ملک عرب گفت آن پیل را که از حرم بود این حرم کعبه است سجد کن خدا تعالی را و باز گرد و در حال آن پیل سجد کرد و باز گشت هر چند بر سر او زدند در حرم در نیاید و بعد المطلب دعا میکرد و دست در حلقه کعبه زد و فرمود که نگاه از غیب شکر مرغان پیدا شدند مانند فراشتک در مقدار هر یک سنگی از لشکر کلان تر و از خود خورده تر بر سر هر یک سنگی آمد و بر هر سنگی نام آن شخص که میرسد نوشته بود از کلاه آبهین میگذاشت و مر سوار و اسب را هلاک می کرد تا همه لشکر هلاک شد مگر آن پیل که خدا تعالی را سجد کرده بود و یک کس از لشکر گریخت و پیش بخاشی رفت و خبر لشکر را بوسه گفت یک مرغ بر سر او ایستاده بود چون خبر تمام کرد سنگ ابر سر او زد و وی نیز افتاد و مرد و نصیب نمومن ازین قنصان است که باد و ستان حق تعالی دشمنی نکند و بر بندگان خدا تعالی مکر نکند و خود را مانند خطاسیه و بلعیه نسازد و تا مردم را مریه خود سازد و ایشان را از راه صالحان بگرداند تا جو اضع درونی و جامه سالوسی زود باشد که بشیر خدا را و مرد و در زمین شود و خوف آن باشد که ایمان از دنیا برود و فعوذ بالله من فناء عقوبت

سزگون کرد است اسه بد گریان

صد هزاران شهر را خضم شهبان

خشم و لها کرد عالم را خسراب

خشم مردان خشک گرداند صحاب

مختلف مرغان ابا بیل است او

پیل را برید و نه پذیرد و رفو

سُورَةُ الْقُرْآنِ كَرِيمٍ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي حَمْسِ آيَاتٍ

بدانکہ در کتاب و کواشی اور وہ ہے کہ در مصحف ابی ابن کعب رضی اللہ عنہ الم تریف
 و لایلان یک سورہ داشتہ است و در میان بسم اللہ نوشتہ شدہ است و امیر المؤمنین
 عمر ہر دو سورہ را در یک رکعت نماز شام خواندہ است و معنی چنین باشد کہ ہا کہ کرد خدا تعالی
 لشکر اصحاب فیل را پس کرد ایشان را ناچیز همچون برگ کشت خورده شد و لایلان قریش
 از ہر سادہ سی دادان قبیلہ قریش کہ آن اہل کماند و از برائے غرت داشتن ایشان در حق
 بیچ کس ایشان را از بخاند کہ ایشان مہاوران کعبہ اند اَيُّلَا فَيَقِيمُ رِحْلَةَ الْاِسْتِارَةِ وَالصَّيْفِ
 از برائے ملازمت کردن و خوئے کردن ایشان دو سفر را یکے در زمستان دیرین و یکے در تابستان
 بہ شام در ہر سالے دو سفر کردندے از مکہ و استعداد ہاشیدن کردے در مکہ از فور دنی
 و پوشیدن فی بیا و روندے چندانکہ کفایت کردی ایشان را حق تعالی منت سے ہند بہ ایشان
 کہ لشکر دشمن شمارا ہاک کردیم بہ مرغان آسمانی تا غرت کعبہ و شرف شمار بہر جا پیدا کرد
 و بیچ کس قصد شمار کنند اذا کان الامو کذا اَللّٰک فَلَیَعْبُدُوْا رَبَّ خُدَّ الْاَبْوَابِ چونکہ چنین
 است پس باید کہ بندگی کنند اہل مکہ یعنی قریش خدا و نمازین خانہ را الذی اَطَعْتَهُمْ مِّنْ
جُنُودِ اَنْ خُدَّ اَلْکَ فَوْرَ دَنی داد شمار از پس گرسنگی بِاَمْنَتِهِمْ مِّنْ حَرْبٍ ہا میں گردانید
 شمار از ترس در ہر سفر با و شمارا عزیز می دادند خلق و فرزند بی رسانند شمار کو قطع ہا
 و ہنہا بیارید و بخورید و این بیچ کس ترس نہ باشد شمارا نے از عرب و نے از عجم پس می باید کہ
 کا فر نشوید و بندگی منہرت خدا سے تعالیٰ بکنید و بت پرستی نہ کنید و این ہمہ عزت شمار و غرت
 کعبہ و مکہ بہ سبب رسول ماست محمد علیہ السلام کہ در میان شمار پیدا شد ما بہ علم قدیم دانستہ
 بودیم پیش از پیدا شدن او جلسہ اورا از دشمن نگاہ داشتیم چون پیدا شد اورا پروردگار
 او را بطریق اولیٰ نگاہ ہم شدہ رھل انت یا مکہ الا حادہ شرفک اللہ علی البلاء
 نصیب در ویش امیں است کہ دوستان حق تعالیٰ را خدمت کنی تا برکت ایشان در لگا

مانی از بلا و شر و بد دنیا چون دانستی که بیکت دوست خود دشمن را از شهر بیان او باز میدارد
و از پیروان دوست خود اگر بگزارد بگرداند در دنیا و عقبه از کرم او دور نه باشد مثنوی

که بسوزد هم باز دیده را	سرمه کن تو خاک برگزیده را
تا بنده از می سدا و باش را	کحل دیدن ساز خاک پاش را
سوزنی باشی شوی تو ذوالفقار	گر ازین خاک گردی و این افتقار
زیر فل شیخ و امیر استاد	پس رو در خاموش باش از انقیاد
سخ گردی تو ز لاف کاظمی	ورنه گر چه مستعد و قاسم
سر کشی از استاد و شیخ شهر	هم ز استعداد و امانی اگر
ورنه ابله شوی اندر جهان	بان و بان ترک حسد کن با شهان
تو اگر شهید غوری زهری شوی	شیخ اگر زهره خورده شهید شوی
لطف گشت و نور شد هرنار او	گو بدل گشت و بدل شد کار او

و بگویند بداند این عالم را کس عاصم بن و کمال نیست فقر در در حق اوصیان با ناله شده است

اللهم اسر ذنبا حبك وحب من احبك ومعنى این سوره را غیر این نیز گفته اند و الله تعالی اعلم

سُورَةُ الْمَاعُونِ قَصِيْدَةٌ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَيُحْيِي كَهْمِي كَيْفَ أَيْتِي

آیت الذی یدکذب بالذین آیا دیدی تو اسه محمد آن کس را که دروغ گو می دارد
ترا در آمدن قیامت و ایمان نمی آرد بر روز قیامت که مردم زنده شوند از برای حساب
و جزا و ادن و در تفسیر عثمانی آورده است که نیمه این سوره در حق ابو جهل بود و عادت
این ملعون آن بود که چون کسی بیمار شد بر سر بالین او نشسته و گفته که مرا وصیت کن و
چیزه به من بده و ما لهلک تیم را گرفت و اگر از او طلب کردند تیم را بزهی و سخت گفته
در حق و این آیت آمد فَذَٰلِكَ الَّذِي يُدْعُ الْيَتِيمَ دُرُّ كُوَاشِي آورده است که این جو
شرط مقدر است تقدیر و سه چنین است که هیچ شناختی آن کافر که قیامت را انکار است اگر
ندانستی بدانکه این کافر کس است که می راند تیم را از زبانش خود و حق او را می گیرد و بوی نمیدهد

وَكَيْفَ تَحْتَضُّ عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ وَبِرْنِي انگیزد یعنی نیفرماید کس را بر طعام دادن گدایان را بخورد
 نیز چیزی نمی دهد و دیگران را نمی فرماید تا طعام دهند گدایان را نصیب تو این است که حق
 تیمم را نگیری و فقیران را طعام بدی و بر فرمائی دیگران را تا طعام دهند و نشان کسی که
 قیامت را شکر است و چیزی است اول رحم ناکردن تیمم را و حق او را گرفتن و نادادن
 بایده که تا توانی هرگز وصی تیمان نشوی و مال تیمم را تصرف نه کنی حکایت روزی در
 پیش پدر خود بوم رحمة الله علیه از خانه همسایه آب آوردند نخوردند و گفتند در کاسه تیمان
 چون آب خورم هر که در کاسه تیمان آب خورد آن آب او را بخورد و دوم زخم ناکردن بر
 فقیران و گدایان و طعام نادادن ایشان و نافرمودن و نیمه دیگر این سوره در حق
 منافقان آمده که در نمازها تقصیر میکردند و کارها بر ریاء میکردند و بخوبی میکردند فَوَيْلٌ

لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ در کثافت آورده است که تقصیر
 چنین است که چون که فرضین است پس ملاکی بادمر کسی را که از نماز خود غافل شود تا فوت
 شود آن نماز بروسه و قبیل دلیل جائے معین است در دوزخ که زرد آب و دوزخیان
 جمع شود در روزه و ماران و کژدهان در روزه بسیار باشند و دوزخیان از دوزخ بر
 سینه

الَّذِينَ هُمْ يَرَاؤْنَ اَنْ كَسَانِيكَ اِيشَان بمانند علمهاے خود یک دیگر را یعنی آنچه میکنند
 از ظاهرها بروسه و ریائی کنند و از بهر رضائے حق تعالی نمی کنند ویل از آن ایشانت
 وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ ؕ باز دارند زکوة را و قبیل باز دارند عاریت را یعنی رخت خانہ
 را همسایگان و محتاجان ندهند همچو قبیل و تبر و دیگر و غیر اینها از رسول علیه الصلوة
 والسلام پرسیدند که ماعون چیست ایشان گفتند آب و نمک و آتش هر که آتش بکس دهد
 چنان باشد از روزه ثواب که هر چه بآن آتش زرد بوسه داده باشد و نمک نیز چنین است
 و هر که آتش بدهد و جاکه آب فراخ باشد چنان باشد که برده آداد کرده باشد و اگر جائے آب
 دهد که آب عزیز باشد چنان باشد که مرده را زنده کرده باشد باذن الله تعالی نصیب تو

این است که در نماز با تقصیر زنی و از وقت نگذرانی علی الخصوص نماز پیشین را باید که چون آفتاب بگردیدنداری که در آخر و سه علامت اختلاف است با اتفاق او آننی بهتر باشد و دیگر نصیب تو این است که کار بار ابرسم و ری عادت نه کنی اللهم اغنی علی ذکوک و شکوک و عین

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ هِيَ تِلْكَ آيَاتُ

اَنَا اعطيتناك الله انعم بديك ما وادع تر اس محمد كوثر ريعني نكي بسيار وادع تر اقبل كوثر دانستن قرآن و قرآن است قیل پنجم وقت نماز است و قیل لا اله الا الله محمد رسول الله است و در کشاف و کواشی آورده است که رسول علیه الصلوة والسلام گفت که کوثر جوئیت در پشت که آب و سه شیرین تراز عمل است و سفید تراز شیر است و سرد تراز برف و دو کزانه و سه از بر جده است و امتنان من از آن آب بخورند و اول کسی نیکد بیا نید بر کوثر فقیران صحابه و غیر جان چهار باشند و آن حوض من باشد و آب و سه از سدره المنتهی باشد و آن حوض را چهار رکن باشد بر هر کتفه یکی از چهار یار من باشد هر که چهار یار مرادوست دارد از آن آب و هندش و هر که یکی از ایشان را دشمن دارد از آن آب ندهندش فصل ليريك و انحرى پس نماز گذار از براس پروردگار خود و اشترقرانی کن از براس رضای پروردگار خود که عزت دین و دنیا و همه عجزات تو و کرامات و مقامات است تو از حضرت او است دشمنان تو بت پرستی میکنند و قرآن از براس تبان میکنند تو و است تو بنده لی و طاعت من کینه کن شمارشرف و عزت و خیر بسیار داده ام بر سخی و بیخ استی را آن نداده ام این شکره ای لا یبدر الشافی دشمن دارا الشنان دشمن دانستن لا یبدر دم بریده یعنی بی فرزند بد رستیکه دشمن است دم بریده بی فرزند و طاعت در کشاف آورده است که کافران میگفتند که محمد بت پرست یعنی فرزند و برادرند از چون و سه میر و دین او برافته حق تعالی فرمود که دشمن تو دم بریده است

این است که در نماز با تقصیر زنی و از وقت نگذرانی علی الخصوص نماز پیشین را باید که چون آفتاب بگردیدنداری که در آخر و سه علامت اختلاف است با اتفاق او آننی بهتر باشد و دیگر نصیب تو این است که کار بار ابرسم و ری عادت نه کنی اللهم اغنی علی ذکوک و شکوک و عین

دہم رکشاف آورده است کہ تہم تجریدیم را گویند یعنی دشمن تو همچون خریدم است کہ در دنیا کم بہا و کم مقدار است و در آخرت ملعون است و چون بمیرد بر وسعت گویند و خدا باشد ویر اما قیامت و ہر کہ است تو باشد بر تو صلوات فرستد و ترا دوست دارد و بر بالاک سبیر یا منار بانام تو بانام اللہ یاد کنند و برک محبت تو جان بازیہا کنند و ہر سال چندین ہزار عاشق ہر زیارت تو بیایند نصیب درویش این است کہ دوستی دوستان او را شکار خود سازد و از دشمنان دوستان حق تعالی دور باشد دوستان اندک اند و دشمنان بسیار

منوی

یک سواری میرودش و عظیم دیدہ این شاہان ز عمار خون بجا چونکہ حکم اندر کف یزدان بود در چہ در باشد نہان در قطرہ آفتاب خویش را ذرہ نمود جملہ ذرات در وسع محوش چون قلم در دست خدای بود	در کف طفلان چنین در تہم کین گرد و نور و شاہان بزبان لاجرم ذوالنون دران زندان بود آفتابے درج اندر ذرہ و اندک اندک رو بخود را بر کشود عالم از وسع محاشست و محوشد بیگمان منصور بر دار سب بود
--	---

اللہم اجعلنا من اولیائک و اگر ولی حق را فرزند نہ باشد ہیج باک نیست مہر و ان و فرزند ان وسے انداز وسے معنی و در دعا و سلام تو صالحان داخل است کہ التلا م

عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ

سُوْرَةُ الْكَافِرُوْنَ عَلَيْتُمْ اَسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَ هِيَ سَمِيَةٌ اَيَاتِ

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ بئوسا محمد این کافران را کہ لا اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ نمی پرستند و بندگی نمی کنم آنچه شما از ان بندگی میکنید در حال یعنی من بتان شما سہرگز بندگی نخواہم کرد و لا اَنْتُمْ تَعْبُدُونَ مَا اَعْبُدُ و نہ شما بندگی خواہید کرد و در زمان آیندہ ان خدا سے ما کہ من بندگی اومی کنم در حال و لا اَنَا عَابِدٌ و نہ بندگی کنندہ ام در استقبال مَا اَعْبُدُ تَعْبُدُونَ

انچہ شہادت کی می کر دید در زمان گذشتہ وَاَلَا اَنْتُمْ عَابِدُونَ و نہ شہادت کی می کنید۔ تا عبد
 انچہ من بندگی می کنم اور اَلَا اَنْتُمْ دِينُكُمْ مَرشمار است دین شما یعنی بت پرستی و لِي دِينِ
 و مراست دین من یعنی اسلام و مسلمانان و حکم این سوره منسوخ است بآیت سیف قولہ تعالیٰ
 فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ سبب نزول این سوره این بود کہ کافران کہ مر رسول - اصلی شد
 علیہ وسلم گفتند کہ تو یک سال خدا یان ما را بندگی کن تا خدا تک ترا بندگی کنیم این سوره
 آمد رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام برایشان خواند و گفت شما ب دین خود کار کنید و من
 بدین خود برین بودند و اجازت جنگ بنود تا این آیت آمد کہ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ و این
 آیت - آیت سیف گویند تفسیر مومن ازین سوره این است کہ صبر کنند در کار ہا و بسبب ہا
 و بے ادبان و ناپاکان اشتغال نماید تا نصرت الہی ظاہر شود و در حدیث آمده است کہ
 ہر کہ این سوره را بخواند چنان باشد کہ از چہار بخش قرآن یک بخش را خواندہ باشد و در
 کواشی آورده است کہ این سوره و سوره اخلاص را ششقتان میگویند ہر کہ این سوره
 و سوره اخلاص را بخواند از نفاق و کفر بیزار باشد برانکہ در اول رکعت سنت نماز باشد

این سوره را بخواند و در دو مرتبہ ہوا اللہ را بخواند

سُوْرَةُ النَّصْرِ بِكَوْنِهَا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَهِيَ ثَلَاثُ آيَاتٍ

اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَالْفَتْحُ و چون بیاید یاری کردن خدا کے تعالیٰ و آيَاتُ النَّاسِ
 يَكْفُرُ لَكُمْ فِي دِيْنِ اللّٰهِ اَفَا جَا و مینی تو مردمان را کہ در می آیند در دین خدا یعنی
 یعنی در دین اسلام گروہ گروہ و قبیلہ قبیلہ بسیار و ابنو فیسیمہ یحییٰ دیکہ پس بپاکی
 یا دکن بمانتایش پروردگار خود را با سزا یعنی صفات ناسزا را دور کن و صفات ہنرا
 را اثبات کن یعنی حق تعالیٰ را منسوخ و پاک دان ازین کہ ویرا جسم باشد و یاد رجائے باشد
 و یا از رجائے باشد و یا از چیزے باشد یا بچون چیزے باشد یعنی صفات سبلی را از وس
 نفی کن و ہر صفات پاک را اثبات کن چون علم و قدرت و رستم و قیصر و حیوٰۃ و خلق و

نَا اَذَات لَهَبِ اَتَشِ رَاكِدًا نَزْدًا هَسْتِ مِثْنِ اَتَشِ وِوَرَحِ كِه مِيشِه كَرَمِ وِپَانِ بَاشِه
 وَ اَمْرَاةُ حَمَالَةَ اَلْحَطَبِ مِثْنِ زُو وِ بَاشِدِكِه دَر اَيِدِ وِ اَتَشِ وِ نَشِ زَنِ اَبُو هَبِ كِه هِزِمِ كَشِ بَاشِه
 وِ هِزِمِ كَشِ رَا حَمَالَةَ اَلْحَطَبِ گُوئِيْدِ مِثْنِ بَر دَر نَدِه هِزِمِ وِ دَر حَدِيثِ اَمْرِه هَسْتِ كِه هِزِمِ كَشِ
 وِ رِيشْتِ دَر نِيَا يَدِ القَرَاةُ بِالْوَفْعِ حَمَالَةَ اَلْحَطَبِ وِ بَا لِنَصْبِ فِي جَيْدِ كَا لِعَبْلِ وِ رُكُوْعِ
 وِ بَاشِدِ رَسْمِ قِيَمِ كَسْبِدِه اَسْلِيْفِ خَرْمَا وِ قِيَلِ زَنْجِيْرِ حَكْمِ بَاشِدِ دَر گَرُونِ وِ مَر اَلْمَسْدُ
 اَلْحَكْمَةُ زَنْجِيْرِ اَز اَمِنْ هَقَا دَگَر اَز وِ بَاشِشِ دَر اَرَنْدِ وِ اَز رَاهِ دِيْگَرِ بِيْرُوْنِ اَرَنْدِ وِ دَر گَرُونِ
 پَر چِنِيْدِ قِيَلِ حَمَالَةَ اَلْحَطَبِ اَز سِيْرَانِ گُفْتِه شُدِ وِ يَرَا كِه خَارِ نِيْلَانِ اَوْرُوِيْ وِ دَر رَاةُ مِثْنِ
 عَلَيْهِ السَّلْوَةُ وِ السَّلَامِ وِ يَارَانِ اَو اِنْدَا خْتِه چُوْنِ بِيْشْتَرِ اَيْشَانِ پَانِه بَر هِنْدِه بُوْدَنْدِ خَارِ وِ دَر
 پَانِه اَيْشَانِ دَر اَمْرِه وِ اَو هَسَايِدِ رَسُوْلُ بُوْدِ وِ اِيْمِ رَسُوْلُ رَا مِيْرِ نَخَايِدِ نَعِيْبِ تُو اِيْنِ اَسْتِ
 كِه دَشْمِيْ نَه كُنِيْ بَدِ وِ سْتَانِ حَقِ تَعَالِيْ تَا بَر عَذَابِ اَبَدِيْ بِلَا نَشُوِيْ مَنَكْرِ بَاشِشِ چُوْنِ اَبُو هَبِ
 وِ صَادِقِ وِ صَدِيْقِ بَاشِشِ چُوْنِ اَبَا بَكْرِ صَدِيْقِ خَلَا وِ سْتَانِ حَقِ تَعَالِيْ رَا اَبُو هَبِ مِثْنِ اَبُو هَبِ

در جمع سبک روحان هم بولیده باشد

نَعُوْ ذُوْبِ اللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ

سُوْرَةُ الْاِخْلَاصِ كَيْتَا نَعِيْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وِ حَقِ اَسْبَحِ اَيَاتِ

قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ بُوْلِه كِه خُدَا كَيْسْتِ مِثْنِ بِيْ مَانِدِ وِ بِيْ شَرِكِيْ هَسْتِ وِ يَكِيْ اَز جِهْتِ عَدُوْ
 نَسَايِدِ گُفْتِ اَز بِيْر اَكْمِه اَو مَعْدِ وِ نِيْسْتِ وِ تَعْبِيْرِيْ وِ مَنَاهِيْ فِيْ سَبَبِ نَزُوْلِ اِيْنِ سُوْرَةِ اَنْ
 بُوْدِ كِه كَا فِرَانِ كِه گُفْتِنْدِ يَا مَعْدُ خُدَايِ خُوْدِ رَا صَفْتِ كُنِ كِه اَز چِيْسْتِ اَز رَسْتِ يَا اَز نَفْرِه اَسْتِ
 يَا غَيْرِ اَنْ وِ وِ يَرَا شَرِكِيْ هَسْتِ يَانِه حَقِ سَجَاةُ وِ تَعَالِيْ اِيْنِ سُوْرَةِ رَا فَرَسْتَا دَكِه بُوْلِه اَسْمِه
 خُدَايِ مَنِ خُدَايِ عَالِمِ هَسْتِ وِ اَو يَكِيْ هَسْتِ وِ رِذَاتِ وِ صَفَاتِ خُوْدِ مَانِدِ بِيْچِ چِيْزِ نِيْسْتِ
 اللّٰهُ الصَّمَدُ خُدَايِ هَسْتِ كِه پَنَاهِ نِيَا زَمَنْدَانِ هَسْتِ هَر كَسِ تَمَنَّا اَو بَاشِنْدِ وِ اَو مَحْتَلِ بِيْچِ
 چِيْزِ وِ بِيْچِ كَسِ نِيْسْتِ وِ قِيَلِ مَعْنِي الصَّمَدُ اَنْسْتِ كِه مَجْرُوْنِ نِيْسْتِ مِثْنِ مِيَا نِ كَا وَا كِه نِيْسْتِ
 وِ نَجْوَرُوْنِ وَا شَا مِيْدَنْ حَاجْتِ نَدَارِ وَا الصَّمَدُ اَشَارَتِ مَسْتِ بَر ثَبُوْتِ جَمِيْعِ صَفَاتِ كَمَالِيْ

واز کلمہ بیلد تا آخر اشارت است بنفی جمیع نقصان و زوال نصیب در ویش این است که
انتیاء خود را بصد گذارد و خود را محتاج و اندر چندین وقت در عدم بود اختیار فیض می یافت

شموی

صد هزاران سال بودم در قطار	همچو ذرات هوا بے اختیار
کی رهم زمین چار میخ چار شلخ	آز جہم در سرخ جان زمین منلخ
ہر کہ از بستی نگر دو اوفسنا	نیست رہ در بارگاہ کعبہ یا
چیت سراج فلک این نیستی	عاشقان را ندرت وین نیستی

کلمہ بیلد کس از وس نرا دینی ویرازن و فرزند نیست و کلمہ یوں کد و او از کس زائد
نشد یعنی همیشه بود و باشد و او قدیم است و محدث نیست و کلمہ یکن لہ لفق ااحد
و نیست و نبوده است و نخواہد بود ویرا مانند هیچ کس در حدیث آمده است کہ قل هو اللہ
احد برابر ملت قرآن است یعنی ہر کہ یکبار خواند چنان باشد کہ از سہ بخش قرآن یکبار خواند
باشد نصیب تو این است کہ ہر چه در فہم و عقل تو نگذرد خداے تعالی آنست او از ان منترہ
و مبرا است و عقل و فکر را در کنہ ذات او راہ نیست هیچ کس و هیچ چیز مستحق موجودی
و لایق سجود نیست مگر بنو ایندیگانہ احد و صد منترہ از والد و ولد و بے نیاز از معونت
و مدد و مبارزان میدان فصاحت را در وصف او عبارت تنگ و سابقان عرصہ
سرفت را در تعریف سیرا پانہ اشارت تنگ نہایات ارباب عقول را در بدایات معرفت
او جز تخر و تماشای دلیلنے و بصیرت صاحب نظران را در امتعہ انوار عصمت او جز تعامی
و تعاشی و تماشای سبیلنے نطوہر اشیاء در ظاہریت او باطن و بواطن اکسوان در بطنیت
او ظاہر حبیب او را در مقام محمود محمدی از ادراک کنہ ذات صمدی در عمر ابدی عاجز

است اعتمام الہدی بمعرفتك

عجز النواصفون عن صفتك

تب علينا وانا بشیر

ما عرفناك حق معرفتك

سُورَةُ الْفَلَقِ قَدْ سَمِعْتَهُ لَبِّمُكَ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ وَهِيَ حَمْسٌ آيَاتٌ

قل اعوذ برب الفلق الفلق سفیدہ دم وهو بمعنى المفلوق من الفلق تکافتن لان الليل يفلق عنه النهار فلق الشيء بشكاففت چیز افلقت سمعت کذا من فلق فيه شنودم از شکاف و بان و سے بگوے احمد پناہ میگیرم بہ پروردگار فلق یعنی سپیدہ کہ از شب بیرون می آید قبل فلق چاہیست در دوزخ کہ چون نشادہ شود فریاد از دوزخیان برآید از سختی عذاب او و در تفسیر عثمانی آورده است کہ رسول علیہ السلام فرمود کہ دران چاہ کہ فلق است شش طائفہ باشند امیران ظالم و کسانی کہ وصی تیمان باشند و در مال ایشان بیخیا کنند و حق تسم را تلف کنند و کلاتران بازار و دیہا و شہرہا کہ بد باشند و میان رعیت خود راستی نکنند و دیگر بچگان امر و کہ لواطت را بر خود روا دارند و دیگر آنان کہ با ایشان لواطت کنند و دیگر آن کسانی کہ از برای ربا بلہا و عمارتہاے خیر و یا از برائے فقیران از خلق عدالت کنند و بخود خرج کنند و قبیل آنچه میکشاید اسحاق تعالی همچون دانہ خرما و غیرہ آن کہ در خنان از وی بیرون آیند همچون ابر کہ باران از وی بیرون می آید و چشمہاے آب و ارحام مادران کہ زودتر از وی بیرون می آیند صفت شتر ما خلق از بدی آنچه خدا تعالی آفرید او را همچون ماران و کژدمان و دیوان و پریان و آدمیان بدان خلق آفریدن و مین شتر غاسق اذ اوقب و از بدی شب تا ربک چون در آید قبیل الغاسق پر وین چون ناپیدا شود صفت شتر النفا تا بدی العقید و از بدی زنان کہ جادوئے کنند و بد مند در گریہا و مین شتر حاسد اذ احسد الحسد و الحسد بد خواستن بد از بدی بد خواہی چون بد خواہی کند بد آنکہ در کواشی و غیر آن آورد است کہ سبب نزول این دو سورہ آن بود کہ رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام را جادوئے کرد بودند ولید بن اعصم جہود و دختران او رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام شش ماہ دران جادوئے بود و بیمار شد و بہ عروسان خود صحبت نمیداشت و مولیٰ امضاک او در شتہ شدہ بود رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام در خواب بود کہ دو فرشتہ آمدند یکی آن دیگر را پرسید کہ این مرد را چہ

ست و گریه گفت او را جادو سه کرده اند دیگرش پرسید که جادو سه کرده است گفت و بیداد و ترس
 پدید می آید از شانه ریش او گرفته است و در دندانها شانه نیاز و ده بار کرده اند و بز و کمان او را
 در غلاف نخل خرمای نهاده اند و در زیر گل در فلان چاه معین است و بسبب خلاصی او این است
 که کسی برود و آنرا بیار و از آن چاه و این دو سوره را بر سه بخواند آن گریهها کشاید و شود و بصحت
 یابد چون رسول علیه الصلوة والسلام بیدار شد این هر دو سوره او را یافته بود و فرمود که راکه
 در آن چاه در آید و آن زده کمان را با گریه بیرون آورد چون یک آیه میخواند یک گره کشاید میشد
 چون تمام بخواند هر بازو گره کشاید و آنحضرت علیه الصلوة والسلام صحت یافت و الله اعلم و مقربان

جادوی را نکراند سوره الناس بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نِدَائِهِ تَرَوْنَهَا سِتِّ آيَاتٍ

قل اعوذ برب الناس و الا ناس مردمان الا ناس جماعت کبوا محمد نایه بگیرم
 بر پروردگار مردمان صلیک الناس به پادشاه مردمان الیه الناس بخدا می مردمان من شکر الله
 از شر و بدی و یو و سوسه کننده یعنی اندیشه بد در دلها افکنند و انفسا دیو باز پس رونده سر و کشند
 در حدیث آمده است که دیو الناس دیوی باشد باز پس رونده و سر و کشنده در درون آدمی است و
 در آن و سه همچون دهن حرکت است و بقول امام متحاک و امام قناده دهن و دهن همچون دهن سگ است
 دهن را بر دل آدمی نباده است و اندیشههای بد در دل و می اندازد و چون آدمی خدائرا یاد کند یا
 پس رود و چون غافل شود باز گردد و اندیشههای بد پدید آید همچون زنا کردن و شراب خوردن و خون ناحق

کردن در دل آدمی اندازد و همچون خون در رگ و پی در آید الذی یؤمن سوس فی صدق الناس
 آن دیو که اندیشههای بد افکند در سینهای آدمیان من الجنة و الناس آن و سوسه کننده از آدمیان و دیوان
 باشد چنانکه حق تعالی آنست و كذلك جعلنا لكل نبي عدوا و الشياطين الانس و الجن یعنی همچنین گردانید
 ما بر غیر برادر دشمنان کردی و آن و آدمیان باشند و دیوان و پریان و دیگوند دیومردم از دیو عرفی بدتر است

انفسها از مفسدین بزرگواران و قنادینا عذاب الناس

تقصیباً در پیش صادق است که از یار بهر و از پیشین بد که منکر حال در ویشان باشد دور باشد و صحبت
 کس که یگانگی باشد یعنی برادر طریقت او نباشد ندارد مصراع یار بهر برتر بود و از نادر بهر باسع
 با هر کشتی و نشد جمع دولت و وز تو بهر بهر صحبت آب و گلگت و زنه بار از آن قوم گریزان میباشد
 ورنه کند روح عزیزان بملکت و دور باشد از کسی که خود را بصالحان و زاهدان مانند کرده است و شیخ
 شده و از حرام دنیا میگیرد و از حقیقت بیخ نصیبه ندارد و در میدان بر از حرام خوردن و گرفتن منع کنی
 لغو ذب الله من ذلك و در حقیقت از دشمنان دین است که شیاطین الانس ایشانند بحق تعالی پنداییز
 از روی و بافعال بدایشان خاطر خود را پریشان نماید و عمل کند بآیت خذ العفو و امر بالمعروف
 اعرض عن الجاهلین و از حق تعالی محبت صفتان و در ویشان او طلب کند اللهم از رتقا بفضل
 مقنومی ایچدی حریفه ایشار کن به گوشه راه حلقه داری زمین سخن به گوش ما گیر و بران مجلس کشان
 که حقیقت میخورند آن سرخوشان و چون با بوی رسانیدی ازین به سر بند آن مشک را امر ب دین
 از تو نوشند از د کوز از اماث و به درین نماز عطا استغاثت و داده دل را هر دو صدق باب
 اید عا نغمه از تو مستجاب و کار تو تبدیل ایمان و عطف و کار من سهوست و نسیان و غفای

سهو نسیان از ابد دل کن بحلم | من بر چه علم مرا کن جمله علم

اللهم لك الحمد على توفيقك لابتداء و الاختتام يا ذا الجلال و الاكرام

حاشا لله الطبع الحمد لله والله كراين تفسير واجب التوقير سراپا تاثير تصنيف لطيف و كلام لطيف
 سر کرده و لیا و مقفین و مقدمه همیشه مفسرین هدایت کننده هندی و طبعی مولانا و محمد و منا
 جناب مولوی یعقوب چرخمی رحمة الله عليه بحسن اهتمام و سعی با کلام صفا و الا هم ذی الغرة
 و الکریم مالک مطبع کریمی و فتح الکریم قاضی عبدالکریم ابن المرجوم قاضی نور محمد صاحب تاجر کتب
 کمال تصحیح و تنقیح جناب مولوی فتح محمد صاحب در مطبع نامی کریمی واقع بمسبئی باینکه دلائل بود
 قاضی بلذنگ مشنب الکریم بجلیه طبع مزین گشته فی ۱۲۶۶ هجری با شاعت مالک
 ذکور از همسان مطبع شائع گردید - فقط

اسرار قرآنی

—♦♦— مکتبہ —♦♦—

رئیس المفتیرین رأس العلماء مولانا محمد قاسم نانوتوی رحمۃ اللہ علیہ

—♦♦— ناشر —♦♦—

دکتر محمد عبدالرحمن



—♦♦— مکتبہ —♦♦—

السخیر الکی

۱/۷، مظفر نگر پوسٹ آفس، دہلی، قادیان، کراچی



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سوالات مولوی محمد صدیق صاحب مراد آبادی

سوال اول - نسخ اگر ممکن است در احکام ممکن است نہ در اخبار پس آیت ثلثہ من الاولین وقلیل من الاخرین را نسخ قرار دادن بعض کسان چه معنی دارد۔؟

سوال دوم - فلا قسم بمواقف الخیر قسم است و تاکید این قسم بجله وانه لفسر لعلتو عظیم فرمودند جہش چیست۔؟

سوال سوم - در کرمہ هل فی ذلک قسم الذی یجوز ہل چه معنی دارد۔؟
سوال چہارم - در مضمون ان سعیکم لشفی کراشبہ بود کہ بعد از یاد کردن مؤمنند بہ امرت تحقیق ہو کہ گردانیدہ اند۔؟

سوال پنجم - فعل در قرآن شریفین برکتی چه معنی می آید۔؟

سوال ششم - شجرہ نازکہ از بعض آیات مضموم می شود مراد از ان کہ ام شجرہ است۔؟
سوال ہفتم - عطف مفرد بر جمع و عطف جمع بر مفرد را ہل معانی کردہ می پندارند و در آیت

ختخہ اللہ علی قلبہ بجز الایہ عطف مفرد بر جمع و جمع بر مفرد واقع است و جہش چیست۔؟

سوال ہشتم - در ازاد مع و جمع آوردن قلوب و البصار در آیه مذکورہ چه حکمتی است۔؟
مکتوب اول - در معنی بعض آیات شریفہ بحواب نامہ مولوی محمد صدیق صاحب دام بر کاتیم

وجہ اللہ کا اسم من الصدیقین۔
کترین خلائق محفل قائمہ سرایگانہ پس از اسلام سنون الاسلام عرض بردازست و دست

کہنات نامہ سواد سنت کشیہ باشد اما کابل طبع اورا اشغال مشغول و عراض متنوہ بیانہ و سرچہ کشیہ باشد نہ در نہ تقصیر تا غیرہ نامہ اعمال این حقیر نوشتہ نمی شد و بروز آن نامہ دیر آید بیاد آید

امروز بنام خدا نوشتہ ام کاش کار گذاری لغز و ذریعہ تلافی مافات شود۔
جواب سوال اول - مخدوم من میں مسلم کہ اخبار صلادہ باشند یا کاذبہ درخور نسخ نیستد این

کرامت بہرہ احکام کردہ اند اما منشا آن ہل این است کہ احکام الاقسام انشا باشد ہر چیزیکہ

جهت انشا در اغوش دارد و مورد نسیخ توکل شد کتبت علیکم الصیام و یدعو علی الناس بحج بیت غیر ما
 اخبار اگر چه بنظر تحقیق از اقسام اخبار ندام چون مخبر عنه این اخبار را نشاء سمیت از اشارات لاجرم
 تا زمان نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در معرض نسخ بودند گو درین زمان بوجه انتقال وحی بزمر و مکملات داخل
 شدند. آنوقت این اخبار و امثال آنها بدل مانند کما که حکم صادر فرمایید و باز از اصدار حکم اطلاع
 و بنظر برین بحیثیه ذاتیه یعنی بلحاظ من حیث هو این جمله اخبار باشند اما بلحاظ مخبر عنه از اشارات
 شمرده شوند چون این مسلک و قیوم روشن شد دیگر باید شنید عقود که وعده هم بدل سردار و ازین قسم اخبار
 در افتاد جهت انشائیت برتراندنی جنی که ایجاب احتمال تقدم مخبر عنه در اذ قیاس نیست و در عقود آن چیست
 که تهمته مخبر عنه بر زود هم سنگ اخبار مذکوره گردانند این قدر هست که صورت اخبار و پیرایه خبر در پیرایه
 مضامین کشیده بایهام تحقق در پی است حکام می شوند و پیدا است که ثلثه من الاولین الی اقسام بعد
 است گو در پیرایه خبرش کشیده اسید امیداران را قوی گردانیده اند مگر با فزایش بالا بر امید اول این توکل
 راه ضرر اگر تنقیص موعود این طرف بی نیازی کار خود میکرد و البته صورت کذب درین میدان گردانند آنها
 میکرد و گویا بسزایرده جلال و بی نیازی نمی رسید ز یاد ازین چه حاجت که سمع خراش سامی با شمع آسمانی
 اگر تفسیر در پیش نظر بچیدان می بود شاید بتائید و تیره دید حسی چند می نوشتم اکنون اگر فقط با حاشا
 خیال نارسا و ذهن نا آشنا خود این قدر دیگر بنویسم که اول در حق مقررین است و دوم در حق اصحاب
 یمن می ترسم که شمله تفسیر بالا می نباشد در دفع این خطیان سهل بود که امتیاز دال جنت و نارایم
 فصل با قاعه یمن و بسیار خواهد بود و پیدا است که مقررین از باب جنت و قیم مقیم اند و خواه گفت که
 و دشان را همس خود جانخواهند و او خصوصاً و کتیکه لفظا میمند و مشتمه را پس نظر گیرند چه میمند و مشتمه با
 راست و جاهای چپ را گویند این نیست که مثل یمن و شمال بر دست راست و دست چپ حمل
 توان کرد تو گفت که مراد از اصحاب یمن و اصحاب شمال کسان اند که نامه اعمال شان بدست راست
 و دست چپ شان بدهند مگر آنکه این بچیدان را بوجه کلت خزاوالت بلکه عدم خزاوالت کتب لغت
 و کتب ادب اطلاع نبود با جمله اگر مراد از یمن و شمال دست راست و دست چپ بودی آن وقت
 محتمل بود که مراد از اصحاب یمن آنانست که نامه اعمال بدست راست خواهند گرفت و فرق تقرب و
 عدم تقرب در اینجا کاسه مذکور و بجنب رفتن کار خود خواهد کرد مقررین را بمدارج علیا خواهند برود و
 باقیان را بدجات سافل خواهند نشانید و وجه بدانته این و هم قطع نظر از آنکه لفظ میمند و مشتمه بزعم
 این بچیدان شاهان است اول نفس کنترا از دلجا تا ثلثه است ظاهر است که اگر مقررین را داخل

اصحاب یمن خوانند فرمود تفریح او بر سره چگونگی در است نخواهد بود و دیگر اینکه واقعات در بارهاست
 سلاطین را اگر غور کنیم بعضی کسانراست بنیمیم که انا مکنه مقررہ خود یک قدم بیشتر نترانند نهاد و ما ایننا
 الاله مقام معلوم و بعضی پروردگان آطوش عنایت راست بنیمیم هر جا که خواهند نشینند و دستے که
 خواهند بیایند اگر کیفیت حضوری در که خداوند بر ایم که روز جزا خواهد بود بر همین قصه فرود آری حکلام
 حرج است که نوک او بدل خلد القصد ممکن بود که درین قضایا یا همچو قضیہ کل کاتب متحرک الاصلح
 وصف عنوانی تقرب و اصحاب یمن بودن را مدخلتے باشد مگر نہ به این معنی که وصف عنوانی علت و مقضی
 محکوم است بلکه مراد این است که محکوم علیہ این قضایا جهت تقرب و مین بود این نیست که مثل کتاب
 ضاحک با کل لغو و بیکار بود فقط ارادہ محکوم علیہ اصلے نماید مگر چوں مای علم من بے علم ہیں خیال
 نارسا این است نه چیزے در سینہ دارم نہ در سینہ جرت این سخن و در ما تم نیست

جواب سوال دوم - وجه اعتراض و اندک تقسیم و تعلیم و عظیم مقسم علیہ است که با این

الفاظ طیبہ اند لغزان کرید در آدودہ اند غرضم اینست این مقسم علیہ از مقسم علیہا چنان برتر است که
 نور آفتاب از نور قمر اگر این جا این است که شمس اگر بے نور گردد قمر را ہم دورے نیست که درین حالت
 عظمت ذاتی بدیوزہ گرمی رود و آنجا هم همین است که اگر خدا نخواسته قرآن شریف غلط باشد ہمہ
 قضایا سے دینیہ غلط باشند بہر این چنین مقسم علیہ یمن غلیظ باید تا سامعان را از خواب
 غفلت بیدار نماید مگر اینجا ہمہ اقسام بیک مرتبہ افتادہ بودند آری انتساب این ایمان بجانب
 ملک غلام عظمتے و اس سپردہ از ایمان دیگران ممتاز گردانیدہ بود و نظر برین بود عظمت مقسم علیہ عظمتے
 مشا را ایہا رایا دادہ آدودہ است بل فرمودند تا مبادا ایمان خداوندی را بچو ایمان دیگر سرسری
 فہیدہ رد بگردانند و جویہ دیگر ایک سفلیات را اگر بہر الفعل نہادہ اند علویات را جلوه انفال
 دادہ اند بر تفریس و انقلابے که در خاکدان زمین روی و در منشا آس در عالم اسباب ہیں کو اکاب
 که با طوار مختلفہ می آیند روی روند عمدہ تفریس و مہین انقلابے کہ پس از انقلاب ظهور نور قدم
 با حینہ حدوث بر رویے کا آرزو دل قرآنی است نظر برین زانچہ این انقلاب از جمله زانچہ برتر
 باشد و نقشہ این اجمال که از اجتماع جملہ نجوم بسیت مخصوصہ ظهور نموده از جمله نقشہاییکہ در
 حوادث جلوه گر میہا و از نداشتن و اعلی باشد بدین وجہ نقشہ و دیگر حوادث کہ مقسم بہ خداوندی گردیدہ اند
 برین نقشہ ندرسد بدین سبب موصوف بہ قسم عظیم گردیدہ فقط +

جواب سوال سوم - حل فی ذلک قسم الذی جس بزم احقر استفہام تقریر است و اگر

دوم سوال سوم

خداوند

که بعضی تحقیق گرفته باشد مسقط اشاره اش نیز همین باشد که این چهار وجهی است متضمنه ایمان مذکوره بطور اتم است
آورده اند تا این جمله معتبره حکمت ایمان را آشکارا کرده اند و جواب ایمان را بدلت مابعد محذوف
فرموده اند بنیال باحتر مطلب این است که اگر فرموده ما بالسر و چشم سخا و سید نهاد چشمت و چنان فرمودیم
پس از آن بطور اثبات قدرت خود بر تفضیل و عید فرمودند الع ترکیب فعل در بک الم فقط +

جواب سوال چهارم آن سعه که لثقی بنیال همچنان جواب مترض شدنی اکثر کفر همان است که بدل بگو
چون در این توفیق درست خداوند ذوالجلال انداخته است ماکو درستان تا باقی نرسید بجا برابر چراغ که دانید بسیار که از
کم عقلمان بر زبان بچینین مضامین میرانند نظری برین فرموده باشند که سماعی بنی آدم از یک نوع نیند پس بیایند اصل
خدا و او در دنیا گویم هر نفسی حرکتی است جدا هر یک را تیره و تیره جدی نوازیم و همین یک سخن بطور دیگر اشاره به آن باشد
که ما بیایند بنی آدم چنانکه فرموده اند اننا سمعوا ان مکا و ان الذی هبنا الغفة و عثفت الافراع پسند گویند که هر چه
انسانیه همه را یک آغوش گرفته باشد و جواب این اشاره آن باشد که چنانکه چشم کار هر که توان کرد و گوش کار هر که
اختلاف کار بر یک با اختلاف اصل هر دو پله سے بر هم بچینین از اختلاف انواع سماعی بنی آدم اختلاف
انواع سماعیان باید رسید باز بوجه اختلاف معانی قدر الی دل آنکه عقلمان نباید کرد که زرد و نقره را یک چیزند و گندم و جو را یک

جواب سوال پنجم نقل - بهر افاده اذ قبله اقبل بالعلت اما نه هرات با د بکله تا با سببیت
مابعدا لیم بطور کوفیایم یک غیر قارالذات با دیگر غیر قارالذات باشد مضمون این است که فیما بین سبب و مسبب تقدم
و تاخره مانا باشد نه اینکه سبب مسبب در بادی نظیر غیر قارالذات باشد مثل گندم را اگر نسبتی افشا انداز
تخم ریزی سبب و رسیداری حصول غله انسان مضافه پس از مدت باشد نظیر تحقیقی را درین قسمه هم اگر چه سبب
غیر قارالذات نمایند اما انشا نظیر پستان هم گندم را سبب و مسبب مانند نه ظهور آنرا با بمله تری که موضوع له و لعل است
از معنی و جاد و دنیا مدعا آنکه از لغات گذشته اندیدین تقدم نظیر خود فرموده اند لعل و لیمین شایسته که باشد
راشعر شک پیدا شده حیران می شوند شاید معنی شک لعل را بالشک سر و کار فقط اشاره به سبب و مسبب
که بنایش بر سببیت سببیت نهاده اند و ظاهر است که سببیت و سببیت مستندی شک قدم تقرب نیست شک عدم تقرب را اگر در هر دو
جای می آید و پیش آن باشد که در سببیت یک سببیت و دیگر شک یا در وجوب اسباب شک رود و این
نیست که در وجود اسباب و سببیت آنها تقرب بود و بلا شبهه شک از میان نغیرد -

جواب سوال ششم - شجره نادر در آتیکه متضمن شجره مبارک است شجره از اشجار که طهور است
تخصیص نوع او این وقت میاوند نام از تقاسم و دیابند مگر هر چه باشد مراد همین شجره معروف است ما تاجیل
بچیزه غیر متعبد جهت نیست مطابق نظر آیه همین شجره نادر است که مسقط اشاره بطن آیه چیزه دیگر باشد

جواب سوال ششم - اتم چهارم

جواب سوال پنجم

جواب سوال ششم

شاید وجه استفسار بچهارت باشد انقصه کل آیه ظاهر اولدنا مسلم است مظهر آیه رویه همین معنی ظاهری دارد
 جواب سوال پنجم - و جگراست حلف بجهت بر مملود و مغلوب بر مجوس باین معنی بنفهم منونز نیامده که جمیع
 مقابله تشبیه مغلوب و معطوف المینه توان شد شاید مرادشان بجهت دیگر باشد یا حلف جمل را بر مغلوب
 کرده داشته و فرض شان این باشد که جمل را بجاهل مغلوب گردانیده اگر فاعل یا مفعول گردانند مغلوب را بر حلف
 نکنند ها اگر مرادشان این است که با جناب داشته اند یا او شان در تپید این قاعده خاطر گردانید یا در تقدیر این دانه بلفظ
 افتادند این نوع بر احوال شکی مشتعل باشد بر منفر رنگ گرد بود یکی از آن کرده هم بودند هم و این که در قرآن شریف
 وارد شده از آن قسم کرده بکراں باشد و اگر تپید در تقدیر شان هم صحیح است اعتبار معنی را بگونه الفاظ را -
 جواب سوال ششم - مع معد است الملاقش بر واحد مجموع در است بلکه در اختیار لفظ مع آنکه
 بطلاط جمیع بنوا زنده بنظر این کم نظر آن است که در قلوب و اجسام را اختلاف انواع است و در جبر است
 که آن بر دو مظهر افعال اند و فاعل و مفعول بدون ملکه و قوه که با یقین وجودی باشد صورت نذ بند و تفاوت و شخص
 وجودیات به حقوق فصول و تمیزات درست نیاید برین وجه اختیار صیغه جمع انساب آمده استماع قسیمی افعال است
 آواز و دیگران گوش رسیده کار خودی کند همچو آنکه بر اجسام و قلوب نور نظر را بجهت بر آمده مفعولات را
 در بر می کشد و ظاهر است که جهت افعال من حیث بر افعال در تحقق خود فقط از روی عدم وارد و در عمل
 آثار که کار افعال است از هر دو هست اگر عدم نگویند تحصیل حاصل بر سر اندر نگنیم هم بود است که عدم من حیث
 وجود مختلف انواع نیست اگر هست وجود است اعتبار وجود عدم را چنان مختلف انواع گردانند که اعتبار
 اشکال نور اشکال سایه و مختلف انواع نماید چنانکه ایضا اشکال نور سایه می نماید و نه در حیثت سایه را
 با شکل چه کار که او دست است و این بهر وجودیات باشند همچنین افعالیات در قیاس باید که یکی محدود آید
 باشند و اختلاف آنها بحیثیت اختلاف مقبولات باشد مگر چون مسقط اشاره علی سمعهم فقط قابل افعال است
 نه لفظا مقبول بر اثر فاعل و در ختو چنانچه در باب حضور و ایراد بصیغه مفعول انساب آمده اما اعتبارات مقبولات
 که جمیع را در آن سپرد و مع حلف گردید تا اشاره شناسان بدانکه که عرض از مضمون آوازهاست نظریه
 انصافه بوسیله علی با آوازهاست گوناگون پیوسته بنفهم را بر نفهم آنها حاله اهدا کرده و فرض مغرب حلف اشتراک
 هم است و معطوف و معطوف المینه و هم در سجع اشاره تطبیح میکنند برین وجه انجام هم هر دو جای یک نماز شده
 و پیدا است که هم فعلیست متعدی قلوب و مع بیجا نب مفعول فناده اند اند برین صورت مغرب علی از حلف بیان
 کیفیت مفعولی یعنی کیفیت انجام فعل لفظا تا حلق مفعول باشند چون آن کیفیت هر دو با مختلف انواع
 شد حلف بر استخوان خود اندازد البته اینقدر فائده زانده درست است تا آنکه سجع بحیثیت فاعل واحد این است

جواب سوال پنجم
 جواب سوال ششم

محض بالا است بغیر مقبول است و این بیان مانند که در قبال معنیات مختلف الفاظ از یک و طلا اندازند چنانکه
آنجا حدت شکل قالب بالوانی نمکند پیوسته از هر یک حدت دو حدت خیر سید بد که پیش از آنجا خیال باید فرمود کترین
و متعلقان کترین بر مشمول عنایات ایزدی هستند و بخدست میان محمد بشیر الدین صاحب در میان مملکت حق حساب
و برادران خود از من سلام برسانند و از احمد سلام خوانند و بگری هر که پرسد و یاد ماندن من سلام معروض باد

سوال در آیت فاذا انشقت السماء نکات دده کالذوالایا و بعض آیات دیگر ربط آیت و کیا آتی
الاولی بکما تکن بان در فرم نمی آید زیرا که نعمت در آنها نیست +

سوال رقم جمله لعل الله من فضله که در سوره صدیقت است با وجود قدم علم آوزن لام بر آن کدام خوانده
است مکتوب و و هم ایضا بجا بر نام مولوی محمد صدیق صاحب مراد آبادی سولای عنایت و
محبت مخدوم محرم مولوی محمد صدیق صاحب سلمه لشرقیانی - کترین محمد قاسم پس از سلام سنون مدعا نگار است
جواب نامه اول اگر چه تاخیر شد که تفسیر نشد پس از روز و نام اول روز سه چند بوجوگی تاخیر شد باز از یادم فرغت
و او گیم بر اسپور و سیاری یا قادم البش نوشتم و همو گرفت و بدل مصمم که کم که بر اسپور نظر ثانی کرده بیا که خواهم رسانید
مادور بجوم احباب فرصت نیافتم بعد از ایام اسباب کشاشی بر بیلی خاسته هر چند آتم که روز جمعه مولوی محمد حسن
کشیده بردند و پس در راهی در ارسال التوا و بگری و آه وقت و ایسی از بیلی یاد دارم آن نامند با نعمتی الدین خان بگری
یا مولوی محمد حسن صاحب هم او خود بغرض نقل بر وند العصفان امر از یک از من دو صاحب باید گرفت باقی ماندند و لا
دیگر جواب که بنام عرض سکیم آیات سوره که با آنها اشاره فرموده اند اشاره و نسبت اولی که سبب بنیای آیت
ذکوره حالات و اندر نظر است که سلب نعمت بی وجود نعمت نتوان شد و اینهم ظاهر است که آنجا اولی و شایع الیه یا
زوال سامان نعمت اندی زوال مافیت که من نعمت است لفظ لعل الله بر نفس تقدیم تاخر یا قبل الام و باید
آن و لا میکنند بر تقدیم زمانی خاص اگر گوئیم اسرحت لسنو یقتنوا لکان لام یقتنور بر علیه اسرحت و لکن
تنور و تقدیم و تاخر زمانی با قبل و بعد و لا خواهد کرد و نه بر تقدیم و تاخر زمانی آسمی انزال کتب و انزال حدیث و خود از
زمانیات و حوادثی نماید چو البش حسیست جو البش اینست که چنانکه بهر تیره که اول لغت میکنند و باز موافق
آن تعبیر نمایند چنانچه بهر بنا رو ایجاد این عالم اول لغت کشیده اند تا مشایخ عالم مثال است که گمان چنین است
کآن تقدیم است در این عالم اول بر تقدیم و تاخر و بیرون تقدیم و تاخر زمانی بر روی کار آمد و باز موافق آن تقدیم و تاخر
به تقدیم و تاخر زمانی بوسوم گشت اینجا چنانکه انزال کتب و انزال حدیث زمانی و حوادث است چنان علم مذکور مع جانش
باشد و آنجا پس بر تقدیم اند علم هم قدیم باشد چون نباشد هر چه اینجا هم اول آنجا وجود آید باز بر طبق آن اینجا
ساخته شد اینجا انزال و ارسال و علم است آنجا نیز اینهم امور باشد که هر چنانکه سبب آنجا لیکن این حدیث

قضایا طبعی را پس از دوام کشند مثلا گویند آتش میسوزد قاب آتش را میسوزد از زمین بر میخیزد و آب حیات باز نماند
 شونیز اینهمه قضایا را طبعی به پیروی دوام ذکر شوند هر کس ازین قضایا دوام نمیداند آتش آسمان زمین دوزخ و جهنم
 بر چند اصل غیر ازین آدم نبود بلکه غیر انسانی بشهادت یوم تبدل الارض غیر الارض السموات سبدل شد اگر کسی
 بجوهری بجای آتش موجب تحلل تاثیر خمیر نباشد خود پیدا است که آسمان و زمین را اگر فضاست با سبب خارجی
 است فضا اینها بی عناصر که در طبائع انسانی و حیوانی و غیره نهاده اند آنجا نماند که بنا جسمانی شان شود و شاید چنین
 است که از اول آفرینیک اندازد تا قائم اند فاجه البحر اصل تروی فظود و همین است که فضا از زمین کما فی تصویر
 تقدیر یافته اند صورت مقتضای طبعی ازین آسمانی دوام بود پس چون دوام طبعی را در نظر دارند باز بر غیر مایه و بون آب
 آنها نظر نگارند این خود محقق شود که ارض و سما را دوام است و تا دوام آنها دوام بی آدم صورت و لشکر اعظم
 بحقیقت حال باز اگر دوزخ صورت را در خیال خود محفوظ داشته بیاو آید نماند که فضا است سما و ارض را و کار آنها را در فضا
 احتمال مواضع دوام هم بر زمین استمر آنجا نیست باطله طبعی آدم را که درین است مذکور است اگر بوقت بقا در سما
 ارض و در آخرت دارند گویند اصل را باطلتشان بیان کرده اند تا بر طول دوام شان برهان غیر همراه بود و احتمال
 در راه ندهی دوام ارض و سما بمنزل شهود است اندیز صورت یقین خلوق در استحکامی دیگر
 و اگر آن آسمان و زمین دید که یکدیگر آسمان و زمین دنیا را در اند با لا بر آنچه مذکور شد اینهم شنیدیم که اصل فضا
 طبیعت این است که چیزی را تا بقا و سلطنتش بقا بود و پس سبب بقا را اگر بنابر زمین میباید که این شیء هم در
 رکاب او باشد نظر برین زیاد و اند زیاد مدت قیام بی آدم اگر میخوان شد همان مدت قیام و بقا در ارض
 و سما باشد زیاد و ازان اگر بقا بدست آید همانا از سبب دیگر خوانندیز صورتی باید که مدت قیام و بقا
 بی آدم با اعتبار اصل فطره زیاد و مدت قیام ارض سما نبود آنکه پیش خلی عنایت و حکمت دوام شان این است
 تا بشمار قرآن تا در زمین سبب افزایش با سبب دیگر لازم افتاد این است که اول خالد بن فیما که مدت است
 و الا ارض فرمودند باز باستانش و الاما شاهدك المزمع ذکر چون و نظری آدم که گفته اند پیشی شان از کوتاهی
 اعمارشان بود است چه درین عمر کوتاه دور اندیشیهای دور دور اند و اندر آسمان زمین عمر است که زیاد و ازا
 چه باشد توفیق عمر آسمان زمین مناسب آمد تا این طول بقا و آنها هم سنگ دوام شهود است این مخلوق
 را بدل حکم زنده باز افزایش الاما شاهدك مصالحه تحقیق دیگر باشد چه شنیدیم هر کس که جمله صفاتش را زیاد
 از بقا ماش بقا نبود و میدانی که خداوند عالم را ناگجا است اصل همین است که هر چیز بحالت اولی خود باشد چه عرض
 عوارض اتفاق است و اینها هم منقود آید یعنی مزاج منصف دیگر توان شد مدت معارض غضب میخوان شد
 مگر سبب خارج را آنجا مجال تاثیر نیست تا فکر فویش امید رخ و آسایش را در خیال خام جلوه دهد و اگر استقام

الا ماشاء ربك بل من خالدين بيا ويزند ملك استوارك آن فنا مقصود آرند كه مخالف طبیعت ارض سائر عالم
 مرام آن باشد كه از فنا خارج حسابی بناید گرفت بلكه برود طبیعی نظر باید تا ذرات مغز و دانسته كه مجموع آنست
 آسمان و زمین را بوجود نفاذ ارکان فنا طبیعی زیر حكم خود نگیرد و آنهم معلوم شد كه در مجموع قضایا نظر اگر باشد طبیعت
 باشد پس اندر خصوصیات تقویت و تعلیق نفس مزاج بر خود دوام باشد و بوجه تكامل معروضه بلاشع عظیم بدست آید
 و انشا عظم عالم از ربط اشتغال با این مضمون كه عرض کرده ام بطریق اتصال مستقیم تمام شد اگر اهل محاوره شکریم كه نذبلط و بی
 نخواهد بود و العاقل تنكیه الاشارة جواب سوال سوم ع زنده مشوق است عاشق مرده اما بالقیاس
 عاشق و مشوق بیاضا جمعی و خود را می است بجا از ضلالت خود با بصله دیگر و ابست زندگی كه عبارت از حس بالاطرافه بود
 و پراخت چو نیست این شیت این اعتبار از زندگی بدست بر دست و در زندگی بی ارادت حیات بی سعیت بود
 و چونگاتری مطلق و جمله مشوق است و عاشق برده و عاشق را امتیاج و نیاز و مشوق را بی فرضی و بی نیازی نام
 است و میدانی كه حاجت خیر از عدم خیر حاجت نمان از عدم نمانست و امتیاج آن بصورت عدم آب اگر وجود این
 اشیاء است باز بهر طور بی نیازی است پس استی سنا مشوق نیستی مدار عاشقی بود اندیس صورت جمله
 مشوق آید كه چون وجودات خاصه را اعطاء دام آنها بیجان ضروری است كه مقید و قیود و آغوش گیرند و از
 چارطون گردانند با هم چو میل و آن چو میل و برده در میان آن وجودات و در میان آن ضروری است با این تصویر
 شاید تصور این مضمون و شوا با فته مگر چه قوا و كند یا ده ازین توضیح هم دشوار است بالخصوص درین وقت
 كه افكار دیگر بر سر اند برود و جواب سوالی كه تعلق بنفوذ قضایا مقاضی داشت بر پنج و شش ورق لونه هم درین
 جواب سوال كی كه از وجود جزا و وجود كلی و تقاریر آنها تعلق داشت و دیگر از فنا و مزامیر بود زبان عربی برده
 ورق كلاں كه مساوی چار ورق این تكمیل باشد و قزم لمر و زیاد عنایت با معاش این تحریر شد فرض بجم سوالات
 و تواتر و تواتر و مزاحمت كار با دیگر كنجیك و در امر و ذرا سمع خواهد شد شانه الله تعالی جل جلاله طیبینان از دل حضرت
 از توفیق برود ندانم و هم چو است و از توفیق هم چو است و از توفیق هم چو است و از توفیق هم چو است
 خویش یا و آور آن حقیر و اسلام رسانند مکتوب چهارم متعلق تفسیر كه در حال بخاری الا الكفوف و در
 او متا اربیه و دوسره كلاله و عرب برب الناس بسم الله الرحمن الرحیم كترین یا نام محمد قاسم نام بنده محمد عزیز از زبان مولوی شیخ
 احمد حسن زاده الشركا لا پس اسلام سنون شوق مکتوبه فرمایند از ان عزیز پیدا شده بلور بیکه شد بی علی و سیدم و در
 خطوط اطراف جواب سید نهاده اند بنحایت نام مولوی عبدالحی صفا هم بود اول بهر جوابش قلم برداشتم و در
 متعلقه كم و بیش نوشته غالب باشد چو كه شریف اند هم این ماه بود با بنجام رسانیم نوبت نجیب و یک مدق در
 جواب نامه خود باید شنید و چه بجم اشتغال اتفاق تحریر جواب شده بود معاف ازینذات وقت هم دشوار است چه عزیزم

طوبی الدین احمد که بتقریب استقبال حاجی مولوی ولایت علی مامون خود و باور مامون زاد خود حاجی محمد کریم آمد از کس
 نظر اندر مگر ظاهر مولوی احمد حسن صاحب عزیز تر است اسفند بر آری غل نجازی الا انکدر پر سیده اند ما حل سوال بنظر
 اینست که جز او سزا مخصوص بکفایت عصاة مؤمنین نیز بنحیم اعادنا الشکر منهار وند و غیب شوند اندر تصویر
 این صحرای معنی دارد. جواب این شبهه بدو گوئی تو سیم احوال که محسبان مؤمنین از تو دل بود بکافقنا و ایضا
 معارض اوست مگر غلبه اثر و بگرد اخفی یا حاجی سرایه عصیان میگردد و اندر تصویر نشان این اثر جزیه باشد که با
 خود حاصلی است و با تقصای ذات را فقب بمعاصی است آن را شیطان نام نمی یا نفس نازع جام مگر چون خبیث است
 این مجازات در حق او من بالعرض بود و بالذات مغرب همان چیز باشد که بالذات عاصی است حاصل این اثر همان
 باشد که اگر مقصود بالذات بعضی چیز باطلی است فرض کنیم همان را نفس گویند که چیز فانی گشته و نشان از افعال عبادی چیزی
 و او خلاق این دو متضادین آنگنان بود که در ابدان او نشاء و دیگر کربات مغربه است با تشنگی داده اند بهر حال تسلیم تعاض
 نیج این ضروری است و در کفر و ایمان باین تضاد و تقابل که دانی و همه و اندانند یک خمیند ایند و اگر سرایه اثر شد است
 امری است خارجی مثلاً شیطان در حق آن اثر عارض بنفسم او همان چیز بود اگر استخلاق آن اند و در حق مؤمن ظاهر
 اثر شد که در قابل مجازات نه پنداری با آن تریج کم که ایراد داخل بر من در حق او مجازات نبود که هر باشد که لاجرم ناشی از
 رحمت است نه غضب است با او باشد مجازات خزان تا تا غضب فانی ماس بدان ماند که فقره و ندر و ندر و ندر و ندر و ندر
 تا چرک از روی تاباش جدا افتد و جمال ستور او ازین برده نازیب آید یا او خود و انجام در جراح حال کند تا نشتر زند
 و آرایش ندر دل و بگرد و پاک سازد و طرز دویم اینکه فعلی از مجازات و او خال تمام است که گاهی کسی را با آتش
 اندازند و گاهی پائی او بلفرو و دینقت ترا خود اندازند و باز در بر آند و اندانند و بر من کشند چون کشند خود اندانند
 و آنکه بود چنانکه در بجاها و آتشک می اندازند و فرض او پس باشد که بر بیست است او چه گیر و در آنکه با او لغزیده بنیت او از
 بر طرف بهر اخرج او دوند و تا مقدر و زنده بر ندر پس خود قصه و غنچه است اعادنا الشکر منهار کفار خود میندند باز
 نه بر آند و دند و مومنان را پاک بلفرو و بدین سبب دران در آید همین است که او شانرا ندره ابواب نبر و ندره دل بر
 و میدانی که در دروازه بهر خزل او خال است دل بهر عبور و در نبر و در و خال اگر کسی بقیقت ایراد تقصای این صراط
 نیست یا لغزی او باشد نظر بر این را مجازات نباید گفت عرض مجازات فعل خداوندی است نه فعل عبد یا لغزی
 فعل عبودیت نه فعل عبودیت مومنان را پاک بلفرو از هر طرف شفیعان بدو ندره بر آند باین تقریر مثل بسیار است شکلات
 حدیث و قرآن بسوالت تو ان که فقط قال هو فی وجهه للناس ملاش الناس انه الناس من شری الوساوس الخناس الذی
 یوحس فی صدق و انما من الجنة والناس. و صوره و الناس و جود تو بدید لوستا از یک شر و وساوس الخناس و لغز علم
 که و سوسه را با ایمان تعالی است ایمان عزم و تقصای لغز و آند و سوسه را و سوسه را است چنانکه هر چه است

موعود ناس

مگر بعد اول بیانی پس بر رویه است اول نشود و نما انقیاد و تذلل بشاید هر ترجیه ای بی پایاں اول تعالی باشد و طبیعت
 خداوندی بر ادانی که دست بر امان ملکیت دارد چنانکه غلام بقیضه آقا خود محسوس بود و بدین سبب کسب معیشت
 نتواند یا زوجه در قبضه مالک بقبضه خود محسوس باشد و بدین وجه قوت خود بهم نتواند کرد همچنین بلکه زانند نیز جمله
 کائنات در قبضه اقتدار مالک الملک علی الاطلاق بلکه اناس محسوس هستند پس چنانچه نماند و لغت غلام فذیه
 حکم جسم بر آقا و ذوی وج باشد حکم ملک بعین و ملک کمالی در ذوق نفع ایام ابق و نشوز و خروج هم بگردد نش مبت
 می شد همچنین نفعی بجا می آید و حکم جسم مذکور بر ذوق نفعی که می باشد و باین وجه که خروج از قبضه قدرتش محال است و عا
 عباد هم محفل نیست و سیدانی که در ربوبیت هم اعطاء ضروریات روحانی و جسمانی باشد و دیگر چه باشد لیکن چنانکه
 ربوبیت منوط بملکیت بود همچنین ملکیت از الوهیت خیر سید شرح این محال نیست که الوهیت هم عبودیت باشد و عبودیت
 حکم تقاضات بار خود بر عبودیت دارد و عبودیت ادانی که همین تذلل انقیاد است پس لیکن بنا تذلل قطار بر کسب
 هر سه دیگر نشان این کیفیت توان شد که گوییم بواسطه دگرگون شدن نیایز محبوب خود باشد چنانکه عاشقان را پیش محبت
 مشاهده کرده باشی و گاه پیرسانط میمان باشد نیز آنکه نبوت در بان و پاسبان اقرار در قیام باشد از پس قسم است
 و نوکر هر چه با آقا محبت خود میکنند از پس قسم غرض علی الا مقدار اجرت است اگر آقا نوکر را بر طرف کند باز بدین سبب میکند
 اگر آقا محبوب بالذات باشد و تذلل نوکر علی الدوام می بود چون این مقدمه هم پیدا شد از وجبات محبت نیز
 باید گفت متعلق محبت بسینه مفعول در ما نحن فیہ جمال کمال خداوندی است که ذاتی است و عرض ذوال قول شد
 یا احسان و قرب او تعالی که احتمال نشکاک ابدی را در توان یافت مگر هر چه با ابا داد اینهمه از ذات محبت فروتر است
 جمال کمال خود سیدانی که از مرتبه صفات بالا رفتن نتواند همچنین احسان او تعالی همین است که از اول طرف
 با فاضله فرموده اند پس چنانکه نوصار از شمس بر زمین تابش می شود همچنین صادرات آنظورت که هم صفای تعالی
 باشد با نظرف نافرستی شوند و از بنیاد هسته باشی که آنچیز بر گان صوفیه که امر فرموده اند که مکانات مظاهر صفات با درگاه
 از حق نیست کسی اولین صادر هم صفت وجود بود که نمود ما از دست مگر چون حقیقه احسان او تعالی بود استی
 از قرب او تعالی نیز نمیباید باشی چه اندر این صورت اسطقی العروس در جمله صفات خداوند تعالی باشد و موافق
 تقریر متعلق آیه انشی اولی المومنین که در تمخیز مسطور است قریب چنانچه قربیه او تعالی مشهود شده باشد چون قصه
 اینچنین است تعالی جلا تقاسم محبت کمالی باشد یا جلالی احسانی باشد یا ترقی ماضی شده باشد و اینهمه وضع شده
 باشد که الوهیت از ملکیت بالاتر است و در این تفاوت این است که مصلوق ملکیت او تعالی همین توه صفات بلکه مگرانی
 او تعالی است که در قرآن مجید از حسن بجا می آید انبندون من دون مالک کالی نکه صراط لا نفعاً بلکه نفع فلک
 تعبیر فرموده اند و سیدانی که نفع هم فاضله است فخر اب آنرا که ممل خود آرد همان ممل ربوبیت برآید که فعلیت

نبود اگر سببش فقط علاقه و محبت جانی بود و عرض نبوی صلی الله علیه و آله که در کتب اربعه و تفسیر کبیران حضرت
 عمار بود فقط نیز باید این اوشان بود بر این فعل چنانچه بظاہر سے نمایم در صورت ہم این سببیت اوشان
 مانده فقط اگر فرق است اینست که صورت اولی در حقیقت فعل ہماری در حقیقت افعال مثال ما فرق باشد و صورت
 مستند مگر چه مرجع که در ارتکاب نفس مانده پیوسته صلی الله علیه و آله که در کتب اربعه و تفسیر کبیران حضرت
 فرق زمین و آسمان است چه از کتاب در حقیقت نیز مثل ارتکاب بر زمین است صلی الله علیه و آله که در کتب اربعه و تفسیر کبیران
 یعنی در معاملات نزدیکترین که در یک طرف آن ذکر کن و در کنار کن هر دو ضروری بود تا التزام یک جانب
 از آن حضرت صلی الله علیه و آله که در کتب اربعه و تفسیر کبیران حضرت عوام: شوی با بجز افعال نبوی صلی الله علیه و آله که در کتب اربعه و تفسیر کبیران
 بدین وجه کار تبلیغ از انبی بر آید و چه معاملات به طور خواه از قسم کردن باشد یا از قسم ترک از قسم بدین
 در حق آن حضرت صلی الله علیه و آله که در کتب اربعه و تفسیر کبیران حضرت ما تبیان با آن که هر چه گرفت ایم از آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و آن که در کتب اربعه و تفسیر کبیران حضرت ما تبیان با آن که هر چه گرفت ایم از آن حضرت صلی الله علیه و آله
 است در نه وضعت استنی بهترین است که نکنند و اگر کنند عذاب و عتاب نیست که بخون آن جگر خون
 شود و چنان معنی معصوم اقل بر است خود شست معنی معصوم ثانی را یکایک با پر نشانید سجده ضروری که در نشان
 آن در آن صورت برات میفرمایند و الذین اتخذوا من دینهم مباحا و محرمات و ما حرم الله و ما حرموا من
 و اوصیاء الله من قبله و لیعلمن ان لودعنا الا الحسنى و الله یهدى المومنین
 لکما یون لا تقربوا اهل المسجد الحسن علی التقوی من اولئک یم احق من تقوم فی الایه بانی این مسجد
 سنا نشان بودند که افروض فاسد هم بناطخ نظر داشتند چنانچه باجمال آن در بر آیات ارشاد فرموده اند
 بوجبه فساد نیات اوشان این عمل خیر لو ساس که در مرتبه صدق کار ایمان و اهل ایمان بود و آیت نشان زشت
 و زبوں شد که خود از بابتی هفت آسمان پیوسته خود را صلی الله علیه و آله که در کتب اربعه و تفسیر کبیران
 دادند و همچنین نماز و روز و اقرار شادین این اتفاق را تصور باید فرمود که از دست پا بجز زشتی و زبونی که
 چنان معنی طاعت است هیچ نخواهد بود که با افروض کسی را با او کاسی آفتد باید که پس ایستد که بکار و ناکار
 و السلام نظر با تمام جناب با مزار احمد نبی بیگ صاحب بن بزیر جبرگانه نبی و نسیم در اسلام پس یک مضمون
 است و السلام همه یاد آورای سلام اختر خصوصاً جناب حافظه و شفی صاحب در لوی کند صاحب
 و مولوی جان علی صاحب و مولوی اکبر علی بنان صاحب سلام اختر رسانند - فقط -

در راه حضرت عده هم نام صاحب بن بزیر بیگ و تیره طاهره و بزرگی و ملا تصنیف بی سے طلب فرمودی

مطبوعات الرحيم الكيبي

- ۱- كتاب الآثار: تأليف امام اعظم ابو حنيفة معالي بن ثابت
 مؤلف: مرويت اسم واهل محمد بن حسن النيسابى، تقديم
 تطبيق: محقق اعصر مولانا محمد عبد الرشيد الصماني
 واهله، ۲- التعليق المختار على كتاب الآثار
 للعلامة الفهامة مولانا محمد ابى حنيفة محلى بويه؟
- ۳- الاثار بمعرفة رواة الآثار، حافظ الشعر ابن حمر
 الصفلى، و بيله، ۴- الاختيار فى ترتيب الآثار
 محمد بن عبد العليم جنى، قیمت - / ۱۱ روپہ
- ۵- مكانة الامام ابى حنيفة فى الحديث،
 بقلم العلامة المحدث شمس الحق شيخ الفقه شيخ محمد عبد الرشيد الصماني
 اعنى به العلامة المحدث شيخ الفقه عبد الصاحب ابو شامة، قیمت - / ۱۸ روپہ
- ۶- الانتصار و الترجيح
 تأليف: المحدث الكبير المشرف جمال الدين يوسف بن فرعل بن
 عبد الله البغدلى سبط الحورى، تعليقا العلامة المحدث
 محمد بن حسن زاهد الكوتبرى، قیمت - / ۱۰ روپہ
- ۷- أوجز السير لخير البشر
 تأليف: ابو الحسن احمد بن فارس بن زكريا القزوينى الرازى، و بيله
- ۸- الجواهر السنوية فى السيرة النبوية
 تأليف: الامام تقى الدين محمد على نحسى القاسى،
 تلخيص السيرة الصغرى،
 تأليف: العلامة المحدث ابو عبد الله علاء الدين محمد بن محمد، قیمت - / ۲۵ روپہ
- ۹- المدخل فى اصول الحديث بالمحاكم اليسابورى
 تبصرة المدخل، مؤلف: مولانا محمد عبد الرشيد الصماني، قیمت - / ۱۰ روپہ
- ۱۰- مقامات حمزوى: تأليف ابو محمد قاسم بن على حمزوى الشيرى
 مترجم و محشى: مولانا سديق احمد تورى، تقديم مولانا
 اعزاز على، قیمت - / ۲۵ روپہ
- ۱۱- السيف المجلى على المحلى
 تأليف: العلامة المعنى شمس مهندي حسن الشاهجهانپورى
- ۱۲- اللالى المصنوعة فى الروايات المرجوعة
 تأليف: معنى سيد مهندي حسن شاهجهانپورى، قیمت - / ۲۰ روپہ
- ۱۳- انوار التنزيل و اسرار التاويل المعروف
 بالتفسير البضاوى مع الحواشى (درسى)
 صنفها: علامة الزمان مولانا حافظ محمد عبد الرحمن الروهوى،
 ۱۴- تفسير مولانا يعقوب چرخى (فارسى)
 تصنف: حاتم المفسرين زبدة العارفين مولانا محمد يعقوب چرخى
 مع اضافة جديدة: اسرار قرآنى،
 تصنف: حاتم المفسرين و اس العلماء مولانا محمد قاسم نانوتوى
- ۱۵- تفسير فتح العزيز معروف به تفسير عزيزى
 (فارسى) ۱- موزة: بقره: ۲۰، پارہ تبارك، ۲- پارہ عم، تصنف
 فتح المفسرين و المحدثين مولانا شاه عبد العزيز محدث دهلوى
- ۱۶- الاربعين النووى: تأليف: الامام النووى،
 مع عربى، انگریزى، اردو، قیمت - / ۲۰ روپہ
- ۱۷- جامع الصلوات و مجمع السعادات فى
 الصلاة على سيد السادات عليه السلام
 درود و سلام كا انسانىكلو پيڈيا، ناليف: العارف
 الربانى فضلة الشيخ يوسف بن اسماعيل النهائى، قیمت - / ۱۰ روپہ
- ۱۸- رسالة الصيد: (عربى ناليف): تأليف: الامام الحلبي و
 الفاضل السبلى مولانا محمود حسن خان التوتكى و بيله
- ۱۹- الحجاب فى الاسلام، للشيخ العلامة الحلبي
 حيدر حسن خان شيخ الحديث، بقا العلوم لدولة العلماء لكهنتو
- ۲۰- نخبة الفكر فى مصطلح أهل الأثر نزهة
 النظر فى توضيح نخبة الفكر: تأليف حافظ احمد بن
 على المعروف بابن حجر العسقلانى،
 بتحشية: معنى محمد عبد الله توتكى،
 فوائد عجيبة، مولانا محمد عبد الرشيد الصماني، قیمت - / ۳۰ روپہ
- ۲۱- نزهة النظر فى توضيح نخبة الفكر،
 شرح شرحه، استجلاء البصر: تأليف حافظ احمد بن
 على المعروف بابن حجر العسقلانى،
 از: مولانا عبد العزيز هراروى

مطبوعات الروم اكيڤيڤي

الرسائل النادرة

عربي تصاب

۱- النبيان في آداب حملة القرآن

۱- معلم الصرف ۲- ترويب الصرف ۳- تعليل الصرف ۴- معلم النحو

تأليف: امام يحيى بن شرف تاج الدين النورى الشافعى و يله

تأليف: مولانا مفتى فضل الرحمن علامى القميث - ۲۵/۷۰۰

۲- فتح الكريم المنان في آداب حملة القرآن

۱- مرآة النحو المعروف به الضريرى

تأليف: علامه على بن محمد المعروف الصباغ

عربي كميونر تأليف: الشيخ شحافق ابو الحسن حميد

المصرى، قيمت: ۲۵/۰۰

مدني مقهتري

۱- منية الالمى فيما فات من تخرير الهداية اللزيمى

تقديم و تسهيل و ترتيب فسيحة الشرح مولانا محمد النور

تأليف: العلامة الحافظ قاسم فطويعا، و يله

شدهحشاني، قيمت: ۲۵/۰۰

۲- رساله المتكلم فيهم لا يوجب ردهم

۲- الآجرومية: في النحو عربي كميونر

تأليف: الإمام الحافظ ابى عبد الله محمد شمس الدين اللهمى

تأليف: الامام ابو عبد الله محمد بن محمد داؤد

۱- شروط الانمة الستة للحافظ ابى الفضل محمد بن ظاهر فندسى و يله

المصهاجى نحوى

۲- شروط الانمة الخمسة للحافظ ابى بكر محمد بن الحارصى و يله

حاشية الآجرومية بقلم فضيلة الشيخ عبد الرحمن

۳- خصائص المسند، مسند الامام احمد للحافظ ابى موسى العدينى و يله

بن محمد قاسم، قيمت: ۳۰/۰۰

۴- المصعد الاحمد في ختم مسند الامام احمد تاليه

۷- هداية النحو، عربي كميونر، تأليف: للعلامة

الخير محمد بن محمد بن على بن يوسف الخروجا و يله

الشيخ سراج الدين بن عثمان الاودهى الهندى تصحيح

۵- رسالة ابى داؤد السجستاني في وصف تاليقه

و تعليق سيد قاسم الحسبى، قيمت: ۲۵/۰۰

۶- تعظيم الأتفاس بذكر مسند ابن أوكماس، جمع عن محمد بن عبد العزيز الشافعى و يله

۸- الكافية لابن حنبل، عربي كميونر

تحقق و تقديم و تعليق، الدكتور طارق مسلم عبد الله

قيمت: ۷۰/۰۰

۱- العالم و المتعلم، رواية ابى حنيفة و يله

۹- التسهيل في شرح ابن عقيل جزء اول، عربي كميونر، قيمت: ۱۰۰/۰۰

۲- رسالة ابى حنيفة الى عثمان بنى علم لعل

۱۰- تحفة الوزيرييه في مسائل النحو، عربي كميونر، وزير طبع تأليف: العلامة محمد حيدقجا

۳- الفقه الاكبر، رواية ابى مطيع عن ابى حنيفة و يله

خير اهداى

۴- شرح الفقه الاكبر للامام ابى حنيفة العماد بن ثابت (شرح) الامام ابو منصور محمد بن محمد بن محمود الحنفى السمرقندى

۱۱- سراج النحو، شرح هداية النحو (اردو) مؤلفه: مولانا مفتى كفيث الرحمن عثمانى، قيمت: ۸۰/۰۰

۱- شرح فقه الاكبر (فارسى)

۱۲- التيسير، شرح نحو مير (اردو) تأليف: مولانا محمد فاروق حسن زنى، قيمت: ۲۰/۰۰

مولانا عبد الغنى بحر العلوم فرنگى مولى الكهنرى

۱- اصلاح غلط المحدثين، للخطابى

تحقيق و درامه، الدكتور حاتم صالح الصامن

مطبوعات الریحیم اکیڈمی

- ۱- شمائل ترمذی منظوم۔ تصنیف: مولانا کفایت علی محدث مراد آبادی شہید
- ۲- فرامین نبوی۔ ترجمہ و شرح مکاتیب النبی ﷺ۔
- تالیف: الامام ابو جعفر رابعیم الدین علی السدی۔ از۔ ڈاکٹر مولانا محمد عبدالشہید نعمانی
- ۳- امام ابو حنیفہ کی شخصیت۔ اور صحابہ سے سے ان کی روایت۔
- از ڈاکٹر مولانا عبدالشہید نعمانی
- ۴- زلوا المتقین فی سلوک طریق الیقین۔ تصنیف: العلامة شیخ عبدالحق محدث دہلوی۔
- ترجمہ و شرح: از مولانا ڈاکٹر محمد عبدالعلیم چشتی، مدظلہ العالی
- ۵- تذکرہ علامہ جلال الدین سیوطی: از مولانا ڈاکٹر عبدالعلیم چشتی، مدظلہ العالی
- ۶- سید احمد شہید کی اردو تصانیف: از مولانا ڈاکٹر محمد عبدالعلیم چشتی، مدظلہ العالی
- ۷- تحقیق الروایا۔ تالیف: شاہ عبدالعزیز محدث دہلوی۔
- ۸- مہدی التصوف۔ از حکیم امت مولانا شرف علی تھانوی
- ۹- سواعی اسلام بے نقطہ کلام سیرت سید خیر الانام۔ از مولانا صادق علی صادق قاسمی
- ۱۰- حیات مولانا درویش۔ از مولانا شبلی نعمانی۔
- ۱۱- افضل درود شریف مرتبہ پروفیسر سید حامد علی شاہ
- ۱۲- حیات شاہ محمد اسحاق محدث دہلوی تصنیف: مولانا حکیم سید محمود احمد برکاتی
- مع اضافہ ارشاد پیر۔ از مولانا عبدالرب دہلوی۔
- ۱۳- ناصیبت تحقیق کے ہمیں میں۔ از مولانا محمد عبدالرشید نعمانی، مدظلہ العالی
- ۱۴- مقالات نعمانی از محقق العصر مولانا محمد عبدالرشید نعمانی رحمہ اللہ۔
- ۱۵- اسماعیلیہ: بوہریوں، آغا خانیوں اور شیعوں کا تعارف، تاریخ کی روشنی میں
- مؤلف: سید عظیم حسین صاحب۔
- ۱۶- التیسیر شرح نحو میر اردو از مولانا محمد فاروق حسن زئی۔ قیمت / ۳۵ روپے

Maktabah Mujaddidiyah

www.maktabah.org

This book has been digitized by
Maktabah Mujaddidiyah (www.maktabah.org).

Maktabah Mujaddidiyah does not hold the copyrights of this book. All the copyrights are held by the copyright holders, as mentioned in the book.

Digitized by Maktabah Mujaddidiyah, 2013

Files hosted at Internet Archive [www.archive.org]

We accept donations solely for the purpose of digitizing valuable and rare Islamic books and making them easily accessible through the Internet. If you like this cause and can afford to donate a little money, you can do so through Paypal. Send the money to ghaffari@maktabah.org, or go to the website and click the Donate link at the top.